



حکمت نامہ جوان

عربی - فارسی

محمدی بی شری

ہمکار : احمد غلام علی

مترجم : مہدی مہریری

فہم جامع



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی





محمّدی ری شهری، محمّد، ۱۳۲۵ -

[جواهر الحکمة للشباب، ترجمه فارسی] ترجمه فارسی

حکمت نامه جوان / محمّد محمدی ری شهری؛ با همکاری احمد غلامعلی؛ ترجمه مهدی مهریزی. - قم: دارالحدیث، ۱۳۸۴.

۴۶۳ ص. - (مرکز تحقیقات دارالحدیث : ۹۲)

ISBN : 978 - 964 - 493 - 016 - 4

عنوان اصلی: جواهر الحکمة للشباب.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. ۴۴۱ - ۴۵۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. جوانان - احادیث. ۲. جوانان - جنبه‌های مذهبی. ۳. احادیث شیعه - قرن ۱۴. ۴. احادیث اهل سنت - قرن ۱۴.

الف. غلامعلی، احمد، ۱۳۴۸ - نویسنده همکار. ب. مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - مترجم. ج. عنوان.

۲۹۷/۲۱۸

BP ۱۴۱ / ۵ / ج ۹ م ۳۰۴۱۱۳۸۴

کتابخانه

مرکز تحقیقات کلام و فقهی علوم اسلامی

شماره ثبت:

تاریخ ثبت:

۴۷۷۰۶

حکمت نامه



محمد محمدی ری شهری

با همکاری
احمد غلامعلی

ترجمة احادیث
مهدی مهریزی

مجله علمی و پژوهشی

مجله علمی و پژوهشی

مجله علمی و پژوهشی

حکمت نامه جوان

محمد مجیدی ری شهری

همکار: احمد غلامعلی

مترجم: مهدی مهریزی

تحقیق: مرکز تحقیقات دارالحدیث

مصدر یاب: علی نجفی، داوود آفقی

اعراب گذار: مرتضی خوش نصیب

سرپرستار: محمد هادی خالقی

ویراستار فارسی: سید محمد دلال موسوی

ویراستار عربی: عادل اسدی

تنظیم کتاب نامه: مهدی هوشمند

نمونه خوانی: مصطفی اوجی، محمود سپاسی، مهدی جوهرچی، محمد محمودی، علینقی نگران، حیدر وائلی

صفحه آرا: محمد باقر نجفی

خوش نویس: حسن فرزنانگان

ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ: هشتم / ۱۳۸۹

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۲۰۰۰

قیمت: ۶۰۰۰ تومان



سازمان چاپ و نشر

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، نیش کوی ۱۲ پلاک ۱۲۵ تلفن: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۲۳ / فاکس: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۷۱ / ص.پ. ۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه و فروشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۴۵ - فروشگاه شماره ۲۵ (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام صحن کاشانی) تلفن: ۵۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره ۳ (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینه کتاب، طبقه هم کف) تلفن: ۰۵۱۱ ۲۲۴۰۰۶۲ - ۳

فروشگاه شماره ۴ (مشهد مقدس، میدان تختی، خیابان شهید اسدالله زاده، نرسیده به چهار راه پل خاکی، دست چپ، ساختمان کوثر) تلفن: ۸۴۲۶۳۳۲

<http://darolhadith.ir>

darolhadith.20@gmail.com

ISBN : 978 - 964 - 493 - 016 - 4

* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است *



9 789644 930164

فهرست اجمالی

۷	پیش‌گفتار
۱۳	درآمد

بخش یکم: نقش دوره جوانی در شکوفایی

۳۱	فصل یکم: بهار زندگی
۵۳	فصل دوم: بهار خودسازی
۶۱	فصل سوم: بهار سازندگی

بخش دوم: عوامل شکوفایی جوان

۷۵	فصل یکم: شناخت
۸۹	فصل دوم: خودباوری
۹۹	فصل سوم: ارتباط با خداوند
۱۰۷	فصل چهارم: دوست شایسته
۱۱۹	فصل پنجم: خوشی‌های حلال و نیرومند ساختن بدن
۱۳۵	فصل ششم: ارزش‌های اخلاقی و رفتاری

بخش سوم: موانع شکوفایی جوان

۲۰۳	فصل یکم: بیکاری
-----	-----------------------

۶ حکمت‌نامه جوان

فصل دوم : اعتیاد ۲۰۹

فصل سوم : همنشین بد ۲۱۱

فصل چهارم : مستی جوانی ۲۱۹

فصل پنجم : شهوت جنسی ۲۲۱

فصل ششم : دام‌های شیطان ۲۳۵

فصل هفتم : آفت‌های فرهنگی و سیاسی ۲۴۱

فصل هشتم : آفت‌های اخلاقی و رفتاری ۲۴۷

بخش چهارم : حقوق جوان

فصل یکم : حقوق جوان بر پدر و مادر ۲۷۵

فصل دوم : حقوق اجتماعی جوان ۲۸۵

مرکز تحقیقات کانون پرورش فکری

بخش پنجم : الگوی جوانان

فصل یکم : الگوهای قرآنی برای جوانان ۲۹۱

فصل دوم : الگوهایی از اهل بیت برای جوانان ۳۴۹

فصل سوم : الگوهایی از یاران پیامبر و امیرمؤمنان برای جوانان ۳۷۵

پیش‌گفتار

جوانی، بهترین فرصت زندگی برای خودسازی و سازندگی است و جوانان، ارزنده‌ترین ذخایر و سرمایه‌های جوامع انسانی هستند. از این رو، رشد و بالندگی هر کشور، در گرو آموزش و پرورش نیروی جوان آن است و موضوع جوانان در تاریخ بشر، همواره مورد توجه رهبران فرهنگی، دینی و سیاسی جهان بوده است. یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسد:

گزنفون، حکیم و مورخ یونانی (۴۳۰-۳۵۵ ق.م)، دو کتاب راجع به ایران نوشته است که یکی از آن دو کوروش‌نامه است. در این اثر، شرحی راجع به تربیت جوانان ایران در دوران هخامنشی آورده و از جمله می‌نویسد: «تقوا و فضیلت به فرزندان خود می‌آموزند، همان‌گونه که دیگران خواندن و نوشتن را ... در قوانین ایران، کوشش می‌شود که افراد، تربیتی پیدا کنند که آنان را پیشاپیش، از دست یازیدن به کارهای ننگین و شرارت‌آمیز، باز دارد»...

گزنفون، یکی از علت‌های اقتدار هخامنشیان را - که در زمان خود، بزرگ‌ترین کشور جهان بودند - همین توجه به تربیت جوانان می‌داند.^۱

در جهان امروز، که عصر انفجار اطلاعات است، از یک سو، دسترس جوانان به انواع آگاهی‌ها، زمینه رشد دانش و پیشرفت فناوری را فراهم کرده است و از سوی دیگر، سوداگران بین‌المللی و سودجویان سیاسی و اقتصادی، بیش از دوران‌های

گذشته از سرمایه جوانان، سوء استفاده می‌کنند و بدین لحاظ، پرداختن به مسائل جوانان در جهان امروز، بیش از گذشته حائز اهمیت است^۱ و در ایران، به دلیل این که نزدیک نیمی از جمعیت آن جوان‌اند،^۲ مسئله جوانان، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد.

علاوه بر این، آنچه بر اهمیت پرداختن به مسائل جوانان ایرانی می‌افزاید، نقش آنان در پیروزی انقلاب اسلامی است که موجب شده تا جریان‌های سیاسی و فرهنگی مخالف، به منظور پیشگیری از انتقال فرهنگ انقلاب اسلامی به نقاط دیگر جهان، برای ایجاد انحراف اخلاقی و سیاسی در جوانان ایرانی برنامه‌ریزی کنند.

پژوهش‌های اسلامی درباره جوانان

پژوهشگران اسلامی، از دیرباز به مسائل جوانان پرداخته‌اند. برای نمونه می‌توان به کتابی به نام فضل الشبان و تقدمهم علی کثیر من ذوی الأسنان (برتری جوانان و تقدم آنان بر بسیاری از سالخوردگان)^۳ اشاره کرد که در سده‌های سوم و چهارم هجری تألیف شده است. مانند این نوشتار، در میان آثار اسلامی، کم نیست و بخصوص در نیم قرن اخیر، دانشمندان مسلمان به موازات دیگر پژوهشگران، نوشته‌های مفید و

۱. بر اساس آمار سازمان ملل، در سال ۲۰۰۰م، تعداد جوانان پانزده تا ۲۴ ساله در جهان، بیش از یک میلیارد و ۵۹ میلیون و ۸۹۷ هزار نفر و جمعیت جهان، حدود شش میلیارد و ۶۱ میلیون و ۵۰۲ هزار نفر بوده است (گزارش وضعیت جهانی جوانان ۲۰۰۳: ص ۸۴).

۲. بر اساس گزارش مرکز آمار ایران در تاریخ ۲۷ بهمن ماه ۱۳۸۲، برآورد جمعیت کل کشور ۶۶ میلیون و ۴۸۰ هزار نفر بوده که از این رقم، تعداد افراد پانزده تا ۲۴ ساله، شانزده میلیون و ۶۷۲ هزار و ۳۲۰ نفر (۲۵/۱ درصد کل جمعیت)، ۲۵ تا ۲۹ ساله، پنج میلیون و ۶۳۲ هزار و ۹۲۰ نفر (۸/۵ درصد کل جمعیت)، و سی تا ۳۹ ساله، هشت میلیون و ۷۹۶ هزار و ۱۵۰ نفر (۱۳/۲ درصد کل جمعیت) بوده است. در برآورد دیگری تا پایان سال ۱۳۸۲، تعداد پسران پانزده تا ۲۹ ساله، یازده میلیون و ۶۹۵ هزار و ۸۳۷ نفر و تعداد دختران در این سنین، شانزده میلیون و هجده هزار و ۷۳۰ نفر بوده است.

۳. نویسنده این کتاب، گم‌نام است و گویا آن را به مقتدر، خلیفه جوان عباسی (حک ۲۹۵ - ۳۲۰ق)، تقدیم کرده است. اهدای چنین رساله‌ای به خلیفه، می‌تواند نشانگر اهمیت جوانان در آن روزگار باشد.

سازنده‌ای را دربارهٔ نسل جوان ارائه نموده‌اند، هرچند با عنایت به نیازهای این نسل در عصر حاضر، آنچه ارائه شده است، تا نقطهٔ مطلوب، فاصله دارد.

کتاب‌شناسی جوانان

اهمیت پژوهش دربارهٔ جوانان، سبب شده است که پژوهشگران در زمینه‌های تعلیم و تربیت، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، صدها مقاله و کتاب دربارهٔ ابعاد مختلف مسائل و مشکلات جوانان تهیه کنند و کثرت منابع در این زمینه، موجب گردیده است که جمعی به کتاب‌شناسی این گونه آثار، همت گمارند.^۱

بهترین کتاب‌ها برای نسل جوان

نسل جوان در عصر حاضر، احساسات، خواسته‌ها، نیازها و مشکلات ویژه‌ای دارد که نسل‌های گذشته نداشتند. همچنین، آسیب‌ها و انحرافات خاصی جوانان امروزی را تهدید می‌کند که در گذشته، تهدید نمی‌کرد. از این رو، به گمان ما، بهترین کتاب‌ها برای نسل جوان در عصر کنونی، کتاب‌هایی هستند که دارای سه ویژگی باشند:

۱. بر اساس شناخت دقیق استعدادهای جوانان، تهیة و تنظیم‌گردند و پاسخگوی احساسات، نیازها، خواسته‌ها و دغدغه‌های آنان در زندگی باشند و از آسیب‌ها و انحرافات که نسل جوان را در عصر حاضر تهدید می‌کند، پیشگیری نمایند؛

۲. الگوی عینی برای ارزش‌های اخلاقی ارائه نمایند؛

۳. برای جوانان از جذابیت لازم برای مطالعه، برخوردار باشند.

بهترین جوان‌شناس، آفریدگار انسان است. هم اوست که بهتر از هر کس دیگر، استعدادهایی را که به جوانان عنایت کرده، می‌شناسد و نیازهای آنان را می‌داند و از

۱. حداقل دو کتاب‌شناسی مهم و بزرگ جوانان در ایران سراغ داریم: یکی کتاب‌شناسی جوانان، نوشتهٔ مریم رعیت علی‌آبادی، شهرزاد طاهری لطفی و نوشین عمرانی، و دیگری کتاب‌شناسی جوانان، نوشتهٔ انسبه راعی.

آسیب‌هایی که سرمایه جوانی را تهدید می‌کند، آگاه است. بنا بر این، بهره‌گیری از رهنمودهای قرآن و احادیث اسلامی - که ریشه در وحی الهی دارند - برای تهیة بهترین کتاب‌های مورد نیاز جوانان، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است؛ اما مسئله اساسی در ارائه رهنمودهای الهی به نسل جوان، این است چگونه این رهنمودها، هماهنگ با زمان و مکان، در هر دوره‌ای، از قرآن و سنت، استخراج گردد و افزون بر این، همراه با ارائه الگوی عینی، جاذبه کافی برای مطالعه نسل جوان داشته باشد. نگارنده، در نگارش کتاب کیمیای محبت - که بخشی از رهنمودهای اسلامی را ارائه کرد -^۱ تلاش نمود کتابی با همه این ویژگی‌ها عرضه کند و خوش‌بختانه آن کتاب، سخت مورد استقبال جوانان قرار گرفت.

حکمت‌نامه جوان

کتاب حکمت‌نامه جوان، تا آن‌جا که توانسته، رهنمودهای قرآن و اهل‌بیت (علیهم‌السلام) را همراه با ارائه الگوهای عینی ارزش‌های دینی و اخلاقی به جوانان ارائه می‌نماید. امیدوارم که خداوند متان، این مجموعه را از جذابیت لازم برای مطالعه جوانان عزیز، برخوردار نماید.

گفتنی است آنچه در این حکمت‌نامه آمده، متن مهم‌ترین رهنمودهای قرآن و احادیث اسلامی برای جوانان است که شرح آنها، نیاز به کتاب‌های مستقل در زمینه‌های مختلف مسائل جوانان دارد و از این رو، امید است که این مجموعه، نه تنها برای جوانان، بلکه برای پژوهشگران و مسئولان امور تربیتی، مفید و کارساز باشد.

در این‌جا بر خود لازم می‌دانم از همه کسانی که در آماده‌سازی این حکمت‌نامه با

۱. این کتاب در سال ۱۳۷۹ توسط انتشارات دارالحدیث به طبع رسید و به زبان‌های عربی، انگلیسی، اسپانیولی، ترکی استانبولی و اردو، ترجمه شده و به دلیل استقبال علاقه‌مندان، بویژه نسل جوان، تا کنون بارها تجدید چاپ شده و تاکنون، حدود ۲۶۰ هزار نسخه از آن، منتشر گردیده است.

نگارنده همکاری داشته‌اند، بویژه فاضل ارجمند آقای احمد غلامعلی و همچنین آقای محمد نوری - که در تهیه پرونده پژوهشی جهت تحلیل‌ها مرا یاری داد -، صمیمانه سپاس‌گزاری نمایم. افزون بر این، زحمات استاد گران‌قدر حجة الإسلام والمسلمین جناب آقای مهدی مهریزی را که با ترجمه زیبای خود، فهم آیات و روایات این مجموعه را برای پارسی‌زبانان متی‌ساخت، ارج نهم و از خداوند متعال، مسئلت دارم که پاداشی درخور فضل خود به همه آنان، عنایت فرماید.

محمد محمدی ری‌شهری

۲۹ بهمن ۱۳۸۲

۲۷ محرم ۱۴۲۵



مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

درآمد

حکمت‌نامهٔ جوان، ویژهٔ رهنمودهای حکیمانهٔ اسلام برای بهره‌برداری هرچه بیشتر جوانان عزیز از فرصت گران‌بهای جوانی است.

پیش از هر سخن، در این باره، باید به این پرسش پاسخ داد که: به چه کسی جوان گفته می‌شود؟ و جوانی در چند سالگی آغاز می‌گردد و کی پایان می‌پذیرد؟

مرکز تحقیقات کتب و نشر علوم اسلامی

تعریف «جوانی»

واژهٔ «جوان» یا «بَرنا»، در زبان فارسی به معنای هر چیزی است که از عمر آن، چندان نگذشته باشد؛^۱ اما در فرهنگ عربی، دو تعبیر رایج در مورد جوان وجود دارد؛ یکی: «فَتَى»^۲ و دیگری «شَاب». اولی، از ریشهٔ «فَتَى/فتو (طراوت و

۱. در لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ عمید، جوان چنین معنا شده است: انسان یا حیوان یا درخت که به حدّ میانهٔ عمر طبیعی خود، رسیده باشد.

۲. در زبان عرب، انسان از هنگامی که در زَجم مادر است تا هنگام پیری، نام‌هایی به ترتیب به این شرح دارد: ۱. پیش از تولّد: جنین، ۲. پس از تولّد: ولید، ۳. شیرخوارگی: رضیع، ۴. از شیر گرفته شده: فطیم، ۵. با دست و پا راه می‌رود: داریج، ۶. به پنج و شش رسیده: خعاسی، ۷. دندان‌هایش افتاده: مشغور، ۸. دندان‌هایش رویده: مشغَر، ۹. بالاتر از ده سالگی: مترع و ناشئ، ۱۰. نزدیک احتلام یا رسیدن به این سن: یافع و مراهق، ۱۱. پس از احتلام و برومندی: خروَر (و در همهٔ این حالات به وی «غلام» گفته می‌شود)، ۱۲. سبزه‌های سبیلش رویده: قد بقل و جبهه، ۱۳. هنگامی که چهره‌اش طراوت

شادابی)»^۱ و دومی از ریشه «شَبَب» (شکوفایی و برخورداری از حرارت) است.^۲ نکته قابل توجه این که نمی‌توان تعیین کرد که دوران جوانی از کی آغاز می‌شود و کی پایان می‌یابد. در این باره آمده است:

از نظر حقوقی، دو دوره سنی به رسمیت شناخته شده است: طفولیت و بزرگسالی. در این میان، دوره نوجوانی و جوانی، ناشناخته است و به همین دلیل، نمی‌توان تعریف دقیقی از نوجوان و جوان، ارائه نمود.^۳

همچنین در کتابی که اخیراً توسط جمعی از برجسته‌ترین پژوهشگران حوزه جوانان تهیه شده، در تعریف «جوانی» آمده:

اصطلاح «جوانی» با توجه به زمینه آن، معانی مختلفی دارد. این نکته، بویژه در مورد این گزارش، مصداق دارد. در بخش نخست، «جوانان» به عنوان یک رقم آماری تلقی می‌شوند و افرادی را که سن آنها بین پانزده تا ۲۴ سال است، در بر می‌گیرند. این تقسیم‌بندی، برای سهولت مقایسه انجام شده است؛ زیرا این گروه سنی، گروهی است که در مورد آن، اطلاعات قابل دسترس، تدارک دیده شده‌اند. در هر حال، هنگامی که استفاده از اصطلاح «جوان» بر مبنای کشور خاصی مد نظر قرار می‌گیرد، محدوده سنی فوق، اغلب خیلی کوچک است. برای مثال، گزارش توسعه انسانی برنامه عمران ملل متحد در سال ۲۰۰۰م، برای اردن، بر این نکته تأکید دارد که: «جوان، کسی است که سن او بین پانزده تا ۲۹ سال باشد».^۴

➤ یافته: فتی و شارخ، ۱۴. به نهایت جوان رسیده: مجتمع، ۱۵. مابین سی سالگی و چهل سالگی: شاب، ۱۶. از چهل ساله تا شصت ساله: کهل (و گفته شده از ۳۴ ساله تا ۵۱ ساله، کهل است)، ۱۷. از این به بعد، شیخ (بحار الأنوار: ج ۶۰ ص ۳۵۱، به نقل از: سرالادب).

۱. الفاء والتاء والحرف الممثل أصلاً: أحدهما يدل على طراوة وجدة، والآخر على تبين حكم (معجم مقایس اللغة: ج ۴ ص ۴۷۳)، وفي المفردات: الطری من الشباب (مفردات الفاظ القرآن: ص ۶۲۵).

۲. شَبَّ: الشين والباء، أصل واحد يدل على نماء الشيء وقوته في حرارة تعثره (معجم مقایس اللغة: ج ۳ ص ۱۷۷).

۳. گزارش ملی جوانان سال ۱۳۸۱: ص ۴۹۰.

۴. گزارش وضعیت جهانی جوانان ۲۰۰۳: ص ۸۱. این گزارش، توسط برجسته‌ترین پژوهشگران حوزه

آنچه در گزارش توسعه انسانی برنامه عمران ملل متحد در تعیین سن جوان آمده، هماهنگ با روایتی از امام صادق علیه السلام در این باره است که می‌فرماید:

إِذَا زَادَ الرَّجُلُ عَلَى الثَّلَاثِينَ فَهُوَ كَهْلٌ وَإِذَا زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ فَهُوَ شَيْخٌ.^۱

هنگامی که سن مرد از سی سال گذشت، «کهل (میان سال)» است و وقتی که از چهل سال گذشت، «شیخ (پیر)» نامیده می‌شود.

مفهوم این سخن، آن است که دوران جوانی با بلوغ، یعنی پانزده سالگی آغاز می‌شود و تا سی سالگی ادامه دارد.

بر پایه آنچه گذشت، دوران جوانی را به دوران رشد، شکوفایی، شادابی و گرمی زندگی می‌توان تعریف کرد. بنا بر این، تعریف دوران جوانی ممکن است در اعصار مختلف تاریخ، متفاوت باشد، چنان که شاعر عرب، در عصری که نیرو و شادابی جوانان طولانی بوده، سروده است:

إِذَا عَاشَ الْفَتَى مِثْلَيْنِ عَامًا فَقَدْ ذَهَبَ الْبَشَاشَةُ وَالْفَتَاءُ.^۲

وقتی جوان، دویست سال عمر کند /

خوش‌رویی و شادابی از بین می‌رود.

بنا بر تعریف یاد شده، می‌توان گفت جوانی در افراد مختلف نیز متفاوت است و بدین سان، اختلاف واژه‌شناسان در تعیین محدوده دوران جوانی نیز قابل

➔ جوانان جهان، بر اساس درخواست سازمان ملل متحد تهیه شده و توسط دفتر بین الملل سازمان ملل جوانان، به فارسی ترجمه شده است.

در دومین بخش از گزارش یاد شده، معانی دیگری از جوانی آمده است؛ مانند: «فاصله بین نوجوانی و بلوغ جسمی» در زبان انگلیسی یا «دوره گذار از کودکی به بزرگسالی» و در جمع‌بندی نهایی آمده: «جوانی، دوره گذار از نوجوانی به بزرگسالی، از وابستگی به استقلال، و از وضعیت فرد دریافت‌کننده خدمات جامعه به کسی است که در حیات فرهنگی، سیاسی و اقتصاد ملی مشارکت می‌کند؛ لیکن هیچ یک از این تعاریف، دوران جوانی را به طور دقیق، مشخص نمی‌کند.

۱. بحار الأنوار: ج ۷۵ ص ۲۵۳.

۲. معجم مقاییس اللغة: ج ۴ ص ۴۷۴، ذیل ماده «فَتَى».

توجیه است.^۱

مراحل زندگی از نگاه قرآن

قرآن کریم، مراحل زندگی انسان را از نظر توانمندی به سه دوره، تقسیم کرده است:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾.^۲

خدا، همان کسی است که شما را آفرید، در حالی که ناتوان بودید. آن‌گاه، پس از ناتوانی قوت بخشید و سپس، بعد از توانمندی، ناتوانی [و پیری] قرار داد. او هر چه بخواهد، می‌آفریند، و هم اوست دانای توانا.

دوران‌های سه‌گانه زندگی، در آیه‌ای دیگر، چنین آمده است:

﴿ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا﴾.^۳

سپس شما را به صورت نوزادی [از شکم مادر] بیرون می‌فرستد، تا به کمال نیرومندی خود برسید، سپس تا پیر شوید.

دوران جوانی، همان دوران قوت و کمال نیرومندی است و تا هر زمان که توانمندی انسان تداوم داشته باشد، جوان خواهد بود.

نکته ظریفی که در این‌جا قابل تأمل است، این که اسلام، در رهنمودهای حکیمانه خود، رمز تداوم جوانی جان و اندیشه را در چهارده قرن پیش به جامعه بشر، عرضه کرده است.

رمز تداوم جوانی جان

یکی از برجسته‌ترین آثار جوانی، شادابی و نشاط است. از نظر اسلام، باورهای صحیح و کردارهای نیک، رمز تداوم نشاط و شادابی جوانی است. از این رو، امام

۱. ر.ک: لغت‌نامه دهخدا، واژه‌های «شاب» و «کهل».

۲. روم، آیه ۵۴.

۳. غافر، آیه ۶۷.

علی علیه السلام در تبیین اوصاف شخص باایمان می‌فرماید:

تَرَاهُ بَعِيداً كَسَلُهُ دَائِماً نَشَاطُهُ.^۱

او (مؤمن) را چنان می‌بینی که کسالت از وی دور، و نشاط او همیشگی است.
روزی امام صادق علیه السلام از شخصی به نام سلیمان بن جعفر پرسید که «فَتَى» نزد شما کیست؟^۲

گفت: ما به جوان، «فَتَى» می‌گوییم.

امام علیه السلام فرمود:

أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا كُلُّهُمْ كَهُولاً فَسَمَاهُمُ اللَّهُ فِتْيَةً بِإِيمَانِهِمْ؟ يَا سَلِيمَانُ!
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَاتَّقَى فَهُوَ الْفَتَى.^۳

مگر نمی‌دانی که اصحاب کهف، همگی میان سال بودند، اما خداوند به سبب
ایمانشان، آنان را «فتیه (جوانان)» نامید؟ ای سلیمان! هر که به خدا ایمان آورد و
تقوا پیشه کند، جوان [واقعی] است.

انسان‌های شایسته، در دوران پیری، به رغم ناتوانی قوای جسمانی، به قوت
اندیشه و شادابی جان آنها افزوده می‌شود و همان‌گونه که در کلام علی علیه السلام آمده است:
إِذَا شَابَ الْعَاقِلُ شَبَّ عَقْلُهُ.^۳

خردمند، چون پیر شود، عقلش جوان می‌گردد.

نمونه روشن این‌گونه سالخوردگان در عصر حاضر، امام خمینی علیه السلام است که با
اندیشه جوان و جان نیرومند و شاداب خود، نه تنها جوانان ایران، بلکه جوانان
مسلمان را در سطح جهان به خود جذب کرد.

رهنمودهای اسلام درباره جوانان

حکمت‌نامه جوان، رهنمودهای حکیمانه قرآن و احادیث اسلامی درباره جوانان را در

۱. ر.ک: ص ۲۶۷ ح ۴۶۲.

۲. ر.ک: ص ۳۴۷ ح ۵۳۸.

۳. غرر الحکم: ح ۴۱۶۹.

پنج بخش، تقدیم می‌کند:

یک. نقش جوانی در خودسازی و سازندگی

تأمل در بخش نخست این حکمت‌نامه، نشان می‌دهد که از نگاه قرآن و احادیث اسلامی، جوانی، بهار زندگی و بهترین فرصت برای خودسازی و سازندگی است. این فرصت، به قدری ارزشمند است که در قیامت، حسابرسی جداگانه از ایام عمر دارد؛^۱ اما کمتر جوانی است که تا خزان پیری‌اش فرا نرسد، ارزش بهار جوانی را آن‌گونه که شایسته است، بشناسد.

فصل اول این بخش، سه پیام مهم اخلاقی، فرهنگی و سیاسی برای جوانان و مسئولان فرهنگی و سیاسی جوامع اسلامی دارد:

الف - پیام اخلاقی

پیام اخلاقی اولین فصل کتاب برای جوانان این است که: بشتابید! بشتابید که بهار جوانی، بسی تند و زودگذر است. تا دیر نشده، برنامه زندگی هدفمند خود را تنظیم نموده، آن را با انضباط کامل اجرا کنید. تأخیر و امروز و فردا کردن را از خود دور کنید و انضباط کاری را سرلوحه زندگی خود قرار دهید.^۲ فردا را جزء عمر خود محسوب نکنید،^۳ هر کاری را در وقت خود انجام دهید^۴ و به گونه‌ای برای زندگی خود برنامه‌ریزی نمایید که هر روز، یک گام جلوتر باشید.^۵

ب - پیام فرهنگی

فصل دوم از بخش اول حکمت‌نامه، پیام به مسئولان فرهنگی جوامع اسلامی

۱. ر.ک: ص ۴۹ ح ۲۱.

۲. ر.ک: ص ۴۵ ح ۱۳.

۳. ر.ک: ص ۴۵ ح ۱۲.

۴. ر.ک: ص ۴۵ ح ۸.

۵. ر.ک: ص ۴۹ ح ۱۹.

است که تعلیم و تربیت جوانان را جدی بگیرند؛ چرا که ذهن جوان، آمادگی بیشتری برای آموختن دارد،^۱ و فطرت پاک و روح لطیف او، بهتر سخن حق را می‌پذیرد، چنان‌که امام علی علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِثِ كَالْأَرْضِ الْغَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ.^۲

همانا، دل جوان، مانند زمین خالی است که هر چه در آن افکنده شود، آن را می‌پذیرد.

پیامبر خدا، با عنایت به این اصل مهم تربیتی، در آغاز بعثت، تلاش خود را برای دعوت جوانان به اسلام، متمرکز کرد و نتیجه گرفت. از این رو، به اصحاب خود نیز توصیه می‌کرد که مواظب جوان‌ها باشند:

أَوْصِيَكُمْ بِالشُّبَّانِ خَيْرًا فَإِنَّهُمْ أَرْقُ أَفْئِدَةً إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِشِيرَاءٍ وَنَذِيرٍ فَحَالَفَنِ الشُّبَّانَ وَخَالَفَنِ الشُّيُوخَ.^۳

شما را نسبت به جوانان به نیکی سفارش می‌کنم؛ چرا که آنان، دل‌های رقیق‌تری دارند. به راستی که خداوند، مرا نریدبخش و بیم‌دهنده برانگیخت. آن هنگام، جوانان با من هم‌پیمان شدند، در حالی که پیران به مخالفت با من برخاستند.

همچنین، امام صادق علیه السلام، برای تبلیغ مکتب اهل بیت علیهم السلام به ابوجعفر علیه السلام احوال، چنین توصیه می‌فرماید:

عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ؛ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ.^۴

جوانان را دریاب، که آنان به سوی هر نیکی‌ای پُرشتاب‌ترند.

این پیام، وظیفه‌نامه مسئولان فرهنگی جوامع اسلامی و بخصوص رسانه‌های گروهی و مبلغان را بسیار سنگین می‌نماید.

۱. ر.ک: ص ۵۷ ح ۲۹.

۲. ر.ک: ص ۵۹ ح ۳۵.

۳. ر.ک: ص ۵۳ ح ۲۳.

۴. ر.ک: ص ۵۵ ح ۲۷.

ج - پیام سیاسی

فصل سوم از بخش یکم، حامل پیام سیاسی فوق‌العاده مهم جوان‌گرایی برای رهبران امت اسلامی است.

خداوند متعال، پیامبران خود را از میان جوانان، انتخاب کرده است.^۱ خاتم انبیا محمد ﷺ نیز برای جذب قشر جوان به آیین اسلام، اهمیت ویژه‌ای قائل بود. از این رو، غالب هواداران او در آغاز بعثت، جوانان بودند. نخستین نماینده فرهنگی - سیاسی او، یعنی مُصعب بن عُمیر، جوانی نارس بود. نخستین فرماندار او پس از فتح شهر مهم مکه، جوانی ۲۱ ساله به نام عَتَّاب بن اُسَید بود و نیز آخرین کسی که به فرماندهی سپاه اسلام برای جنگ با روم منصوب کرد، جوانی هجده ساله بود که اُسامه نام داشت و مهم‌تر آن که ایشان، در سال پایانی عمر شریف خود، از طرف خداوند متعال، مأموریت یافت تا امام علی علیه السلام را که در آن وقت، جوانی تقریباً ۳۲ ساله بود، به عنوان رهبر آینده جهان اسلام، به امت معرفی کند.^۲

جالب این که پیامبر خدا، در پاسخ به اعتراض کسانی که از انتصاب جوانی ۲۱ ساله به فرمانداری مکه آزرده خاطر شده بودند، ضمن نامه مفصلی نوشت:

و لَا يَحْتَجُّ مُحْتَجٌّ مِنْكُمْ فِي مُخَالَفَتِهِ بِصَغَرِ سِنِّهِ فَلَيْسَ الْأَكْبَرُ هُوَ الْأَفْضَلُ بَلِ الْأَفْضَلُ هُوَ الْأَكْبَرُ.^۳

... و کسی به خاطر کمی سن او، به مخالفت برنخیزد؛ چرا که هر بزرگ‌تری از نظر سنی، شایسته‌تر نیست؛ بلکه هر شایسته‌تری، بزرگ‌تر است.

نکته دیگر این که امام مهدی - عجل الله تعالی فرجه - نیز در هنگام ظهور، شکل و شمایل جوان دارد و در حکومت او جوانان، نقش اصلی را ایفا می‌نمایند. تأمل در آیات و روایات این فصل، به روشنی نشان می‌دهد که جوان‌گرایی در

۱. ر.ک: ص ۶۱ ح ۳۹ و ۴۰.

۲. ر.ک: دانش‌نامه امیرالمؤمنین علیه السلام: ج ۲ ص ۲۳۷-۲۵۴.

۳. ر.ک: ص ۶۷ (جوانی بیست و یک ساله، نخستین فرماندار مکه).

ادیان الهی برپایه حکمت، استوار است و منافع و مصالح جامعه در همه ابعاد مدیریتی اقتضا می‌کند که در نظام دینی، جوانان شایسته، بیشترین نقش را ایفا کنند.

دو. مقدمات شکوفایی جوان

بخش دوم حکمت‌نامه، با استناد به قرآن و سخنان نورانی اهل بیت (علیهم‌السلام) توضیح می‌دهد که فرصت جوانی برای هر جوانی، بهار شکوفایی استعدادهای انسانی نیست؛ بلکه بهره‌گیری از این فرصت، نیاز به مقدماتی دارد که باید توسط جوانان، فراهم گردد. کوتاهی در به دست آوردن این مقدمات، در واقع، به معنای هدر دادن فرصت گران‌بهای جوانی است. این مقدمات، عبارت‌اند از:

الف - معرفت

نخستین مقدمه حرکت در مسیر شکوفایی و تکامل، معرفت است. به گفته امام علی (علیه‌السلام):

مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ.^۱

هیچ حرکتی نیست، مگر این‌که در آن به آگاهی نیازمندی.

در فصل اول از بخش دوم حکمت‌نامه، با الهام از قرآن و احادیث اسلامی، به انواع معارفی که جوانان برای بهره‌گیری از استعدادهای خود به آنها نیاز دارند، اشاره شده است؛ اما جوانان عزیز باید توجه داشتند که مهم‌ترین معرفتی که آنان را در مسیر کمال انسانی و بهره‌گیری از بهار جوانی یاری می‌دهد، خودشناسی است.

این معرفت، جوانان را از خطر بیماری احساس بی‌هویتی - که در عصر حاضر، نسل جوان را در سطح جهان جداً تهدید می‌کند -، رهایی می‌بخشد.

زیانبارترین جهل، آن است که جوان، خود را نشناسد و احساس بی‌هویتی کند.^۱ این نادانی، زمینه را برای انواع انحرافات و فسادها فراهم می‌سازد. در مقابل، خودشناسی، سودمندترین و سازنده‌ترین معرفتی است که انسان را به قلّه تکامل می‌رساند.

بنا بر این، نخستین گام در جهت شکوفایی جوان، این است که بر اساس آموزه‌های دینی باور کند که بی‌نهایت استعداد در وجود او نهفته است و می‌تواند تا بی‌نهایت، رشد کند تا آن‌جا که نماینده آفریدگار هستی گردد، چنان‌که در حدیث قدسی آمده است:

عَبْدِي! أَطِيعْنِي أَجْعَلَكَ مِثْلِي.^۲

بنده‌ام! مرا اطاعت کن تا تو را مثل (نماینده) خود گردانم.

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

طَیْران مرغ دیدی تو ز پایبند شهوت

به در آی تا ببینی طَیْران آدمیت.

پیوند علم و دین

در کنار خودشناسی، آشنایی با قرآن و دین‌شناسی برای جوانان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. جوانان باید بدانند که بر اساس آموزه‌های قرآنی،^۳ ایمان و باورهای دینی، نه تنها با علم در تضاد نیست، بلکه همراه علم است و بی‌ایمانی، نشانه جهل؛ اما دنیای متجدّد، به تدریج، تباه شده است و منافع سیاسی و اقتصادی سوداگران بین‌المللی ایجاب می‌کند که همه آنچه مقدّس و طبعاً دینی است و

۱. ر.ک: ص ۷۷ ح ۵۵.

۲. الجواهر السنیة: ص ۳۶۱.

۳. ر.ک: آل عمران: آیه ۱۸، سبا: آیه ۶، حج: آیه ۵۲.

بخصوص اسلام - که از قدرت فرهنگی و سیاسی بالایی برخوردار است -، از بین برود.

میدان پرسش دادن به جوانان

برای این که جوانان با مسائل مختلف دینی در زمینه‌های اعتقادی، اخلاقی و عملی، هر چه بیشتر آشنا شوند، علاوه بر ترغیب جوانان به پرسش، باید به آنان آزادی بحث داد و بدین ترتیب، اعتماد آنان را جلب کرد تا از گفتن آنچه در دل دارند، بیم نداشته باشند. سیره پیشوایان اسلام در این باره، بسیار آموزنده است. آنان، ضمن تشویق کردن مردم به سؤال،^۱ در پاسخ به پرسش‌های آنان به گونه‌ای برخورد می‌کردند که مردم، انواع پرسش‌های اعتقادی، سیاسی و اخلاقی خود را به آسانی مطرح می‌کردند و پاسخ می‌شنیدند. راستی در عصر ما کدام جوان جرئت می‌کند که مشکلات جنسی خود را با یک رهبر مذهبی مطرح کند و از او رهنمود بگیرد؟!

اما در سیره پیامبر خدا، با شگفتی می‌خوانیم که جوانی خدمت ایشان می‌رسد و در حضور دیگران از او اجازه می‌خواهد تا زنا کند! نکته جالب توجه، این که وقتی مردم، او را به خاطر این پرسش جاهلانه نکوهش می‌کنند، پیامبر خدا، مانع می‌شود و شخصاً با مهربانی از جوان می‌خواهد که نزدیک او بیاید.

وقتی جوان کنار پیامبر ﷺ می‌آید، ایشان با چهره‌ای بشاش به او می‌گوید: «آیا دوست داری کسی چنین کاری را با مادرت انجام دهد؟!».

آن جوان می‌گوید: نه والله - خدا مرا فدای تو کند -!

پیامبر ﷺ می‌گوید: «آیا دوست داری کسی با دختر خودت، چنین کند؟!».

جوان می‌گوید: نه والله، هیچ کس چنین عملی را برای دخترش نمی‌پسندد

- فدایت شوم -!

پیامبر ﷺ می‌پرسد: «دوست داری کسی با خواهر تو زنا کند؟!».

جوان می‌گوید: نه والله، هیچ کس مایل نیست - فدایت شوم -!

پیامبر ﷺ می‌گوید: «دوست داری کسی با عمّه‌ات زنا کند؟!».

جوان می‌گوید: نه والله، هیچ کس دوست ندارد - فدایت شوم -!

پیامبر ﷺ می‌گوید: «دوست داری کسی با خاله‌ات زنا کند؟!».

جوان می‌گوید: نه والله، هیچ کس مایل نیست - فدایت شوم -!

در این جا بود که پیامبر خدا، دست مبارک خود را بر آن جوان نهاد و از خداوند متعال برای او آمرزش خواست و پاک‌دامنی او را از خدا مسئلت نمود. با این برخورد عاطفی و آموزنده پیامبر خدا، جوان، اصلاح شد و آن وسوسه از دل و ذهن او پاک شد.^۱



ب- خودباوری

دومین مقدمه شکوفایی جوانی، خودباوری به معنای اعتماد به نفس و تکیه بر استعدادهایی است که خداوند متعال در وجود انسان برای حرکت به سوی قلّه تکامل، قرار داده است.

تصمیم و تلاش برای خودسازی و سازندگی، بلندهمتی، عزّت و استغنای نفس، استقامت در راه هدف و توکل بر خداوند متعال در زندگی، همگی از آثار و لوازم خودباوری و اعتماد به نفس است.

جوانی که به نیروهای خدادادی خود اعتماد ندارد، در کارها احساس ناتوانی می‌کند، همتش کوتاه است، نمی‌تواند تصمیم بگیرد، صبر و استقامت ندارد، و هیچ هدف مهمی را در زندگی نمی‌تواند تعقیب کند.

فصل دوم از بخش دوم حکمت‌نامه، جوانان مسلمان را به خودباوری و اعتماد به استعدادهای درونی خود و تلاش برای شکوفا ساختن آنها، دعوت می‌نماید.

ج - پیوند با خدا

معرفت و خودباوری، در واقع، مقدمه پیوند جوان با مبدأ همه زیبایی‌ها و کمالات، یعنی آفریدگار جهان است و این پیوند است که سعادت همیشگی او را تأمین می‌نماید، چنان‌که خداوند متعال، خود می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ^۱﴾

هر کس پاداش دنیا می‌خواهد، پاداش دنیا و آخرت، نزد خداست.

نکته مهم این است که همه می‌توانند این پیوند را با خداوند متعال برقرار کنند؛ اما جوانان بهتر از دیگران می‌توانند به او نزدیک شوند.

امام خمینی رحمه الله، در وصیت‌نامه اخلاقی خود، خطاب به فرزند عزیز و بزرگوارش، در این باره می‌فرماید:

عزیزم! از جوانی به اندازه‌ای که باقی است، استفاده کن که در پیری همه چیز از دست می‌رود، حتی توجه به آخرت و خدای تعالی. از مکاید بزرگ شیطان و نفس اماره آن است که جوانان را وعده صلاح و اصلاح در زمان پیری می‌دهد تا جوانی با غفلت از دست برود، و به پیران، وعده طول عمر می‌دهد و تا لحظه آخر با وعده‌های پوچ، انسان را از ذکر خدا و اخلاص برای او باز می‌دارد تا مرگ برسد، و در آن حال، ایمان را اگر تا آن وقت نگرفته باشد، می‌گیرد. پس در جوانی که قدرت بیشتری داری به مجاهدت برخیز و از غیر دوست - جل و علا - بگریز، و پیوند خود را هر چه بیشتر - اگر پیوندی داری - محکم‌تر کن؛ و اگر خدای نخواستند نداری، تحصیل کن و در تقویتش همت گمار، که هیچ موجودی جز او - جل و علا - سزاوار پیوند نیست. و پیوند با اولیای او، اگر برای پیوند به او نباشد، حيله شیطانی است که از هر طریق، سد راه حق کند.^۲

گفتنی است که آنچه درباره ارزش عبادات در دوران جوانی، و مباحثات خداوند

۱. نساء: آیه ۱۳۴.

۲. صحیفه امام: ج ۲۰ ص ۱۵۶.

متعال به عبادات جوان و آثار و برکات عبادات جوان در فصل سوم از بخش دوم حکمت‌نامه خواهد آمد، در واقع، اشاره به نقش مؤثر جوانی در پیوند زدن بیشتر و نزدیک‌تر انسان با کمال مطلق است.

د- همنشین شایسته

دوست و همنشین جوان، نقش اساسی در رشد و شکوفایی و یا انحطاط و تیره‌روزی او دارد. همنشین تا آن‌جا در زندگی انسان مؤثر است که پیامبر خدا می‌فرماید:

الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنِ يُخَالِلُ.^۱

آدمی بر آیین دوست صمیمی خویش است. پس هر یک از شما بنگرد با چه کسی دوستی صمیمانه دارد.

چه بسا جوانانی که در اثر همنشینی سعادتمند شده‌اند، و چه بسا جوانانی که همنشین، آنان را بدبخت کرده است. *از حقیقت که پیروز مردم بر دوستی*

فصل چهارم از بخش دوم حکمت‌نامه، رهنمودهای بسیار ارزنده‌ای در تبیین نقش همنشین در زندگی، ضرورت تحقیق قبل از انتخاب دوست، نشانه‌های همنشین خوب و شایسته، و حقوق همنشین، به جوانان عزیز ارائه می‌نماید.

ه- تقویت بدن و لذا ید مشروع

نکته بسیار مهم دیگر در شناخت عوامل شکوفایی جوان، این است که نیرومندی و شادابی جسم نیز در کنار تقویت فکر و جان او مورد عنایت اسلام است؛ زیرا توانمندی و نشاط جسم، شرط اولیة خودسازی و سازندگی و رسیدن انسان به قله کمال است. از این رو، وقتی از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کنند که در آیه: ﴿خُذُوا مِمَّا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾ آنچه را به شما داده‌ایم، به نیرومندی بگیرید^۲، آیا مقصود،

۱. ر.ک: ص ۱۰۷ ح ۱۳۴.

۲. بقره: آیه ۶۳.

نیرومندی جسم است و یا نیرومندی جان، امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: «مقصود، نیرومندی جسم و جان، هر دو است».^۱

همچنین در مورد گزینش طالوت برای فرماندهی نظامی جمعی از بنی‌اسرائیل، در قرآن کریم آمده:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾^۲

خداوند، او را بر شما برگزیده و بر دانش و [توانمندی] جسم او افزوده است.
بررسی تاریخ انبیا و اوصیای آنان، نشان می‌دهد که همه آنان از توانمندی جسم و روح در کنار هم، برخوردار بوده‌اند.

بر این پایه، امام علی علیه السلام، در پایان دعایی که بهترین درس خودسازی است، بر نیرومندی «جوارح (اندام‌ها)» در کنار نیرومندی «جوانح (قوای روحی)»^۳ تأکید فرموده است:

يَا رَبِّ، يَا رَبِّ اقْوِ عَلَيَّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَاشْدُدْ عَلَيَّ الْقَزِيمَةَ جَوَانِحِي.^۴

پروردگارا، پروردگارا، پروردگارا! اندام مرا بر خدمت‌گزاریات توانمند ساز و درونم را در تصمیم‌گیری قوی دار.

و بر این اساس، روایات اسلامی، به عنوان رهنمودهای حکیمانه‌ای که ضمن توصیه‌های شماری از انبیای گذشته نیز آمده، تأکید می‌کنند که انسان عاقل، در کنار برنامه‌ریزی برای تحصیل علم، کار و ارتباط با خداوند متعال، باید برای برخورداری از لذایذ و کامیابی‌های مشروع زندگی نیز برنامه داشته باشد و توضیح داده شده که این برنامه، در واقع، زمینه‌ساز انجام دادن سایر برنامه‌های مهم زندگی است و این، بدان معناست که رسیدن به قلّه کمال، بدون برخورداری‌های انسان از

۱. ر.ک: ص ۱۱۹ ح ۱۶۳.

۲. بقره: آیه ۲۴۷.

۳. جوانح، جمع جانحه به معنای قسمت زیر استخوان سینه است و در این جا کنایه از قلب است؛ زیرا تصمیم‌گیری مربوط به قلب و روح است، نه اعضا و جوارح (الصالح: ج ۱ ص ۴۶۰).

۴. ر.ک: ص ۱۲۱ ح ۱۶۸.

لذت‌های حلال، میسر نیست.

در زمینه عوامل تقویت و سلامت و شادابی جسم، روایات اسلامی، رهنمودهای فراوانی دارند^۱ که در فصل پنجم از بخش دوم حکمت‌نامه، به شماری از آنها (مانند: سفرهای تفریحی، پیاده‌روی، شنا، نگاه کردن به سبزه‌زارها، گشتی، اسب‌سواری، مسابقه سوارکاری و تیراندازی) اشاره شده است.

نکته مهم‌تر این که براساس رهنمودهای اهل بیت (علیهم‌السلام)، انواع ورزش‌ها، بازی‌ها و کارهای مشروعی که موجب تقویت جسم انسان است، عبادت محسوب می‌شود و اگر با قصد قربت انجام گردد، تکامل معنوی و پاداش اخروی را نیز به همراه خواهد داشت. با این حساب، توأم کردن فعالیت‌های ورزشی با فعالیت‌های هنری و فرهنگی - که در شماری از کشورهای پیشرفته در عصر کنونی مطرح می‌شود -، به بهترین وجه در رهنمودهای پیشوایان اسلام، وجود داشته است.

و - ارزش‌های اخلاقی و عملی

معرفت، خودباوری، پیوند با خدا، همنشین خوب و در نهایت، آنچه موجب تقویت جسم و فکر و جان می‌گردد، مقدمه پذیرش و رعایت ارزش‌های اخلاقی و عملی در زندگی‌اند. تحقق این ارزش‌هاست که رفاه و خوشبختی و تکامل انسان را برای همیشه، تأمین خواهد کرد.

بنا بر این آنچه در تبیین ارزش‌های اخلاقی و عملی در فصل ششم از بخش دوم ملاحظه می‌شود، برجسته‌ترین ارزش‌هایی است که برای شکوفایی جوانان، ضروری است.

سه. آسیب‌شناسی جوان

در بخش سوم حکمت‌نامه، خطرناک‌ترین آفاتی که جوانان را بویژه در عصر کنونی تهدید می‌کند و مانع جدی در راه شکوفایی استعدادهای آنهاست، مطرح می‌گردد.

۱. ر.ک: دانش‌نامه احادیث پزشکی: ج ۱ ص ۸۹ (نوصیه‌های پزشکی).

این آفات، عبارت‌اند از:

الف - همنشین ناشایسته

مصاحب ناشایسته و ناجنس، به دلیل آن که زمینه‌ساز انواع فسادها و آلودگی‌های اخلاقی و عملی است، از همه آفات جوانی خطرناک‌تر است. به گفته پیامبر خدا:

مَثَلُ جَلِيسِ السَّوِّءِ مَثَلُ الْقَيْنِ، إِنْ لَمْ يُحَرِّقْ ثَوْبَكَ أَصَابَكَ مِنْ رِيحِهِ.^۱

همنشین بد، مانند [کارگاه] آهنگری است که اگر لباس را نسوزاند، بوی بدش آزارت می‌دهد.

خطر همنشین بد تا آن‌جاست که ستمگر در دوزخ، دو دست حسرت با دندان می‌گزد و می‌گوید:

«يَنُؤِلَتْنِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»^۲

وای بر من! کاش فلان شخص را به دوستی صمیمانه برنگزیده بودم.

از این رو، در آسیب‌شناسی جوانان، مسئله همنشین، بیشترین اهمیت را دارد و بدون این آفت‌زدایی، پیشگیری از هیچ آفتی امکان‌پذیر نیست و به گفته حافظ شیرازی:

نخست موعظه پیر صحبت، این حرف است

که از مصاحب ناجنس، احتراز کنید.

در فصل سوم از بخش سوم حکمت‌نامه، خطر همنشین بد، علامات آن، و ویژگی‌های خطرناک‌ترین دوستان از نگاه قرآن و احادیث اسلامی ارائه می‌گردد.

ب - بیکاری

دومین زمینه‌ساز فساد و کارهای ناب‌خردانه، بیکاری است.^۳ اعتیاد و خودفروشی

۱. ر.ک: ص ۲۱۱ ح ۳۵۷.

۲. فرقان: آیه ۲۸.

۳. ر.ک: ص ۲۰۳ (نکوهش بیکاری).

و خطرناک‌تر از آن، دین‌فروشی را می‌توان از جمله آثار بیکاری شمرد.^۱ از این رو، لقمان حکیم می‌گفت:

إِنْ كَانَ الشُّغْلُ مَجْهَدَةً قَالِقَرَاغٌ مَفْسَدَةٌ.^۲

اگر کار، طاقت فرساست، بیکاری، مفسده‌آفرین است.

بدین جهت، بیکاری، مبعوض خداوند متعال است و شخص سالم بیکار نزد خداوند، منفور است و بر این اساس، در نظام اسلامی، بلکه در هر نظامی، مهم‌ترین اقدام برای پیشگیری از مفسدات جوانان و هدر رفتن نیروها و استعدادهای آنان، ایجاد اشتغال است.^۳

علاوه بر این، باید جوانان را تشویق کرد که به شیوه‌ای درست و مؤثر، از اوقات فراغت خود بهره ببرند و بدین کار، عادت کنند. اوقات فراغت، باید وسیله تقویت نیروهای خلاقه و قوه ابتکار جوانان باشد. بی‌تردید، عادت به استفاده مؤثر و مفید از این اوقات، سرمایه‌گران‌بهایی را برای آینده زندگی جوانان، فراهم خواهد آورد.

ج - اعتیاد

اعتیاد، یکی از بزرگ‌ترین خطرهایی است که امروزه، جوانان را در سطح جهان، تهدید می‌کند.^۴ پدیده خطرناک مواد مخدر در جهان امروز از پیچیدگی‌هایی برخوردار است که سازمان ملل، تجارت آن را از جرایم سازمان یافته تلقی می‌کند. حجم گسترده تجارت و گردش مالی مرتبط با قاچاق مواد مخدر در سطح جهان (یکهزار و پانصد میلیارد دلار در سال) و نقش مافیای منطقه‌ای و جهانی با پشتوانه سازمان‌های اطلاعاتی کشورها، دلیل روشن سازمان یافته بودن این پدیده شوم

۱. ر.ک: ص ۲۰۵ (خطر بیکاری).

۲. ر.ک: ص ۲۰۷ ح ۳۵۱.

۳. با برآورد مرکز آمار ایران در نشریه آمارگیری (۲۴ فروردین ۱۳۸۳)، میزان بیکاری در جمعیت فعال ده ساله به بالا، در آبان ماه ۱۳۸۲، ۱۱/۸ درصد بوده است.

۴. ر.ک: گزارش وضعیت جهانی جوانان ۲۰۰۳: ۱۸۶ - ۲۰۳ (فصل ششم: جوانان و مواد مخدر).

است که در عصر حاضر، بیش از یک میلیارد جوان پانزده تا ۲۵ ساله را تهدید می‌کند.^۱ در فصل دوم از «موانع شکوفایی جوان»، در شماری از روایات به خطر مواد مخدر، اشاره شده است.^۲

بدیهی است که در این جا فرصت بررسی همه عوامل این آفت خطرناک و راه‌های پیشگیری و علاج آن نیست. لذا تنها به دو عامل اصلی آن، یعنی همنشین معتاد، و آشوب‌ها و اضطراب‌های روانی، اشاره می‌کنیم.

جوانان عزیز برای این که در دام اعتیاد نیفتند، باید در انتخاب دوست و همنشین، دقت کنند؛^۳ اما تأمین آرامش روانی جوان، دو راه دارد: یکی تحکیم پیوندهای دینی؛ چرا که هرچه انسان با خدای مهربان نزدیک‌تر شود، احساس آرامش بیشتری می‌کند؛

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۴
آگاه باشید که با یاد خدا، دل‌ها آرامش می‌یابند.
و دیگری تحکیم پیوند خانوادگی است؛

در هر خانواده، استوارترین سد در برابر استعمال مواد مخدر، شخصیت مطلوب و متعادل فرزند و پیوندهای قوی خانوادگی است. زن و شوهری که به زندگی زناشویی خود با تمام وجود علاقه دارند، به فرزندانشان از زمان طفولیت، محبت می‌ورزند، با آنها در جوانی دوست می‌شوند، از آنها انتظار کمک دارند، به آنان احترام می‌گذارند و از آنان احترام می‌خواهند، بهتر از هر عامل و قدرت دیگر، مانع از آن می‌شوند که نوجوانشان در دام اعتیاد، گرفتار گردد.

۱. در عصر حاضر، حدود ۲۱۵ میلیون نفر معتاد در جهان وجود دارد. تعداد معتادان کشور ما بر اساس گزارش ستاد مبارزه با مواد مخدر (در پایان سال ۱۳۸۲)، متأسفانه حدود دو میلیون نفر است که از این تعداد، حدود هشتصد هزار نفر، تغنی مواد مخدر مصرف می‌کنند.

۲. ر.ک: ص ۲۰۹ (اعتیاد).

۳. ر.ک: ص ۱۰۹ ح ۱۴۰.

۴. رعد: آیه ۲۸.

هر گاه فرزند نوجوان به ماده مخدری روی آورد، پیش از آن که وی را طرد کنید و به او سرکوفت بزنید، باید بدانید که بحران روانی، ناهنجاری در شخصیت، مستی در روابطش با اطرافیان، و عدم سازگاری اجتماعی او، وی را بدین راه تیره کشانده است. به جای آن که دستش را بگیرید و از مهلکه نجاتش دهید، وی را با زخم زبان و بدخویی در این مهلکه پرتاب نکنید.^۱

گفتنی است که عوامل تحکیم خانواده و آثار آن از نگاه قرآن و روایات اسلامی را در حکمت‌نامه خانواده، ارائه خواهیم کرد، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**

۴- مستی جوانی

یکی از نکات مهم تربیتی که در روایات اسلامی در زمینه آسیب‌شناسی جوانان بر آن تکیه شده، آفت مستی جوانی است.^۲ با این توضیح که تنها نوشابه‌های الکلی موجب مستی و زوال عقل نیستند؛ بلکه هر نوع احساس قدرتی برای انسانی که خودسازی نکرده، مستی می‌آورد. توانمندی سیاسی، اقتصادی و حتی علمی، همانند شراب، قدرتمند و دانشمند را مست می‌نماید.

توانمندی و نشاط جوانی نیز از این اصل کلی، مستثنی نیست. این توانمندی، گاه جوان را چنان سرمست می‌کند که او را تا سر حد جنون پیش می‌برد، چنان که پیامبر خدا می‌فرماید:

الشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ.^۳

جوانی، شاخه‌ای از دیوانگی است.

«جنون»، از ریشه «جَن» به معنای پوشیدگی است. مستی جوانی، قدرت تفکر و دوراندیشی را از جوان سلب می‌کند و او را به کارهای ناصواب، وادار می‌سازد. بر این اساس، علاوه بر این که جوانان باید خود به این نکته مهم توجه داشته

۱. پرورش فرزند در عصر دشوار ما: ص ۲۴۰-۲۴۱.

۲. ر.ک: ص ۲۱۹ (مستی جوانی).

۳. ر.ک: ص ۲۱۹ ح ۳۷۹.

باشند، رهبران فرهنگی و سیاسی جامعه نیز باید با برنامه‌ریزی مناسب، نیرو و نشاط آنان را در مسیر صحیح، هدایت نمایند.

هـ- جاذبه‌های جنسی

یکی دیگر از آسیب‌هایی که از نظر روایات اسلامی شکوفایی جوانان را تهدید می‌کند، جاذبه‌های جنسی است. دورهٔ جوانی با بلوغ و ترشح هورمون‌های جنسی آغاز می‌شود. جاذبهٔ جنسی که معلول ترشح این هورمون‌هاست، اگر در مسیر صحیح هدایت نشود، چه بسا به دوستی‌های نامشروع، عشق‌های نکوهیده و در نهایت، خودکشی، قتل و متلاشی شدن خانواده‌ها می‌انجامد.

رهنمودهای حکیمانهٔ اسلام برای مصون ماندن جوانان از آسیب جاذبه‌های جنسی عبارت است از:

۱. رعایت پوشش اسلامی؛^۱
۲. تحریم مناظر شهوت‌انگیز؛^۲
۳. تحریم خلوت با نامحرم؛^۳
۴. عفت چشم؛^۴
۵. تأمل در عاقبت شوم هوسرانی؛^۵
۶. تأمل در حسن عاقبت خویش‌تنداری؛^۶
۷. تسهیل امر ازدواج و اقدام به آن در اولین فرصت ممکن.^۷

۱. ر.ک: ص ۱۸۳ (پوشش).

۲. ر.ک: ص ۲۲۱ (لانهٔ شیطان).

۳. ر.ک: ص ۲۲۷ (خطر خلوت کردن با نامحرم).

۴. ر.ک: ص ۱۸۱ (پاکی نگاه).

۵. ر.ک: ۲۲۷ (فرجام پیروی از هوس‌ها).

۶. ر.ک: ص ۲۲۹ (پاداش پاک‌دامنی در مسائل جنسی).

۷. ر.ک: ص ۱۸۵ (ازدواج).

و- آسیب‌های فرهنگی و سیاسی

خطر دیگری که جوانان مسلمان را تهدید می‌کند و قرآن و حدیث نسبت به آن هشدار داده‌اند، آفات فرهنگی و سیاسی است.

در قرن یکم هجری، مکتب «غالیان»، یعنی کسانی که مدعی ربوبیت پیشوایان دین بودند و همچنین مکتب «مُرَجَّه»، یعنی کسانی که ایمان تنها را برای نجات انسان، کافی می‌دانستند و عملاً اباحیگری را ترویج می‌کردند،^۱ برای جوانان جاذبه داشت که احادیث اسلامی نسبت به آن هشدار داده‌اند؛^۲ اما در عصر ما جریان‌های فرهنگی و سیاسی فراوانی با جاذبه‌های گوناگون، توسط شیادان سیاسی و اقتصادی، برای فریب دادن جوانان، ساخته و پرداخته شده است که از یک سو، جوانان باید بسیار هشیار باشند که در دام آنها نیفتند و از سوی دیگر، رهبران فرهنگی و سیاسی جامعه اسلامی باید برای ارتقای سطح فرهنگی و تقویت شعور سیاسی جوانان، برنامه‌ریزی جدی کنند.

آیات و احادیثی که در فصل هفتم از بخش سوم حکمت‌نامه درباره آسیب‌های فرهنگی و سیاسی آمده‌اند، جهت پیشگیری از این آسیب‌ها، چهار پیام مهم برای جوانان دارند:

۱. هشدار در مورد آسیب‌های فرهنگی و سیاسی؛
۲. ضرورت تقویت آگاهی‌های فرهنگی و سیاسی؛
۳. اجتناب از شخصیت‌گرایی و پیروی کورکورانه فرهنگی و سیاسی؛
۴. مخالفت با رهبران فرهنگی و سیاسی ناشایسته.

ز- آسیب‌های اخلاقی و عملی

همنشین بد، بیکاری، اعتیاد، سرمستی، جاذبه‌های جنسی و آسیب‌های فرهنگی

۱. مکتب مرجئه، پیش از آن‌که یک مکتب فرهنگی باشد، یک جریان سیاسی برای هدم اسلام بود و بدین جهت، آموزان، از آن جانبداری می‌کردند، بلکه در واقع، خود، بنیانگذار آن بودند.

۲. ر.ک: ص ۸۳ ح ۷۲ و ص ۲۴۱ ح ۴۱۲.

و سیاسی، همگی زمینه‌ساز اخلاق نكوهیده و اعمال ناشایسته‌ای هستند که اندیشه و ذهن و جان جوان را آلوده می‌کنند و استعدادهای او را تباه می‌سازند. خطرناک‌ترین ضد ارزش‌هایی که سد راه شکوفایی جوانان می‌شوند، عبارت‌اند از: عُقوق والدین، بدخلقی، بدزبانی، غرور، خودبینی، تکبر، حرص، حسد، کینه، عصبانیت، لجبازی، تنبلی و افراطی‌گری، که متن رهنمودهای مربوط به این آفت‌ها در فصل هشتم از بخش سوم حکمت‌نامه خواهد آمد.

چهار. حقوق جوان

آنچه در بخش دوم و سوم حکمت‌نامه، درباره عوامل و موانع شکوفایی جوان آمده، در واقع، وظایف و مسئولیت‌های جوانان برای بهره‌گیری لازم از بهار جوانی است؛ اما باید توجه داشت که جوان، به تنهایی و جدا از خانواده و جامعه، قادر به انجام دادن این وظایف نیست. او در صورتی می‌تواند از عهده این مسئولیت‌ها برآید که زمینه لازم برای پرورش جسم و جان او در خانواده و در جامعه، فراهم باشد. در بخش چهارم از حکمت‌نامه، در دو فصل به مسئولیت‌های خانواده و جامعه در برابر جوان با عنوان «حقوق جوان» اشاره می‌شود:

الف - حقوق خانوادگی

از نگاه احادیث اسلامی، به همان میزان که پدر و مادر بر جوان حق دارند، جوان نیز بر پدر و مادر خود، حق دارد و تجاوز به حقوق او مذموم و محکوم است، چنان‌که پیامبر خدا می‌فرماید:

يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَاكِهُمَا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا^۱.

بر عهده پدر و مادر نسبت به فرزند، حقوقی است، مانند حقوقی که نسبت به پدر و مادر بر عهده فرزند است.

ساده‌ترین حق جوان بر خانواده، احترام گذاشتن به شخصیت اوست. به تعبیر پیامبر خدا، فرزند در هفت‌سال سوم زندگی (یعنی از پانزده سالگی تا ۲۱ سالگی) وزیر خانواده است،^۱ و این بدان معناست که استقلال شخصیت کودک، از این دوران آغاز می‌شود. او از پانزده سالگی، یک شخصیت کاملاً مستقل دارد و از این پس، پدر، رهبر و راهنمای فرزند است، نه حاکم و فرمانده بی‌چون و چرا! و فرزند، دست‌یار و مشاور پدر است، نه مطیع مطلق و برده او!

علاوه بر این، خانواده باید تا آن جا که می‌تواند، زمینه رشد و شکوفایی جوان را در همه ابعاد مادی و معنوی فراهم کند. گفتنی است که در میان همه حقوق جوان بر خانواده، در احادیث اسلامی، چند حق مورد تأکید قرار گرفته است. این حقوق، عبارت‌اند از: فراهم کردن مقدمات ازدواج، برقراری عدالت میان فرزندان، دعا برای آنان، و در صورتی که جوان مرتکب خطا شد، اجتناب از نفرین کردن بر او، و همچنین افراط در سرزنش و توبیخ او. متن این رهنمودها در فصل اول «حقوق جوان» آمده است.

ب- حقوق اجتماعی

در نظام برخاسته از اراده مردم مسلمان (و به تعبیر دیگر: نظام مردم‌سالاری دینی)، حقوق اجتماعی جوانان، بسیار فراتر از حقوق خانوادگی آنهاست؛ زیرا نظام اسلامی فلسفه‌ای جز رشد و شکوفایی انسان ندارد و بهترین فرصت برای شکوفایی استعدادهای انسان، دوران جوانی است. بنا بر این، برنامه‌ریزی برای حل مشکلات جوانان و تأمین نیازهای آنان (از قبیل: فراهم کردن زمینه تحصیل، مطالعه آزاد، اشتغال مفید و سازنده، ازدواج، ورزش، تفریح، ابهام‌زدایی فرهنگی، اعتقادی و سیاسی و ...) باید در صدر همه برنامه‌های اساسی دولت اسلامی باشد.

در واقع، مدیریت سیاسی و فرهنگی جامعه، حق جوانان است، البته مشروط به

این که درست تربیت شوند و مسئولیت تربیت آنها با رهبران سیاسی و فرهنگی جوامع اسلامی است. رهبران جهان اسلام باید از پیامبر خدا، سرمشق بگیرند و جوانان را برای رسیدن به این حق - که حق جامعه اسلامی نیز هست - تربیت کنند. بنا بر این، آنچه در فصل دوم از بخش «حقوق جوان» در متن حکمت‌نامه آمده، تنها اشاره به برخی از حقوق اجتماعی جوانان است.

پنج. جوانان نمونه

در بخش پنجم حکمت‌نامه، قسمت‌های کوتاه و آموزنده‌ای از زندگی شماری از بهترین جوانان تاریخ از دورترین زمان‌ها، یعنی از دوران ابراهیم خلیل تا خاتم انبیا و امیر مؤمنان و سید الشهدا، ارائه شده که در میدان مجاهدت خودسازی و سازندگی، گوی سبقت از دیگران ربودند و در زمینه ارزش‌های انسانی، سرمشق پویندگان راه کمال گشتند.

مطالعه این بخش، علاوه بر آشنایی جوانان با الگوهای عینی و عملی شکوفایی، می‌تواند از خطر بزرگی که از ناحیه مدعیان تعلیم و تربیت (که به گفته‌های خود نیز عمل نمی‌کنند) جوانان را تهدید می‌کند، بکاهد.

به امید آن که جوانان امروز جهان اسلام، با بهره‌گیری از رهنمودهای حکیمانه خاندان رسالت، زمینه اجتماعی حکومت جهانی اسلام به رهبری مهدی آل محمد - عجل الله تعالی فرجه - را فراهم سازند.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بخش یکم

نقش دوره جوانی در شکوفایی



مرکز تحقیقات تکنولوژی آموزشی

فصل یکم : بنابر زندگی

فصل دوم : بنابر خودسازی

فصل سوم : بنابر سازندگی

الفصل الأول

رَبِّعُ الْحَيَاةِ

١ / ١

فِيمَا تُرَى الشَّبَابُ

الكتاب

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ»^١

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ»^٢

الحديث

١. الإمام علي عليه السلام: أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا أَرْبَعَةٌ: الشَّبَابُ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهُ إِلَّا الشُّيُوخُ،^٣ وَالْعَافِيَةُ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا أَهْلُ الْبَلَاءِ، وَالصَّحَّةُ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا الْمَرَضِيُّ، وَالْحَيَاةُ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا الْمَوْتَى.^٤

١. الروم: ٥٤.

٢. غافر: ٦٧.

٣. يقول المثل الحكيم: «أَوَاهُ لَوْ عَرَفَ الشَّبَابُ، وَأَوَاهُ لَوْ قَدَّرَ الْمَشِيبُ»، ومأساة الحياة أنها لا تعطينا الحكمة إلا حينما نشيب ويُسلب منا الشباب. وفي الشباب نحن قادرون على الفعل، ولكن فعل ماذا ونحن لا نعرف؟ وفي الشيخوخة يكون العجز عن الفعل مع أننا نعرف! (المعجم الشامل لمصطلحات الفلسفة، عبد المنعم الحنفي: ص ٤٣٣).

٤. المواعظ العددية: ص ٢١٨.

فصل یکم بهار زندگی

۱/۱



ارزش جوانی

قرآن

«خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید، آن گاه پس از ناتوانی، قوت بخشید، سپس بعد از قوت، ناتوانی و پیری داد. هر چه بخواهد، می آفریند، و هموست دانای توانا». «او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای، آن گاه از علقه‌ای، و بعد شما را [به صورت] کودکی برمی آورد، تا به کمال قوت خود برسید».

حدیث

۱. امام علی علیه السلام: ارزش چهار چیز را جز چهار گروه نمی‌شناسند: [ارزش] جوانی را جز پیران نمی‌شناسند؛^۱ [ارزش] آرامش (آسایش) را جز گرفتاران نمی‌شناسند؛ [ارزش] سلامت را جز بیماران نمی‌شناسند، و [ارزش] زندگی را جز مُردگان نمی‌دانند.

۱. مُثَل حکیمانه‌ای می‌گوید: «آه ای کاش، جوان می‌دانست و آه ای کاش، پیر می‌توانست». از بدی روزگار این است که به ما حکمت نمی‌آموزد، جز در دوران پیری که جوانی را از ما می‌گیرد. در جوانی، توان بر انجام دادن کار داریم، ولی نمی‌دانیم چه کاری را به انجام برسانیم و در پیری، ناتوان از انجام دادن کاریم، ولی می‌دانیم چه باید انجام دهیم!

٢ . عنه عليه السلام : شَيْئَانِ لَا يَعْرِفُ فَضْلَهُمَا إِلَّا مَنْ فَقَدَهُمَا : الشَّبَابُ ، وَالْعَافِيَةُ .^١

٣ . عنه عليه السلام - فِي الدِّيَوَانِ الْمُنْسُوبِ إِلَيْهِ - :

شَيْئَانِ لَوْ بَكَتِ الدَّمَاءُ عَلَيْهِمَا عَيْنَانِ حَتَّى تُؤْذِنَا بِذَهَابِ
لَمْ تَبْلُغَا الْمِعْشَارَ مِنْ حَقِّهِمَا فَقَدْ الشَّبَابُ وَفُرْقَةُ الْأَحْبَابِ^٢

٤ . عنه عليه السلام - فِي الدِّيَوَانِ الْمُنْسُوبِ إِلَيْهِ - :

بَكَتْ عَلَى شَبَابٍ قَدْ تَوَلَّى فَيَا لَيْتَ الشَّبَابَ لَنَا يَعُودُ
فَلَوْ كَانَ الشَّبَابُ يُبَاعُ بَيْعاً لَأَعْطَيْتُ الْمُبَايِعَ مَا يُرِيدُ
وَلَكِنَّ الشَّبَابَ إِذَا تَوَلَّى عَلَى شَرَفٍ فَمَطْلَبُهُ بَعِيدُ^٣



الكتاب

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ .^٤

﴿وَهُمْ يَصْطَرِّحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ﴾ .^٥

الحديث

٥ . رسول الله صلى الله عليه وآله - مِنْ وَصِيَّتِهِ لِلْإِمَامِ عَلِيِّ عليه السلام - : يَا عَلِيُّ ، بَادِرْ بِأَرْبَعٍ قَبْلَ أَرْبَعٍ : شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ ، وَصِحَّتِكَ قَبْلَ سُقْمِكَ ، وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ ، وَحَيَاتِكَ قَبْلَ

١ . غرر الحكم : ح ٥٧٤٤ .

٢ . الديوان المنسوب إلى الإمام علي عليه السلام : ص ١٠٠ .

٣ . الديوان المنسوب إلى الإمام علي عليه السلام : ص ٢٠٦ .

٤ . القصص : ٧٧ .

٥ . فاطر : ٣٧ .

۲. امام علی (علیه السلام): برتری (ارزش) دو چیز را جز آنان که آنها را از دست دهند، نمی‌شناسند: جوانی و آرامش.

۳. امام علی (علیه السلام) - در دیوان منسوب به ایشان :-
دو چیز است که اگر دیدگان، بر آن خون بگیرند /
تا به مرز کوری برسند،
به یگدهم سزایشان نرسیده‌اند: /

از دست دادن جوانی و جدایی دوستان!

۴. امام علی (علیه السلام) - در دیوان منسوب به ایشان :-
بر جوانی، چون که بگذشت، گریستم /

کاش جوانی به سوی ما باز می‌گشت!

اگر جوانی به فروش می‌رسید /

به فروشنده‌اش هر چه می‌خواست، می‌دادم.

لیکن جوانی چون بر ستیغ کوه‌ها نشیند /
به دست آوردنش دشوار است.

۲/۱

ضیقت دانستن جوانی

قرآن

«و با آنچه خدایت داده، سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن».
«و آنان، در آن‌جا فریاد بر می‌آورند: پروردگارا! ما را بیرون بیاور، تا غیر از آنچه
می‌کردیم، کار شایسته کنیم. مگر شما را [آن قدر] عمر دراز ندادیم که هر کس باید در آن
عبرت گیرد، عبرت می‌گرفت: و [آیا] برای شما هشدار دهنده‌ای نیامد؟».

حدیث

۵. پیامبر (صلی الله علیه و آله) - از سفارش ایشان به امام علی (علیه السلام) :- ای علی! چهار چیز را پیش از
چهار چیز دریاب: جوانی‌ات را پیش از پیری؛ و تن درستی‌ات را پیش از بیماری؛

مَوْتِكَ. ١.

٦. عنه عليه السلام: لِيَتَزَوَّدَ الْعَبْدُ مِنْ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ، وَمِنْ حَيَاتِهِ لِمَوْتِهِ، وَمِنْ شَبَابِهِ لِهَرَمِهِ، فَإِنَّ الدُّنْيَا خُلِقَتْ لَكُمْ وَأَنْتُمْ خُلِقْتُمْ لِلْآخِرَةِ. ٢.

٧. عنه عليه السلام: أَتَيْهَا النَّاسُ، إِنَّ لَكُمْ مَعَالِمَ فَانْتَهَوْا إِلَى مَعَالِمِكُمْ، وَإِنَّ لَكُمْ نِهَآيَةً فَانْتَهَوْا إِلَى نِهَآيَتِكُمْ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: يَوْمَ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا اللَّهُ قَاضٍ فِيهِ، وَيَوْمَ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا اللَّهُ صَانِعٌ بِهِ، فَلْيَاخُذِ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَمِنْ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ، وَمِنْ شَبَابِهِ لِهَرَمِهِ، وَمِنْ صِحَّتِهِ لِسُقْمِهِ، وَمِنْ حَيَاتِهِ لَوَفَاتِهِ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ مُسْتَعْتَبٍ، وَلَا بَعْدَ الدُّنْيَا مِنْ دَارٍ إِلَّا الْجَنَّةُ أَوْ النَّارُ. ٣.

٨. عنه عليه السلام: الْأُمُورُ مَرَهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا. ٤.

٩. الإمام علي عليه السلام: بَادِرْ شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ، وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ. ٥.

١٠. عنه عليه السلام: بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً. ٦.

١١. عنه عليه السلام: مَا أَقْرَبَ الدُّنْيَا مِنَ الذَّهَابِ وَالشَّيْبِ مِنَ الشَّبَابِ. ٧.

١٢. عنه عليه السلام: مَا أَنْزَلَ الْمَوْتَ حَقَّ مَنَزَلَتِهِ مَنْ عَدَّ عُدًّا مِنْ أَجَلِهِ. ٨.

١٣. عنه عليه السلام: اِنْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ؛ فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ. ٩.

١. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٤ ص ٢٥٧ - ٥٧٦٢، الخصال: ص ٢٣٩ ح ٨٥.

٢. تنبيه الخواطر: ج ١ ص ١٣١.

٣. أعلام الدين: ص ٣٢٣.

٤. عوالي اللآلي: ج ١ ص ٢٩٣ ح ١٨٠.

٥. غرر الحكم: ح ٤٢٨١.

٦. نهج البلاغة: الكتاب ٣١.

٧. غرر الحكم: ح ٩٦٨٩.

٨. الكافي: ج ٣ ص ٢٥٩ ح ٣٠.

٩. غرر الحكم: ح ٢٥٠١.

و بی‌نیازی‌ات را پیش از نیازمندی؛ و زندگی‌ات را پیش از مرگ.

۶. پیامبر ﷺ: بنده باید برای سرای آخرتش از دنیا، و برای مرگش از زندگی، و برای پیری‌اش از جوانی، توشه بگیرد؛ زیرا که دنیا برای شما آفریده شده و شما برای آخرت آفریده شده‌اید.

۷. پیامبر ﷺ: ای مردم! برای شما نشانه‌هایی است. به سوی آنها حرکت کنید، و برای شما پایانی است. به سوی آن بشتابید. به راستی که مؤمن، میان دو هراس قرار دارد: روزی که [بر او] گذشته است و نمی‌داند خداوند، چگونه درباره‌اش داوری می‌کند، و روزی که باقی مانده و نمی‌داند خداوند با او چه خواهد کرد. پس، بنده باید از خود برای خویش مایه بگیرد، و از دنیایش برای سرای آخرت، و از جوانی‌اش برای پیری، و از تن‌درستی‌اش برای بیماری، و از زندگی‌اش برای مرگ. سوگند به آن که جانم در دست اوست، پس از مرگ، راهی برای کسب خوش‌بختی و پس از دنیا، سرایی جز بهشت و دوزخ نیست.

۸. پیامبر ﷺ: کارها در گِرو زمان خویش‌اند.

۹. امام علی علیه السلام: جوانی‌ات را پیش از پیری، و تن‌درستی‌ات را پیش از بیماری دریاب.

۱۰. امام علی علیه السلام: فرصت را پیش از آن که اندوه‌گردد، دریاب.

۱۱. امام علی علیه السلام: چه نزدیک است دنیا به نابودی، و جوانی به پیری!

۱۲. امام علی علیه السلام: آن که فردا را از عمر خویش بشمارد، مرگ را در جای شایسته‌اش قرار نداده است.

۱۳. امام علی علیه السلام: از فرصت‌های خوب، بهره‌گیرید؛ زیرا مانند گذر ابرها، می‌گذرد.

١٤. عنه ﷺ - في قول الله ﷻ ﴿وَلَا تَنَسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^١ : لَا تَنَسَ صِحَّتَكَ

وَقُوَّتَكَ وَفَرَاغَكَ وَشَبَابَكَ وَنَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ.^٢

١٥. الإمام الصادق عليه السلام - في قول الله ﷻ ﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرْ﴾^٣ :

تَوْبِيخُ لِبْنِ ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً.^٤

١٦. تنبيه الخواطر: عيسى عليه السلام كان، إذا مرَّ على الشَّبابِ قالَ لَهُم: كَمْ مِنْ زَرْعٍ لَمْ

يُدْرِكِ الْحَصَادَ، وَإِذَا مرَّ عَلَى الشُّيُوخِ قَالَ: مَا يُسْتَنْظَرُ بِالزَّرْعِ إِذَا أَدْرَكَ إِلَّا أَنْ

يُحْصَدَ.^٥

٣ / ١

خَزَائِنُ الْآيَاتِ

١٧. رسول الله ﷺ: يُفْتَحُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ عُمُرِهِ أَرْبَعٌ وَعِشْرُونَ

خِزَانَةً عَدَدَ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فِخْرَانَةٌ يَجِدُهَا مَمْلُوءَةً نُورًا وَسُرُورًا فَيَنَالُهَا

عِنْدَ مُشَاهَدَتِهَا مِنَ الْفَرَحِ وَالسُّرُورِ مَا لَوْ وُزَّعَ عَلَى أَهْلِ النَّارِ لَأَدْهَشَهُمْ عَنْ

الْإِحْسَاسِ بِأَلَمِ النَّارِ، وَهِيَ السَّاعَةُ الَّتِي أَطَاعَ فِيهَا رَبَّهُ، ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ خِزَانَةٌ

أُخْرَى فَيَرَاهَا مُظْلِمَةً مُنْتِنَةً مُفْرِغَةً فَيَنَالُهَا مِنْهَا عِنْدَ مُشَاهَدَتِهَا مِنَ الْفَرَحِ وَالْجَزَعِ

مَا لَوْ قُسِمَ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ لَنُغْصَ عَلَيْهِمْ نَعِيمُهَا، وَهِيَ السَّاعَةُ الَّتِي عَصَى فِيهَا

رَبَّهُ، ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ خِزَانَةٌ أُخْرَى فَيَرَاهَا خَالِيَةً لَيْسَ فِيهَا مَا يَسُرُّهُ وَلَا مَا يَسُوؤُهُ،

وَهِيَ السَّاعَةُ الَّتِي نَامَ فِيهَا أَوْ اشْتَغَلَ فِيهَا بِشَيْءٍ مِنْ مُبَاحَاتِ الدُّنْيَا، فَيَنَالُهَا مِنْ

١. القصص: ٧٧.

٢. الأمالي للصدوق: ص ٢٩٩ ح ٣٣٦.

٣. فاطر: ٣٧.

٤. الغصائل: ص ٥٠٩ ح ٢.

٥. تنبيه الخواطر: ج ١ ص ٣٧.

٦. في المصدر: «لنقص». وما أثبتناه هو الصحيح كما في البحار.

۱۴. امام علی علیه السلام - دربارهٔ آیه «و سهم خود را از دنیا فراموش مکن» :- [یعنی] سلامت، توانایی، فرصت، جوانی و شادابی‌ات را فراموش مکن، تا با آنها، آخرت را به دست آوری.

۱۵. امام صادق علیه السلام - دربارهٔ این سخن خداوند تعالی: «مگر شما را [آن قدر] عمر دراز ندادیم که هر کس می‌خواست در آن عبرت گیرد، عبرت می‌گرفت؟» :- [این سخن] سرزنش هجده ساله‌هاست.

۱۶. تنبیه الخواطر: عیسی علیه السلام، هرگاه بر جوانان می‌گذشت، بدانان می‌فرمود: «چه بسیار زراعت‌ها که به برداشت نرسیدند». و هرگاه بر پیران عبور می‌کرد، می‌فرمود: «زراعتی که وقت برداشتش می‌رسد، تنها درو شدن در انتظار آن است».



۱۷. پیامبر صلی الله علیه و آله: در قیامت، برای هر روز از ایام عمر بندگان، ۲۴ پرونده به تعداد ساعت‌های شبانه‌روز، گشوده می‌شود. [بنده] پرونده‌ای را پُر از روشنی و شادی می‌یابد و از دیدنش چنان شادی و فرح به وی دست می‌دهد که اگر بر دوزخیان تقسیم شود، احساس کردن رنج آتش را از آنان، باز می‌دارد، و این، ساعتی است که پروردگارش را در آن، اطاعت کرده است. سپس، پرونده‌ای دیگر گشوده می‌شود و [بنده] آن را تاریک، بدبو و ترس‌آور می‌بیند و از مشاهده‌اش چنان بی‌تابی و ترس به وی دست می‌دهد که اگر بر بهشتیان تقسیم گردد، خوشی را از آنان، باز می‌ستاند و این، لحظه‌هایی است که پروردگارش را در آن، نافرمانی کرده است. سپس، پرونده‌ای دیگر برایش گشوده می‌شود و آن را تهی می‌بیند؛ نه چیزی در آن است که او را شادمان کند، و نه چیزی که ناراحت سازد، و این، ساعتی است که خوابیده و یا به

الْغَنِيِّ وَالْأَسْفِ عَلَى فَوَائِهَا حَيْثُ كَانَ مُتَمَكِّنًا مِنْ أَنْ يَمْلَأَهَا حَسَنَاتٍ مَا لَا يَوْصَفُ، وَمِنْ هَذَا قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ﴾^١.

٢ / ١

السَّلَامُ إِلَى رُسُلِ رَبِّكَ وَسُبْحَانَ الْعِزَّةِ الْمَعْلِيِّ

١٨. رسول الله ﷺ: الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلْهَا طَاعَةً.^٢

١٩. الإمام الصادق عليه السلام: مَنْ اسْتَوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ، وَمَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمِيهِ شَرًّا مِنْ أَوَّلِهِ فَهُوَ مَلْعُونٌ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الزِّيَادَةَ فِي نَفْسِهِ كَانَ إِلَى التُّقْصَانِ أَقْرَبَ، وَمَنْ كَانَ إِلَى التُّقْصَانِ أَقْرَبَ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ.^٣

٥ / ١

مَحَاسِنُ أَيَّامِ الشَّبَابِ

٢٠. رسول الله ﷺ: لَا تَزُولُ قَدَمُ ابْنِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ خَمْسٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيمَ أَفْنَاهُ، وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ، وَمَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَ أَنْفَقَهُ، وَمَاذَا عَمِلَ فِيمَا عَلِمَ.^٤

٢١. عنه عليه السلام: لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيمَ أَفْنَاهُ، وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ، وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَ أَنْفَقَهُ، وَعَنْ حُبِّهَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^٥

١. التَّغَابُنِ: ٩.

٢. عُدَّة الدَّاعِي: ص ١٠٣.

٣. بحار الأنوار: ج ٧٠ ص ٦٨ ح ١٤.

٤. الأُمَالِي لِلصَّدُوق: ص ٧٦٦ ح ١٠٣٠.

٥. سنن الترمذي: ج ٤ ص ٦١٢ ح ٢٤١٦.

٦. الخصال: ص ٢٥٣ ح ١٢٥.

کارهای مباح دنیایی سرگرم بوده است. آن گاه، به جهت از دست دادن این لحظه‌ها، احساس حسرت و تأسف به وی دست می‌دهد؛ چرا که می‌توانست آن را از نیکی‌های بی‌شمار، پُر سازد و این سخن خداوند: ﴿آن [روز]، روز حسرت خوردن است﴾ بدین اشاره دارد.

۴/۱

تلاش خستگی‌ناپذیر در راه گال

۱۸. پیامبر ﷺ: دنیا، ساعتی است. آن را برای اطاعت [خداوند] قرار ده.

۱۹. امام صادق ﷺ: آن که دو روزش برابر باشد، مغبون است، و آن که دومین روزش بدتر باشد، نفرین شده است. آن که پیشرفت را در خود نبیند، به نقصان نزدیک‌تر است و هر که به نقصان نزدیک‌تر باشد، مرگ از زندگی برایش بهتر است.

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

۵/۱

حسابرسی و زنگار جوانی

۲۰. پیامبر ﷺ: آدمی در روز قیامت، از نزد خداوند، قدمی بر نمی‌دارد، جز آن که درباره پنج چیز از او پرسش می‌شود: از عمرش که در چه راهی سپری کرده؛ و از جوانی‌اش که در چه راهی هدر داده؛ و از ثروتش که چگونه به دست آورده و چگونه خرج کرده است؛ و از این که به دانسته‌هایش چگونه عمل کرده است.

۲۱. پیامبر ﷺ: بنده، در روز قیامت، گام از گام بر نمی‌دارد، مگر آن که از چهار چیز پرسیده شود: از عمرش که چگونه سپری ساخته، و از جوانی‌اش که چگونه هدر داده، و از ثروتش که از کجا به دست آورده و چگونه خرج کرده است؛ و از دوستی ما اهل بیت [پیامبر ﷺ].

۲۲ . الإمام الصادق علیه السلام - كَانَ فِيما وَعَظَ بِهِ لُقمانُ ابْنَهُ -: وَاعْلَمْ أَنَّكَ سَتُسْأَلُ غَدًا إِذَا وَقَفْتَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عز وجل عَنْ أَرْبَعٍ: شَبَابِكَ فِيما أَبْلَيْتَهُ، وَعُمُرِكَ فِيما أَفْنَيْتَهُ، وَمَالِكَ مِمَّا اكْتَسَبْتَهُ وَفِيما أَنْفَقْتَهُ، فَتَأَهَّبْ لِذَلِكَ وَأَعِدَّ لَهُ جَواباً.^۱



مرکز تحقیقات و پژوهش در علوم اسلامی

۲۲ . امام صادق علیه السلام - از اندرزهای لقمان به فرزندش :- بدان، فردا که در برابر خداوند جل جلاله قرارگیری، از چهار چیز پرسیده می‌شوی: جوانی‌ات را در کجا نابود ساختی؛ عمرت را در کجا سپری کردی؛ ثروتت را از کجا به دست آوردی؛ و آن را در کجا خرج نمودی. پس برای آن روز، آماده باش و پاسخش را فراهم ساز.



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

الفصل الثاني

رَبِّعُ بِنَاءِ الدَّائِرَةِ

١ / ٢

إِسْتِعْلَاءُ الشَّبَابِ لِلْبِنَاءِ إِلَى اللَّهِ

الكتاب

﴿فَمَأْوَاهُمُ يَوْمَئِذٍ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ﴾^١

الحديث

٢٣. رسول الله ﷺ: أوصيكم بالشُّبان خيراً فإنَّهم أرقُّ أفئدةً، إنَّ اللهَ بَعَثَنِي بِشِيراً وَنَذِيراً فَحَالَفَنِي الشُّبَّانُ وَخَالَفَنِي الشُّيُوخُ، ثُمَّ قَرَأَ ﴿فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^٢.

٢٤. تفسير القمِّي: قَوْلُهُ: ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ﴾^٣ قَالَ نَزَلَتْ بِمَكَّةَ لَمَّا أَظْهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الدَّعْوَةَ بِمَكَّةَ اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ إِلَى أَبِي طَالِبٍ، فَقَالُوا: يَا أَبَا طَالِبٍ إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ قَدْ سَفَّهَ أَحْلَامَنَا، وَسَبَّ آلِهَتَنَا، وَأَفْسَدَ شَبَابَنَا، وَفَرَّقَ جَمَاعَتَنَا، فَإِنْ كَانَ الَّذِي يَحْمِلُهُ عَلَى ذَلِكَ الْعُدْمُ جَمَعْنَا لَهُ مَالاً حَتَّى يَكُونَ

١. يونس: ٨٣.

٢. الحديد: ١٦.

٣. شباب قریش: ص ١.

٤. ص: ٢.

فصل دوم بهارِ خودسازی

۱/۲

توان جوان بر ساختن شخصیت خود

قرآن

﴿[سرانجام،] کسی به موسی ایمان نیاورد، مگر فرزندی از قوم وی﴾.

حدیث

۲۳. پیامبر ﷺ: شما را به نیکی با جوانان سفارش می‌کنم؛ زیرا نرم‌ترین دل‌ها را دارند. به راستی که خداوند، مرا بشارت دهنده و هشداردهنده برانگیخت. جوانان، با من پیمان بستند و پیران، با من به مخالفت برخاستند. [آن گاه، این آیه را خواند]: ﴿و عمر آنان به درازا کشید، و دل‌هایشان سخت گردید﴾.
۲۴. تفسیر القمی: آیه ﴿و از این که هشداردهنده‌ای از خودشان برایشان آمده، در شگفت‌اند﴾، در مکه نازل شد. آن گاه که پیامبر خدا دعوتش را در مکه علنی ساخت، قریش، نزد ابو طالب آمدند و گفتند: ای ابو طالب! برادرزاده‌ات، آرزوهای ما را بر باد داده، خدایانمان را دشنام داده، جوانان ما را به تباهی کشانده و میان ما جدایی انداخته است. اگر نداری او را بر این کار واداشته، برایش ثروتی گرد آوریم تا ثروتمندترین قریش شود و او را به ریاست خود برگزینیم.

أَغْنَى رَجُلِي فِي قُرَيْشٍ وَنَمَلَكُهُ عَلَيْنَا، فَأَخْبَرَ أَبُو طَالِبٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ، فَقَالَ: لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي مَا أَرَدْتُهُ.^١

٢٥. الإمام علي عليه السلام: لَا يَزَالُ الْعَقْلُ وَالْحَقُّ يَتَغَالَبَانِ عَلَى الرَّجُلِ إِلَى ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً فَإِذَا بَلَغَهَا غَلَبَ عَلَيْهِ أَكْثَرُهُمَا فِيهِ.^٢

٢٦. الإمام الصادق عليه السلام: يَا بْنَ أَخِي عَلَيْكَ بِالشَّبَابِ وَدَعْ عَنْكَ الشُّيُوخَ.^٣

٢٧. الكافي عن إسماعيل بن عبد الخالق: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ وَأَنَا أَسْمَعُ: أَتَيْتَ الْبَصْرَةَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، قَالَ: كَيْفَ رَأَيْتَ مُسَارَعَةَ النَّاسِ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَدُخُولَهُمْ فِيهِ؟ قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَقَلِيلٌ وَلَقَدْ فَعَلُوا وَإِنَّ ذَلِكَ لَقَلِيلٌ، فَقَالَ: عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ.^٤

٢٨. علل الشرائع عن إسماعيل بن الفضل الهاشمي: قُلْتُ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَخْبِرْنِي عَنْ يَعْقُوبَ عليه السلام لَمَّا قَالَ لَهُ بَنُوهُ: «قَالُوا يَا أَبَانَا أَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي، فَأَخَّرَ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُمْ وَيُوسُفُ عليه السلام لَمَّا قَالُوا لَهُ: «تَاللَّهِ لَقَدْ عَازَلْنَاكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ» قَالَ لَا تُشْرِبْ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.^٥

قَالَ: لِأَنَّ قَلْبَ الشَّابِّ أَرْقُ مِنْ قَلْبِ الشَّيْخِ، وَكَانَتْ جِنَايَةُ وَلَدٍ يَعْقُوبَ عَلَى يَوْسُفَ، وَجِنَايَتُهُمْ عَلَى يَعْقُوبَ إِنَّمَا كَانَتْ بِجِنَايَتِهِمْ عَلَى يَوْسُفَ، فَبَادَرَ يَوْسُفَ إِلَى الْعَفْوِ عَنْ حَقِّهِ، وَأَخَّرَ يَعْقُوبُ الْعَفْوَ؛ لِأَنَّ عَفْوَهُ إِنَّمَا كَانَ عَنْ حَقِّ غَيْرِهِ،

١. تفسير القمي: ج ٢ ص ٢٢٨.

٢. كنز الفوائد: ج ١ ص ٢٠٠.

٣. عند خروج محمد بن عبد الله بن الحسن عليه السلام بعد قتل أبيه ودعوة الناس والإمام الصادق عليه السلام لبيعته.

٤. الكافي: ج ١ ص ٣٦٢ ح ١٧.

٥. الكافي: ج ٨ ص ٩٣ ح ٦٦.

٦. يوسف: ٩٧ و ٩٨.

٧. يوسف: ٩١ و ٩٢.

ابوطالب، این مطالب را به پیامبر خدا گزارش داد. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر خورشید را در دست راست من، و ماه را در دست چپ من بگذارند، آن را نخواهم پذیرفت».

۲۵. امام علی ﷺ: خرد و نادانی تا هجده سالگی در آدمی در نبردند. وقتی آدمی به آن سن رسید، هر کدام بیشتر باشد، بر او غلبه می‌یابد.

۲۶. امام صادق ﷺ: فرزند برادر را جوانان را دریاب و پیران را رها کن.^۱

۲۷. الکافی - به نقل از اسماعیل بن عبد الخالق - : شنیدم که امام صادق ﷺ از ابوجعفر آحول می‌پرسید: «به بصره رفتی؟».

گفت: بلی.

فرمود: «اقبال مردم را به امامت و ورود آنان را به این مرام، چگونه یافتی؟».

گفت: به خدا سوگند که شیعیان، اندک‌اند و تلاش‌هایی کرده‌اند، اما آن هم اندک است.

آن گاه [امام ﷺ به او] فرمود: «بر تو باد به جوانان که آنان در [پذیرش] نیکی و خیر، باشتاب‌ترند».

۲۸. علل الشرائع - به نقل از اسماعیل بن فضل هاشمی - : به امام صادق ﷺ گفتم: از احوال یعقوب ﷺ، مرا خبر ده، آن گاه که فرزندانش به وی گفتند: «ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بودیم. گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌خواهم». یعقوب ﷺ، استغفار را به تأخیر انداخت. نیز از احوال یوسف ﷺ مرا خبر ده، آن گاه که برادرانش به وی گفتند: «به خدا سوگند، که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم. [یوسف ﷺ] گفت: امروز بر شما سرزنی نیست. خدا، شما را می‌آمزد و او مهربان‌ترین مهربانان است».

۱. هنگام خروج محمد بن عبدالله بن حسین ﷺ بر عباسیان، پس از کشته شدن پدرش و هنگام دعوت وی از مردم و امام صادق ﷺ به بیعت با خویش. م.

فَأَخَّرَهُمْ إِلَى السَّحْرِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ^١.

٢ / ٢

دَوْرُ الشَّبَابِ فِي التَّعَلُّمِ

٢٩. رسول الله ﷺ: مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْوَشْمِ فِي الْحَجَرِ، وَمَنْ تَعَلَّمَ وَهُوَ كَبِيرٌ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْكِتَابِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ^٢.
٣٠. الإمام علي عليه السلام - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ -: تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ صِغَاراً تَسُودُوا بِهِ كِبَاراً^٣.

٣١. عنه عليه السلام: مَنْ لَمْ يُجْهِدْ نَفْسَهُ فِي صِغَرِهِ لَمْ يَنْبُلْ فِي كِبَرِهِ^٤.
٣٢. عنه عليه السلام - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ -: مُرُّوا الْأَحْدَاثَ بِالْمِرَاءِ وَالْجِدَالَ، وَالْكُھُولَ بِالْفِكْرِ، وَالشُّيُوخَ بِالصَّمْتِ^٥.
٣٣. الإمام الباقر عليه السلام: كَانَ أَبِي زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام إِذَا نَظَرَ إِلَى الشَّبَابِ الَّذِينَ يَطْلُبُونَ الْعِلْمَ أَدْنَاهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ: مَرْحَباً بِكُمْ أَنْتُمْ وَدَائِعُ الْعِلْمِ وَيُوشِكُ إِذْ أَنْتُمْ صِغَارٌ قَوْمٌ أَنْ تَكُونُوا كِبَارَ آخَرِينَ^٦.
٣٤. الإمام الصادق عليه السلام: لَسْتُ أَحِبُّ أَنْ أَرَى الشَّبَابَ مِنْكُمْ إِلَّا غَادِيّاً فِي حَالَيْنِ: إِمَّا عَالِماً أَوْ مُتَعَلِّماً، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَرَطٌ، فَإِنْ فَرَطَ ضَيِّعٌ، وَإِنْ ضَيِّعَ أَيْمٌ، وَإِنْ أَيْمَ سَكَنَ النَّارَ. وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدٌ ﷺ بِالْحَقِّ^٧.

١. علل الشرايع: ص ٥٤ ح ١.

٢. النوادر للراوندي: ص ١٣٢ ح ١٦٩.

٣. شرح نهج البلاغة: ج ٢٠ ص ٢٦٧ ح ٩٨.

٤. غرر الحكم: ح ٨٢٧٢.

٥. شرح نهج البلاغة: ج ٢٠ ص ٢٨٥ ح ٢٦٠.

٦. الدرر النظيم في مناقب الأئمة اللهايم: ص ٥٨٧.

٧. الأمالي للعلوسي: ص ٣٠٣ ح ٦٠٤.

امام صادق علیه السلام فرمود: «دلِ جوان، از دلِ پیرمرد، نرم‌تر است. فرزندان یعقوب بر یوسف، ستم روا داشتند و ستم آنان بر یعقوب، به واسطهٔ ستم بر یوسف بود. از این رو، یوسف، به سرعت، از حقِ خود درگذشت؛ ولی یعقوب، گذشت را به تأخیر انداخت، زیرا گذشتِ او نسبت به حقِ دیگری بود. وی، استغفار را تا سحرِ شبِ جمعه به تأخیر انداخت.»

۲/۲

نقش جوانی در آموزش

۲۹. پیامبر صلی الله علیه و آله: آن که در جوانی‌اش بیاموزد، آموخته‌اش مانند نقش بر سنگ است و آن که در بزرگ‌سالی بیاموزد، مانند نوشتن بر روی آب باشد.

۳۰. امام علی علیه السلام - در حکمت‌های منسوب به ایشان -: علم را در گم‌سالی بیاموزید، تا در بزرگ‌سالی بدان بزرگی کنید.

۳۱. امام علی علیه السلام: آن که در گم‌سالی، خود را [برای تحصیل دانش و فضیلت] - کوشش وادار نسازد، در بزرگ‌سالی به برتری (فضل) نمی‌رسد.

۳۲. امام علی علیه السلام - در حکمت‌های منسوب به ایشان -: جوانان را به مباحثه و جدال [علمی]، و میان‌سالان را به اندیشیدن، و پیران را به سکوت، فرمان دهید.

۳۳. امام باقر علیه السلام: پدرم زین‌العابدین علیه السلام، هر گاه به جوانانی که دانش می‌اندوختند، می‌نگریست، آنان را به خود نزدیک می‌کرد و می‌فرمود: «آفرین بر شما که امانت‌های [مردم برای آموختن] دانشید و به‌زودی شما کم‌سالان جامعه، بزرگان جامعه‌ای دیگر می‌شوید.»

۳۴. امام صادق علیه السلام: دوست ندارم جوانانِ شما را جز در دو حالت ببینم: دانشمند دانشجو. اگر [جوانی] چنین نکند، کوتاهی کرده و اگر کوتاهی کرد، تباه ساخته و اگر تباه ساخت، گناه کرده است و اگر گناه کند، سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت، دوزخ‌نشین خواهد شد.

٣ / ٢

النَّبِيَّةُ الْمُعْتَوِيَّةُ

٣٥. الإمام علي عليه السلام - في وصيته لابنه الحسن عليه السلام - : إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ، وَيَسْتَغْلِلَ لُبُّكَ.^١

٣٦. عنه عليه السلام - في وصيته لابنه الحسن عليه السلام - : وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَأَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ، وَمُقْتَبِلُ الدَّهْرِ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ، وَنَفْسٍ صَافِيَةٍ.^٢

٣٧. الإمام زين العابدين عليه السلام : مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ بِقَوْمٍ يَرْفَعُونَ حَجَرًا فَقَالَ : مَا هَذَا؟

قالوا : نَعْرِفُ بِذَلِكَ أَشَدَّنَا وَأَقْوَانَا.

فَقَالَ ﷺ : أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشَدِّكُمْ وَأَقْوَاكُمْ؟

قالوا : بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ : أَشَدُّكُمْ وَأَقْوَاكُمْ الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي إِيْمٍ وَلَا بَاطِلٍ، وَإِذَا سَخِطَ لَمْ يُخْرِجْهُ سَخَطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ، وَإِذَا قَدَّرَ لَمْ يَتَعَاطَ مَا لَيْسَ بِحَقٍّ.^٣

١. نهج البلاغة: الكتاب ٣١.

٢. نهج البلاغة: الكتاب ٣١.

٣. معاني الأخبار: ص ٣٦٦.

۳/۲

پرورش مغنوی

۳۵. امام علی علیه السلام - در وصیت به فرزندش حسن علیه السلام - : همانا دای جوان، مانند زمین کشت‌ناشده است. آنچه در آن افکنده شود، می‌پذیرد. از این رو، پیش از آن که دلت سخت گردد و خردت سرگرم شود، به تربیت تو همت گماشتم.

۳۶. امام علی علیه السلام - در وصیت به فرزندش حسن علیه السلام - : [و آن گاه که] بر تربیت تو همت گماشتم، چنان دیدم که در عنفوان جوانی و بهار زندگی‌ات هستی که نیتی درست و نهادی پاکیزه داری.

۳۷. امام زین العابدین علیه السلام : پیامبر صلی الله علیه و آله بر گروهی گذشت که سنگی را بلند می‌کردند. فرمود: «این چه کاری است؟».

گفتند: با این کار، نیرومندترین و محکم‌ترین خود را می‌شناسیم.

فرمود: «آیا به شما خبر دهم که محکم‌ترین و نیرومندترین شما کیست؟».

گفتند: بلی، ای پیامبر خدا.

فرمود: «محکم‌ترین و نیرومندترین شما، کسی است که هر گاه خشنود

شود، خشنودی‌اش او را به گناه و باطل نکشاند، و هر گاه خشمگین شود،

خشمش، او را از سخن حق، بیرون نراند، و هر گاه به قدرت رسید، به کار غیر

حق، دست نزنند».

الفصل الثالث

رَبِّعُ النَّبَاءِ

١ / ٣

بُعْثَ الْأَنْبِيَاءِ شُكْبَانًا

الكتاب

﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾^١.

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ رَوَاهُ آسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^٢.

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^٣.

الحديث

٣٨. الإمام الصادق عليه السلام - في قول الله عز وجل: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ رَوَاهُ آسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا

وَعِلْمًا﴾ -: أَشُدُّهُ ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً، وَآسْتَوَى: الْتَحَى^٤.

٣٩. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا شَابًا^٥.

٤٠. عنه عليه السلام: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَهُوَ شَابٌّ، وَلَا أُوتِيَ عِلْمٌ عَالِمًا إِلَّا وَهُوَ شَابٌّ^٦.

١. الأنبياء: ٦٠.

٢. القصص: ١٢.

٣. يوسف: ٢٢.

٤. معاني الأخبار: ص ٢٢٦.

٥. كنز العمال: ج ١١ ص ٤٧٥ ح ٢٢٢٣٣.

٦. الفردوس: ج ٢ ص ٨٢ ح ٦٢٥٤.

فصل سوم بهار سازندگی

۱/۳

بعثت پیامبران در جوانی

قرآن

«گفتند: شنیدیم جوانی، از آنها (بت‌ها) [به بدی] یاد می‌کرد که به او «ابراهیم» گفته می‌شود».

«و چون به رشد و کمال خویش رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم، و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم».

«و چون به حدّ رشد رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم، و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم».

حدیث

۳۸. امام صادق علیه السلام - درباره سخن خداوند تعالی: «چون به رشد و کمال خویش رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم» -: «أَشَدُّ»، یعنی: هجده سالگی و «إِسْتَوَى»، یعنی: ریش درآورد.

۳۹. پیامبر صلی الله علیه و آله: خداوند، هیچ پیامبری را جز در جوانی، مبعوث نکرد.

۴۰. پیامبر صلی الله علیه و آله: خداوند تعالی، هیچ پیامبری را جز در جوانی، مبعوث نکرد، و به هیچ دانشمندی، جز در جوانی، دانش عطا نشد.

٤١. عنه عليه السلام: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ شَابًا فِي الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بِأَفْضَلَ مِمَّا جِئْتُكُمْ بِهِ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^١

٢ / ٣

الإمام المهدي عليه السلام يظهر شاباً

٤٢. رسول الله صلى الله عليه وآله: يَقُومُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ رَجُلٌ مِنْ عِتْرَتِي شَابٌ حَسَنُ الْوَجْهِ أَقْنَى الْأَنْفِ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا.^٢

٤٣. الإمام الحسن عليه السلام: التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ، ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍّ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، ذَلِكَ لِئَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^٣

٤٤. الإمام الصادق عليه السلام: لَوْ قَدْ قَامَ الْقَائِمُ لَأَنْكَرَهُ النَّاسُ، لِأَنَّهُ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ شَابًّا مُوَفَّقًا.^٤

٤٥. كمال الدين عن أبي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ: قُلْتُ لِلرُّضَا عليه السلام: مَا عِلَامَاتُ الْقَائِمِ مِنْكُمْ إِذَا خَرَجَ؟

قَالَ: عِلَامَتُهُ أَنْ يَكُونَ شَبِيحَ السُّنِّ شَابًّا الْمَنْظَرِ حَتَّى أَنْ النَّازِلَ إِلَيْهِ لِيَحْسَبُهُ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْ دُونَهَا.^٥

١. الأُمَالِي لِلطُّوسِي: ص ٥٨٣ ح ١٢٠٦.

٢. عقد الدرر: ص ٣٩.

٣. كمال الدين: ص ٣١٦ ح ٢.

٤. هو الذي أعضاؤه موافقة لحسن الخلقة، أو المستوى. بحار الأنوار: ج ٣ ص ٣٠١.

٥. الغيبة للنعماني: ص ١٨٨ ح ٤٣.

٦. كمال الدين: ص ٦٥٢ ح ١٢.

۴۱. پیامبر ﷺ: ای فرزندان عبد المطلب! به راستی، به خداوند سوگند، جوانی را در میان عرب نمی‌شناسم که بهتر از آنچه من برایتان آوردم، [برای جامعه خویش] آورده باشد. به راستی برای شما خوبی‌های دنیا و آخرت را آوردم.

۲/۳

نور امام مهدی به صورت جوان

۴۲. پیامبر ﷺ: در آخر زمان، مردی از خاندانم که جوانی است زیباروی و بینی کشیده، قیام می‌کند و زمین را پُر از عدل می‌نماید، همان گونه که پُر از ظلم شده است.

۴۳. امام حسن ﷺ: خداوند، عمر نهمین فرزند برادرم حسین، فرزند بانوی کنیزان و زنان، را در غیبتش طولانی می‌گرداند. آن گاه، وی را با قدرت خویش، به صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد، ظاهر می‌گرداند تا دانسته شود که خداوند، بر هر کاری تواناست.

۴۴. امام صادق ﷺ: اگر قائم، به پا خیزد، مردم او را نمی‌شناسند؛ زیرا که به صورت جوانی خوش ترکیب^۱، به سوی مردم، باز می‌گردد.

۴۵. کمال الدین - به نقل از ابا صلت هِزوی - : به امام رضا ﷺ گفتم: نشانه‌های قائم شما، آن گاه که قیام کند، چیست؟

فرمود: «نشانه‌اش آن است که کهن سالی جوان سیماست که هر کس به وی می‌نگرد، او را چهل ساله یا کمتر می‌انگارد».

۱. در متن عربی حدیث، تعبیر «الشاب الموفق» به کار رفته است. علامه مجلسی در توضیح معنای «موفق» نوشته است: موفق، کسی است که اندام او با زیبایی آفرینش وی و یا با بلندی قامتش سازوار است (بحار الأنوار: ج ۳ ص ۳۰۱).

٣ / ٣

دَوْرُ الشَّيْبَانِ فِي حُكُومَةِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ

١ - ٣ / ٣

أَوَّلُ مُمَثِّلٍ لِلنَّبِيِّ فَتًى

قَدِمَ أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ، وَذَكْوَانُ بْنُ عَبْدِ قَيْسٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِمَكَّةَ قَبْلَ هِجْرَتِهِ، وَكَانَا مِنْ أَشْرَافِ الْمَدِينَةِ، فَدَخَلَا عَلَيْهِ ﷺ فِي ظُرُوفِ حَرْجَةٍ كَانَتْ تَعِيشُهَا مَكَّةُ آنَ ذَاكَ، وَاسْتَمَعَا إِلَى دَعْوَتِهِ، ثُمَّ أَسْلَمَا وَقَالَا لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْعَثْ مَعَنَا رَجُلًا يُعَلِّمُنَا الْقُرْآنَ، وَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى أَمْرِكَ^١.

لَقَدْ كَانَتْ هَذِهِ هِيَ الْمَرَّةُ الْأُولَى الَّتِي تَطْلُبُ فِيهَا الْمَدِينَةُ - وَكَانَتْ مِنَ الْبِلَادِ الْوَاسِعَةِ كَثِيرَةَ الْاِخْتِلَافِ - مُمَثِّلًا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، كَمَا أَنَّهَا تَعْتَبِرُ الْمَرَّةَ الْأُولَى أَيْضًا الَّتِي يَبْعَثُ فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ مُمَثِّلًا رَسْمِيًّا عَنْهُ إِلَى خَارِجِ مَكَّةَ. وَمِنَ الطَّبِيعِيِّ أَنْ يُخْتَارَ لِمِثْلِ هَذِهِ الْمَهْمَةِ الْخَطِيرَةِ مَنْ تَتَوَفَّرُ فِيهِ الْمُؤَهَّلَاتُ وَاللِّيَاقَاتُ اللَّازِمَةُ.

فَاخْتَارَ النَّبِيُّ ﷺ لِذَلِكَ مِنْ بَيْنِ الْمُسْلِمِينَ وَقَتْنِذِ مُصْعَبِ بْنِ عَمِيرٍ، وَكَانَ شَابًّا فِي مَقْتَبِلِ أَمْرِهِ:

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمُصْعَبِ بْنِ عُمَيْرٍ، وَكَانَ فَتًى حَدَثًا ... وَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْخُرُوجِ مَعَ أَسْعَدَ، وَقَدْ كَانَ تَعَلَّمَ مِنَ الْقُرْآنِ كَثِيرًا^٢.

فَانْطَلَقَ هَذَا الْفَتَى الْمُفْعَمُ بِرُوحِ الْإِيمَانِ وَالْفَتَوَةِ، وَقَامَ بِالْمَهْمَةِ مَعَ تَدْبِيرٍ وَكِيَاةٍ عَلَى أَحْسَنِ وَجْهِ. وَلَمْ يَلْبَثْ طَوِيلًا حَتَّى اسْتَجَابَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ لِدَعْوَتِهِ عَلَى اخْتِلَافِ شَرَائِحِهِمْ سِيَمَا فَتْيَانَهُمْ وَشَبَابَهُمْ، فَأَسْلَمُوا وَصَلَّى بِهِمْ مُصْعَبُ صَلَاةَ الْجُمُعَةِ، وَهِيَ أَوَّلُ صَلَاةٍ جُمُعَةٍ تَقَامُ فِي الْمَدِينَةِ؛ وَ:

١. بحار الأنوار: ج ١٩ ص ١٠.

٢. بحار الأنوار: ج ١٩ ص ١٠.

۳/۳

نقش جوانان در حکومت خاتم پیامبران

۱-۳/۳

یک جوان، نخستین نماینده پیامبر

قبل از مهاجرت پیامبر اسلام به مدینه، روزی دو نفر از بزرگان مدینه به نام‌های اسعد بن زراره و ذکوان عبد قیس به مکه آمدند و در شرایط بسیار سختی به حضور پیامبر خدا شرفیاب شدند و پس از شنیدن بیانات کوتاه و نافذ ایشان، اسلام آوردند. سپس به ایشان گفتند: ای پیامبر خدا! مردی را همراه ما بفرست تا به ما قرآن بیاموزد و مردم را به آیین تو دعوت کند.

این، نخستین بار بود که شهر بزرگ و پُر اختلاف مدینه، از پیامبر خدا درخواست نماینده می‌کرد و اولین باری بود که پیشوای بزرگ اسلام، تصمیم می‌گرفت به خارج از مکه، نماینده رسمی بفرستد. بدیهی است فردی که انتخاب می‌شد، باید از هر جهت، شایستگی‌های لازم را برای این مأموریت حساس، می‌داشت.

پیامبر خدا، از میان همه مسلمانان آن روز، مصعب بن عمیر جوان را به نمایندگی خود برگزید.

پیامبر خدا به مصعب بن عمیر - که جوانی کم‌سال و از حافظان و قاریان قرآن بود و بسیاری از قرآن را آموخته بود - دستور داد با اسعد، عازم مدینه شود.

این جوان با ایمان و پُرشور و با تدبیر، مأموریت خود را به خوبی انجام داد. طولی نکشید که همه اقشار مدینه، بخصوص نسل جوان، دعوت او را پذیرفتند و مسلمان شدند و نخستین نماز جمعه در مدینه به امامت او اقامه گردید و:

إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ جَمَعَ الْجُمُعَةَ بِالْمَدِينَةِ وَأَسْلَمَ عَلَى يَدِهِ أُسَيْدُ بْنُ حَضِيرٍ وَسَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ، وَكَفَى بِذَلِكَ قَخْرًا وَآثَرًا فِي الْإِسْلَامِ.^١

٢٦. بحار الأنوار: وكان مُصْعَبٌ نَازِلًا عَلَى أَسْعَدَ بْنِ زُرَّارَةَ، وَكَانَ يَخْرُجُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَيَطُوفُ عَلَى مَجَالِسِ الْخَزَرَجِ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَيُجِيبُهُ الْأَحْدَاثُ.^٢

٢ - ٣ / ٣

أَوَّلُ وَالٍ لِمَكَّةَ شَابٌ فِي الْحَادِيَةِ وَالْعِشْرِينَ

ما إن فرغ النبي ﷺ من فتح مكة حتى بانَّت في الأفق بوادر معركة حنين بعد فترة وجيزة من ذلك، فما كان من النبي ﷺ إلا أن قام بتجهيز جيشه وإشخاصه إلى خارج مكة استعداداً للمواجهة. وكان من اللازم أيضاً من جهة أخرى أن يستخلف على مكة التي استخلصها توّاً من أيدي المشركين شخصاً كفوءاً مذهباً لشؤونها، سيما وأنها تمثل آنذاك ثقل الجزيرة العربية ومحط أنظار القبائل والناس كافة. هذا بالإضافة إلى أن مثل هذا الاستخلاف أن يأخذ على أيدي المشركين ويحول دون أي محاولة عبث بأمن مكة واستقرارها. وقد اختار النبي ﷺ لهذا الأمر الخطير من بين أصحابه شاباً في الحادية والعشرين من عمره اسمه عتاب بن أسيد فقلّده ذلك، وكتب له كتاباً بولايته:

وَلَيْتَ عَتَابُ بْنُ أُسَيْدٍ وَعُمُرُهُ إِحْدَى وَعِشْرُونَ سَنَةً أَمَرَ مَكَّةَ وَأَمْرَهُ ﷺ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ وَهُوَ أَوَّلُ أَمِيرٍ صَلَّى بِمَكَّةَ بَعْدَ الْفَتْحِ جَمَاعَةً.^٣

ثم التفت ﷺ لعتاب مبيناً له خطورة هذه المسؤولية قائلاً:

يَا عَتَابُ، تَدْرِي عَلَى مَنْ اسْتَعْمَلْتُكَ؟! اسْتَعْمَلْتُكَ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ ﷻ، وَلَوْ

١. أسد الغابة: ج ٥ ص ١٧٦ الرقم ٤٩٣٦.

٢. بحار الأنوار: ج ١٩ ص ١٠.

٣. السيرة الحلبية: ج ٣ ص ١٠٤.

او نخستین کسی بود که در مدینه نماز جمعه برگزار کرد و اُسَید بن حُضَیر و سعد بن مُعَاز، به دست او مسلمان شدند و همین برای او، افتخار و نشانی بزرگ در اسلام است.

۴۶. بحار الأنوار: مصعب، بر اسعد بن زراره وارد شد و هر روز از خانه بیرون می‌رفت و در اطراف مجالس خزرجیان می‌چرخید و آنان را به اسلام، فرا می‌خواند و جوانان، دعوت او را اجابت می‌کردند.

۲-۳/۳

جوانی بیست و یک ساله، نخستین فرماندار مکه

پس از فتح مکه، طولی نکشید که جنگ حنین پیش آمد و به ناچار، پیامبر خدا و سربازانش باید از مکه خارج شده، به سوی جبهه جنگ می‌رفتند. بنابراین، برای اداره امور آن شهر که به تازگی از دست مشرکان خارج شده بود، باید فرماندار لایق و باتدبیری تعیین می‌شد که به امور شهر مکه - که مرکز جزیره العرب و مورد توجه عموم قبایل و اقشار مختلف مردم بود - رسیدگی کند و علاوه بر این، از بی‌نظمی‌هایی که ممکن است دشمنان به وجود آورند، جلوگیری نماید.

پیامبر خدا، در میان همه یاران، جوان ۲۱ ساله‌ای را به نام «عَتَّاب بن اسید»، برای این مسئولیت بزرگ، برگزید و برای وی، فرمان صادر کرد. در این باره، آمده است:

پیامبر خدا، عَتَّاب بن اسید را در ۲۱ سالگی به فرمانداری مکه گماشت و دستور داد با مردم، نماز جماعت بخواند و او، نخستین فرماندهی است که پس از فتح مکه در آن‌جا، نماز جماعت به جای آورد.

پیامبر خدا، پس از صدور فرمان حکومت مکه برای عَتَّاب، درباره اهمیت این مسئولیت، خطاب به او فرمود:

ای عَتَّاب! می‌دانی تو را بر چه کسانی گماشتم؟ تو را بر مردمان [شهر] خدای ﷻ گماشتم، و اگر برای آنان بهتر از تو سراغ داشتم، او را بر

أَعْلَمُ لَهُمْ خَيْراً مِنْكَ اسْتَعْمَلْتُهُ عَلَيْهِمْ^١.

وكان من الطبيعي أن يشير مثل هذا القرار حفيظة وجهاء مكة وكبرائها، فكتب النبي ﷺ كتاباً طويلاً توقيماً لاعتراضهم جاء في آخره:

وَلَا يَحْتَجُّ مُحْتَجٌّ مِنْكُمْ فِي مُخَالَفَتِهِ بِصَغَرِ سِنِّهِ فَلَيْسَ الْأَكْبَرُ هُوَ الْأَفْضَلُ،
بَلِ الْأَفْضَلُ هُوَ الْأَكْبَرُ^٢.

هذا وقد بقي عتاب بن أسيد والياً على مكة إلى آخر حياة النبي ﷺ، وكان حسن التدبير والولاية.

٣ / ٣ - ٣

قائد حرب الروم، شاب في الثامنة عشرة

استنفر النبي ﷺ في أواخر حياته لقتال دولة الروم العظمى، فانخرط في جيش المسلمين كبار قواد جيشه ﷺ ووجوه المهاجرين والأنصار.

وكان من البديهي أن يولي أمر هذا الجيش أكثر قواده كفاءة. فأمر عليه أسامة بن زيد بعد أن دعاه، وكان له من العمر آنذاك ثمانية عشرة عاماً^٣.

يقع هذا القرار محلاً لاعتراض وجوه الصحابة سيما في تلك الظروف السياسية الحساسة^٤، فكشفوا عما في الضمير وبسطوا ألسنتهم بالقول: فَتَكَلَّمْ قَوْمٌ وَقَالُوا: يُسْتَعْمَلُ هَذَا الْغُلَامُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ^٥.

فلما بلغ النبي ﷺ ذلك خرج فرقى المنبر مغضباً، فقال بعد الحمد والثناء:

١. أسد الغابة: ج ٣ ص ٥٤٩ الرقم ٣٥٣٨.

٢. بحار الأنوار: ج ٢١ ص ١٢٣ ح ٢٠.

٣. الطبقات الكبرى: ج ٤ ص ٦٦.

٤. راجع: موسوعة الإمام علي بن أبي طالب ﷺ: ج ٢ ص ٣٩٥ - ٤٠١ (إنفاذ جيش أسامة).

٥. الطبقات الكبرى: ج ٢ ص ١٩٠.

ایشان می‌گماشتم.

بدیهی است که انتصاب جوانی ۲۱ ساله به فرمانداری مکه، موجب رنجش خاطر و آزرده‌گی بزرگان مکه می‌شد. پیامبر خدا، برای پیشگیری از اعتراض آنان، در پایان نامه مفصلی خطاب به مردم مکه نوشت:

کسی در نافرمانی از او به کمی سنش استدلال نکند؛ زیرا من تر، شایسته‌تر نیست، بلکه شایسته‌تر، بزرگ تر است.

عتاب بن اسید، تا آخر عمر پیامبر اسلام، فرماندار مکه بود و در طول دوران مأموریت، به خوبی از عهده این مسئولیت بزرگ برآمد.

۳-۳/۳

جوانی هجده ساله، فرمانده نبرد با رومیان

پیامبر خدا، در روزهای آخر زندگی خود، مسلمانان را برای جنگ با کشور نیرومند روم، بسیج کرد. تمام افسران ارشد، فرماندهان سپاه اسلام، و بزرگان مهاجران و انصار، در این لشکر عظیم، گرد آمده بودند. برای فرماندهی چنین سپاهی، بی‌تردید، باید لایق‌ترین افسران انتخاب می‌شد. پیامبر اسلام، اسامه بن زید را که جوانی هجده ساله بود، طلبید و فرماندهی لشکر را به او واگذار کرد. این اقدام پیامبر ﷺ، برای بسیاری از اصحاب بزرگ او، خصوصاً در شرایط سیاسی آن روزها، قابل قبول نبود و لذا زبان به اعتراض گشودند که: این جوان را بر مهاجران سابقه دار می‌گمارد!

پیامبر خدا، در حالی که از این سخن به خشم آمده بود، بر فراز منبر قرار گرفت و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

همانا مردم به فرماندهی اسامه، زخم زبان زدند. آنان، پیش از این نیز نسبت به فرماندهی پدر اسامه، چنین کرده بودند، در حالی که آن دو، شایسته

إِنَّ النَّاسَ قَدْ طَعَنُوا فِي إِمَارَةِ أَسَامَةَ، وَقَدْ كَانُوا طَعَنُوا فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ،
وَأِنَّهُمَا لَخَلِيقَانِ لَهَا وَإِنَّهُ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ آلًا، فَأَوْصِيكُمْ بِأَسَامَةَ خَيْرًا.^١

٤ / ٣

دَوْرُ الشَّبَابِ فِي حُكُومِ إِمَامِ الْعَصْرِ

٤٧. الإمام علي عليه السلام: أصحابُ المهديِّ شبابٌ لا كُهولٌ فيهم إلا مثلُ كحلٍ العينِ
والمِلحِ في الزَّادِ وأقلُّ الزَّادِ المِلحُ.^٢

٤٨. الإمام الصادق عليه السلام: بينا شبابُ الشيعةِ على ظهورِ سطوحِهِمْ نيامٌ إذ توافوا إلى
صاحبِهِمْ في ليلةٍ واحدةٍ على غيرِ ميعادٍ فيصبحون بِمَكَّةَ.^٣



مركز تحقيقات وکتابخانه علوم اسلامی

١. الطبقات الكبرى: ج ٢ ص ٢٤٩، صحيح البخاري: ج ٣ ص ١٣٦٥ ح ٢٥٢٤ نحوه.

٢. الغيبة للطوسي: ص ٤٧٦ ح ٥٠١.

٣. الغيبة للنعماني: ص ٣١٦ ح ١١.

فرماندهی بودند و اسامه، از دوست داشتنی‌ترین فرماندهان (/ خاندان‌ها)^۱ در نزد من است. شما را نسبت به اسامه، به نیکی سفارش می‌کنم.

۴/۳

نقش جوانان در حکومت امام زمان

۳۷. امام علی علیه السلام: یاران مهدی (عج) جوان‌اند و کهن سالان، در میان آنان، اندک‌اند، مانند سرمه در چشم و نمک در زاد و توشه، که کمترین قسمت توشه، نمک است.

۳۸. امام صادق علیه السلام: هنگامی که جوانان، شبانگاه بر پشت بام‌ها در خواب‌اند، به ناگاه، بدون وعده قبلی، در یک شب، گرد صاحب خود جمع می‌شوند و صبح‌هنگام در مکه خواهند بود.

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

۱. «فرماندهان (/ خاندان‌ها)»، ترجمه واژه «آل» در متن عربی است و این واژه، اسم است و تمییز برای «أَحَبَّ»، و در تمام نسخه‌های چاپی تحقیق شده المطبوعات الکبری نیز به همین گونه (آل) ضبط شده است؛ لیکن برخی احتمال می‌دهند که این کلمه، حرف تنبیه «آلا» باشد که بر سر فعل «فأوصیکم» آمده است. بدون ترتیب، ترجمه چنین خواهد شد: «... و اسامه، از دوست داشتنی‌ترین مردمان در نزد من است. آگاه باشید که شما را ...».



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بخش دوم

عوامل شکوفایی جوان



مرکز تحقیقات علوم دینی

فصل یکم : شناخت

فصل دوم : خودباوری

فصل سوم : ارتباط با خداوند

فصل چهارم : دوست‌شایسته

فصل پنجم : خوشی‌های حلال و نیرودمند ساختن بدن

فصل ششم : ارزش‌های اخلاقی و رفتاری

الفصل الأول

المعرفة

١ / ١

التثقف

الكتاب

- ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابُ﴾^١.
﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾^٢.
﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^٣.

الحديث

٢٩. الإمام علي عليه السلام : ما من حركة إلا و أنت محتاج فيها إلى معرفة^٤.
٥٠. عنه عليه السلام : يا معشر الفتيان، حصنوا أعراضكم بالأدب ودينكم بالعلم^٥.
٥١. عنه عليه السلام - في الحكم المنسوبة إليه - : أولى الأشياء أن يتعلمها الأحداث الأشياء التي إذا صاروا رجالاً احتاجوا إليها^٦.

١. الزمر: ٩.

٢. المجادلة: ١١.

٣. الإسراء: ٣٦.

٤. تحف العقول: ص ١٧١.

٥. تاريخ يعقوبي: ج ٢ ص ٢١٠.

٦. شرح نهج البلاغة: ج ٢٠ ص ٣٣٣ ح ٨١٧.

فصل یکم شناخت



قرآن

«بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، یکسان‌اند؟ تنها خردمندان‌اند که پند پذیرند».

«خدا، [رتبه] کسانی از شما را که گردیده‌اند و کسانی را که دانشمندند، [بر حسب] درجات، بلند می‌گرداند، و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است».

«و چیزی را که بدان علم نداری، دنبال مکن؛ زیرا گوش و چشم و قلب، همه، مورد پرسش واقع خواهند شد».

حدیث

۴۹. امام علی علیه السلام: هیچ فعالیتی نیست، مگر آن که تو در آن، نیازمند شناختی.
۵۰. امام علی علیه السلام: ای جوانان! آبروی خویش را با ادب (تربیت)، و دین خویش را با دانش، نگه‌دارید.
۵۱. امام علی علیه السلام: در حکمت‌های منسوب به ایشان :- نخستین چیزهایی که جوانان می‌باید آنها را بیاموزند، کارهایی است که در بزرگی بدان نیازمند می‌شوند.

٥٢. عنه عليه السلام: - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ -: لَا تَقْسِرُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى آدَابِكُمْ، فَإِنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ لِزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ.^١

٢ / ١

مَعْرِفَةُ النَّفْسِ

الكتاب

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَخَلَقْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾.^٢

الحديث

٥٣. الإمام علي عليه السلام: أَفْضَلُ الْحِكْمَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ.^٣
٥٤. عنه عليه السلام: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ انْتَهَى إِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَعِلْمٍ.^٤
٥٥. عنه عليه السلام: أَعْظَمُ الْجَهْلِ جَهْلُ الْإِنْسَانِ أَمْرَ نَفْسِهِ.^٥
٥٦. عنه عليه السلام: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعُدَ عَنِ سَبِيلِ النُّجَاةِ، وَخَبِطَ فِي الضَّلَالِ وَالْجَهَالَاتِ.^٦
٥٧. عنه عليه السلام: عَجِبْتُ لِمَنْ يُنْشِدُ ضَالَّتُهُ وَقَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا.^٧
٥٨. عنه عليه السلام: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهَدَهَا وَ مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَهَا.^٨

١. شرح نهج البلاغة: ج ٢٠ ص ٢٦٧ ح ١٠٢.

٢. الإسراء: ٧٠.

٣. غرر الحكم: ح ٣١٠٥.

٤. غرر الحكم: ح ٨٩٤٩.

٥. غرر الحكم: ح ٢٩٣٦.

٦. غرر الحكم: ح ٩٠٣٢.

٧. غرر الحكم: ح ٦٢٦٦.

٨. غرر الحكم: ح ٧٨٥٥ و ٧٨٥٦.

۵۲. امام علی علیه السلام - در حکمت‌های منسوب به ایشان :- فرزندان را بر روش و آداب خویش، مجبور مسازید؛ زیرا آنان، برای زمانی دیگر، جز زمان شما، آفریده شده‌اند.

۲/۱

خودشناسی

قرآن

«و به راستی، ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا نشانیدیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود، برتری آشکار دادیم».



حدیث

۵۳. امام علی علیه السلام : برترین حکمت، خودشناسی انسان است.
۵۴. امام علی علیه السلام : آن که خود را بشناسد، به بالاترین قلّه دانش و معرفت، رسیده است.

۵۵. امام علی علیه السلام : بدترین نادانی، ناآگاهی انسان به خویشتن است.
۵۶. امام علی علیه السلام : آن که خود را نشناسد، از راه رستگاری دور می‌شود و در گمراهی و نادانی‌ها فرو می‌رود.
۵۷. امام علی علیه السلام : در شگفتم از آن که در پی گمشده‌اش می‌گردد؛ ولی خود را گم کرده و آن را نمی‌جوید.

۵۸. امام علی علیه السلام : آن که خود را بشناسد، با نفس خویش، جهاد می‌کند و آن که آن را نشناسد، رهایش می‌سازد.

۵۹. عنه علیه السلام : مَنْ عَرَفَ قَدَرَ نَفْسِهِ لَمْ يُهِنْهَا بِالْفَانِيَّاتِ.^۱

۶۰. عنه علیه السلام : مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ.^۲

۶۱. عنه علیه السلام : عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ.^۳

۶۲. عنه علیه السلام - فیما نسب إلیه - : خُلِقَ الْإِنْسَانُ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ، إِنْ زَكَّاهَا بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ فَقَدْ شَابَهَتْ جَوَاهِرَ أَوَائِلِ عَالَمِهَا، وَإِذَا اعْتَدَلَ مِزَاجُهَا وَفَارَقَتْ الْأَضْدَادَ، فَقَدْ شَارَكَ بِهَا السَّبْعَ الشُّدَادَ.^۴

۱. غرر الحکم: ح ۸۶۲۸.

۲. غرر الحکم: ح ۷۹۴۶.

۳. غرر الحکم: ح ۶۲۷۰.

۴. غرر الحکم: ح ۵۸۸۴، بحار الأنوار: ج ۴۰ ص ۱۶۵ ح ۵۴ ولس فیہ [والعمل].

* شارح غرر الحکم، پس از این قسمت از جمله یاد شده می‌نویسد: «مزاج، کیفیتی را گویند که در مرکبات از امتزاج اجزای عناصر با یکدیگر و فعل هر یک در دیگری و انفعال دیگری از آن حاصل شود، و مزاج معتدل، مزاجی را گویند که در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست، در مرتبه وسط باشد و به یک طرف از طرفین ضدین، مایل نباشد و اگر نفس ناطقه انسانی مجرد نباشد و حال در بدن باشد - چنان‌که مشهور میانه متکلمان است - مزاج و اعتدال آن بر ظاهر، محمول می‌تواند شد به این‌که مراد [حدیث] این باشد که: هر گاه مزاج نفس کسی از آدمیان که مزاج بدن او باشد، معتدل باشد و از طرفین متضادین جدایی کنند، پس آدمی به [واسطه] آن نفس، شریک [می‌شود] با نفوس فلکیه، و اگر [نفس ناطقه انسانی] مجرد باشد - چنان‌که مذهب حکما و بعضی از متکلمین است - مراد به اعتدال مزاج او باز یا اعتدال مزاج بدنی است که او را به آن تعلقی باشد و چون هر چند مزاج بدن به اعتدال نزدیک‌تر باشد، نفسی که فایض بر آن شود، اکمل باشد، پس به آن اعتبار، اعتدال مزاج بدن، مناط شراکت نفس با هفت آسمان تواند شد، و یا مراد به اعتدال مزاج او، «توسط» اوست در اخلاق، میانه طرفین متضادین، مثل شجاعت که توسط است میانه تهور و جبن، و سخاوت که توسط است میانه اسراف و بخل، و بر این قیاس، سایر اخلاق و بر این توسط، مجازاً اعتدال مزاج، اطلاق تواند شد و بر هر تقدیر، شراکت با هفت آسمان به اعتبار مزاج، یا به سبب این است که افلاک نیز مرکب باشند و مزاج ایشان معتدل باشد، هر چند این، خلاف مذهب حکما باشد؛ زیرا که دلیل بر امتناع این قائم نیست، و یا به اعتبار این است که آنها بالکلیه از کیفیات متضاده عاری باشند - چنان‌که مذهب حکماست - و چون اعتدال و توسط میانه کیفیات متضاده به منزله خلو از آنهاست، پس به آن اعتبار، اعتدال باعث شراکت با افلاک [می‌شود] و ظاهر، این است که غرض از حکم به شراکت آنها با افلاک، این باشد که چنان‌که آنها «

۵۹. امام علی علیه السلام: آن که شأن خود را بشناسد، آن را با کارهای فانی، خوار نمی‌سازد.

۶۰. امام علی علیه السلام: آن که خود را بشناسد، پروردگارش را شناخته است.

۶۱. امام علی علیه السلام: در شگفتم از آن که خود را نمی‌شناسد، چگونه پروردگارش را می‌شناسد؟

۶۲. امام علی علیه السلام - در روایتی منسوب به ایشان - : [خداوند] آدمی را، دارای نفس ناطقه (دریابنده) آفریده است. اگر آن را با علم و عمل رشد دهد، مانند گوهرهای (یا علت‌های) نخستین خود خواهد شد^۱ و اگر مزاج وی معتدل شود و از اضداد، جدایی‌گزینند، هر آینه با آن نفس ناطقه، شریک آن هفت آسمان محکم خواهد شد.

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

«مصدر غیرات باشند به شعور و اختیار - چنان‌که مذهب حکماست - پس آن نفوس معتدله نیز که شریک آنها باشند، چنین باشند. نهایت، بعضی از اعظم علمای ما دعوی جمادیت آنها کرده و آن را از ضروریات دین شمرده‌اند و قوت و استحکام آنها به اعتبار این تواند بود که همیشه بر جای خود باشند و از مرور دهور، فتوری به آنها راه نیابد و بنابر طریقه حکما، قوت و استحکام معنوی نیز مراد تواند بود و به آنچه تقریر شد، ظاهر می‌شود که این کلام، مؤید چندین اصل از اصول حکما می‌تواند شد، نهایت نسبت آن به آن حضرت - صلوات الله و سلامه علیه - ثابت نیست، بلکه گمان فقیر، این است که کلام یکی از حکما بوده که بعضی از برای ترویج آن، نسبت به آن حضرت داده [اند] و الله تعالی بعلم».

محدث ارموی نیز در پاورقی آورده است: «چنان‌که شارح رحمته الله فرموده، به ظن متأخم به علم می‌توان حکم کرد که این کلام از آن حضرت نیست، نظر به قرائن و اشاراتی که از ملاحظه آنها در یافت این مدعا می‌شود». (غرر الحکم و درر الکلم: ج ۴ ص ۲۲۰ - ۲۲۱).

۱. آقا جمال خوانساری، شارح غرر الحکم، در شرح این جمله می‌گوید: «یعنی آفریده [است] حق تعالی آدمی را صاحب نفس ادراک‌کننده معقولات، چنان‌که اگر پاکیزه گرداند آدمی آن را به علم و عمل یعنی به تحصیل علم و عمل نیکو، پس شبیه شود با گوهرهای اوایل علت‌های آن، یعنی با ذوات آنها. و مراد به «اوایل علت‌های آن»، عقول مقدسه است بنابر آنچه مذکور شد از مذاهب حکما که آنها وسایط در ایجاد موجودات باشند و علل آنها منتهی به آنها شوند» (غرر الحکم و درر الکلم: ج ۴ ص ۲۲۰).

٦٣. الإمام الصادق عليه السلام - وَقَدْ سَأَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ: الْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ أَمْ بَنُو آدَمَ؟ -
 قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلاً بِلا
 شَهْوَةٍ، وَرَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلا عَقْلٍ، وَرَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا، فَمَنْ غَلَبَ
 عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَمَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ
 الْبَهَائِمِ.^١

٣ / ١

التَّعَرُّفُ بِحَقِّ الْقُرْآنِ

٦٤. رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فِي شَبَابِهِ اخْتَلَطَ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ.^٢
 ٦٥. الإمام علي عليه السلام - فِي كِتَابِهِ لَوْلَدِهِ الْحَسَنِ عليه السلام -: وَأَنْ أِبْتَدَيْتَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى
 وَتَأْوِيلِهِ وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَأَحْكَامِهِ.^٣
 ٦٦. الإمام الصادق عليه السلام: مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَهُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ
 وَجَعَلَهُ اللَّهُ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَكَانَ الْقُرْآنُ حَاجِزاً عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^٤

٤ / ١

التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ

٦٧. رسول الله صلى الله عليه وآله: لِكُلِّ شَيْءٍ عِمَادٌ، وَعِمَادُ هَذَا الدِّينِ الْفِقْهُ.^٥
 ٦٨. الإمام الباقر والإمام الصادق عليه السلام: لَوْ أُتِيَتْ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشُّعْبَةِ لَا يَتَفَقَّهُ فِي
 الدِّينِ لَأَدَّبَتْهُ.^٦

١. علل الشرايع: ص ٤.

٢. كنز العمال: ج ١ ص ٥٣٢ ح ٢٣٨١.

٣. نهج البلاغة: الكتاب ٣١.

٤. الكافي: ج ٢ ص ٦٠٣ ح ٤.

٥. بحار الأنوار: ج ١ ص ٢١٦ ح ٣٠.

٦. المحاسن: ج ١ ص ٣٥٧ ح ٧٦٠.

۶۳. امام صادق علیه السلام - در پاسخ عبد الله بن سنان که پرسید: فرشتگان برترند یا فرزندان آدم؟ - : امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «خدای تعالی فرشتگان را از عقل بدون شهوت آفرید و چارپایان را از شهوت بدون عقل، خلق کرد و در انسان، هر دو را به هم آمیخت. پس، هر که عقلش بر شهوتش پیروز شود، از فرشتگان بهتر است و هر که شهوتش بر عقلش پیروز گردد، از چارپایان، بدتر است.

۳/۱

آشنایی با قرآن

۶۴. پیامبر صلی الله علیه و آله : هر که قرآن را در جوانی اش فراگیرد، با گوشت و خورش عجین می گردد.

۶۵. امام علی علیه السلام - در نامه ای به فرزندش حسن علیه السلام - : و این که نخست، به تو کتاب خدا را بیاموزم و تفسیر قرآن و شریعت اسلام و احکام آن را به تو تعلیم دهم.

۶۶. امام صادق علیه السلام : آن که قرآن را در جوانی بخواند، با گوشت و خورش عجین می گردد و خداوند تعالی او را با فرشتگان بزرگوار^۱ و نیک، همراه می کند و قرآن در روز قیامت، نگهبانی برایش خواهد بود.

۴/۱

ژرف اندیشی در دین

۶۷. پیامبر صلی الله علیه و آله : هر چیزی را ستونی است و ستون این دین، فهم (آگاهی ژرف) است.

۶۸. امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام : اگر جوانی از جوانان شیعه را بیابم که در پی کسب آگاهی دینی نیست، او را ادب می کنم.

۱. مقصود از «سَفَرَة» (سفیران) که در متن عربی حدیث آمده است، فرشتگان اند و از این جهت که میان خداوند و انبیا

در رفت و آمدند، با این تعبیر، یاد شده اند. م.

٦٩. الإمام الباقر عليه السلام - كَانَ يَقُولُ -: تَفَقَّهُوا وَإِلَّا فَأَنْتُمْ أَعْرَابٌ. ١
٧٠. عنه عليه السلام : لَوْ أُتِيَتْ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ لَأَوْجَعْتُهُ. ٢
٧١. الإمام الصادق عليه السلام : لَوْ أُتِيَتْ بِشَابٍّ مِنْ شَيْعَتِنَا لَمْ يَتَفَقَّهُ لِأَحْسَنَتْ أَدَبَهُ. ٣
٧٢. عنه عليه السلام : بَادِرُوا أَحْدَاثَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ تَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرِجَةُ. ٤
٧٣. عنه عليه السلام : لَسْتُ أَحِبُّ أَنْ أَرَى الشَّابَّ مِنْكُمْ إِلَّا غَادِيًا فِي حَالَيْنِ: إِمَّا عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَرَطٌ، فَإِنْ فَرَطَ ضَيَّعَ، وَإِنْ ضَيَّعَ أَثِمَ، وَإِنْ أَثِمَ سَكَنَ النَّارَ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ. ٥

٥ / ١

الْمُعْرِفَةُ بِأَنَّ الْعِلْمَ الْإِيمَانُ وَأَمَانٌ

الكتاب

- ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَابِضًا بِالنُّفُوسِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. ٦
- ﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾. ٧
- ﴿وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. ٨

١. المحاسن: ج ١ ص ٣٥٧ ح ٧٦٠.

٢. المحاسن: ج ١ ص ٣٥٧ ح ٧٦١.

٣. دعائم الإسلام: ج ١ ص ٨٠.

٤. تهذيب الأحكام: ج ٨ ص ١١١ ح ٢٨١.

٥. الأمالي للطوسي: ص ٣٠٣ ح ٦٠٢.

٦. آل عمران: ١٨.

٧. سبأ: ٦.

٨. الحج: ٥٤.

۶۹. امام باقر علیه السلام - همواره می فرمود: آگاهی دینی کسب کنید، و گرنه، بادیه نشینانی [نادان] خواهید بود.

۷۰. امام باقر علیه السلام: اگر جوانی از جوانان شیعه را بیابم که در پی کسب آگاهی دینی نیست، او را تنبیه می کنم.

۷۱. امام صادق علیه السلام: اگر جوانی را از شیعیانمان بیابم که در پی کسب آگاهی دینی نیست، او را نیکو ادب می کنم.

۷۲. امام صادق علیه السلام: جوانان را با حدیث (معارف دینی) دریابید، پیش از آن که مُرجئه^۱ [یا دیگر گروه های انحرافی] بر شما پیشی گیرند و به سوی آنان بروند.

۷۳. امام صادق علیه السلام: دوست ندارم جوانان شما را ببینم، مگر در دو حالت: دانشمند یا دانشجو. اگر [جوانی] چنین نکند، کوتاهی کرده و اگر کوتاهی کند، تباه ساخته است و اگر تباه سازد، گناه کرده است و اگر گناه کند، سوگند به آن که محمد را به حق به پیامبری برانگیخت، دوزخ نشین خواهد شد.

مرکز تحقیقات اسلامی
۵/۱

آگاهی از پیوند علم و ایمان

قرآن

﴿خدا و فرشتگان و دانشوران، گواهی می دهند که جز او هیچ معبودی نیست؛ و همواره به عدل، قیام دارد. جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست﴾.

﴿و کسانی که از دانش بهره یافته اند، می دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است و به راه آن عزیز ستوده [صفات]، راهبری می کند﴾.

﴿و تا آنان که دانش یافته اند، بدانند که این [قرآن]، حق است [و] از جانب پروردگار توست، و بدان ایمان آورند و دل هایشان برای او خاضع گردد. و به راستی خداوند، کسانی را که ایمان آورده اند، به سوی راهی راست، راهبر است﴾.

۱. منظور از مُرجئه، طایفه ای هستند که ایمان را قول بلا عمل می دانند و قول (ادای شهادتین) را بر عمل (عمل به واجبات و ترک محرمات)، مقدم می شمارند و معتقدند که تارک عمل را ایمانش نجات می بخشد (ر.ک: لغت نامه دهخدا، ذیل «مرجئه»).

الحديث

٧٤. الإمام علي عليه السلام: أصل الإيمان العلم.^١
٧٥. عنه عليه السلام: الإيمان والعلم توأمان ورقيقان لا يفترقان.^٢
٧٦. عنه عليه السلام: ثمرة العلم معرفة الله.^٣
٧٧. الإمام الكاظم عليه السلام - لهشام بن الحكم -: يا هشام، ما بعث الله أنبياءه ورسله إلى عباده إلا ليتعلموا عن الله، فأحسنهم استجابة أحسنهم معرفة.^٤

٦ / ١

الاهتمام بطرح الأسئلة

الكتاب

﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.^٥

الحديث

٧٨. رسول الله صلى الله عليه وآله: العلم خزان ومفتاحها السؤال، فاسألوا رحمكم الله، فإنه يوجر أربعة: السائل، والمتكلم، والمستمع، والمحب لهم.^٦
٧٩. الإمام علي عليه السلام: من سأل في صغره أجاب في كبره.^٧
٨٠. الإمام الصادق عليه السلام - لحرمان بن أعين في شيء سألته -: إنما يهلك الناس؛ لأنهم

١. بحار الأنوار: ج ١٣ ص ٥٧.

٢. غرر الحكم: ح ١٧٨٥.

٣. غرر الحكم: ح ٤٥٨٦.

٤. الكافي: ج ١ ص ١٦ ح ١٢.

٥. النحل: ٤٣.

٦. تحف العقول: ص ٤١.

٧. غرر الحكم: ح ٨٢٧٣.

حدیث

۷۴. امام علی علیه السلام : اساس ایمان ، دانش است .
۷۵. امام علی علیه السلام : ایمان و دانش ، همراه و رفیق اند و از هم جدا نمی شوند .
۷۶. امام علی علیه السلام : دستاورد دانش ، خدا شناسی است .
۷۷. امام کاظم علیه السلام - به هشام بن حکم - : ای هشام! خداوند ، پیامبران و رسولانش را به سوی بندگان خود نفرستاده ، مگر بدان جهت که بصیرت الهی پیدا کنند . از این رو ، بهترین کسانی که دعوت آنان را اجابت می کنند ، کسانی هستند که شناخت بهتری دارند .



قرآن

«پس اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید».

حدیث

۷۸. پیامبر صلی الله علیه و آله : دانش ، گنجینه هایی است که کلید آن ، پرسش است . بپرسید . خداوند ، شما را رحمت کند که چهار گروه ، پاداش می بَرند : سؤال کننده ، پاسخ دهنده ، شنونده ، و دوستدار آنان .
۷۹. امام علی علیه السلام : آن که در خردسالی بپرسد ، در بزرگسالی پاسخ می دهد .
۸۰. امام صادق علیه السلام - به حُمران بن أعین ، درباره مطالبی که پرسید - : همانا مردم ، نابود می شوند ، چون نمی پرسند .

لا يسألون.^١

٨١. عنه عليه السلام: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ ذَكَرَ لَهُ أَنَّ رَجُلًا أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ عَلَى جُرْحٍ كَانَ بِهِ، فَأَمَرَ بِالْغُسْلِ فَأَغْتَسَلَ فَكَرَّرَ^٢ فَمَاتَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ، إِنَّمَا كَانَ دَوَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ.^٣

٨٢. مسند ابن حنبل عن أبي أمامة: إِنَّ فَتًى شَابًّا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، انْذِنْ لِي بِالزَّيْنَةِ!

فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ فَزَجَرُوهُ وَقَالُوا: مَهْ مَهْ.

فَقَالَ: «أَدْنُهُ» فَدَنَا مِنْهُ قَرِيبًا، قَالَ: فَجَلَسَ، قَالَ: «أُتَحِبُّهُ لِأُمِّكَ؟»

قَالَ: لَا وَاللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ!

قَالَ: «وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِأُمَّهَاتِهِمْ» قَالَ: «أَفَتُحِبُّهُ لِابْنَتِكَ؟»

قَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ!

قَالَ: «وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِبَنَاتِهِمْ» قَالَ: «أَفَتُحِبُّهُ لِأَخِيَّتِكَ؟» قَالَ: لَا وَاللَّهِ

جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ!

قَالَ: «وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِأَخَوَاتِهِمْ» قَالَ: «أَفَتُحِبُّهُ لِعَمَّتِكَ؟»

قَالَ: لَا وَاللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ!

قَالَ: «وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِعَمَّاتِهِمْ» قَالَ: «أَفَتُحِبُّهُ لِخَالَاتِكَ؟»

قَالَ: لَا وَاللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ!

قَالَ: «وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِخَالَاتِهِمْ» قَالَ: فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ

ذَنْبَهُ، وَطَهِّرْ قَلْبَهُ، وَحَصِّنْ فَرْجَهُ» فَلَمْ يَكُنْ بَعْدَ ذَلِكَ، الْفَتَى يَلْتَفِتُ إِلَى شَيْءٍ.^٤

١. الكافي: ج ١ ص ٤٠ ح ٢.

٢. كَرَّرَ الرَّجُلُ فَهُوَ مَكْرُورٌ: إِذَا تَقَبَّضَ مِنَ الْبَرْدِ (الصحاح: ج ٣ ص ٨٩٣).

٣. الكافي: ج ٣ ص ٤٨ ح ٤.

٤. مسند ابن حنبل: ج ٨ ص ٢٨٥ ح ٢٢٢٧٤.

۸۱. امام صادق علیه السلام : به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش داد که مردی مجروح و آسیب دیده، جُنُب شد. به وی گفته شد غسل کند. او هم غسل کرد و سپس، سرما خورد و لرزید و از دنیا رفت.

پیامبر خدا فرمود: «او را گشتند. خداوند، آنان را بکشد! همانا داروی درمانده [از پاسخ]، پرسیدن [از دانا] است».

۸۲. مسند ابن حنبل - به نقل از ابو امامه -: جوانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا! اجازه بده زنا کنم!

مردم به سویش هجوم آوردند و آزارش دادند و گفتند: ساکت شو! پیامبر خدا فرمود: «او را نزدیک بیاورید».

جوان به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد و نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «آیا این عمل را برای مادرت می‌پسندی؟»

گفت: نه به خدا، جانم فدایت!

فرمود: «مردم هم این عمل را برای مادران خود نمی‌پسندند».

[سپس] فرمود: «آیا این عمل را برای دخترت می‌پسندی؟»

جوان گفت: نه به خدا، ای پیامبر خدا، جانم فدایت!

فرمود: «مردم هم این عمل را برای دختران خود نمی‌پسندند».

[سپس] فرمود: «آیا این عمل را برای خواهرت می‌پسندی؟»

گفت: نه به خدا، جانم فدایت!

فرمود: «مردم هم این عمل را برای خواهران خود نمی‌پسندند».

[آن گاه] فرمود: «آیا این عمل را برای عمه‌ات می‌پسندی؟»

گفت: نه به خدا، جانم فدایت!

فرمود: «مردم هم آن را برای عمه‌های خود، روا نمی‌دارند».

[سپس] فرمود: «آیا این عمل را برای خاله‌ات می‌پسندی؟»

گفت: نه به خدا، جانم فدایت!

فرمود: «مردم هم آن را برای خاله‌های خود نمی‌پسندند».

[سپس] پیامبر خدا، دست خویش بر آن جوان نهاد و گفت: «بار خدایا!

گناهش را ببخش و دلش را پاکیزه گردان و به وی پاک‌دامنی ده».

آن جوان، از آن پس، هرگز سراغ کار [خلاف] را نگرفت.

الفصل الثاني

الإيمان بالذات

١ / ٢

العزم

٨٣. الإمام علي عليه السلام: وَلَكِنَّ اللَّهَ شُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ، وَضَعَفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَتِهِمْ^١.
٨٤. عنه عليه السلام: ضَادُّوا التَّوَانِي بِالْعَزْمِ^٢.
٨٥. عنه عليه السلام: وَلَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ وَوَلِيمَةٌ، مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ، وَأَمَحَى الظُّلَمَ لِتَذَاكِيرِ الْهَمَمِ^٣!
٨٦. الإمام الكاظم عليه السلام: - مِنْ دُعَائِهِ فِي شَهْرِ رَجَبٍ -: وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَفْضَلَ زَادِ الرَّاحِلِ إِلَيْكَ عَزْمٌ إِرَادَةٌ يَخْتَارُكَ بِهَا^٤.

٢ / ٢

السَّعْيُ

الكتاب

«وَأَنْ لَيْسَ بِلَا نَسْنٍ إِلَّا مَا سَعَى» وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى^٥.

١. نهج البلاغة: الخطبة ١٩٢.

٢. عيون الحكم والمواعظ: ص ٣١٠ ح ٥٢٥٢.

٣. نهج البلاغة: الخطبة ٢٤١.

٤. الإقبال: ج ٣ ص ٢٧٧.

٥. النجم: ٣٩ و ٤٠.

فصل دوم خودباوری

۱/۲

تصمیم

۸۳. امام علی علیه السلام: خداوند سبحان، پیامبران را صاحبان تصمیمهای قوی، اما در چشم مردم، ناتوان قرار داد.
۸۴. امام علی علیه السلام: از راه تصمیم راسخ گرفتن، با سستی نبرد کنید.
۸۵. امام علی علیه السلام: تصمیم راسخ و سورچرانی (تن پروری) با هم جمع نمی‌شوند. چه بسیار تصمیمهای روز را که خواب شب می‌شکند، و چه بسیار تاریکی‌هایی که یاد همت‌های بلند را از خاطر، محو می‌کند.
۸۶. امام کاظم علیه السلام: از دعا‌های ایشان در ماه رجب :- به راستی دانستم که بهترین توشهٔ مسافر کوی تو، تصمیمی است که با آن، تو را انتخاب کند.

۲/۲

تلاش

قرآن

«... و این که برای انسان، جز حاصل تلاش او نیست، و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد».

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^١.

الحديث

٨٧. رسول الله ﷺ : مَنْ يُدْمِنَ قَرَعَ الْبَابَ يَلِجُ^٢.
٨٨. الإمام علي عليه السلام : مَنْ اسْتَدَامَ قَرَعَ الْبَابَ وَلَجَ وَلِجَ^٣.
٨٩. عنه عليه السلام : مَنْ بَذَلَ جُهْدَ طَاقَتِهِ بَلَغَ كُنْهَ إِرَادَتِهِ^٤.
٩٠. عنه عليه السلام : مَنْ طَلَبَ شَيْئاً نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ^٥.
٩١. عنه عليه السلام : هَيْهَاتَ مِنْ نَيْلِ السَّعَادَةِ السُّكُونُ إِلَى الْهُوَيْنَا وَالْبَطَالَةِ^٦.
٩٢. عنه عليه السلام : إِذَا هَبْتَ أَمْرًا فَفَقَّعْ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوْقِيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ^٧.
٩٣. عنه عليه السلام : إِذَا خِفْتَ صُعُوبَةَ أَمْرٍ فَاصْغُبْ لَهُ يَذِلُّ لَكَ، وَخَادِعِ الزَّمَانَ عَنْ أَحْدَائِهِ تَهْنُ عَلَيْكَ^٨.
٩٤. عنه عليه السلام : كَانَ لِي فِيْمَا مَضَى أُنْخُ فِي اللَّهِ... وَكَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا، فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْتُ غَابٍ، وَصِلْ وَإِذْ^٩.

٣ / ٢

عَلَوُ الْهِمَّةِ

٩٥. الإمام علي عليه السلام : مَنْ شَرَفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ^{١٠}.

١. العنكبوت: ٦٩.

٢. كنز الفوائد: ج ١ ص ١٣٩.

٣-٤. غرر الحكم: ح ٩١٦٠، ح ٨٧٨٥.

٥. نهج البلاغة: الحكمة ٣٨٦.

٦. غرر الحكم: ح ١٠٠٢٨.

٧. نهج البلاغة: الحكمة ١٧٥.

٨. غرر الحكم: ح ٤١٠٨.

٩. نهج البلاغة: الحكمة ٢٨٩.

١٠. غرر الحكم: ح ٨٣٢٠.

«و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین، راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم».

حدیث

۸۷. پیامبر ﷺ: آن که پیوسته، کوبه در را بزند، داخل می‌شود.

۸۸. امام علی علیه السلام: آن که پیوسته، کوبه در را بزند و اصرار ورزد، داخل می‌شود.

۸۹. امام علی علیه السلام: آن که نهایت کوشش خود را به کار گیرد، نهایت خواسته‌هایش می‌رسد.

۹۰. امام علی علیه السلام: آن که چیزی را جستجو کند، به همه یا قسمتی از آن، دست می‌یابد.

۹۱. امام علی علیه السلام: تن دادن به سستی و بیکاری، چه دور است از دستیابی به خوش‌بختی!

۹۲. امام علی علیه السلام: اگر از کاری هراس داری، خود را در آن بینداز؛ چرا که دلهره و هراس [از خطر] از خودِ خطر، دشوارتر است.

۹۳. امام علی علیه السلام: هر گاه از سختی کاری ترسیدی، استوار باش تا در برابرِ خوار گردد و با حوادث روزگار، نیرنگ کن تا بر تو آسان شوند.

۹۴. امام علی علیه السلام: در گذشته مرا برادری بود که در راه خدا [با من برادری می‌کرد]... [به ظاهر،] ضعیف و مستضعف بود و [اما] اگر کاری جدی پیش می‌آمد، چون شیر بیشه [می‌خروشید] و مانند مار بیابان [حرکت می‌کرد]....

۳/۲

بلندمقی

۹۵. امام علی علیه السلام: آن که همتش بلند باشد، ارجش افزون می‌شود.

٩٦. عنه عليه السلام: كُنْ بَعِيدَ الْهَمِّ إِذَا طَلَبْتَ.^١
 ٩٧. عنه عليه السلام: مَنْ أَسْهَرَ عَيْنَ فِكْرَتِهِ بَلَغَ كُنْهَ هِمَّتِهِ.^٢
 ٩٨. عنه عليه السلام: مَا رَفَعَ امْرَأً كِهْمَتِهِ، وَلَا وَضَعَهُ كَشْهَوْتِهِ.^٣
 ٩٩. عنه عليه السلام: مَنْ رَقَى دَرَجَاتِ الْهَمِّ عَظَّمَتِ الْأُمَمُ.^٤
 ١٠٠. الإمام الصادق عليه السلام: ثَلَاثٌ يَحْجُزْنَ الْمَرْءَ عَنِ طَلَبِ الْمَعَالِي: قَصْرُ الْهِمَّةِ، وَقِلَّةُ الْحِيلَةِ، وَضَعْفُ الرَّأْيِ.^٥

٢ / ٢

الْعَزَّةُ

١٠١. الإمام علي عليه السلام: أَكْرَمَ نَفْسِكَ عَنْ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ شَيْئاً مِنْ دِينِكَ وَعِرْضِكَ بِشَيْءٍ وَإِنْ جَلَّ.^٦
 ١٠٢. عنه عليه السلام: أَكْرَمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضاً.^٧
 ١٠٣. عنه عليه السلام: الْمَنِيَّةُ وَلَا الدَّنِيَّةُ، وَالتَّقَلُّلُ وَلَا التَّوَسُّلُ.^٨
 ١٠٤. عنه عليه السلام: التَّقَلُّلُ وَلَا التَّذَلُّلُ.^٩

١. غرر الحكم: ح ٧١٦١.

٢. غرر الحكم: ح ٨٧٨٤.

٣. عيون الحكم والمواعظ: ص ٤٨٤ ح ٨٩٢٨.

٤. غرر الحكم: ح ٨٥٢٦.

٥. تحف العقول: ص ٣١٨.

٦. بحار الأنوار: ج ٧٧ ص ٢٠٦.

٧. نهج البلاغة: الكتاب ٣١.

٨. نهج البلاغة: الحكمة ٣٩٦.

٩. غرر الحكم: ح ٣٦٢.

۹۶. امام علی علیه السلام : هر گاه چیزی طلب می‌کنی ، بلند همت باش .
۹۷. امام علی علیه السلام : آن که چشم اندیشه‌اش را باز کند ، به نهایت آرزوهایش می‌رسد .
۹۸. امام علی علیه السلام : هیچ چیز ، آدمی را چون همت ، بلند مرتبه نمی‌گرداند و هیچ چیز ، او را مانند شهوت ، خوار نمی‌سازد .
۹۹. امام علی علیه السلام : آن که پله‌های همت را بپیماید ، امت‌ها او را گرمی می‌دارند .
۱۰۰. امام صادق علیه السلام : سه چیز ، آدمی را از دستیابی به بزرگی بازمی‌دارند : پست‌همتی ، کم‌چارگی و سستی رأی .



۱۰۱. امام علی علیه السلام : خود را از پستی برکنار دار ، گرچه تو را به خواسته‌هایت برساند ؛ چرا که نمی‌توانی بهای دین و آبرویی را که می‌پردازی به دست آوری ، گرچه [دستاوردت] به ظاهر ، بزرگ باشد .
۱۰۲. امام علی علیه السلام : خود را از هر پستی‌ای برکنار دار ، گرچه تو را به خواسته‌هایت برساند ؛ چرا که در برابر آنچه از خود می‌پردازی ، چیزی به دست نخواهی آورد .
۱۰۳. امام علی علیه السلام : مُردن ، آری! و تن به پستی دادن ، نه! و به اندک ساختن ، آری! و به این و آن متوسل شدن ، نه!
۱۰۴. امام علی علیه السلام : به اندک ساختن آری! و خواری ، نه!

١٠٥. الإمام الصادق عليه السلام: مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِلاَ عَشِيرَةٍ وَغِنًى بِلاَ مَالٍ وَهَيْبَةً بِلاَ سُلْطَانٍ فَلْيَتَّقِلْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ.^١

٥ / ٢

الاستِغْنَاءُ

١٠٦. الخصال عن سهل بن سعد: جَاءَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: ... وَاعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ الرَّجُلِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَعِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ.^٢

١٠٧. الإمام علي عليه السلام: مَنْ عَرَفَ قَدْرَ نَفْسِهِ لَمْ يُهِنْهَا بِالْفَانِيَّاتِ.^٣

١٠٨. عنه عليه السلام: الْغِنَى الْأَكْبَرُ، الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ.^٤

١٠٩. عنه عليه السلام: الذُّلُّ فِي مَسْأَلَةِ النَّاسِ.^٥

١١٠. الإمام زين العابدين عليه السلام: رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قِطْعِ الطَّمْعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ.^٦

٦ / ٢

الاستِقامَةُ

١١١. الإمام علي عليه السلام: مَنْ لَزِمَ الْإِسْتِقامَةَ لَزِمَتْهُ السَّلَامَةُ.^٧

١١٢. عنه عليه السلام: اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - يُغْفِرُ مِنْ عِبَادِهِ الْمُتَلَوْنَ فَلَا تَزُولُوا عَنْ

١. الخصال: ص ١٦٩ ح ٢٢٢.

٢. الخصال: ص ٧ ح ٢٠.

٣. غرر الحكم: ح ٨٦٢٨.

٤. نهج البلاغة: الحكمة ٣٤٢.

٥. عيون الحكم والمواعظ: ص ١٧ ح ١١.

٦. الكافي: ج ٢ ص ١٤٨ ح ٣.

٧. كنز الفوائد: ج ١ ص ٢٨٠.

۱۰۵. امام صادق علیه السلام: هر کس عزّت و آقایی بدون تبار، و بی‌نیازی بدون ثروت، و هیبت بدون قدرت (سلطنت) می‌خواهد، می‌باید خود را از خواریِ نافرمانی خدا، به عزّت پیروی از او بکشانند.

۵/۲

بی‌نیازی

۱۰۶. الخصال - به نقل از سهل بن سعد -: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «... بدان! بزرگی آدمی به شب‌زنده‌داری و عزّت او در بی‌نیازی از مردم است».

۱۰۷. امام علی علیه السلام: آن که ارزش خود را بداند، آن را با پرداختن به امور زوال‌پذیر، سبک نمی‌گرداند.

۱۰۸. امام علی علیه السلام: بزرگ‌ترین بی‌نیازی، نومی‌دی از چیزهایی است که در دست مردم است.

۱۰۹. امام علی علیه السلام: خواری، در خواستن از مردم است.

۱۱۰. امام زین العابدین علیه السلام: تمام خیر و برکت را در بُردن طمع از آنچه در دست مردم است، یافتیم.

۶/۲

پایداری

۱۱۱. امام علی علیه السلام: آن که پیوسته پایداری کند، آرامش و سلامت، پیوسته با اوست.

۱۱۲. امام علی علیه السلام: بدانید که خداوند متعال، بنده چند چهره را دشمن می‌دارد. پس، از حق و دوستی اهل حق، کناره مگیرید؛ زیرا هر کس ما را با چیزی عوض

الْحَقُّ وَوَلَايَةِ أَهْلِ الْحَقِّ، فَإِنَّ مَنْ اسْتَبَدَلَ بِنَا هَلَكَ.^١

١١٣. عنه عليه السلام: عَلَيْكَ بِمَنْهَجِ الْإِسْتِقَامَةِ؛ فَإِنَّهُ يَكْسِبُكَ الْكَرَامَةَ وَيَكْفِيكَ الْمَلَامَةَ.^٢

٧ / ٢

التَّوَكُّلُ

الكتاب

﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾.^٣

الحديث

١١٤. رسول الله ﷺ: مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ كَفَاهُ مُؤْنَتَهُ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.^٤

١١٥. الإمام علي عليه السلام: هُوَ الَّذِي ... مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ وَمَنْ سَأَلَهُ أَعْطَاهُ.^٥

١١٦. الإمام الجواد عليه السلام: الثِّقَةُ بِاللَّهِ تَمْنُ لِكُلِّ غَالٍ، سُلَّمٌ إِلَى عَالٍ.^٦

١١٧. كنز الفوائد: مِمَّا رُوِيَ عَنْ لُقْمَانَ مِنْ حِكْمَتِهِ وَوَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ: يَا بُنَيَّ، ثِقْ بِاللَّهِ ﷻ،

ثُمَّ سَلْ فِي النَّاسِ: هَلْ مِنْ أَحَدٍ وَثِقَ بِاللَّهِ فَلَمْ يُنْجِهِ؟! يَا بُنَيَّ، تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ،

ثُمَّ سَلْ فِي النَّاسِ: مَنْ ذَا الَّذِي تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فَلَمْ يَكْفِهِ؟!^٧

١. الخصال: ص ٦٢٦.

٢. غرر الحكم: ح ٦١٢٧.

٣. آل عمران: ١٥٩.

٤. كنز العمال: ج ٣ ص ١٠٣ ح ٥٦٩٣.

٥. نهج البلاغة: الخطبة ٩٠.

٦. الدررة الباهرة: ص ٤٠.

٧. كنز الفوائد: ج ٢ ص ٦٦.

کند، تباه می‌گردد.

۱۱۳. امام علی علیه السلام: بر تو باد شیوهٔ پایداری؛ چرا که برایت کرامت و بزرگواری فراهم می‌سازد و از سرزنش، رهایت می‌کند.

۷/۲

توکل

قرآن

«هر گاه تصمیم گرفتی، بر خداوند توکل نما».

حدیث

۱۱۴. پیامبر صلی الله علیه و آله: آن که بر خدا توکل کند، خدا، هزینه‌اش را برعهده می‌گیرد و از جایی که گمان نمی‌برد، او را روزی می‌دهد.

۱۱۵. امام علی علیه السلام: اوست کسی که ... هر که بر او توکل کند، برایش کافی است و هر که از او درخواست کند، به وی می‌بخشد.

۱۱۶. امام جواد علیه السلام: اعتماد به خداوند، بهای هر گران قیمتی و نردبان بلند مرتبگی است.

۱۱۷. کنز الفوائد - از جمله پندها و سفارش‌های لقمان به فرزندش -: فرزندم! به خدای تعالی اعتماد کن. آن گاه، از مردم، بپرس. آیا کسی به خدا اعتماد کرده که خدا او را نجات نداده باشد؟ فرزندم! بر خدا توکل کن. آن گاه از مردم، بپرس. کیست که بر خدا توکل کرده و خدا، برایش کافی نبوده است؟

الفصل الثالث

الْعُلَاqَةُ بِاللّٰهِ

١ / ٣

فِي مَرَحَلَةِ الشَّبَابِ

١١٨. رسول الله ﷺ: فَضْلُ الشَّابِّ الْعَابِدِ الَّذِي تَعَبَّدَ فِي صِبَاهُ عَلَى الشَّيْخِ الَّذِي تَعَبَّدَ بَعْدَ مَا كَبُرَتْ سِنُّهُ كَفَضْلِ الْمُرْسَلِينَ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ.^١
١١٩. عنه ﷺ: يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: الشَّابُّ الْمُؤْمِنُ بِقَدَرِي الرَّاضِي بِكِتَابِي، الْقَانِعُ بِرِزْقِي، التَّارِكُ لِشَهَوَاتِهِ مِنْ أَجْلِي هُوَ عِنْدِي كَبَعْضِ مَلَائِكَتِي.^٢
١٢٠. عنه ﷺ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ الشَّابَّ الَّذِي يُفْنِي شَبَابَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى.^٣

١. كنز العمال: ج ١٥ ص ٧٧٦ ح ٤٣٠٥٩.

٢. كنز العمال: ج ١٥ ص ٧٨٦ ح ٤٣١٠٧. راجع: ح ١٢٤.

٣. كنز العمال: ج ١٥ ص ٧٧٦ ح ٤٣٠٦٠.

فصل سوم ارتباط با خداوند

۱/۳

ارزش عبادت خدا در دوران جوانی

۱۱۸. پیامبر ﷺ: برتری جوان عبادت پیشه که در نوزسی به عبادت رو آورده، بر پیرانی که در بزرگی به عبادت رو آورده‌اند، مانند برتری پیامبران بر دیگر مردمان است.

۱۱۹. پیامبر ﷺ: خداوند ﷻ می‌فرماید: «جوان معتقد به قضا و قدرم، خشنود از کتابم، قناعت‌کننده به روزی‌ام، و رهاکننده خواسته‌های نفس به خاطر من، مانند یکی از فرشتگان من است»^۱.

۱۲۰. پیامبر ﷺ: خداوند بزرگ، جوانی را که جوانی‌اش را در راه بندگی خدا سپری کند، دوست می‌دارد.

۱. مشابه این معنا در روایت ۱۲۳ نیز آمده، لیکن مقتضای روایت شماره ۶۳ و روایات دیگری که درباره برتری انسان بر فرشته نقل شده است و نیز مقتضای عدل و حکمت الهی، آن است که مقام چنین جوانی نزد خداوند متعال، از فرشته بالاتر باشد. از این رو، مقصود از آن، تشبیه عصمت و پاکی این‌گونه جوانان به فرشتگان است، نه تساوی مقام آنان با فرشتگان، و گر نه، معنای ظاهری آنها به دلیل تعارض با آنچه بدان اشارت رفت، قابل قبول نیست.

١٢١. الإمام الباقر عليه السلام: أصبح إبراهيم عليه السلام فرأى في لحيته شعرة بيضاء، فقال: الحمد لله رب العالمين، الذي بلغني هذا المبلغ لم أعص الله طرفة عين^١.

٢ / ٣

مُبَاهَاةُ اللَّهِ بِعِبَادَةِ الشَّابِّ

١٢٢. رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله تعالى يباهي بالشاب العابد الملائكة، يقول: أنظروا إلى عبدي! ترك شهوته من أجلي^٢.

١٢٣. عنه عليه السلام: ما من شاب يدع لذة الدنيا ولهوها ويستقبل بشبابه طاعة الله إلا أعطاه الله أجر اثنين وسبعين صديقاً، ثم قال: يقول الله تعالى: أيها الشاب التارك شهوته لي، المبتذل شبابه لي أنت عندي كبعض ملائكتي^٣.

١٢٤. الإمام الصادق عليه السلام: إن أحب الخلائق إلى الله تعالى شاب حدث السن في صورة حسنة، جعل شبابه وجماله في طاعة الله تعالى، ذاك الذي يباهي الله تعالى به ملائكته، فيقول: هذا عبدي حقاً^٤.

٣ / ٣

بَرَكَاتُ الْعِبَادَةِ فِي الشَّبَابِ

١٢٥. رسول الله صلى الله عليه وآله: من أحسن عبادة الله في شبابه، لقاء الله الحكمة عند شبابه، قال الله تعالى: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ رَاسَتْهُ وَأَسْتَوَىٰ ۖ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ ثم قال تعالى: ﴿وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^{٥، ٦}.

١. الكافي: ج ٨ ص ٣٩٢ ح ٥٨٨.

٢. كنز العمال: ج ١٥ ص ٧٧٦ ح ٢٣٠٥٧.

٣. حلية الأولياء: ج ٤ ص ١٣٩.

٤. أعلام الدين: ص ١٢٠.

٥. القصص: ١٤.

٦. أعلام الدين: ص ٢٩٦.

۱۲۱. امام باقر علیه السلام : ابراهیم علیه السلام ، موی سفیدی در ریش خود دید . فرمود : «سپاس ، خداوندی را که پروردگار جهانیان است . آن که مرا به این سن رسانید و یک لحظه نافرمانی اش را نکردم» .

۲/۳

افتخار خداوند به عبادت جوان

۱۲۲. پیامبر صلی الله علیه و آله : خداوند بزرگ ، به جوان عبادت پیشه ، نزد فرشتگان افتخار می کند ، در حالی که می فرماید : «بنده ام را بنگرید . برای من ، خواسته های نفس خود را کنار نهاده است» .

۱۲۳. پیامبر صلی الله علیه و آله : هیچ جوانی خوشی های دنیا و سرگرمی های آن را کنار نهاد و در جوانی به استقبال بندگی خدا نرفت ، مگر آن که خداوند به وی ، پاداش ۷۲ صدیق^۱ بخشید . آن گاه فرمود : «خداوند بزرگ [خطاب به وی] می فرماید : «ای جوان رها کننده شهوت به خاطر من ، و سپری کننده جوانی اش برای من ! تو در پیشگاه من ، مانند برخی فرشتگانی» .

۱۲۴. امام صادق علیه السلام : به راستی که دوست داشتنی ترین آفریدگان نزد خداوند ، جوان کم سال و خوش سیمایی است که جوانی و زیبایی اش را در راه فرمانبری از خداوند بزرگ ، قرار داده است ؛ آن که خداوند بزرگ به وی نزد فرشتگان افتخار می کند و می فرماید : «این ، بنده حقیقی من است» .

۳/۳

برکات عبادت در جوانی

۱۲۵. پیامبر صلی الله علیه و آله : آن که در جوانی نیک بندگی خدا کند ، خداوند ، در پیری به وی حکمت آموزد . خدای متعال می فرماید : «و چون به رشد و کمال خویش رسید ، به او حکمت و دانش عطا کردیم» و در ادامه آیه می فرماید : «و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم» .

۱. صدیق به کسی گفته می شود که همواره پایبند به حق است و یا کسی است که عادت و خویش راسنی است (مجمع

البیان ، ج ۳ ، ص ۱۱۰ ، ذیل آیه ۶۹ از سوره نساء)

١٢٦ . عنه عليه السلام : سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ : إِمَامٌ عَادِلٌ ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ^١

١٢٧ . عنه عليه السلام : أَيُّمَا نَاشٍ نَشَأَ فِي الْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ حَتَّى يَكْبُرَ أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَوَابَ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ صَدِيقاً.^٢

١٢٨ . عنه عليه السلام : يَا أَبَا ذَرٍّ ، مَا مِنْ شَابٍّ يَدْعُ لِلَّهِ الدُّنْيَا وَلَهْوَهَا وَأَهْرَمَ شَبَابَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ صَدِيقاً.^٣

١٢٩ . عنه عليه السلام : خَيْرُ أُمَّتِي مَنْ هَدَمَ شَبَابَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ ، وَفَطَمَ نَفْسَهُ عَنْ لَذَاتِ الدُّنْيَا وَتَوَلَّى بِالْآخِرَةِ ، إِنَّ جَزَاءَهُ عَلَى اللَّهِ أَعْلَى مَرَاتِبِ الْجَنَّةِ.^٤

١٣٠ . الإمام الصادق عليه السلام : ثَلَاثَةٌ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ ... : إِمَامٌ عَادِلٌ ، وَتَاجِرٌ صَدُوقٌ ، وَشَيْخٌ أَفْنَى عُمُرِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ.^٥

مرکز تحقیقات اسلامی / ٣ / ٤
مَجْلَةُ الْعِبَادَةِ

١٣١ . المحجة البيضاء : كَانَ [رَسُولُ اللَّهِ] عليه السلام جَالِساً مَعَ أَصْحَابِهِ ذَاتَ يَوْمٍ فَنَظَرَ إِلَى شَابٍّ ذِي جَلْدٍ وَقُوَّةٍ قَدْ بَكَرَ يَسْعَى فَقَالُوا : وَيْحَ هَذَا لَوْ كَانَ شَبَابُهُ وَجَلْدُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى ؟

فَقَالَ عليه السلام لَا تَقُولُوا هَذَا ، فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ يَسْعَى عَلَى نَفْسِهِ لِيَكْفُهَا عَنِ الْمَسْأَلَةِ وَيُغْنِيَهَا عَنِ النَّاسِ فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَإِنْ كَانَ يَسْعَى عَلَى أَبْوَيْنِ ضَعِيفَيْنِ أَوْ

١ . الخصال : ص ٣٢٣ ح ٧ .

٢ . منية المريد : ص ١٠٤ .

٣ . الأمالي للطوسي : ص ٥٣٥ ح ١١٦٢ .

٤ . المواعظ العددية : ص ٣٤ .

٥ . الخصال : ص ٨٠ ح ١ .

۱۲۶. پیامبر ﷺ: خداوند ﷻ، هفت گروه را در سایه خویش بدارد، آن روزی که جز سایه‌اش، سایه‌ای نیست: پیشوای عدالت‌پیشه؛ و جوانی که در بندگی خداوند ﷻ رشد کرده است ...

۱۲۷. پیامبر ﷺ: هر جوانی که در دانش و عبادت رشد کند تا بزرگ شود، خداوند متعال، در قیامت، پاداش ۷۲ صدیق^۱ به وی می‌بخشد.

۱۲۸. پیامبر ﷺ: ای ابو ذر! هیچ جوانی نیست که دنیا و خوشی‌اش را به خاطر خداوند، کنار نهد و جوانی‌اش را در راه بندگی خدا سپری کند، مگر آن که خداوند، به وی پاداش ۷۲ صدیق ببخشد.

۱۲۹. پیامبر ﷺ: بهترین امت من، کسی است که جوانی‌اش را در فرمانبری از خداوند، سپری کند و خود را از خوشی‌های دنیا واگیرد و شیفته آخرت باشد. به راستی که پاداش او نزد خداوند، برترین جایگاه بهشت است.

۱۳۰. امام صادق ﷺ: خداوند، سه گروه را بدون حسابرسی وارد بهشت می‌کند: ... پیشوای عدالت‌پیشه، بازرگان راستگو، و پیرمردی که عمر خود را در فرمانبری از خداوند، سپری کرده است.

۴/۳

معنای عبادت خدا

۱۳۱. الْمَحْجَةُ الْبَيضاء: روزی پیامبر ﷺ، در میان یاران خود نشسته بود. چشمش به جوانی چالاک و نیرومند افتاد که از پگاه، کار می‌کرد. یاران گفتند: وای بر او! چه می‌شد اگر جوانی و چالاک‌ی‌اش در راه خدا بود؟

پیامبر ﷺ فرمود: «چنین مگویید. اگر او برای خود تلاش می‌کند تا خود را از مردم، بی‌نیاز کند و نزد آنان دست دراز نکند، در راه خدا کار می‌کند. اگر

ذُرِّيَّةٌ ضِعَافٍ لِيُغْنِيَهُمْ وَيَكْفِيَهُمْ فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَإِنْ كَانَ يَسْعَى تَفَاخُرًا
وَتَكَاثُرًا فَهُوَ فِي سَبِيلِ الشَّيْطَانِ.^١

٥ / ٣

الِإِحْتِدَالُ فِي الْعِبَادَةِ

١٣٢ . رسول الله ﷺ : إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ ، وَلَا تُكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى
عِبَادِ اللَّهِ ، فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُتَنَبِّتِ الَّذِي لَا سَفَرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى.^٢

١٣٣ . الإمام الصادق عليه السلام : اجْتَهِدْتُ فِي الْعِبَادَةِ وَأَنَا شَابٌّ ، فَقَالَ لِي أَبِي : يَا بُنَيَّ ، دُونَ
مَا أَرَاكَ تَصْنَعُ ، فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ.^٣



مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

١ . المحجة البيضاء: ج ٣ ص ١٤٠.

٢ . الكافي: ج ٢ ص ٨٦ ح ١.

٣ . الكافي: ج ٢ ص ٨٧ ح ٥.

برای پدر و مادر ناتوان و یا فرزندان ناتوان خویش تلاش می‌کند تا آنان را بی‌نیاز و زندگی‌شان را اداره کند، کار او در راه خداست؛ ولی اگر برای ثروت‌اندوزی و فخرفروشی تلاش می‌کند، کار او در راه شیطان است.

۵/۳

میان‌روی در عبادت

۱۳۲. پیامبر ﷺ: به راستی که این دین، استوار است. پس با مدارا در آن، درآیید. عبادت خدا را نزد بندگانش ناگوار مسازید تا مانند سوارکار تازه‌کار شوید که نه راهی پیموده و نه مرکبی باقی گذارده است.

۱۳۳. امام صادق علیه السلام: در جوانی، بسیار در عبادت می‌کوشیدم. پدرم به من فرمود: «فرزندم! از آنچه انجام می‌دهی، کم کن؛ زیرا خداوند ﷻ، اگر بنده‌ای را دوست بدارد، با عبادت کم هم از او خشنود می‌گردد».

الفصل الرابع

الصَّالِحُ الصَّالِحُ

١ / ٤

دَوْرُ الصَّالِحِ فِي الْحَيَاةِ

١٣٤. رسول الله ﷺ: الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ^١.

١٣٥. الإمام علي عليه السلام: الْحَارِمُ مَنْ تَخَيَّرَ لِحُلَّتِهِ؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ يوزَنُ بِخَلِيلِهِ^٢.

١٣٦. عنه عليه السلام: لِلْأَخْلَاءِ نَدَامَةٌ إِلَّا الْمُتَّقِينَ^٣.

١٣٧. عنه عليه السلام: خَلِيلُ الْمَرْءِ دَلِيلٌ عَلَى عَقْلِهِ^٤.

١٣٨. كنز الفوائد: رُوِيَ أَنَّ سُلَيْمَانَ عليه السلام قَالَ: لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى

مَنْ يُصَاحِبُ؛ فَإِنَّمَا يُعَرَفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَأَقْرَانِهِ، وَيُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَأَخْدَانِهِ^٥.

٢ / ٤

الْخِيَارُ الصَّالِحُ

١٣٩. الإمام علي عليه السلام: الطُّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْإِخْتِبَارِ لَهُ عَجْزٌ^٦.

١. الأماشي للطوسي: ص ٥١٨ ح ١١٣٥.

٢. غرر الحكم: ح ٢٠٢٦.

٣. بحار الأنوار: ج ٦٩ ص ٢٣٧ ح ٤.

٤. غرر الحكم: ح ٥٠٨٨.

٥. بحار الأنوار: ج ٧٢ ص ١٨٨ ح ١٧.

٦. نهج البلاغة: الحكمة ٣٨٤.

فصل چهارم دوست شایسته

۱/۴

نقش دوست در زندگی

۱۳۴. پیامبر ﷺ: آدمی بر دین (روش) دوست خود است. پس هر یک از شما باید بنگرد که چه کسی را به دوستی می‌گزیند.
۱۳۵. امام علی علیه السلام: دورانیش، کسی است که برای دوستی‌اش گزینش کند؛ چرا که آدمی با دوستش سنجیده می‌شود.
۱۳۶. امام علی علیه السلام: برای دوستان، پشیمانی است، مگر [در دوستی با] پرهیزگاران.^۱
۱۳۷. امام علی علیه السلام: دوست آدمی، نشانه خرد اوست.
۱۳۸. کنز الفوائد: روایت شده که سلیمان علیه السلام فرمود: «نسبت به کسی داوری مکنید، مگر آن که به همنشینانش بنگرید؛ زیرا آدمی با همتایان و همانندهایش شناخته می‌شود و به یاران و دوستانش نسبت داده می‌شود».

۲/۴

آزمودن دوست

۱۳۹. امام علی علیه السلام: اطمینان به هر کسی پیش از آزمودنش، ناتوانی است.

١٢٠. عنه عليه السلام : قَدْ اِمَّ الْاِخْتِبَارَ، وَاجِدِ الْاِسْتِظْهَارَ فِي اِخْتِبَارِ الْاِخْوَانِ، وَاِلَّا الْجَاكَ الْاِضْطِرَارُ اِلَى مُقَارَنَةِ الْاَشْرَارِ^١.

١٢١. عنه عليه السلام : سِتَّةٌ تُخْتَبَرُ بِهَا عُقُولُ الرِّجَالِ: الْمُصَاحَبَةُ، وَالْمُعَامَلَةُ، وَالْوِلَايَةُ، وَالْعَزْلُ، وَالْغِنَى، وَالْفَقْرُ^٢.

١٢٢. عنه عليه السلام : لَا يُعْرِفُ النَّاسُ اِلَّا بِالْاِخْتِبَارِ، فَاخْتَبِرْ اَهْلَكَ وَوُلْدَكَ فِي غَيْبَتِكَ، وَصَدِيقَكَ فِي مُصِيبَتِكَ، وَذَا الْقَرَابَةِ عِنْدَ فَاقَتِكَ، وَذَا السَّوْدُدِ وَالْمَلَقِ عِنْدَ عَطْلَتِكَ؛ لِتَعْلَمَ بِذَلِكَ مَنْزِلَتَكَ عِنْدَهُمْ^٣.

١٢٣. الْاِمَامُ الصَّادِقُ عليه السلام : لَا تَسِمِ الرَّجُلَ صَدِيقاً - سِمَةً مَعْرِفَةً - حَتَّى تُخْتَبِرَهُ بِثَلَاثٍ: تَغْضِبُهُ فَتَنْظُرَ غَضَبَهُ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَقِّ اِلَى الْبَاطِلِ، وَعِنْدَ الدِّينَارِ وَالدَّرْهَمِ، وَحَتَّى تُسَافِرَ مَعَهُ^٤.

١٢٤. عنه عليه السلام : اِذَا كَانَ لَكَ صَدِيقٌ قَوْلِي وَلَايَةً فَاَصْبَتْهُ عَلَى الْعُشْرِ مِمَّا كَانَ لَكَ عَلَيْهِ قَبْلَ وَلَايَتِهِ فَلَيْسَ بِصَدِيقٍ سَوِيٍّ^٥.

١٢٥. رَجَالُ الْكَشِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ : اِنَّ عِدَّةً مِنْ اَهْلِ الْكُوفَةِ كَتَبُوا اِلَى الصَّادِقِ عليه السلام فَقَالُوا: اِنَّ الْمُفْضَلَ يُجَالِسُ الشُّطَّارَ وَأَصْحَابَ الْحَمَامِ وَقَوْمًا يَشْرَبُونَ الشَّرَابَ، فَيَنْبَغِي أَنْ تَكْتُبَ اِلَيْهِ وَتَأْمُرَهُ اَلَّا يُجَالِسَهُمْ، فَكَتَبَ اِلَى الْمُفْضَلِ كِتَاباً وَخَتَمَ وَدَفَعَ اِلَيْهِمْ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَدْفَعُوا الْكِتَابَ مِنْ أَيْدِيهِمْ اِلَى يَدِ الْمُفْضَلِ.

فَجَاؤُوا بِالْكِتَابِ اِلَى الْمُفْضَلِ، مِنْهُمْ زُرَّارَةُ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ. وَأَبُو بَصِيرٍ، وَحُجْرُ بْنُ زَائِدَةَ، وَدَفَعُوا الْكِتَابَ، اِلَى الْمُفْضَلِ فَفَكَّهُ

١. غرر الحكم: ج ١ ص ٦٨١١.

٢. غرر الحكم: ج ١ ص ٥٦٠٠.

٣. بحار الأنوار: ج ٧٨ ص ١٠ ح ٦٧.

٤. الأمالي للطوسي: ص ٦٤٤ ح ١٣٣٩.

٥. الأمالي للطوسي: ص ٢٧٩ ح ٥٣٣.

۱۴۰. امام علی علیه السلام: آزمودن را جلو انداز، و در انتخاب دوست، احتیاط کن؛ وگرنه، اضطرار، تو را به دوستی بدان، وای می دارد.

۱۴۱. امام علی علیه السلام: با شش چیز، اندیشه و خرد مردان، آزموده می شود: همنشینی، داد و ستد، ریاست، کناره گیری، ثروت، و تنگ دستی.

۱۴۲. امام علی علیه السلام: مردم، جز با آزمایش، شناخته نمی شوند. خانواده و فرزندان را در نبودنت، دوست را در گرفتاریات، خویشاوندان را در تنگ دستیات، و چاپلوسان و دوست نمایان را به هنگام بیکاریات بیازمای، تا جایگاه خودت را نزد آنان بدانی.

۱۴۳. امام علی علیه السلام: کسی را برای دوستی حقیقی نشان مکن، مگر این که او را در سه جا بیازمایی: او را به خشم آوری و بنگری که آیا خشم، او را از حق به باطل به در می بزد یا نه؛ و هنگام دستیابی به مال و منال؛ و هنگامی که با او هم سفر می شوی.

۱۴۴. امام صادق علیه السلام: هرگاه دوست تو بر کرسی ریاست نشست و یکدهم رفتار پیش از ریاست را با تو داشت، دوست بدی نیست.

۱۴۵. رجال الکشی - به نقل از محمد بن سنان -: گروهی از کوفیان به امام صادق علیه السلام نامه نوشتند و گفتند: مفضل با آدم های پلید، کبوتر باز و می گسار، همنشینی می کند. سزاوار است برایش نامه ای نوشته، به وی دستور دهی با آنان همنشینی نکند.

امام صادق علیه السلام، نامه ای برای مفضل نوشت و مهر کرد و آن را به کوفیان داد و دستور داد با دست خود، نامه را به مفضل بدهند. آنان، نامه را برای مفضل آوردند. این گروه، عبارت بودند از: زراره، عبد الله بن بُکیر، محمد بن مسلم، ابو بصیر و حجر بن زائده. نامه را به مفضل دادند و او، آن را باز کرد و خواند. متن نامه، چنین بود:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. فلان چیز و فلان چیز را خریداری کن».

وَقَرَأَهُ، فَإِذَا فِيهِ:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اشْتَرِ كَذَا وَكَذَا وَاشْتَرِ كَذَا» وَلَمْ يَذْكُرْ قَلِيلاً وَلَا كَثِيراً
مِمَّا قَالُوا فِيهِ.

فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ دَفَعَهُ إِلَى زُرَّارَةَ، وَدَفَعَ زُرَّارَةُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ حَتَّى
دَارَ الْكِتَابَ إِلَى الْكُلِّ، فَقَالَ الْمُفْضَلُ: مَا تَقُولُونَ؟

قَالُوا: هَذَا مَالٌ عَظِيمٌ حَتَّى نَنْظُرَ وَنَجْمَعَ وَنَحْمِلَ إِلَيْكَ لَمْ نُدْرِكْ إِلَّا نَرَاكَ بَعْدَ
نَنْظُرٍ فِي ذَلِكَ. وَأَرَادُوا الْإِنْصِرَافَ.

فَقَالَ الْمُفْضَلُ: حَتَّى تَغْدُوا عِنْدِي، فَحَبَسَهُمْ لِغَدَائِهِ، وَوَجَّهَ الْمُفْضَلُ إِلَى
أَصْحَابِهِ الَّذِينَ سَعَوْا بِهِمْ، فَجَاؤُوا فَقَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَرَجَعُوا
مِنْ عِنْدِهِ وَحَبَسَ الْمُفْضَلُ هَؤُلَاءِ لِيَسْتَعْدُوا عِنْدَهُ، فَرَجَعَ الْفَتَيَانُ وَحَمَلَ كُلُّ وَاحِدٍ
مِنْهُمْ عَلَى قَدْرِ قُوَّتِهِ أَلْفاً وَالْفَيْنِ وَأَقْلَ وَأَكْثَرَ، فَحَضَرُوا أَوْ أَحْضَرُوا^١ أَلْفِي دِينَارٍ
وَعَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ هَؤُلَاءِ مِنَ الْغَدَاءِ.

فَقَالَ لَهُمُ الْمُفْضَلُ: تَأْمُرُونِي أَنْ أُطْرِدَ هَؤُلَاءِ مِنْ عِنْدِي، تَظُنُّونَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى
يَحْتَاجُ إِلَى صَلَاتِكُمْ وَصَوْمِكُمْ^٢.

بيان:

ذَمُّ الْكُوفِيِّينَ الْمُفْضَلُ بْنُ عَمْرِو لِمَعَاشِرَتِهِ أَهْلَ الْمَعَاصِي وَبَعْضُ مَنْ لَا تَحْمَدُ
سِيرَتَهُ، الَّذِينَ لَمْ تَكُنْ أَخْطَاؤُهُمْ مِمْضَاةً مِنَ الْإِمَامِ الْمُعْصُومِ عليه السلام، فَإِنْ كَانَ هَذَا
النَّقْلُ صَحِيحاً فَإِنَّ الْإِمَامَ عليه السلام يَرِيدُ بَيَانَ شَخْصِيَّةِ الْمُفْضَلِ الْمُؤَثِّرَةِ عَلَى
الْآخَرِينَ وَإِلَّا فَإِنَّ الَّذِي يَتَأَثَّرُ بِغَيْرِهِ إِذَا عَاشَرَ الْمَذْكُورِينَ فَسَوْفَ لَا يَعُودُ عَلَيْهِ
بِالنَّفْعِ، وَخُصُوصاً إِذَا كَانَ شَابّاً.

١. هكذا في المصدر والصحيح فحضرُوا وأحضروا.

٢. رجال الكشي: ج ٢ ص ٦١٩ الرقم ٥٩٢.

در نامه، صحبتی از مطالب آن گروه، نیامده بود، نه زیاد و نه کم. مفضل، وقتی نامه را خواند، آن را به زراره داد و او، آن را به محمد بن مسلم داد و نامه در دست همه چرخید. آن گاه، مفضل گفت: [درباره این فرمان،] چه می‌گویید؟

گفتند: این، ثروتی عظیم می‌طلبد. باشد تا درباره‌اش بیندیشیم و آن را جمع کرده، نزد تو بیاوریم. نمی‌توانیم بدان دست یابیم، مگر تو را ببینیم و سپس؛ در این مسئله بیندیشیم.^۱

خواستند بیرون بروند که مفضل گفت: باید ناهار را نزد من بخورید، و آنان را برای ناهار نگه داشت. مفضل، به دنبال دوستانی که از آنان بدگویی شده بود، فرستاد. آنها آمدند. نامه امام صادق (ع) را برای آنان خواند. آنها بیرون رفتند و مفضل، همچنان، آن گروه [اول] را به بهانه ناهار، نگه داشت.

طولی نکشید که جوانان آمدند و هر یک به اندازه توان، هزار یا دو هزار و بیشتر یا کمتر، با خود آورده بودند. پیش از آن که آنان از ناهار خوردن، دست بکشند، دوازده هزار درهم آماده کردند. مفضل، رو به آنان کرد و گفت: می‌گویید اینان را از خود برانم؟ گمان می‌برید خداوند متعال به نماز و روزه شما نیاز دارد؟

بیان:

نکوهش شدن مفضل از سوی کوفیان، به خاطر رفت و آمد وی با گنهکاران و برخی افراد نابه‌هنجار جامعه است که خطاهای آنان، مورد تأیید امام معصوم (ع) نیست؛ اما امام (ع) با این کار (در صورت درستی این گزارش)، شخصیت تأثیرگذار مفضل را به اصحاب، می‌نمایاند؛ و گر نه، چنین معاشرت‌هایی، برای افرادی که تأثیرپذیرند، و بویژه جوانان، سودمند نیست.

۱. این عبارت، به صورت‌های گوناگون، نقل شده است. و در کتاب مستدرک الوسائل، عبارت چنین است: ... نَحْمِلُ إِلَيْكَ، ثُمَّ تَدْرِكُ الْإِنْزَالَ بَعْدَ نَظَرٍ فِي ذَلِكَ؛ ... نزد تو بیاوریم و تو پس از بررسی، آن را ارسال کنی. (خاتمة المستدرک: ج ۴ ص ۱۰۱). البته نقل‌های دیگری نیز دارد. (ر.ک: رجال الکشی: ص ۳۹۲ ش ۵۹۲). م.

٣ / ٢

أنواع الصداقة

١٢٦ . مسند ابن حنبل عن معاذ بن جبل عن رسول الله ﷺ : يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ إِخْوَانُ الْعَلَانِيَةِ أَعْدَاءُ السَّرِيرَةِ . فَقِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ ؟ !

قَالَ : ذَلِكَ بِرَغْبَةِ بَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ ، وَرَهْبَةِ بَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ .^١

١٢٧ . الإمام علي عليه السلام : أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ ، فَأَصْدِقَاؤُكَ : صَدِيقُكَ ، وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ ، وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ . وَأَعْدَاؤُكَ : عَدُوُّكَ ، وَعَدُوُّ صَدِيقِكَ ، وَصَدِيقُ عَدُوِّكَ .^٢

١٢٨ . الإمام الباقر عليه السلام : قَامَ رَجُلٌ بِالْبَصْرَةِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَخْبِرْنَا عَنِ الْإِخْوَانِ ؟

فَقَالَ : الْإِخْوَانُ صِنْفَانِ : إِخْوَانُ الثِّقَةِ ، وَإِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةِ .^٣ فَأَمَّا إِخْوَانُ الثِّقَةِ فَهُمْ الْكَفُّ ، وَالْجَنَاحُ ، وَالْأَهْلُ ، وَالْمَالُ . فَإِذَا كُنْتَ مِنْ أَخِيكَ عَلَى حَدِّ الثِّقَةِ فَأَبْذُلْ لَهُ مَالَكَ وَبَدَنَكَ ، وَصَافٍ مِنْ صَافَاهُ ، وَعَادٍ مِنْ عَادَاهُ ، وَاکْتُمْ سِرَّهُ وَعَيْبَهُ ، وَأَظْهَرِ مِنْهُ الْحَسَنَ . وَاعْلَمْ أَيُّهَا السَّائِلُ أَنَّهُمْ أَقَلُّ مِنَ الْكَبِيرِيتِ الْأَحْمَرِ .

وَأَمَّا إِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةِ فَإِنَّكَ تُصِيبُ لَدُنْكَ مِنْهُمْ ، فَلَا تَقْطَعَنَّ ذَلِكَ مِنْهُمْ ، وَلَا تَطْلُبَنَّ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مِنْ ضَمِيرِهِمْ ، وَأَبْذُلْ لَهُمْ مَا بَدَّلُوا لَكَ مِنْ طَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَخَلَاوَةِ اللِّسَانِ .^٤

١٢٩ . الإمام الصادق عليه السلام : الْإِخْوَانُ ثَلَاثَةٌ : فَوَاحِدٌ كَالْغِذَاءِ الَّذِي يُحْتَاجُ إِلَيْهِ كُلُّ وَقْتٍ

١ . مسند ابن حنبل : ج ٨ ص ٢٤٤ ح ٢٢١١٦ .

٢ . نهج البلاغة : الحكمة ٢٩٥ .

٣ . كاشره : إذا ضحك في وجهه وبأسطه (النهاية : ج ٤ ص ١٧٦) .

٤ . الكافي : ج ٢ ص ٢٤٨ ح ٣ .

۳/۴

انواع دوستان

۱۴۶. مسند ابن حنبل - به نقل از معاذ بن جبل - : پیامبر خدا فرمود: «در آخر زمان، مردمانی خواهند آمد که در ظاهر، برادری می‌کنند و در پنهانی، دشمنی».

گفته شد: ای پیامبر خدا! چنین چیزی چگونه است؟

فرمود: «به خاطر میل برخی از آنان به برخی دیگر و ترس برخی از آنان از دیگری».

۱۴۷. امام علی علیه السلام: دوستان تو سه گروه‌اند و دشمنان تو نیز سه گروه. دوستان تو عبارت‌اند از: دوست تو، دوست دوست تو، و دشمن دشمن تو. و دشمنان تو عبارت‌اند از: دشمن تو، دشمن دوست تو، و دوست دشمن تو.

۱۴۸. امام باقر علیه السلام: مردی در بصره در حضور امیر مؤمنان به پا خاست و گفت: ای امیر مؤمنان! درباره برادری برایمان صحبت کن.

فرمود: «برادران، دو دسته‌اند: برادران مورد اعتماد و برادران ظاهری. برادران مورد اعتماد، [به منزله] دست و بال و خانواده و ثروت هستند.^۱ اگر مورد اعتماد برادرت هستی، برایش از جان و مال، مایه بگذار و با هر کسی او دوست است، دوست باش و با هر که دشمن است، دشمن باش، رازها و عیب‌هایش را بپوشان و خوبی‌هایش را آشکار کن. بدان، ای پرسشگر! چنین برادرانی از گوگرد سرخ،^۲ نایاب‌ترند.

و اما دوستان ظاهری، پس [بدان که] تو لذت خود را از آنان می‌بری. پس آن را از آنان مَبَر و بیش از این، از درونشان مخواه و هر مقدار با تو با گشاده‌رویی و شیرین‌زبانی برخورد کردند، تو نیز چنان کن».

۱۴۹. امام صادق علیه السلام: برادران، سه گروه‌اند. دسته‌ای از آنان، مانند غذایند که همیشه

۱. اینها کنایه است از این که: چنین برادرانی، همانند دست و بال و مال انسان، همواره در اختیار اویند و از او مشکل‌گشایی می‌کنند. م.

۲. گوگرد سرخ، به غایت کمیاب است (ر. ک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «کبریت احمر»).

فَهُوَ الْعَاقِلُ، وَالثَّانِي فِي مَعْنَى الدَّاءِ وَهُوَ الْأَحْمَقُ، وَالثَّالِثُ فِي مَعْنَى الدَّوَاءِ فَهُوَ
اللَّبِيبُ.^١

٢ / ٢

خَيْرُ الْأَصْدِقَاءِ

١٥٠. رسول الله ﷺ: خَيْرُ الْإِخْوَانِ الْمُسَاعِدُ عَلَى أَعْمَالِ الْآخِرَةِ.^٢

١٥١. عنه ﷺ: خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ أَعَانَكَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَصَدَّكَ عَنْ مَعَاصِيهِ، وَأَمَرَكَ
بِرِضَاهُ.^٣

١٥٢. عنه ﷺ: خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ أَهْدَى إِلَيْكُمْ غُيُوبَكُمْ.^٤

١٥٣. عنه ﷺ: لَمَّا قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الْجُلَسَاءِ خَيْرٌ؟ -: مَنْ ذَكَرَكُمْ بِاللَّهِ رُؤْيَتُهُ،
وَزَادَكُمْ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَتُهُ، وَذَكَرَكُمْ بِالْآخِرَةِ عَمَلُهُ.^٥

١٥٤. عنه ﷺ: قَالُوا [الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى ﷺ]: يَا رُوحَ اللَّهِ، فَمَنْ نُجَالِسُ إِذَا؟

قَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيَتُهُ، وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَتُهُ، وَيُرَغِّبُكُمْ فِي
الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.^٦

١٥٥. الإمام علي ﷺ: خَيْرُ الْإِخْوَانِ أَقْلُهُمْ مُصَانَعَةً فِي النَّصِيحَةِ.^٧

١٥٦. عنه ﷺ: خَيْرُ الْإِخْوَانِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ اللَّهِ مَوَدَّةٌ.^٨

١٥٧. عنه ﷺ: خَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ جَدِيدُهُ، وَخَيْرُ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ.^٩

١. تحف العقول: ص ٣٢٣.

٢-٤. تنبيه الخواطر: ج ٢ ص ١٢٣.

٥. الأمالي للطوسي: ص ١٥٧ ح ٢٦٢.

٦. تحف العقول: ص ٤٤.

٧. غرر الحكم: ح ٩١٧٨.

٨. غرر الحكم: ح ٥٠١٧.

٩. غرر الحكم: ح ٥٠٨٩.

بدان، نیاز است و آن، خردمند است. دسته دوم، مانند بیماری و آفت است و آن، نادان است. گروه سوم، مانند داروست و آن، حکیم است.

۴/۴

بهترین دوستان

۱۵۰. پیامبر ﷺ: بهترین برادران، یاور بر کارهای آخرتی است.
۱۵۱. پیامبر ﷺ: بهترین برادرت، کسی است که بر فرمانبری از خداوند، تو را یاری رساند و از گناهان، باز دارد و تو را به خشنودی خداوند، وا دارد.
۱۵۲. پیامبر ﷺ: بهترین برادر شما، کسی است که عیبتان را به شما هدیه کند.
۱۵۳. پیامبر ﷺ: وقتی از ایشان پرسیده شد: ای پیامبر خدا! بهترین همنشین کیست؟ - آن که دیدنش شما را به یاد خدا بیندازد، و سخنش بر دانش شما بیفزاید، و رفتارش شما را به یاد قیامت، وا دارد.
۱۵۴. پیامبر ﷺ: همراهان عیسیؑ به وی گفتند: ای روح خدا! با چه کسی همنشینی کنیم؟
فرمود: «آن که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد، و سخنش بر دانش شما بیفزاید، و رفتارش شما را به سوی آخرت بکشانند».
۱۵۵. امام علیؑ: بهترین برادر کسی است که ساختگی خیرخواهی نکند.
۱۵۶. امام علیؑ: بهترین برادر، کسی است که دوستی اش برای خدا باشد.
۱۵۷. امام علیؑ: هر چیزی تازه اش بهتر است؛ ولی بهترین برادران، قدیمی ترین آنهاست.

١٥٨ . الإمام الباقر عليه السلام : اَتَّبِعْ مَنْ يُبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ ، وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٍ .^١

١٥٩ . الإمام الصادق عليه السلام - لِلرَّجُلِ - : عَلَيْكَ بِالتَّلَادِ ، وَإِيَّاكَ وَكُلَّ مُحَدِّثٍ لَا عَهْدَ لَهُ وَلَا أَمَانَةَ وَلَا ذِمَّةَ وَلَا مِيثَاقَ ، وَكُنْ عَلَى حَدَرٍ مِنْ أَوْثَقِ النَّاسِ فِي نَفْسِكَ ؛ فَإِنَّ النَّاسَ أَعْدَاءُ النَّعَمِ .^٢

١٦٠ . الإمام العسكري عليه السلام : خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ نَسِيَ ذَنْبَكَ ، وَذَكَرَ إِحْسَانَكَ إِلَيْهِ .^٣

١٦١ . الإخوان عن الحسن : قالوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ الْأَصْحَابِ خَيْرٌ ؟

قَالَ : صَاحِبُ إِذَا ذَكَرْتَ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَعَانَكَ ، وَإِذَا نَسِيتَهُ ذَكَرَكَ .

قالوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، دُلَّنَا عَلَى خَيْرِنَا ؛ تَتَّخِذُهُمْ أَصْحَابًا وَجُلَسَاءَ .

قَالَ : نَعَمْ ، الَّذِينَ [إِذَا] رُؤُوا ذَكَرَ اللَّهُ .^٤

٥ / ٢

مَجْلِسُ الْجُلُوسِ

١٦٢ . الإمام زين العابدين عليه السلام : أَمَا حَقُّ جَلِيسِكَ ؛ فَإِنْ تُلِينَ لَهُ جَانِبَكَ ، وَتُنْصِفَهُ فِي

مُجَازَاةِ اللَّفْظِ ، وَلَا تَقُومَ مِنْ مَجْلِيسِكَ إِلَّا بِإِذْنِهِ . وَمَنْ يَجْلِسُ إِلَيْكَ يَجُوزُ لَهُ

الْقِيَامُ عَنْكَ بِغَيْرِ إِذْنِكَ ، وَتَنْسَى زَلَّاتِهِ ، وَتَحْفَظُ خَيْرَاتِهِ ، وَلَا تُسْمِعُهُ إِلَّا خَيْرًا .^٥

١ . الكافي : ج ٢ ص ٦٢٨ ح ٢ .

٢ . الكافي : ج ٨ ص ٢٤٩ ح ٣٥٠ .

٣ . أعلام الدين : ص ٣١٣ .

٤ . الإخوان لابن أبي الدنيا : ص ١٢٣ ح ٤٢ .

٥ . الخصال : ص ٥٦٩ .

۱۵۸. امام باقر علیه السلام : از کسی که تو را به گریه می اندازد، ولی خیرخواه توست، پیروی کن و از کسی که تو را می خنداند، ولی با تو نیرنگ می کند، پیروی منما.

۱۵۹. امام صادق علیه السلام - خطاب به مردی :- بر تو باد دوستان قدیمی،^۱ و پرهیز از هر دوست جدیدی که هیچ پیمان و امانتداری و پایبندی ای ندارد و حتی از مورد اعتمادترین مردم نیز پرهیز داشته باش که مردم، دشمن نعمت هایند.

۱۶۰. امام عسکری علیه السلام : بهترین برادر تو، آن است که گناهات (بدی ات نسبت به او) را فراموش کند و خوبی ات را نسبت به او به یاد داشته باشد.

۱۶۱. الإخوان - به نقل از حسن [بصری] :- به پیامبر گفتند: ای پیامبر خدا! بهترین یاران، کیان اند؟

فرمود: «دوستی که هر گاه به یاد خدا بودی، یاری ات کند و هر گاه خدا را فراموش کردی، به یادت آورد».

گفتند: ای پیامبر خدا! ما را بر بهترین خودمان، راهنمایی فرما تا آنان را به همنشینی و دوستی برگزینیم.

فرمود: «بلی! آنان که وقتی دیده می شوند، خداوند یاد گردد».

۵/۴

حق همنشین

۱۶۲. امام زین العابدین علیه السلام : حق همنشین تو عبارت است از این که: با او نرمی کنی، و در توبیخ لفظی، انصاف را رعایت کنی، و جز با اذن او از جایت برنخیزی، و این که اگر نزد تو نشست، بتواند بدون اجازه تو برخیزد، لغزش هایش را فراموش کنی و خوبی هایش را به یاد داشته باشی و جز نیکی به گوشش نرسانی.

۱. مراد، این است که: بر تو باد دوست قدیم که او را آزموده ای و میان تو و او پیمانی هست و زنهار از دوستی با هر دوست جدید که عهدی هم با تو ندارد و امانتداری اش را نمی شناسی و هنوز میان تو و او پیمانی برقرار نشده است. م.

الفصل الخامس

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِشِرْكٍَ

١ / ٥

مَدَحُ قُوَّةِ الْبَلَدِ

الكتاب

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آلَ اللَّهِ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ آلَ اللَّهِ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^١.
﴿يَتَخَيَّيْنِ خِدَ الْكِتَابِ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَاهُ الْحَكَمَ صَبِيًّا﴾^٢.

الحديث

١٦٣. بحار الأنوار عن إسحاق بن عمار: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾^٣ أَقُوَّةٌ فِي الْأَبْدَانِ أَمْ قُوَّةٌ فِي الْقُلُوبِ؟ قَالَ: فِيهِمَا جَمِيعًا.^٤
١٦٤. رسول الله صلى الله عليه وآله: طُوبَى لِمَنْ أَسْلَمَ وَكَانَ عَيْشُهُ كِفَافًا وَقَوَاهُ سَدَادًا.^٥

١. البقرة: ٢٤٧.

٢. مريم: ١٢.

٣. البقرة: ٦٣.

٤. تفسير العياشي: ج ١ ص ٤٥ ح ٥٢.

٥. النوادر للراوندي: ص ٩٠ ح ٢٣.

فصل پنجم

خوشی های حلال و نیرومند ساختن بدن

۱/۵



تأثیر نیرومندی بدن

قرآن

«و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت، خداوند، طاعت را بر شما به پادشاهی گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد، با آن که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟ پیامبرشان گفت: در حقیقت، خدا، او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدن بر شما برتری بخشیده است. و خداوند، پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد، می‌دهد، و خدا گشایشگر دانا است».

«ای یحیی! کتاب [خدا] را به نیرو و توان بگیر، و از کودکی به او نبوت دادیم».

حدیث

۱۶۳. بحار الأنوار - به نقل از اسحاق بن عمار - از امام صادق علیه السلام، درباره این سخن خداوند پرسیدم: «آنچه را به شما داده‌ایم، با نیرو و توان بگیرید» که آیا مراد، نیرو و توان جسمی است یا نیرو و توان قلب.

فرمود: «هر دو».

۱۶۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خوشا به حال آن که اسلام آورد و [امکانات] زندگی اش به اندازه لازم باشد و نیروهایش استوار.

١٦٥ . عنه ﷺ : المؤمن القوي خير وأحب إلى الله من المؤمن الضعيف وفي كل خير^١.

١٦٦ . عنه ﷺ - في ذكر ما في صحف إبراهيم عليه السلام : وعلى العاقل ما لم يكن مغلوباً على عقله أن يكون له ساعات : ساعة يُناجي فيها ربه ﷻ وساعة يُحاسب نفسه ، وساعة يتفكر فيما صنع الله ﷻ إليه ، وساعة يخلو فيها بحظ نفسه من الحلال ؛ فإن هذه الساعة عونٌ لتلك الساعات واستجمامٌ للقلوب ، وتوزيعٌ لها^٢.

١٦٧ . عنه ﷺ : ينبغي للعاقل إذا كان عاقلاً أن يكون له أربع ساعات من النهار : ساعة يُناجي فيها ربه ، وساعة يُحاسب فيها نفسه ، وساعة يأتي أهل العلم الذين يُبصرونه أمر دينه وينصحونه ، وساعة يُخلى بين نفسه ولذاتها من أمر الدنيا فيما يحل ويحمل^٣.

١٦٨ . الإمام علي عليه السلام : يارب ، يارب! قو على خدمتك جوارحي واشدد على العزيمة جوانحي^٤.

١٦٩ . عنه ﷺ : للمؤمن ثلاث ساعات : فساعة يُناجي فيها ربه ، وساعة يرؤ معاشه ، وساعة يُخلى بين نفسه وبين لذاتها فيما يحل ويحمل^٥.

١٧٠ . الإمام الصادق عليه السلام : إن في حكمة آل داود : ... ينبغي للمسلم العاقل أن يكون له ساعة يُفضي بها إلى عمله فيما بينه وبين الله ﷻ ، وساعة يُلاقي إخوانه الذين يُفادونهم^٦ ويفادونهم في أمر آخرته ، وساعة يُخلى بين نفسه ولذاتها في غير محرم ، فإنها عونٌ على تلك الساعتين^٧.

١ . صحيح مسلم : ج ٤ ص ٢٠٥٢ ح ٣٤.

٢ . الخصال : ص ٥٢٥ ح ١٣.

٣ . روضة الواعظين : ص ٨.

٤ . مصباح المتعبد : ص ٨٤٩.

٥ . نهج البلاغة : الحكمة ٣٩٠.

٦ . فافوضه في أمره : أي جاره ، و تفادوا الحديث : أخذوا فيه (لسان العرب : ج ٧ ص ٢١٠).

٧ . الكافي : ج ٥ ص ٨٧ ح ١.

۱۶۵. پیامبر خدا ﷺ: مؤمن نیرومند، بهتر و نزد خداوند، محبوب‌تر از مؤمن ناتوان است، و در هر کدام خوبی‌هایی است.

۱۶۶. پیامبر خدا ﷺ: در گزارش تعالیم صحف ابراهیم -: بر خردمند است تا عقلش شکست نخورده، [برنامه] وقت‌هایش چنین باشد: زمانی را با پروردگار ﷻ، راز و نیاز کند، و زمانی را به حسابرسی از خود اختصاص دهد، و زمانی را در آنچه خداوند ﷻ برایش آفریده بیندیشد، و زمانی را برای بهره‌بردن از خوشی‌های حلال بگذارد؛ زیرا این زمان، یاری‌کننده دیگر زمان‌ها باشد و دل‌ها را آرام و فارغ گرداند.

۱۶۷. پیامبر خدا ﷺ: بر خردمند است تا هنگامی که عقلش پایدار است، برنامه روزانه‌اش چهار بخش باشد: زمانی را به راز و نیاز با پروردگار بپردازد؛ و زمانی را به حسابرسی از خود، اختصاص دهد؛ و زمانی نزد دانشمندان برود تا او را در کار دین، بی‌نا کنند و وی را اندرز دهند؛ و زمانی را به خوشی‌های حلال و زیبای دنیا اختصاص دهد.

۱۶۸. امام علی علیه السلام: پروردگارا، پروردگارا! اندام مرا بر خدمت‌گزاری ات نیرومند ساز و درونم را در تصمیم‌گیری قوی دار.

۱۶۹. امام علی علیه السلام: [سزاوار است] مؤمن را سه زمان باشد: زمانی که در آن با پروردگارش راز و نیاز کند؛ و زمانی که هزینه‌های زندگی را تأمین کند؛ و زمانی را به خوشی‌های حلال و زیبا، اختصاص دهد.

۱۷۰. امام صادق علیه السلام: در حکمت آل داوود، چنین آمده است: سزاوار است مسلمان خردمند، زمانی را به اعمال میان خود و خداوند، اختصاص دهد، و زمانی را به دیدار برادران و گفتگوی درباره امور آخرت، اختصاص دهد، و زمانی را با خوشی‌های حلال سپری کند که این زمان، کمک به آن دو وقت دیگر خواهد بود.

١٧١. الامام الكاظم عليه السلام: اجتهدوا في أن يكون زمانكم أربع ساعات: ساعة لمناجاة الله، وساعة لأمر المعاش، وساعة لمعاشرة الإخوان والثقات الذين يعرفونكم عيوبكم، ويخلصون لكم في الباطن، وساعة تخلون فيها للذاتكم في غير محرم^١.

٢ / ٥

أسباب النظافة

١٧٢. رسول الله صلى الله عليه وآله: ثلاثة يفرح بهن الجسم ويرو: الطيب، ولباس اللين، وشرب العسل^٢.

١٧٣. عنه عليه السلام: الطيب يسر، والعسل يسر، والنظر إلى الخصرة يسر، والركوب يسر^٣.
١٧٤. الإمام علي عليه السلام: الطيب نشر، والعسل نشر، والركوب نشر، والنظر إلى الخصرة نشر^٤.

١٧٥. الإمام الباقر عليه السلام: كان في بني إسرائيل رجل عاقل كثير المال وكان له ابن يشبهه في السمائل من زوجة عفيفة، وكان له ابنان من زوجة غير عفيفة، فلما حضرته الوفاة، قال لهم: هذا مالي لواحد منكم. فلما توفى، قال الكبير: أنا ذلك الواحد.

وقال الأوسط: أنا ذلك.

وقال الأصغر: أنا ذلك.

فاختصموا إلى قاضيه قال: ليس عندي في أمركم شيء، انطلقوا إلى بني

١. تحف العقول: ص ٤٠٩.

٢. طب النبي صلى الله عليه وآله: ص ٦.

٣. صحيفة الإمام الرضا عليه السلام: ص ٢٣٩ ح ١٢٤ عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام.

٤. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ٢ ص ٤٠ ح ١٢٤.

۱۷۱. امام کاظم علیه السلام: تلاش کنید زمانتان چهار بخش باشد: زمانی برای راز و نیاز با خداوند؛ زمانی برای تأمین معاش؛ و زمانی برای معاشرت با برادران مورد اعتماد، تا عیب‌هایتان را به شما بشناسانند و برای شما در امور پنهان، خیرخواهی کنند؛ و زمانی برای خوشی‌های حلال.

۲/۵

عوامل نشاط

۱۷۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سه چیز است که بدن با آن، شاداب و سرزنده می‌شود: بوی خوش، لباس نرم، و خوردن عسل.

۱۷۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: بوی خوش، شاد می‌کند، خوردن عسل، شادی می‌آورد. نگاه کردن به سبزه، شادی می‌آورد. سوارکاری، شادی می‌آفریند.

۱۷۴. امام علی علیه السلام: بوی خوش، نشاط‌آور است. عسل، نشاط‌آور است. سوارکاری، نشاط‌آور است. نگاه کردن به سبزه، نشاط‌آور است.

۱۷۵. امام باقر علیه السلام: در میان قوم بنی اسرائیل، مردی خردمند و ثروتمند بود. وی را پسری بود از همسری پاک‌دامن که در شمایل، شبیه وی بود و دو پسر داشت از همسری غیر پاک‌دامن. چون هنگام مرگش فرا رسید، به آنان گفت: این ثروت من، برای یکی از شماست.

چون از دنیا رفت، پسر بزرگ‌تر گفت: «آن یکی من هستم».

پسر وسطی گفت: «آن یکی، من هستم».

پسر کوچک‌تر گفت: «آن یکی، من هستم».

[چون نزاع بالا گرفت،] شکایت به قاضی شهر بردند. قاضی گفت: مرا در

این باره، نظری نیست. نزد سه برادر که فرزندان چوپان‌اند، بروید.

آنها نزد یکی از برادران آمدند و پیری کهن‌سال را دیدند. به آنان گفت:

غَنَامِ الْإِخْوَةِ الثَّلَاثِ فَاتَّهَوْا إِلَى وَاحِدٍ مِنْهُمْ فَرَأَوْا شَيْخًا كَبِيرًا.

فَقَالَ لَهُمْ: أَدْخُلُوا إِلَى أَخِي فَلَانٍ فَهُوَ أَكْبَرُ مِنِّي فَاسْأَلُوهُ.

فَدَخَلُوا عَلَيْهِ، فَخَرَجَ شَيْخٌ كَهْلٌ، فَقَالَ: سَلُوا أَخِي الْأَكْبَرَ مِنِّي.

فَدَخَلُوا عَلَى الثَّالِثِ فَإِذَا هُوَ فِي الْمَنْظَرِ أَصْغَرُ فَسَأَلُوهُ أَوَّلًا مِنْ حَالِهِمْ، ثُمَّ مُسْتَبِينًا لَهُمْ فَقَالَ: أَمَّا أَخِي الَّذِي رَأَيْتُمُوهُ أَوَّلًا هُوَ الْأَصْغَرُ وَإِنَّ لَهُ امْرَأَةً سَوِيًّا تَسُوُّهُ وَقَدْ صَبَرَ عَلَيْهَا مَخَافَةً أَنْ يُبْتَلَى بِبَلَاءٍ لَا صَبْرَ لَهُ عَلَيْهِ، فَهَرَمَتْهُ، وَأَمَّا الثَّانِي أَخِي فَإِنَّ عِنْدَهُ زَوْجَةً تَسُوُّهُ وَتَسُرُّهُ وَهُوَ مُتَمَاسِكُ الشَّبَابِ، وَأَمَّا أَنَا فَزَوْجَتِي تَسُرُّنِي وَلَا تَسُوُّنِي لَمْ يَلْزَمْنِي مِنْهَا مَكْرُوهٌ قَطُّ مُنْذُ صَحِبْتَنِي، فَشَبَابِي مَعَهَا مُتَمَاسِكٌ، وَأَمَّا حَدِيثُكُمْ الَّذِي هُوَ حَدِيثُ أَبِيكُمْ، انْطَلِقُوا أَوَّلًا وَبَعِثُوا قَبْرَهُ وَاسْتَخْرِجُوا عِظَامَهُ وَأَحْرِقُوهَا، ثُمَّ عُودُوا لِأَقْضِي بَيْنَكُمْ.

فَانْصَرَفُوا فَأَخَذَ الصَّبِيُّ سَيْفَ أَبِيهِ وَأَخَذَ الْأَخْوَانُ الْمَعَاوِلَ فَلَمَّا هَمَّا بِذَلِكَ، قَالَ لَهُمُ الصَّغِيرُ: لَا تُبْعِثُوا قَبْرَ أَبِي وَأَنَا أَدْعُ لَكُمْ حِصَّتِي، فَاَنْصَرَفُوا إِلَى الْقَاضِي.

فَقَالَ: يُقْنَعُكُمَا هَذَا، إِيْتُونِي بِالْمَالِ.

فَقَالَ لِلصَّغِيرِ: خُذِ الْمَالَ فَلَوْ كَانَا ابْنَيْهِ لَدَخَلَهُمَا مِنَ الرِّقَّةِ، كَمَا دَخَلَ عَلَى

الصَّغِيرِ.^١

١٧٦. الإمام الصادق عليه السلام: النُّشْرَةُ فِي عَشْرَةِ أَشْيَاءَ: الْمَشْيُ، وَالرُّكُوبُ، وَالْإِرْتِمَاسُ فِي الْمَاءِ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ، وَالْأَكْلُ وَالشُّرْبُ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْمَرْأَةِ الْحَسَنَاءِ، وَالْجَمَاعُ، وَالسَّوَاكُ، وَغَسْلُ الرَّأْسِ بِالْخَطْمِيِّ فِي الْحَمَامِ وَغَيْرِهِ، وَمُحَادَثَةُ الرِّجَالِ.^٢

١. بحار الأنوار: ج ١٠٤ ص ٢٩٦ ح ١.

٢. المحاسن: ج ١ ص ٧٨ ح ٤٠.

نزد برادرم بروید. او از من بزرگ‌تر است. از او بپرسید. بر او وارد شدند. پیرمردی میان سال، بیرون آمد و گفت: از برادر بزرگ‌ترم بپرسید. بر سومین برادر، وارد شدند. او را کم‌سال‌تر یافتند. نخست، از او خواستند شرح حال خودشان را بگویند و سپس به پرسش، آنها پاسخ دهد.

او گفت: آن برادرم را که نخست دیدید، کوچک‌ترین برادر است. همسری ناسازگار داشت که به وی، بدی می‌کرد. [برادرم] بر این بدی‌ها صبر کرد، مبادا به گرفتاری بزرگ‌تر و طاقت‌فرسا مبتلا شود. آن زن، او را پیر کرد. برادر دوم، همسری داشت که گاهی او را می‌رنجاند و گاهی او را شاد می‌کرد. لذا او در مرز جوانی و پیری قرار دارد. و اما من، همسرم همیشه مرا شاد می‌کرد و هیچ‌گاه مرا آزار نداد و هرگز از او بدی به من نرسید. بدین جهت، جوانی‌ام با او پایدار است. و اما مسئله شما که وصیت پدرتان است، نخست بروید نبش قبر کنید، استخوان‌هایش را بیرون آورید و بسوزانید و نزد من برگردید، تا میان شما داوری کنم.

برادران رفتند. برادر کوچک‌تر، شمشیر پدر را برداشت و دو برادر دیگر، کلنگ برداشتند. وقتی خواستند نبش قبر کنند، برادر کوچک‌تر گفت: نبش قبر نکنید. من سهم خود را به شما وا می‌گذارم.

برادران، نزد قاضی بازگشتند. مرد گفت: این، شما را کفایت می‌کند. مال را نزد من آورید. آن گاه به برادر کوچک‌تر گفت که ثروت را بردارد. [سپس افزود:] اگر آن دو فرزندان آن مرد بودند، [به هنگام نبش قبر،] احساس ناراحتی به آنان دست می‌داد، چنان که به فرزند کوچک‌تر دست داد.

۱۷۶. امام صادق علیه السلام: شادابی، در ده چیز است: پیاده‌روی، سوارکاری، فرو رفتن در آب، نگاه کردن به سبزه، خوردن و آشامیدن، نگاه کردن به زن زیبا،^۱ هم‌بستری، مسواک کردن، شستن سر با [گل] خَطْمی در حمام و جاهای دیگر، و گفتگو با مردان [بزرگ].

۱. مقصود، نگاه حلال است، چنان‌که در موارد دیگر نیز شامل فعل حرام نمی‌گردد. م.

١٧٧. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام: أروي أنه لو كان شيء يزيد في البدن لكان الغمز يزيد، واللئيم من الثياب، وكذلك الطيب، ودخول الحمام، ولو غمز الميت فعاش لما أنكرت ذلك.^١

٣/٥

التزينة المحللة

١٧٨. رسول الله صلى الله عليه وآله: إلهوا والعبوا فإنني أكره أن يرى في دينكم غلظة.^٢

١٧٩. بشارة المصطفى عن أبي رافع: كنت ألاعب الحسن بن علي عليه السلام وهو صبي بالمداحي، فإذا أصاب مدحاتي مدحاته قلت: إحملني.

فيقول: ويحك أتركب ظهراً حمله رسول الله؟ فأتركه، فإذا أصاب مدحاته مدحاتي.

قلت: لأحملك كما لا تحملي.

فيقول: أو ما ترضى أن تحمل بدناً حمله رسول الله؟! فأحمله.^٣

٤/٥

التزينة

١٨٠. الكافي عن عمرو بن حريث: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام وهو في منزل أخيه

عبد الله بن محمد، فقلت له: جعلت فداك! ما حوّلَكَ إلى هذا المنزل؟

قال: طلبت التزينة.^٤

١. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام: ص ٣٤٦.

٢. شعب الإيمان: ج ٥ ص ٢٤٧ ح ٦٥٤٢.

٣. بشارة المصطفى: ص ١٤٠.

٤. الكافي: ج ٢ ص ٢٣ ح ١٤.

۱۷۷. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام: روایت می‌کنم اگر چیزی بر توانمندی بدن بیفزاید، مشیت و مال چنین است، و نیز لباس نرم، بوی خوش و رفتن به حمام. اگر مُرده مشیت و مال داده شد و زنده گشت، آن را انکار نمی‌کنم.

۳/۵

سرگرمی حلال

۱۷۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سرگرمی داشته باشید و تفریح کنید؛ چرا که خوش نمی‌دارم در دین شما درشتی و سختی دیده شود.

۱۷۹. بشارة المصطفی - به نقل از ابو رافع -: با حسن بن علی رضی الله عنه در کودکی سنگ‌بازی می‌کردیم. هر گاه سنگ‌های من به سنگ‌هایش برخورد می‌کرد، می‌گفتم: به من سواری بده. او می‌گفت: «وای بر تو! چگونه بر پشت کسی سوار می‌شوی که پیامبر خدا، به او سواری می‌داد؟!». آن گاه رهایش می‌کردم. و هر گاه سنگ‌های او به سنگ‌های من برخورد می‌کرد، می‌گفتم: سواری نمی‌دهم، همان گونه که تو سواری ندادی. آن گاه او می‌گفت: «دوست نمی‌داری به بدنی سواری بدهی که پیامبر خدا به آن، سواری می‌داد؟!». پس، به او سواری می‌دادم.

۴/۵

گردش

۱۸۰. الکافی - به نقل از عمرو بن حُرَیث -: بر امام صادق عليه السلام وارد شدم و ایشان، در خانه برادرش عبد الله بن محمد بود. گفتم: جانم فدایت! چه شد که به این خانه آمدی؟

فرمود: «برای گردش و هواخوری».

١٨١. الكافي عن إبراهيم بن أبي محمود: قَالَ لَنَا الرِّضَاءُ: أَيُّ الْإِدَامِ أُحَرِّى؟

فَقَالَ بَعْضُنَا: اللَّحْمُ.

وَقَالَ بَعْضُنَا: الزَّيْتُ.

وَقَالَ بَعْضُنَا: اللَّبَنُ.

فَقَالَ هُوَ: لَا بَلِ الْمِلْحُ وَلَقَدْ خَرَجْنَا إِلَى نُزْهَةٍ لَنَا وَنَسِيَ بَعْضُ الْغِلْمَانِ الْمِلْحَ، فَذَبَحُوا لَنَا شاةً مِنْ أَسْمَنِ مَا يَكُونُ فَمَا انْتَفَعْنَا بِشَيْءٍ حَتَّى انْصَرَفْنَا^١.

٥ / ٥

النَّاحِ

١٨٢. بحار الأنوار: كَانَ - رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - يَمْزُحُ وَلَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا، قَالَ أَنَسُ: مَاتَ

نُغَيْرٌ لِأَبِي عُمَيْرٍ وَهُوَ ابْنُ لَأْمٍ سُلَيْمٍ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: يَا أَبَا عُمَيْرٍ مَا فَعَلَ النَّغِيرُ^٢.

١٨٣. المناقب لابن شهر آشوب: كَانَ حَادِي بَعْضِ نِسَوْتِهِ [أَيِ النَّسَبِيِّ ﷺ] خَادِمَةً

أُنْجَسَتْ، فَقَالَ ﷺ لَهُ: يَا أُنْجَسَةُ، ارْفُقْ بِالْقَوَارِيرِ^٣.

١٨٤. بحار الأنوار: قَالَ رَجُلٌ: إِحْمِلْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ: إِنَّا حَامِلُوكَ عَلَى وَلَدٍ نَاقَةٍ.

فَقَالَ: مَا أَصْنَعُ بِوَلَدٍ نَاقَةٍ.

قَالَ ﷺ: وَهَلْ يَلِدُ الْإِبِلُ إِلَّا النَّوْقَ^٤.

١. الكافي: ج ٦ ص ٣٢٦ ح ٧.

٢. بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٩٤ ح ١.

٣. المناقب لابن شهر آشوب: ج ١ ص ١٤٧.

٤. بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٩٤ ح ١.

۱۸۱ . الکافی - به نقل از ابراهیم بن ابی محمود :- امام رضا علیه السلام به ما فرمود: «چه غذایی دل‌پذیرتر است؟».

برخی گفتند: گوشت . برخی گفتند: روغن . برخی گفتند: شیر .

امام علیه السلام فرمود: «خیر؛ نمک . روزی برای هواخوری بیرون رفته بودم . برخی جوانان ، فراموش کرده بودند نمک بیاورند . گوسفند چاقی را سر بُریدند ، ولی از آن استفاده نکردیم تا برگشتیم» .

۵/۵

شوخی

۱۸۲ . بحار الأنوار: پیامبر خدا ، شوخی می‌کرد؛ ولی جز حق ، بر زبان نمی‌آورد .
آنس می‌گوید: بچه گنجشک ابو عمیر (پسر اُم سلیم) مُرد . پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه می‌فرمود: «ابو عمیر! بچه گنجشک چه کرد؟» .

۱۸۳ . المناقب ابن شهر آشوب: ساربان برخی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و خادم ایشان ، آنجشه بود . پیامبر صلی الله علیه و آله به وی می‌فرمود: «آنجشه! با شکستنی‌ها مدارا کن» .

۱۸۴ . بحار الأنوار: مردی گفت: ای پیامبر خدا! مرا سوار کن .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو را بر بچه شتری ماده ، سوار می‌کنیم .

مرد گفت: با بچه شتر ماده چه کنم؟!

پیامبر خدا فرمود: «مگر شتر نر ، جز از شتر ماده می‌زاید؟» .

١٨٥ . بحار الأنوار عن زيد بن أسلم : قَالَ (رَسُولُ اللَّهِ ﷺ) لِامْرَأَةٍ وَذَكَرَتْ زَوْجَهَا :
أَهَذَا الَّذِي فِي عَيْنَيْهِ بَيَاضٌ .

فَقَالَتْ : لَا ، مَا بِعَيْنَيْهِ بَيَاضٌ ، وَحَكَتْ لِزَوْجِهَا ، فَقَالَ : أَمَا تَرِينَ بَيَاضَ عَيْنِي
أَكْثَرَ مِنْ سَوَادِهَا .^١

١٨٦ . بحار الأنوار : قَالَتْ عَجُوزٌ مِنَ الْأَنْصَارِ لِلنَّبِيِّ ﷺ : ادْعُ لِي بِالْجَنَّةِ .

فَقَالَ ﷺ : إِنَّ الْجَنَّةَ لَا يَدْخُلُهَا الْعَجُزُ ، فَبَكَتِ الْمَرْأَةُ فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَالَ :
أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنثَاءً * فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴾^٢ .

١٨٧ . رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - لِلْعَجُوزِ الْأَشْجَعِيَّةِ - : يَا أَشْجَعِيَّةُ لَا تَدْخُلِ الْعَجُوزُ الْجَنَّةَ ، فَرَأَاهَا
بِلَالٌ بَاكِئَةً ، فَوَصَفَهَا لِلنَّبِيِّ ﷺ .

فَقَالَ : وَالْأَسْوَدُ كَذَلِكَ ، فَجَلَسَا بَيْكِيَانِ ، فَرَأَاهُمَا الْعَبَّاسُ فَذَكَرَهُمَا لَهُ .
فَقَالَ : وَالشَّيْخُ كَذَلِكَ ، ثُمَّ دَعَاهُم وَطَيَّبَ قُلُوبَهُمْ ، وَقَالَ : يُنْشِئُهُمُ اللَّهُ
كَأَحْسَنِ مَا كَانُوا ، وَذَكَرَ أَنَّهُمْ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ شُبَّانًا مُتَوَرِّينَ ، وَقَالَ : إِنَّ أَهْلَ
الْجَنَّةِ جُرْدٌ مُرْدٌ مُكْحَلُونَ .^٣

١٨٨ . بحار الأنوار : رَأَى (رَسُولُ اللَّهِ ﷺ) صُهْبًا يَأْكُلُ تَمْرًا ، فَقَالَ ﷺ : أَتَأْكُلُ التَّمَرَ
وَعَيْنُكَ رَمْدَةٌ .

فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي أَمْضَعُهُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ ، وَتَشْتَكِي عَيْنِي مِنْ هَذَا
الْجَانِبِ !^٤

١ . بحار الأنوار : ج ١٦ ص ٢٩٤ ح ١ .

٢ . الواقعة : ٣٥ و ٣٦ .

٣ . بحار الأنوار : ج ١٦ ص ٢٩٥ ح ١ .

٤ . بحار الأنوار : ج ١٦ ص ٢٩٥ ح ١ .

٥ . بحار الأنوار : ج ١٦ ص ٢٩٦ ح ١ .

۱۸۵ . بحار الأنوار - به نقل از زید بن اسلم :- پیامبر خدا، به زنی که از شوهرش یاد می‌کرد، فرمود: «همان که در چشمش سفیدی است؟».

زن گفت: خیر! در چشم او سفیدی نیست.

زن، داستان را برای شوهرش نقل کرد.

مرد گفت: مگر سفیدی چشمم را نمی‌بینی که از سیاهی‌اش بیشتر است؟!

۱۸۶ . بحار الأنوار: پیرزنی از انصار به پیامبر ﷺ گفت: برایم دعا کن به بهشت بروم.

پیامبر خدا فرمود: «پیران، وارد بهشت نمی‌شوند».

زن به گریه افتاد. پیامبر ﷺ خندید و فرمود: «مگر این سخن خداوند

متعال را نشنیده‌ای؟ ما آنان را پدید آوردیم، پدید آوردنی، و ایشان را دوشیزه

گردانیدیم؟».

۱۸۷ . بحار الأنوار: [پیامبر خدا، خطاب به پیرزنی از قبیله اشجع فرمود: «ای زن

اشجعی! پیرزنان، داخل بهشت نمی‌شوند».

بلال، او را گریان دید و به پیامبر ﷺ گزارش داد. پیامبر ﷺ فرمود: «و

سیاهان هم وارد بهشت نمی‌شوند».

آن گاه، بلال هم به همراه زن به گریه کردن پرداختند. عباس، آن دو را

دید و برای پیامبر ﷺ بازگو کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «پیرمرد هم».

سپس، آنان را خواست و دلداری داد و فرمود: «خداوند، آنان را در

بهترین هیئت، وارد بهشت می‌گرداند» و فرمود: «آنان، به صورت جوانانی

نورانی، وارد بهشت می‌شوند». و فرمود: «بهشتیان، بی نقص و کامل، جوان نو

خط و سرمه کشیده‌اند».

۱۸۸ . بحار الأنوار: پیامبر ﷺ، صُهبی را دید که خرما می‌خورد. فرمود: «خرما

می‌خوری، در حالی که چشم تو درد می‌کند؟!».

صُهبی گفت: ای پیامبر خدا! آن را با این طرف [دهانم] می‌جویم، در

حالی که آن یکی چشمم درد می‌کند!

١٨٩. بحار الأنوار: قَالَ سُويِبُطُ الْمُهَاجِرِيُّ لِنُعَيْمَانَ الْبَدْرِيِّ: أَطْعِمْنِي، وَكَانَ عَلَى الزَّادِ فِي سَفَرٍ.

فَقَالَ: حَتَّى تَجِيءَ الْأَصْحَابُ، فَمَرُّوا بِقَوْمٍ.

فَقَالَ لَهُمْ سُويِبُطُ: تَشْتَرُونَ مِنِّي عَبْدًا لِي.

قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ: إِنَّهُ عَبْدٌ لَهُ كَلَامٌ وَهُوَ قَائِلٌ لَكُمْ: إِنِّي حُرٌّ، فَإِنْ سَمِعْتُمْ مَقَالَهُ تُفْسِدُوا عَلَيَّ عَبْدِي، فَاشْتَرَوْهُ بِعَشْرَةِ قَلَائِصَ، ثُمَّ جَاؤُوا فَوَضَعُوا فِي عُنُقِهِ حَبْلًا.

فَقَالَ نُعَيْمَانُ: هَذَا يَسْتَهْزِئُ بِكُمْ، وَإِنِّي حُرٌّ، فَقَالُوا: قَدْ عَسَرْنَا خَبْرَكَ، وَانْطَلَقُوا بِهِ حَتَّى أَدْرَكَهُمُ الْقَوْمُ وَخَلَّصُوهُ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ ذَلِكَ حِينًا.^١

١٩٠. بحار الأنوار: رَأَى نُعَيْمَانُ مَعَ أَعْرَابِيٍّ عُكَّةَ عَسَلٍ، فَاشْتَرَاهَا مِنْهُ، وَجَاءَ بِهَا إِلَى بَيْتِ عَائِشَةَ فِي يَوْمِهَا، وَقَالَ: خُذُوهَا، فَتَوَهَّمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ أَهْدَاهَا لَهُ، وَمَرَّ نُعَيْمَانُ وَالْأَعْرَابِيُّ عَلَى الْبَابِ، فَلَمَّا طَالَ قُعُودُهُ.

قَالَ: يَا هَؤُلَاءِ، رُدُّوهَا عَلَيَّ إِنْ لَمْ تَحْضُرْ قِيَمَتُهَا، فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْقِصَّةَ فَوَزَنَ لَهُ الثَّمَنَ.

وَقَالَ لِنُعَيْمَانَ: مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا فَعَلْتَ؟

فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ الْعَسَلَ، وَرَأَيْتُ الْأَعْرَابِيَّ مَعَهُ الْعُكَّةُ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَمْ يُظْهِرْ لَهُ نُكْرًا.^٢

٥ / ٦

السَّبَاحَةُ، الْفُرُوسِيَّةُ، الرِّمَالَةُ

١٩١. رسول الله ﷺ: خَيْرُ لَهُوَ الْمُؤْمِنِ السَّبَاحَةُ.^٣

١. بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٩٦ ح ١.

٢. بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٩٦ ح ١.

٣. كنز العمال: ج ١٥ ص ٢١١ ح ٢٠٦١١.

۱۸۹. بحار الأنوار: سُویبط مهاجری به نُعیمان بدری، که در سفر، مسئول توشه‌ها بود، گفت: به من غذا بده.

نُعیمان گفت: باشد تا دیگر دوستان بیایند.
آنها از کنار قومی گذشتند. سُویبط به آنان گفت: آیا از من برده‌ای می‌خرید.
گفتند: بله.

گفت: این برده، تکیه‌کلامی دارد و همیشه می‌گوید: «من آزادم». اگر به سخنش گوش دهید، برده را از دست داده‌اید.

آنان، برده [و در واقع، همان نُعیمان] را به ده ماده شتر خریدند و نزد نُعیمان آمدند و به گردنش، ریسمان انداختند.

نُعیمان گفت: این مرد، شوخی کرده است. من آزادم.
گفتند: پیش از این خبرت را شنیده‌ایم. سپس او را بردند تا به دیگر یاران رسیدند و او را آزاد کردند.

پیامبر ﷺ، مدتی از این شوخی می‌خندید.

۱۹۰. بحار الأنوار: نُعیمان، مردی بادیه‌نشین را با خیک عسل دید. آن را از او خرید و در روزی که پیامبر ﷺ در خانه عایشه بود، به نزد او آورد و به عایشه گفت: خیک عسل را بگیر.

پیامبر ﷺ گمان برد آن را هدیه آورده است.

مرد بادیه‌نشین نیز با نُعیمان بر در خانه آمد و وقتی دید نُعیمان نشست و برنگشت، صدا زد: اگر بهایش را نمی‌دهید، خیک عسل را برگردانید.

پیامبر خدا، داستان را دانست و قیمت [آن را] را به وی داد و به نُعیمان فرمود: «چه باعث شد چنین کاری بکنی؟».

گفت: دیدم پیامبر خدا، عسل دوست دارد و بادیه‌نشین هم خیک عسل دارد.
پیامبر خدا، خندید و اظهار ناراحتی نکرد.

۶/۵

شنا، اسب‌سواری، تیراندازی

۱۹۱. پیامبر خدا ﷺ: بهترین تفریح مؤمن، شناست.

- ١٩٢ . عنه ﷺ : عَلَّمُوا أَوْلَادَكُمْ السَّبَاحَةَ وَالرَّمَايَةَ.^١
- ١٩٣ . عنه ﷺ : حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ وَالسَّبَاحَةَ وَالرَّمَايَةَ.^٢
- ١٩٤ . عنه ﷺ : أَحَبُّ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِجْرَاءُ الْخَيْلِ وَالرَّمْيِ.^٣
- ١٩٥ . الدر المنثور عن سليمان التيمي : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْجِبُهُ أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ سَابِحاً رَامِياً.^٤

٧ / ٥

الْمَصَارِعَةُ

- ١٩٦ . مستدرک الوسائل : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا إِلَى الْأَبْطَحِ، فَرَأَى أَعْرَابِيًّا يَرْعَى غَنَمًا لَهُ كَانَ مَوْصُوفًا بِالْقُوَّةِ، فَقَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ : هَلْ لَكَ أَنْ تُصَارِعَنِي؟
فَقَالَ ﷺ : مَا تَسْبِقُ لِي؟
فَقَالَ : شَاءَ، فَصَارِعَهُ فَصَرَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ لَهُ الْأَعْرَابِيُّ : هَلْ لَكَ إِلَى الْعُودِ؟
فَقَالَ ﷺ : مَا تَسْبِقُ؟
قَالَ : شَاءَ أُخْرَى، فَصَارِعَهُ فَصَرَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ .
فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ : إِعْرِضْ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ فَمَا أَحَدُ صَرَعَنِي غَيْرُكَ،
فَعَرَضَ عَلَيْهِ الْإِسْلَامَ فَأَسْلَمَ، وَرَدَّ عَلَيْهِ غَنَمَهُ.^٥
- ١٩٧ . بحار الأنوار عن إسحاق بن بشار : إِنَّ زُكَّانَةَ بَنَ عَبْدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ هَاشِمٍ كَانَ مِنْ أَشَدِّ قُرَيْشٍ فَحْلًا،^٦ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ فِي وَادِي أَصَمَ : يَا زُكَّانَةُ، أَلَا تَتَّقِي اللَّهَ

١ . الكافي: ج ٦ ص ٤٧ ح ٤ .

٢ . كنز العمال: ج ١٦ ص ٢٢٣ ح ٢٥٣٢٠ .

٣ . كنز العمال: ج ٢ ص ٢٤٤ ح ١٠٨١٢ .

٤ . الدر المنثور: ج ٤ ص ٨٧ .

٥ . مستدرک الوسائل: ج ١٤ ص ٨٢ ح ١٦١٥٣ .

٦ . في المصدر: «فحلاً» وما أثبتناه لعله هو الأصح كما في هامش المصدر .

۱۹۲. پیامبر خدا ﷺ: به فرزندان خود، شنا و تیراندازی بیاموزید.
۱۹۳. پیامبر خدا ﷺ: از حقوق فرزند بر پدر، آن است که به او نوشتن، شنا و تیراندازی بیاموزد.
۱۹۴. پیامبر خدا ﷺ: دوست داشتنی‌ترین تفریح نزد خداوند متعال، اسب‌سواری و تیراندازی است.
۱۹۵. الدر المنثور - به نقل از سلیمان تیمی -: پیامبر خدا، دوست می‌داشت هر مردی شناگر و تیرانداز باشد.

۷/۵

کشتی

۱۹۶. مستدرک الوسائل: روزی پیامبر ﷺ به سمت درّه‌ای می‌رفت. مردی بادیه‌نشین را دید که گوسفند می‌چراند و به نیرومندی شهره بود. چوپان به پیامبر خدا گفت: میل داری با من کشتی بگیری؟
- پیامبر ﷺ فرمود: «اگر پیروز شوم، چه چیزی جایزه می‌دهی؟».
- گفت: یک گوسفند.
- پیامبر ﷺ با او کشتی گرفت و او را بر زمین زد. مرد بادیه‌نشین گفت: حاضری یک‌بار دیگر، کشتی بگیری؟
- پیامبر ﷺ فرمود: «چه جایزه می‌دهی؟».
- گفت: یک گوسفند دیگر.
- پیامبر ﷺ با او کشتی گرفت و او را بر زمین زد. مرد بادیه‌نشین گفت: اسلام را بر من عرضه بدار. کسی تاکنون مرا به زمین نزده است. پیامبر خدا، اسلام را بر او عرضه داشت. آن مرد، اسلام آورد و پیامبر ﷺ گوسفندانش را به وی بازگرداند.
۱۹۷. بحار الأنوار - به نقل از اسحاق بن بشار -: زُکّانه بن عبد، از نیرومندترین مردمان قریش بود. روزی پیامبر ﷺ در سرزمینی سفت و سنگلاخ به وی فرمود:

وَتَقْبَلُ مَا أَدْعُوكَ إِلَيْهِ؟

قَالَ: إِنِّي لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ لَا تَتَّبِعُكَ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَفَرَأَيْتَ إِنْ صَرَعْتُكَ أَتَعْلَمُ أَنَّ مَا أَقُولُ حَقٌّ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: قُمْ حَتَّى أَصَارِعَكَ.

قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ رُكَّانُهُ فَصَارَعَهُ، فَلَمَّا بَطَشَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَضْجَعَهُ، قَالَ:

فَعَدَّ، فَعَادَ فَصَرَعَهُ^١.

١٩٨. كنز العمال عن علي بن أبي ربيعة: صَارَعَ عَلِيُّ ﷺ رَجُلًا فَصَرَعَهُ، فَقَالَ الرَّجُلُ

لِعَلِيِّ: تَبَتَّكَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ عَلِيُّ: صَدْرَكَ^٢.

١٩٩. الإمام الباقر ﷺ - فِي وَصْفِ عَلِيِّ ﷺ -: كَانَ أَبُوهُ يَجْمَعُ وَلَدَهُ وَوُلْدَ إِخْوَتِهِ، ثُمَّ

يَأْمُرُهُمُ بِالصَّرَاعِ، وَذَلِكَ خُلِقَ فِي الْعَرَبِ، فَكَانَ عَلِيُّ ﷺ يَحْسِرُ عَنْ سَاعِدَيْنِ لَهُ

غَلِيظَيْنِ قَصِيرَيْنِ وَهُوَ طِفْلٌ، ثُمَّ يُصَارِعُ كِبَارَ إِخْوَتِهِ وَصِغَارَهُمْ، وَكِبَارَ

بَنِي عَمِّهِ وَصِغَارَهُمْ فَيَصْرَعُهُمْ، فَيَقُولُ أَبُوهُ: ظَهَرَ عَلِيُّ، فَسَمَاءُ ظَهيراً وَعِنْدَ

الْعَرَبِ عَلِيُّ^٣.

٢٠٠. بحار الأنوار: كَانَ أَبُو طَالِبٍ يَجْمَعُ وَلَدَهُ وَوُلْدَ إِخْوَتِهِ، ثُمَّ يَأْمُرُهُمُ بِالصَّرَاعِ -

وَذَلِكَ خُلِقَ فِي الْعَرَبِ - فَكَانَ عَلِيُّ ﷺ يَحْسِرُ عَنْ ذِرَاعِيهِ وَهُوَ طِفْلٌ وَيُصَارِعُ

كِبَارَ إِخْوَتِهِ وَصِغَارَهُمْ وَكِبَارَ بَنِي عَمِّهِ وَصِغَارَهُمْ فَيَصْرَعُهُمْ، فَيَقُولُ أَبُوهُ: ظَهَرَ

عَلِيُّ، فَسَمَاءُ ظَهيراً، فَلَمَّا تَزَعَرَعَ ﷺ كَانَ يُصَارِعُ الرَّجُلَ الشَّدِيدَ فَيَصْرَعُهُ،

١. بحار الأنوار: ج ١٦ ص ١٧٨ ح ١٩.

٢. كنز العمال: ج ١٣ ص ١٣٠ ح ٣٦٤١٤.

٣. معاني الأخبار: ص ٦١ ح ٩.

«رُکانه! از خدا نمی‌ترسی که دعوت مرا نمی‌پذیری؟».

رُکانه گفت: اگر بدانم بر حقی، از تو پیروی می‌کنم.

پیامبر ﷺ فرمود: «اگر در گشتی تو را بر زمین بزنم، خواهی دانست که بر حقم؟».

رُکانه گفت: آری.

پیامبر ﷺ فرمود: «بلند شو تا گشتی بگیریم».

رُکانه، بلند شد و گشتی گرفتند. چون پیامبر ﷺ بر او یورش بُرد، او را به پهلو خوابانند. رُکانه گفت: یکبار دیگر گشتی بگیریم.

یکبار دیگر گشتی گرفتند و پیامبر ﷺ، او را بر زمین زد.

۱۹۸. کنز العمال - به نقل از علی بن ابی ربیعہ -: علی ﷺ با مردی گشتی گرفت و او را بر زمین زد. مرد به علی ﷺ گفت: ای امیر مؤمنان! خداوند، تو را ثابت‌قدم گرداند.

علی ﷺ فرمود: «مراقب سینه خود باش».

۱۹۹. امام باقر ﷺ - درباره امام علی ﷺ -: پدر علی ﷺ، فرزندان خود و فرزندان برادرش را جمع می‌کرد و آنان را به گشتی گرفتن و می‌داشت، و این، سنت مردمان عرب بود. علی ﷺ آستین‌ها را بالا می‌زد و با این که کم سن بود، ساعدهایی قوی و کوتاه داشت و با برادران بزرگ‌تر و کوچک‌تر خود و پسر عموهای بزرگ‌تر و کوچک‌تر از خود، گشتی می‌گرفت و همه را بر زمین می‌زد. پدرش می‌گفت: «علی، پیروز شد» و بدین جهت، او را «ظَهِیر (پیروز)» نامید و نام او نزد مردم عرب، «علی» بود.

۲۰۰. بحار الأنوار: ابوطالب، پسران خود و پسران برادرانش را جمع می‌کرد و آنان را به گشتی گرفتن و می‌داشت و این، سیره عرب بود. علی ﷺ آستین‌ها را بالا می‌زد و با این که کم سن بود، با برادران بزرگ‌تر و کوچک‌تر خود و پسر عموهای بزرگ‌تر و کوچک‌تر از خود، گشتی می‌گرفت و همه را بر زمین می‌زد. پدرش می‌گفت: «علی، پیروز شد» و بدین جهت، او را «ظَهِیر (پیروز)»

وَيُعَلِّقُ بِالْجَبَّارِ يَدَهُ وَيَجْذِبُهُ فَيَقْتُلُهُ، وَرُبَّمَا قَبَضَ عَلَى مِرَاقٍ بَطْنِيهِ وَرَفَعَهُ إِلَى
الْهَوَاءِ، وَرُبَّمَا يَلْحَقُ الْحِصَانِ الْجَارِيَّ فَيَصْدُمُهُ فَيَرُدُّهُ عَلَى عَقَبِيهِ.^١

٢٠١. الإمام علي عليه السلام: قَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَوْضِعَ الْجَنَائِزِ وَ أَنَا مَعَهُ فَطَلَعَ الْحَسَنُ
وَالْحُسَيْنُ فَاعْتَرَكَا فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِيهَآ حَسَنُ خُذْ حُسَيْنًا.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْلَى حُسَيْنٍ تُوَالِيهِ وَهُوَ أَكْبَرُهُمَا؟
فَقَالَ: هَذَا جَبْرِيلُ يَقُولُ: إِيهَآ حُسَيْنُ.^٢

٢٠٢. الأُمَالِي عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: إِصْطَرَعَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ﷺ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِيهَآ
حَسَنُ.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقُولُ: إِيهَآ حَسَنُ وَهُوَ أَكْبَرُ الْغُلَامَيْنِ؟
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَقُولُ: إِيهَآ حَسَنُ وَجَبْرِيلُ يَقُولُ: إِيهَآ حُسَيْنُ.^٣

مرکز تحقیق کتب اسلامی
٨ / ٥
المُسْتَابَقَةُ

٢٠٣. رسول الله ﷺ: مَا يَشْهَدُ الْمَلَائِكَةُ مِنْ لَهْوِكُمْ إِلَّا الرِّهَانُ وَالنُّضَالُ.^٤

٢٠٤. عنه عليه السلام: رِهَانُ الْخَيْلِ طَلْقُ.^٥

٢٠٥. الإمام علي عليه السلام: شَبَّ إِسْمَاعِيلُ وَإِسْحَاقُ فَتَسَابَقَا، فَسَبَقَ إِسْمَاعِيلُ، فَأَخَذَهُ
إِبْرَاهِيمُ فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ وَأَجْلَسَ إِسْحَاقَ إِلَى جَنْبِهِ.^٦

١. بحار الأنوار: ج ٤١ ص ٢٧٥ ح ١.
٢. تاريخ دمشق: ج ١٤ ص ١٦٥ ح ٣٤٩٨.
٣. الأُمَالِي لِلطُّوسِي: ص ٥١٣ ح ١١٢٣.
٤. المعجم الكبير: ج ١٢ ص ٣٠٥ ح ١٣٤٧٢.
٥. كنز العمال: ج ٤ ص ٣٢٤ ح ١٠٨١٥.
٦. بحار الأنوار: ج ١٢ ص ١١١ ح ٣٧.

نامید. وقتی هم بزرگ شد، با مردان نیرومند گشتی می‌گرفت و آنان را بر زمین می‌زد و [در میدان‌های نبرد،] دست ستمگر را می‌گرفت و او را به سمت خود می‌کشید و او را می‌گشت، و گاه کمر بند او را می‌گرفت و او را به هوا پرتاب می‌کرد و گاه به اسب در حال حرکت نهیب می‌زد و آن را به عقب برمی‌گرداند.

۲۰۱. امام علی علیه السلام: پیامبر خدا، در کنار گورستان نشست و من، همراه وی بودم. حسن و حسین علیهما السلام آمدند و شروع به گشتی گرفتن کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن! حسین را بگیر».

علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! حسن را بر حسین تشویق می‌کنی با این که حسن، بزرگ‌تر است؟

فرمود: «جبرئیل دارد حسین را تشویق می‌کند».

۲۰۲. الأمالی - به نقل از ابو هریره -: حسن و حسین علیهما السلام گشتی گرفتند. پیامبر خدا فرمود: «حسن! برو جلو».

فاطمه علیها السلام فرمود: ای پیامبر خدا! حسن را تشویق می‌کنی با این که بزرگ‌تر است؟

فرمود: «من، حسن را تشویق می‌کنم و جبرئیل، حسین را».

۸/۵

مسابقه

۲۰۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: از سرگرمی‌های شما، تنها در مسابقه اسب سواری و تیراندازی، فرشتگان حضور می‌یابند.

۲۰۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: مسابقه اسب سواری، حلال است.

۲۰۵. امام علی علیه السلام: اسماعیل و اسحاق علیهما السلام به جوانی رسیدند و با یکدیگر مسابقه دادند. اسماعیل، برنده شد. ابراهیم علیه السلام، او را گرفت و در دامان خود نشاند و اسحاق را در کنار خود نشاند.

٢٠٦ . عنه ﷺ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، رَخَّصَ فِي السَّبْقِ بَيْنَ الْخَيْلِ ، وَسَابِقَ بَيْنَهَا ، وَجَعَلَ فِي ذَلِكَ أَوَاقِيٍّ مِنْ فِضَّةٍ ١ .

٢٠٧ . الإمام الباقر ﷺ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَجْرَى الْخَيْلَ الَّتِي أُضْمِرَتْ مِنَ الْحَفِيَاءِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ وَسَبَّقَهَا مِنْ ثَلَاثِ نَخْلَاتٍ فَأَعْطَى السَّابِقَ عُدْقًا ، وَ أَعْطَى الْمُصَلِّيَّ عُدْقًا ، وَأَعْطَى الثَّالِثَ عُدْقًا ٢ .

٢٠٨ . مسند ابن حنبل عن ابن عمر : سَبَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ الْخَيْلِ فَأَرْسَلَ مَا ضَمَّرَ مِنْهَا مِنَ الْحَفِيَاءِ ، أَوِ الْحَفِيَاءِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ ، وَأَرْسَلَ مَا لَمْ يُضَمَّرَ مِنْهَا مِنْ ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : فَكُنْتُ فَارِسًا يَوْمَئِذٍ فَسَبَقْتُ النَّاسَ طُفَّفَ بِي الْفَرَسُ مَسْجِدَ بَنِي زُرَيْقٍ ٣ .

٢٠٩ . عوالي اللآلي : إِنَّهُ - رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - مَرَّ بِقَوْمٍ مِنَ الْأَنْصَارِ يَتَرَامُونَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَنَا فِي الْحِزْبِ الَّذِي فِيهِ ابْنُ الْأَدْرَعِ» فَأَمَسَكَ الْحِزْبُ الْآخَرُ ، وَقَالُوا : لَنْ يُغْلِبَ حِزْبُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

قَالَ : «ارْمُوا فَإِنِّي أُرْمِي مَعَكُمْ» فَرَمَى مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ رَشْقًا فَلَمْ يَسْبِقْ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ، فَلَمْ يَزَالُوا يَتَرَامُونَ وَأَوْلَادُهُمْ وَأَوْلَادُ أَوْلَادِهِمْ ، لَا يَسْبِقُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ٤ .

٢١٠ . عوالي اللآلي عن أبي ليبيد : سئِلَ ابْنُ مَالِكٍ : هَلْ كُنْتُمْ تَتَرَاهَنُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟

فَقَالَ : نَعَمْ ، رَاهَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى فَرَسٍ لَهُ ، فَسَبَقَ فَسُرَّ بِذَلِكَ وَأَعْجَبَهُ ٥ .

١ . دعائم الإسلام : ج ١ ص ٣٤٥ .

٢ . الكافي : ج ٥ ص ٤٨ ح ٥ .

٣ . مسند ابن حنبل : ج ٢ ص ٢٠٦ ح ٤٤٨٧ .

٤ . عوالي اللآلي : ج ٣ ص ٢٦٦ ح ٥ .

٥ . عوالي اللآلي : ج ٣ ص ٢٦٥ ح ٢ .

۲۰۶. امام علی علیه السلام: پیامبر خدا، اجازه برگزاری مسابقه اسب سواری را داد و خود، آن را اجرا کرد و هفت مثقال نقره، [جایزه] مقرر کرد.

۲۰۷. امام باقر علیه السلام: پیامبر خدا، اسب‌هایی را که برای مسابقه ورزیده شده بودند،^۱ از محله خفیا^۲ تا مسجد بنی زریق^۳ به مسابقه وا داشت و سه نخله خرما، جایزه آن قرار داد. به نفر اول، یک نخله، به نفر دوم [که سر اسب او مقابل گفل اسب اول بود]، یک نخله، و به نفر سوم هم یک نخله خرما بخشید.

۲۰۸. مسند ابن حنبل - به نقل از عبد الله بن عمر -: پیامبر خدا، میان اسب‌ها مسابقه برقرار کرد. اسب‌هایی را که برای مسابقه ورزیده شده بودند، از محله خفیا (یا حیفاء) تا محله ثنیه الوداع به حرکت درآورد و اسب‌هایی را که برای مسابقه ورزیده نشده بودند، از محله ثنیه الوداع تا مسجد بنی زریق. من، سوارکاری ورزیده بودم و از همه مردم، پیشی گرفتم. اسب، مرا تا مسجد بنی زریق برد.

۲۰۹. عوالی اللثالی: پیامبر خدا، از کنار گروهی از انصار گذشت که تیراندازی می‌کردند. فرمود: «من در گروهی هستم که ابن اذرع در آن است». گروه دیگر، دست از مسابقه کشیدند و گفتند: گروهی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن است، شکست نمی‌خورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تیراندازی کنید. من با هر دو گروه، تیراندازی می‌کنم»، و با هر گروه، تیری انداخت. هیچ‌یک از دو گروه نتوانستند برنده شوند. آنها پیوسته تیراندازی می‌کردند و فرزندان خود را نیز در مسابقه شرکت دادند و فرزندان فرزندان خود را نیز شرکت دادند؛ ولی هیچ‌یک از دو گروه، برنده نشدند.

۲۱۰. عوالی اللثالی - به نقل از ابو لبتید -: از ابن مالک سؤال شد: آیا شما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مسابقه می‌دادید؟

گفت: بلی. پیامبر خدا، اسب خود را به عنوان جایزه تعیین کرد و برنده شد و از این کار، خشنود گشت.

۱. رسم عرب بر این بود که جهت آماده‌سازی اسب برای مسابقه، ابتدا مدتی آن را فرجه می‌کردند و سپس، آن را لاغر می‌نمودند. به این عمل، «إضمار (ورزیده کردن)» می‌گفتند. م.

۲. محلی در چند کیلومتری مدینه.

۳. نام قبیله‌ای از انصار در مدینه.

٢١١. السنن الكبرى عن الحسن: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِعَلِيِّ ﷺ: يَا عَلِيُّ، قَدْ جَعَلْتُ إِلَيْكَ هَذِهِ السُّبْقَةَ بَيْنَ النَّاسِ.

فَخَرَجَ عَلِيُّ فَدَعَا سُرَاقَةَ بَنَ مَالِكٍ، فَقَالَ: يَا سُرَاقَةُ، إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ إِلَيْكَ مَا جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ فِي عُنُقِي مِنْ هَذِهِ السُّبْقَةِ فِي عُنُقِكَ، فَإِذَا أَتَيْتَ الْمِيطَارَ.

[قَالَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ: وَالْمِيطَارُ مَرْسِلُهَا مِنَ الْغَايَةِ،] فَصَفَّ الْخَيْلَ، ثُمَّ نَادَى هَلْ مُصَلٌّ لِلْجَامِ، أَوْ حَامِلٌ لِلْغَلَامِ، أَوْ طَارِحٌ لِحُلٍّ؟ فَإِذَا لَمْ يُجِبْكَ أَحَدٌ فَكَبَّرَ ثَلَاثًا، ثُمَّ خَلَّاهَا عِنْدَ الثَّالِثَةِ يُسَعِدِ اللَّهُ بِسَبْقِهِ مَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ.

وَكَانَ عَلِيُّ ﷺ يَقْعُدُ عِنْدَ مُنْتَهَى الْغَايَةِ، وَيَخُطُّ خَطًّا يُقِيمُ رَجُلَيْنِ مُتَقَابِلَيْنِ عِنْدَ طَرَفِ الْخَطِّ، طَرَفُهُ بَيْنَ إِبْهَامِ أَرْجُلِهِمَا، وَتَمُرُّ الْخَيْلُ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ، وَيَقُولُ لَهُمَا: إِذَا خَرَجَ أَحَدُ الْفَرَسَيْنِ عَلَى صَاحِبِهِ بِطَرَفِ أُذُنِيهِ أَوْ أُذُنٍ أَوْ عِذَارٍ، فَاجْعَلُوا السُّبْقَةَ لَهُ، فَإِنْ شَكَكْتُمَا فَاجْعَلُوا سَبْقَهُمَا نِصْفَيْنِ، فَإِذَا قَرَنْتُمُ الشَّيْئَيْنِ فَاجْعَلُوا الْغَايَةَ مِنْ غَايَةِ أَصْغَرِ الشَّيْئَيْنِ، وَلَا جَلْبَ وَلَا جَنْبَ وَلَا شِغَارَ فِي الْإِسْلَامِ.^١

۲۱۱. السنن الکبری - به نقل از حسن [بصری] -: پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: «ای علی! اجرای این مسابقه را در میان مردم، بر عهده تو نهادم».

علی رضی الله عنه، بیرون آمد و سراقه بن مالک را فرا خواند و گفت: «ای سراقه! آنچه را پیامبر ﷺ در کار اجرای مسابقه بر گردنم نهاد، برگردن تو نهادم. پس، هرگاه به محل حرکت اسب‌ها (نقطه آغاز مسابقه) رسیدی، اسب‌ها را به صف کن و فریاد برآور: آیا کسی هست که اسب خود را لجام نزده باشد، یا کودکی به همراه داشته باشد و یا اسب خود را زین نکرده باشد؟^۱ اگر کسی پاسخ نداد، سه بار تکبیر بگو و با تکبیر سوم، فرمان حرکت بده. خداوند، هر که را خواهد، پیروز می‌گرداند».

علی رضی الله عنه، خود، در نقطه پایان مسابقه می‌نشست و خطی می‌کشید و دو مرد را رو در رو در دو طرف خط می‌نشاند، به گونه‌ای که خط، رو به روی انگشت شست پای آنان باشد و اسب‌ها از میان دو نفر عبور کنند، و به آن دو مرد می‌فرمود: «اگر یکی از اسب‌ها یا دو گوش یا یک گوش و یا افسار از خط گذشت، [سوارکار] آن را برنده بدانید و جایزه را به وی دهید و اگر تردید داشتید، هر دو را برنده بدانید و جایزه را تقسیم کنید، و اگر دو اسب با هم به خط رسیدند، کوچک‌تر بودن اسب را ملاک [پیروزی] قرار دهید، و [بدانید که] در اسلام، جَلَب (آزار دادن اسب و فریاد زدن بر سر اسب به جهت افزودن بر سرعت او) و جَنْب (اسب یدک به همراه داشتن که در نیمه راه مسابقه از آن استفاده کنند) و شغار (کمک کردن به یکی از مسابقه دهندگان)، منع شده است».

۱. این پرسش‌ها برای اطمینان از آمادگی مسابقه دهندگان بود. م.

الفصل السادس

الْفَيْرُ الْأَخْلَاقِيَّةُ وَالْعَمَلِيَّةُ

١ / ٦

شَرَكُ الْمُعْصِيَةِ

٢١٢. رسول الله ﷺ: مَنْ خَرَجَ مِنْ ذُلِّ الْمَعْصِيَةِ إِلَى عِزِّ الطَّاعَةِ أَنْسَهُ اللَّهُ ﷻ بِغَيْرِ
أَنْيَسٍ، وَأَعَانَهُ بِغَيْرِ مَالٍ^١.

٢١٣. عنه ﷺ: لَا يَقْدِرُ رَجُلٌ عَلَى حَرَامٍ، ثُمَّ يَدْعُهُ لَيْسَ بِهِ إِلَّا مَخَافَةُ اللَّهِ، إِلَّا أَبَدَلَهُ اللَّهُ
فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا قَبْلَ الْآخِرَةِ مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ مِنْ ذَلِكَ^٢.

٢١٤. عنه ﷺ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَنْبَتَ اللَّهُ تَعَالَى لِبَاطِنَةٍ مِنْ أُمَّتِي أُجْنِحَةً، فَيَطِيرُونَ
مِنْ قُبُورِهِمْ إِلَى الْجَنَانِ يَسْرَحُونَ فِيهَا وَيَتَنَعَّمُونَ كَيْفَ شَاؤُوا، فَتَقُولُ لَهُمْ

الْمَلَائِكَةُ: هَلْ رَأَيْتُمُ الْحِسَابَ؟

فَيَقُولُونَ: مَا رَأَيْنَا حِسَابًا.

فَيَقُولُونَ: هَلْ جُزْتُمُ الصِّرَاطَ؟

فَيَقُولُونَ: مَا رَأَيْنَا صِرَاطًا.

فَيَقُولُونَ: هَلْ رَأَيْتُمُ جَهَنَّمَ؟

١. بحار الأنوار: ج ٧٥ ص ٣٥٩ ح ٧٤.

٢. كنز العمال: ج ١٥ ص ٧٨٧ ح ٢٣١١٣.

فصل ششم ارزش های اخلاقی و رفقاری

۱/۶

ترک گناه

۲۱۲. پیامبر خدا ﷺ: هر کس از خواری نافرمانی [خدا] به عزت پیروی [از او]، روی آوَرزد، خداوند ﷻ، بدون همنشینی، به وی آرامش می دهد و بدون ثروت، او را یاری می کند.

۲۱۳. پیامبر خدا ﷺ: هر کس بر حرامی دست یابد و به خاطر ترس از خدا آن را رها سازد، خداوند، در دنیا و پیش از قیامت، بهتر از آن را برایش مقدر می کند.

۲۱۴. پیامبر خدا ﷺ: هرگاه قیامت بر پا شود، خداوند، برای گروهی از امت من، بال هایی قرار می دهد که با آنها، از قبرها به سوی بهشت پرواز کنند، در آن گردش نمایند و هر گونه خواستند، از نعمت ها بهره برند. فرشتگان به آنان می گویند: آیا حسابرسی را دیدید؟

می گویند: ما حسابرسی ندیدیم.

می پرسند: از صراط، عبور کردید؟

می گویند: ما صراطی ندیدیم.

می پرسند: جهنم را دیدید؟

فَيَقُولُونَ: مَا رَأَيْنَا شَيْئاً.

فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: مِنْ أُمَّةٍ مَن أَنْتُمْ؟

فَيَقُولُونَ: مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ.

فَيَقُولُونَ: نَشَدْنَاكُمْ اللَّهَ، حَدِّثُونَا مَا كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ فِي الدُّنْيَا؟

فَيَقُولُونَ: خَصَلْتَانِ كَانَتَا فِينَا، فَبَلَّغَنَا اللَّهُ هَذِهِ الدَّرَجَةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ.

فَيَقُولُونَ: وَمَا هُمَا؟

فَيَقُولُونَ: كُنَّا إِذَا خَلَوْنَا نَسْتَحْيِ أَنْ نَعْصِيَهُ، وَنَرْضَى بِالْيَسِيرِ مِمَّا قُسِمَ لَنَا.

فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: حَقٌّ لَكُمْ هَذَا.^١



٢١٥. رسول الله ﷺ: التَّوْبَةُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الشَّبَابِ أَحْسَنُ.^٢

٢١٦. عنه ﷺ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ شَابٍّ تَائِبٍ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ

إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ شَيْخٍ مُّقِيمٍ عَلَى مَعَاصِيهِ.^٣

٢١٧. عنه ﷺ: إِنْ اللَّهُ تَعَالَى يُحِبُّ الشَّابَّ التَّائِبَ.^٤

٢١٨. عنه ﷺ: لِلَّهِ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنَ الْعَقِيمِ الْوَالِدِ، وَمِنْ الضَّالِّ الْوَاجِدِ، وَمِنْ الظَّمْآنِ

الْوَارِدِ.^٥

٢١٩. الإمام علي عليه السلام: إِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ.^٦

١. بحار الأنوار: ج ١٠ ص ٢٥ ح ٣١.

٢. كنز العمال: ج ١٥ ص ٨٩٦ ح ٢٣٥٤٢.

٣. كنز العمال: ج ٢ ص ٢١٧ ح ١٠٢٣٣.

٤. كنز العمال: ج ٢ ص ٢٠٩ ح ١٠١٨٥.

٥. كنز العمال: ج ٢ ص ٢٠٥ ح ١٠١٦٥.

٦. تحف العقول: ص ٨١.

می‌گویند: چیزی ندیدیم.

آن‌گاه، فرشتگان می‌گویند: از اَمّت چه کسی هستید؟

می‌گویند: از اَمّت محمد ﷺ.

می‌گویند: شما را به خدا سوگند، بگویند رفتارتان در دنیا چه بود؟

می‌گویند: دو خصلت در ما بود و بدان دو خصلت، خداوند، ما را بدین

پایه از رحمت خویش رسانید.

می‌پرسند: آن دو خصلت چیست؟

می‌گویند: هرگاه در خلوت بودیم، شرم داشتیم نافرمانی خدا کنیم و به

اندکی که روزی ما بود، خشنود بودیم.

فرشتگان می‌گویند: این منزلت، سزاوار شماست.

مرکز تحقیق و پژوهش اسلامی

توبه

۲۱۵. پیامبر خدا ﷺ: توبه زیباست و از جوان، زیباتر است.

۲۱۶. پیامبر خدا ﷺ: هیچ چیز نزد خداوند متعال، محبوب‌تر از جوانِ توبه‌کننده

نیست؛ و هیچ چیز نزد خداوند، مبعوض‌تر نیست از پیری که بر نافرمانی

خدا، اصرار می‌ورزد.

۲۱۷. پیامبر خدا ﷺ: به راستی که خداوند، جوانِ توبه‌کننده را دوست می‌دارد.

۲۱۸. پیامبر خدا ﷺ: خداوند ﷻ بیشتر از نازایی که صاحبِ فرزند شود و یا گم کرده‌ای

که گم‌شده‌اش را بیابد، و یا تشنه‌ای که بر آب، وارد شود، از توبه‌بنده

شادمان می‌شود.

۲۱۹. امام علی علیه السلام: اگر مرتکب گناه شدی، به سرعت، آن را با توبه نابود کن.

۲۲۰. الكافي عن أبي بصير: كان لي جارٌ يتَّبِعُ السُّلْطَانَ فَأَصَابَ مَالاً، فَأَعَدَّ قِيَاناً وَكَانَ يَجْمَعُ الْجَمِيعَ إِلَيْهِ وَ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ وَيُؤْذِنِي، فَشَكَوْتُهُ إِلَى نَفْسِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ، فَلَمْ يَنْتَهَ فَلَمَّا أُنْ أَلْحَحْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي: يَا هَذَا أَنَا رَجُلٌ مُبْتَلَى وَأَنْتَ رَجُلٌ مُعَافَى، فَلَوْ عَرَضْتَنِي لِصَاحِبِكَ رَجَوْتُ أَنْ يُنْقِذَنِي اللَّهُ بِكَ.

فَوَقَعَ ذَلِكَ لَهُ فِي قَلْبِي فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ذَكَرْتُ لَهُ حَالَهُ. فَقَالَ لِي: إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: دَعِ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَأُضْمَنْ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ.

فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى الْكُوفَةِ أَتَانِي فِيمَنْ أَتَى، فَاحْتَبَسْتُهُ عِنْدِي حَتَّى خَلَا مَنْزِلِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: يَا هَذَا إِنِّي ذَكَرْتُكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام، فَقَالَ لِي: إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ ابْنُ مُحَمَّدٍ: دَعِ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَأُضْمَنْ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ.

قَالَ: فَبَكَى، ثُمَّ قَالَ لِي: اللَّهُ لَقَدْ قَالَ لَكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ هَذَا؟

قَالَ: فَحَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ قَدْ قَالَ لِي مَا قُلْتُ.

فَقَالَ لِي: حَسْبُكَ وَمَضَى، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ بَعَثَ إِلَيَّ فِدْعَانِي وَإِذَا هُوَ خَلْفُ دَارِهِ عُرْيَانٌ.

فَقَالَ لِي: يَا أَبَا بَصِيرٍ لَا وَاللَّهِ مَا بَقِيَ فِي مَنْزِلِي شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ أَخْرَجْتُهُ وَأَنَا كَمَا تَرَى.

قَالَ: فَمَضَيْتُ إِلَى إِخْوَانِنَا فَجَمَعْتُ لَهُ مَا كَسَوْتُهُ بِهِ، ثُمَّ لَمْ تَأْتِ عَلَيْهِ أَيَّامٌ يَسِيرَةٌ حَتَّى بَعَثَ إِلَيَّ أَنِّي عَلِيلٌ فَأَتَنِي، فَجَعَلْتُ أُخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَأُعَالِجُهُ حَتَّى نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَكُنْتُ عِنْدَهُ جَالِساً وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَغُشِيَ عَلَيْهِ غَشِيَةً ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا بَصِيرٍ، قَدْ وَفَى صَاحِبُكَ لَنَا، ثُمَّ قُبِضَ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ -

فَلَمَّا حَاجَجْتُ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَلَمَّا دَخَلْتُ قَالَ لِي

۲۲۰. الکافی - به نقل از ابو بصیر -: همسایه‌ای داشتم که پیرو دستگاه حکومت بود و به ثروتی دست یافت، کنیزکان آوازه‌خوانی فراهم آورد، آنان را جمع می‌کرد و می‌گساری می‌نمود و مرا آزار می‌داد. بارها به خود وی شکوه کردم؛ ولی دست بر نداشت. وقتی اصرار مرا دید، گفت: فلانی! من مردی آلوده‌ام و تو سالم. اگر شرح حال مرا به آقاییت بازگویی، امید است خداوند، مرا به واسطه تو نجات دهد. این مطلب، در ذهن من بود تا این که نزد امام صادق علیه السلام رفتم و شرح حال آن مرد را باز گفتم.

امام علیه السلام به من فرمود: «هنگامی که به کوفه بازگشتی، آن مرد، نزد تو می‌آید. به وی بگو: جعفر بن محمد می‌گوید: کارهایت را رها کن. من، بهشت را برایت تضمین می‌کنم».

وقتی به کوفه بازگشتم، او به همراه بازدیدکنندگان، نزد من آمد. او را نگه داشتم تا خانه، خلوت شد. سپس به وی گفتم: فلانی! شرح حال تو را به امام صادق علیه السلام گفتم و در پاسخ فرمود: «هرگاه به کوفه بازگشتی، آن مرد، نزد تو می‌آید. به وی بگو: جعفر بن محمد می‌گوید: کارهایت را رها کن. من، بهشت را برایت تضمین می‌کنم».

مرد، گریست و به من گفت: تو را به خدا سوگند، آیا امام صادق علیه السلام چنین فرمود؟

برایش سوگند یاد کردم که این مطالب را امام صادق علیه السلام فرمود. به من گفت: «کافی است!» و رفت.

چند روز گذشت. به دنبالم فرستاد و مرا فرا خواند. رفتم. دیدم خانه‌اش خالی است. به من گفت: ابوبصیر! به خدا سوگند، هر چه در خانه داشتم، بیرون کردم و این‌گونه هستم که می‌بینی.

نزد برادران رفتم و برایش پوشاکی جمع کردم. چند روز نگذشت که نزد من فرستاد که بیمارم. نزد من بیا. با او رفت و آمد داشتم و او را مداوا می‌کردم تا به حال احتضار در آمد. به هنگام جان دادن، نزد او بودم. از حال رفت و دوباره به هوش آمد. گفت: ابو بصیر! آقاییت به عهد خود، وفا کرد. سپس از دنیا رفت - رحمت خدا بر او باد -.

به هنگام حج، نزد امام صادق علیه السلام آمدم و اجازه گرفتم. چون وارد شدم،

ابتداءً من داخل البيت وإحدى رجلتي في الصحن، والأخرى في دهليز داره:
يا أبا بصير، قد وفينا لصاحبك.^١

٢٢١. الكنى والألقاب: أبو نصر بشر بن الحارث بن عبد الرحمن المروزي الأصل
بغدادى المسكن العارف الزاهد المشتهر أخذ أركان رجال الطريقة، قيل: إنه
كان من أولاد الرؤساء والكتّاب، وكان من أهل المعازف والملاهي فتاب
ونقل في سبب توبته أنه اجتاز مولانا الإمام موسى بن جعفر عليه السلام على داره
ببغداد فسمع الملاهي وأصوات الغناء والقصب تخرج من تلك الدار فخرجت
جارية وبيدها قمامة فرمت بها في الدرب فقال عليه السلام لها: يا جارية صاحب
هذه الدار حر أم عبد؟
ف قالت: بل حر.

فقال: صدقت لو كان عبداً خاف من مولاه.
فلما دخلت قال مولاه وهو على مائدة الشكر: ما أبطأك؟
ف قالت: حدثني رجل بكذا وكذا، فخرج حافياً حتى لقي مولانا
الكاظم عليه السلام فتاب على يديه واعتذر وبكى لديه استحياء من عمله.^٢

٢٢٢. الإمام الصادق عليه السلام: كان عابداً في بني إسرائيل لم يقارف من أمر الدنيا شيئاً،
فتنخر إبليس نخرة فاجتمع إليه جنوده، فقال: من لي بقلان.
فقال بعضهم: أنا له.

فقال: من أين تأتية؟
فقال: من ناحية النساء.
قال: لست له، لم يجرب النساء.

١. الكافي: ج ١ ص ٤٧٤ ح ٥.

٢. الكنى والألقاب: ج ٢ ص ١٦٧.

هنوز یک پایم در دهلیز بود و پای دیگر در حیاط که فرمود: «ای ابو بصیرا به عهد خود نسبت به دوستت وفا کردیم».

۲۲۱. الکنی والألقاب: ابو نصر، بشر بن حارث بن عبد الرحمان، اهل مرو بود و در بغداد، سکونت داشت. وی، عارف و زاهد مشهور و یکی از مردان اهل معنا و طریقت بود. می‌گویند: وی، فرزند صاحبان دیوان و امیران و اهل عیش و نوش بود. سپس، توبه کرد. سبب توبه‌اش را چنین گفته‌اند: ... امام کاظم علیه السلام از در خانه وی در بغداد می‌گذشت که صدای لُهو و لعب و موسیقی و نی از آن خانه شنید. کنیزی از خانه بیرون آمد و خاکروبه در دست داشت. آن را بیرون خانه ریخت. امام کاظم علیه السلام به وی فرمود: «ای کنیز! صاحب این خانه، بنده است یا آزاد؟».

گفت: آزاد است.

فرمود: «درست می‌گویی. اگر بنده بود، از مولای خود می‌ترسید». وقتی کنیز، وارد خانه شد، مولایش که بر بساط شراب نشسته بود، پرسید: چرا دیر کردی؟

گفت: مردی با من، چنین گفت.

بشر، با پای برهنه از خانه بیرون آمد تا امام کاظم علیه السلام را ملاقات نمود و به دست او توبه کرد و عذرخواهی نمود و از شرم رفتارش گریست.

۲۲۲. امام صادق علیه السلام: عابدی در بنی اسرائیل بود که هیچ از دنیا استفاده نمی‌کرد. [روزی] شیطان، نعره زد و لشکریانش را جمع نمود و گفت: چه کسی می‌تواند این عابد را از راه به در کند؟

یکی گفت: من.

شیطان پرسید: چگونه؟

گفت: از طریق زنان.

شیطان گفت: نمی‌توانی. این عابد، زنان را تجربه نکرده است.

فَقَالَ لَهُ آخَرُ: فَأَنَا لَهُ.

فَقَالَ لَهُ: مِنْ أَيْنَ تَأْتِيهِ؟

قَالَ: مِنْ نَاحِيَةِ الشَّرَابِ وَاللَّذَاتِ.

قَالَ: لَسْتَ لَهُ، لَيْسَ هَذَا بِهِذَا.

قَالَ آخَرُ: فَأَنَا لَهُ.

قَالَ: مِنْ أَيْنَ تَأْتِيهِ؟

قَالَ: مِنْ نَاحِيَةِ الْبِرِّ؟

قَالَ: انْطَلِقْ فَأَنْتَ صَاحِبُهُ، فَاَنْطَلِقْ إِلَى مَوْضِعِ الرَّجُلِ فَأَقَامَ حِذَاهُ يُصَلِّي.

قَالَ: وَكَانَ الرَّجُلُ يَنَامُ وَالشَّيْطَانُ لَا يَنَامُ، وَيَسْتَرِيحُ وَالشَّيْطَانُ لَا يَسْتَرِيحُ، فَتَحَوَّلَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ وَقَدْ تَقَاصَرَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَاسْتَصْغَرَ عَمَلُهُ.

فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ بِأَيِّ شَيْءٍ قَوَيْتَ عَلَى هَذِهِ الصَّلَاةِ؟ فَلَمْ يُجِبْهُ، ثُمَّ أَعَادَ عَلَيْهِ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنِّي أَذْنَبْتُ ذَنْبًا وَأَنَا تَائِبٌ مِنْهُ، فَإِذَا ذَكَرْتُ الذَّنْبَ قَوَيْتُ عَلَى الصَّلَاةِ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي بِذَنْبِكَ حَتَّى أَعْمَلَهُ وَأَتُوبَ فَإِذَا فَعَلْتُهُ قَوَيْتُ عَلَى الصَّلَاةِ.

قَالَ: أَدَخُلُ الْمَدِينَةَ فَسَلَّ عَنْ فُلَانَةٍ الْبَغِيَّةَ فَأَعْطَاهَا دِرْهَمَيْنِ وَنَلَ مِنْهَا.

قَالَ: وَمِنْ أَيْنَ لِي دِرْهَمَيْنِ مَا أَدْرِي مَا الدَّرْهَمَيْنِ، فَتَنَاوَلَ الشَّيْطَانُ مِنْ تَحْتِ قَدَمِهِ دِرْهَمَيْنِ فَنَاوَلَهُ إِيَّاهُمَا.

فَقَامَ فَدَخَلَ الْمَدِينَةَ بِجَلَابِيهِ يَسْأَلُ عَنْ مَنْزِلِ فُلَانَةِ الْبَغِيَّةِ، فَأَرْشَدَهُ النَّاسُ، وَظَنُّوا أَنَّهُ جَاءَ يَعِظُهَا، فَأَرْشَدُوهُ فَجَاءَ إِلَيْهَا فَرَمَى إِلَيْهَا بِالدَّرْهَمَيْنِ وَقَالَ: قَوْمِي، فَقَامَتْ فَدَخَلَتْ مَنْزِلَهَا.

وَقَالَتْ: أَدَخُلُ، وَقَالَتْ: إِنَّكَ جِئْتَنِي فِي هَيْئَةٍ لَيْسَ يُؤْتَى مِثْلِي فِي مِثْلِهَا، فَأَخْبِرْنِي بِخَبْرِكَ، فَأَخْبَرَهَا، فَقَالَتْ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ

دیگری گفت: من [می‌توانم].

پرسید: چگونه؟

گفت: از راه می‌گساری و خوش‌گذرانی.

شیطان گفت: نمی‌توانی. او این کاره نیست.

دیگری گفت: من [می‌توانم].

پرسید: چگونه؟

گفت: با کارهای خوب.

شیطان گفت: برو که تو می‌توانی. شیطانک به محل سکونت عابد رفت و در کنار او به نماز ایستاد. عابد، می‌خوابید و شیطانک، نمی‌خوابید. عابد، استراحت می‌کرد و شیطانک، استراحت نمی‌کرد. عابد، رو به او کرد و در حالی که خود و کارهای خود را کوچک می‌دید، پرسید: ای بنده خدا! چگونه این همه توان بر انجام دادن نماز داری؟ شیطانک، پاسخ نداد. [عابد] دوباره پرسید.

شیطانک، در پاسخ گفت: ای بنده خدا! من گناه کردم و از آن، توبه نمودم. اینک، هرگاه به یاد آن گناه می‌افتم، بر انجام دادن نماز، نیرو می‌گیرم.

عابد گفت: بگو چه گناهی مرتکب شدی تا من هم انجام بدهم و توبه کنم و بر نماز خواندن بیشتر، نیرومند گردم.

شیطانک گفت: وارد شهر شو و سراغ فلان زن روسپی را بگیر و دو درهم به وی بده و مرتکب فحشا شو.

عابد گفت: دو درهم را از کجا بیاورم؟ اصلاً دو درهم چیست؟ شیطانک از زیر پایش دو درهم بیرون آورد و به وی داد. عابد با لباس بلند خود، وارد شهر شد و سراغ خانه زن روسپی را گرفت. مردم، او را راهنمایی کردند و گمان کردند که آمده تا او را موعظه نماید. عابد، نزد زن آمد و دو درهم را پیش او انداخت و گفت: بلند شو! زن بلند شد، داخل خانه شد و به عابد گفت: داخل شو.

سپس به عابد گفت: با هیئتی نزد من آمدی که آن گونه، کسی نزد من نمی‌آید. داستانت چیست؟ به من بگو. عابد، داستان را برایش تعریف کرد.

زن گفت: ای بنده خدا! ترک گناه، آسان‌تر از توبه است و چنین نیست که

طَلَبِ التَّوْبَةِ، وَلَيْسَ كُلُّ مَنْ طَلَبَ التَّوْبَةَ وَجَدَهَا، وَإِنَّمَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ هَذَا شَيْطَانًا مِثْلَ لَكَ، فَانصَرَفَ فَإِنَّكَ لَا تَرَى شَيْئًا، فَانصَرَفَ، وَمَاتَتْ مِنْ لَيْلَتِهَا، فَأَصْبَحَتْ فَإِذَا عَلَى بَابِهَا مَكْتُوبٌ: أَحْضَرُوا فُلَانَةَ فَإِنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَارْتَابَ النَّاسُ فَمَكَّثُوا ثَلَاثًا لَا يَدْفِنُوهَا ارْتِيَابًا فِي أَمْرِهَا.

فَأَوْحَى اللَّهُ ﷻ إِلَى نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ ﷺ: أَنْ آيِتِ فُلَانَةَ فَصَلِّ عَلَيْهَا، وَمُرِ النَّاسَ أَنْ يُصَلُّوا عَلَيْهَا، فَإِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهَا، وَأَوْجِبْتُ لَهَا الْجَنَّةَ بِتَشْيِيطِهَا عَبْدِي فُلَانًا عَنْ مَعْصِيَتِي.^١

٢٢٣. المحبّة البيضاء - في أخبار داوود ﷺ إِنَّ اللَّهَ ﷻ أَوْحَى إِلَيْهِ -: يَا دَاوُدُ، لَوْ يَعْلَمُ الْمُدْبِرُونَ عَنِّي كَيْفَ أَنْتَظَرِي لَهُمْ، وَرِفْقِي بِهِمْ، وَشَوْقِي إِلَى تَرْكِ مَعَاصِيهِمْ، لَمَاتُوا شَوْقًا إِلَيَّ وَتَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُمْ مِنْ مَحَبَّتِي.^٢

٣ / ٦

النَّظْمُ

٢٢٤. الإمام علي ﷺ - مِنْ وَصِيَّتِهِ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ﷺ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعْنَهُ اللَّهُ -: أَوْصِيكُمْ وَجَمِيعَ وَلَدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ.^٣

٤ / ٦

رِغَايَةُ أَحْقَاقِ الْوَالِدَيْنِ

الكتاب

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.^٤

١. الكافي: ج ٨ ص ٢٨٤ ح ٥٨٤.

٢. المحبّة البيضاء: ج ٨ ص ٦٢.

٣. نهج البلاغة: الكتاب ٤٧.

٤. الإسراء: ٢٣.

هر کسی بخواهد توبه کند، بدان، دست یابد. به نظر می‌رسد آن مرد، شیطانی بوده که در شمایل مردی ظاهر شده است. بازگرد که چیزی نخواهی دید.
مرد عابد، بازگشت. آن زن، همان شب از دنیا رفت. صبح، بر در خانه‌اش نوشته شده بود: «بر جنازه این زن، حاضر شوید که از بهشتیان است».
مردم، به تردید افتادند. سه روز صبر کردند و او را دفن نکردند.
خداوند ﷻ به پیامبری از پیامبران (یعنی موسی بن عمران ﷺ) وحی فرستاد که: «بر جنازه آن زن، حاضر شو، بر او نماز بگذار و به مردم، دستور بده که بر او نماز بگذارند. به راستی که او را بخشیدم و بهشت را بر او واجب کردم؛ زیرا بنده‌ام را از گناه، باز داشت».

۲۲۳. الْقَحْجَةُ الْبَيْضَاءُ: در اخبار داوود ﷺ آمده که خداوند ﷻ به وی، چنین وحی فرستاد: ای داوود! اگر نافرمانان نسبت به من می‌دانستند که انتظار کشیدنم برای آنان، مدارایم به حالشان و علاقه‌ام به دست بر داشتن آنها از گناهکاری چگونه است، از فرط اشتیاق به من، جان می‌باختند و بندبندشان از شدت دوستی، از هم می‌گسست.

۳/۶

نظم در کارها

۲۲۴. امام علی ﷺ - در سفارش به امام حسن و امام حسین ﷺ هنگامی که ابن ملجم، که نفرین خدا بر او باد، به او ضربت زد - : من، به شما و همه فرزندان و خاندانم و کسانی را که نامه من بدانان می‌رسد، به پروا کردن از خدا و نظم در کارها سفارش می‌کنم.

۴/۶

رعایت حقوق پدر و مادر

قرآن

«و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مهرستید و به پدر و مادر [خود]، احسان کنید».

﴿قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَلَدِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴾^١.

﴿وَوَضِعْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنَ مَقَلَّةٍ أُمُّهُ كَرَّمَهَا وَوَضَعْتَهُ كُرَّمَهَا وَحَمَلَهُ رَوْحُ صُلَّةٍ تَلْتَمُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَلَدِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^٢.

الحديث

٢٢٥. رسول الله ﷺ : دُعَاءُ الْوَلَدِ لِلْوَالِدِ كَالْأَخِذِ بِالْيَدِ.^٣

٢٢٦. عنه ﷺ : خَرَجَ ثَلَاثُ نَفَرٍ يَسِيرُونَ فِي الْأَرْضِ ، فَبَيْنَمَا هُمْ يَعْبُدُونَ اللَّهَ فِي كَهْفٍ فِي قُلَّةٍ جَبَلٍ حَتَّىٰ بَدَتْ صَخْرَةٌ مِنْ أَعْلَى الْجَبَلِ حَتَّىٰ التَّقَمَّتْ بَابَ الْكَهْفِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : عِبَادَ اللَّهِ وَاللَّهِ لَا يُنْجِيكُمْ مِنَّا وَقَعْتُمْ إِلَّا أَنْ تَصَدَّقُوا اللَّهَ ، فَهَلُمَّ مَا عَمِلْتُمْ لِلَّهِ خَالِصًا ، فَإِنَّمَا ابْتَلَيْتُمْ بِالدُّنُوبِ .

فَقَالَ أَحَدُهُمْ : اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي طَلَبْتُ امْرَأَةً لِحُسْنِهَا وَجَمَالِهَا فَأَعْطَيْتُ فِيهَا مَا لَا ضَخْمًا حَتَّىٰ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا وَجَلَسْتُ مِنْهَا مَجْلِسَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ ذَكَرْتُ النَّارَ فَقُمْتُ عَنْهَا فَرَقًا مِنْكَ اللَّهُمَّ فَارْفَعْ عَنَّا هَذِهِ الصَّخْرَةَ ، فَانْصَدَعَتْ حَتَّىٰ نَنْظُرُوا إِلَى الصَّدْعِ .

ثُمَّ قَالَ الْآخَرُ : اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي اسْتَأْجَرْتُ قَوْمًا يَحْرَثُونَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ يَنْصِفُ دِرْهَمٍ فَلَمَّا فَرَّغُوا أُعْطِيَتْهُمْ أَجُورُهُمْ .

فَقَالَ أَحَدُهُمْ : قَدْ عَمِلْتُ عَمَلًا اثْنَيْنِ وَاللَّهِ لَا آخِذُ إِلَّا دِرْهَمًا وَاحِدًا وَتَرَكَ مَالَهُ عِنْدِي فَبَدَرْتُ بِذَلِكَ النِّصْفِ الدَّرْهَمِ فِي الْأَرْضِ فَأَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ رِزْقًا

١. النمل: ١٩.

٢. الأحقاف: ١٥.

٣. الفردوس: ج ٢ ص ٢١٣ ح ٣٠٣٨.

﴿گفت: پروردگارا! در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، سپاس بگزارم و به کار شایسته‌ای که آن را می‌پسندی، بپردازم و مرا به رحمت خویش، در میان بندگان شایسته، داخل کن﴾.

﴿و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم. مادرش با تحمل رنج، به او باردار شد و با تحمل رنج، او را به دنیا آورد. و بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است، تا آن‌گاه که به رشد کامل خود برسد، و به چهل سال برسد، می‌گوید: پروردگارا! بر دلم بیفکن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، سپاس گویم و کار شایسته‌ای انجام دهم که آن را خوش داری و فرزندانم را برایم شایسته گردان. در حقیقت، به درگاه تو توبه آوردم و من از فرمان‌پذیرانم﴾.

حدیث

۲۲۵. پیامبر خدا ﷺ: دعای فرزند برای پدر و مادر، مانند یاری کردن آنان است.

۲۲۶. پیامبر خدا ﷺ: سه نفر برای گشت و گذار، از خانه بیرون رفتند. در حالی که در غاری بر نوک کوهی خداوند را عبادت می‌کردند، سنگی بزرگ، از بالای کوه فرو افتاد و در غار را بست. یکی از آن سه گفت: بندگان خدا! از گرفتاری، نجات پیدا نمی‌کنید، مگر آن که با خداوند، صادق باشید. هر یک از شما آنچه را خالصانه انجام داده، برملا سازد؛ چرا که اینک به خاطر گناهان، گرفتار آمده‌اید.

یکی از آنان گفت: بار خدایا! تو می‌دانی که من به خاطر زیبایی زنی در پی‌اش بودم و ثروتی بسیار در این راه، خرج کردم. وقتی بر او دست یافتم و در کنارش قرار گرفتم، آتش [دوزخ] را یاد کردم، و به سبب ترس از تو از کنارش برخاستم. بار خدایا! این سنگ را از جلوی غار، بردار. سنگ، شکافته شد و آنان، بدان نگریستند.

نفر دوم گفت: بار خدایا! تو می‌دانی که من، گروهی را برای کشاورزی به کارگری گرفتم که به هر کدام، نصف درهم پرداخت کنم. وقتی از کار، دست کشیدند، مزدشان را پرداختم.

یکی از آنان گفت: من به اندازه دو نفر کار کردم. به خدا سوگند، کمتر از یک درهم نمی‌گیرم و نصف درهم را نزد من انداخت. من هم آن را خرج بذر

وَجَاءَ صَاحِبُ النُّصَبِ الدَّرْهَمَ فَأَرَادَهُ قَدْ دَفَعْتُ إِلَيْهِ ثَمَانِي عَشْرَةَ أَلْفًا^١، فَإِنْ كُنْتُ
تَعْلَمُ أَنَّمَا فَعَلْتُهُ مَخَافَةً مِنْكَ فَارْفَعْ عَنَّا هَذِهِ الصَّخْرَةَ.

قَالَ: فَانْفَرَجَتْ حَتَّى نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ.

ثُمَّ قَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنَّ أَبِي وَأُمِّي كَانَا نَائِمَيْنِ فَأَتَيْتُهُمَا بِقَعَبٍ
مِنْ لَبَنٍ فَخِفْتُ إِنْ أَضَعُهُ أَنْ تَمُوجَ فِيهِ هَامَّةٌ وَكَرِهْتُ أَنْ أَوْقِظَهُمَا مِنْ نَوْمِهِمَا
فَيَشُقُّ ذَلِكَ عَلَيْهِمَا فَلَمْ أَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى اسْتَيْقَظَا وَشَرَبَا، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ
أَنِّي كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَارْفَعْ عَنَّا هَذِهِ الصَّخْرَةَ، فَانْفَرَجَتْ لَهُمْ
حَتَّى سَهَّلَ لَهُمْ طَرِيقَهُمْ.

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ صَدَقَ اللَّهُ نَجَا.^٢



الْإِضَافَةُ فِي عَشْرَةِ النَّاسِ

٢٢٧. الإمام علي عليه السلام: وَأَيُّ كَلِمَةٍ حُكِمَ جَامِعَةً: أَنْ تُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ،
وَتَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لَهَا؟^٣

٢٢٨. عنه عليه السلام: كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ يُنْكِرَ عَلَى النَّاسِ مَا يَأْتِي مِثْلَهُ.^٤

٢٢٩. عنه عليه السلام: شَرُّ النَّاسِ مَنْ كَانَ مُتَّبِعًا لِعُيُوبِ النَّاسِ، عَمِيًّا لِمَعَايِبِهِ.^٥

٢٣٠. عنه عليه السلام - فِي كِتَابِهِ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام -: يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
غَيْرِكَ، فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَاكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا.^٦

١. في المصدر: «ثمان عشرة آلاف»، والصحيح ما أثبتناه.

٢. المحاسن: ج ١ ص ٣٩٤ ح ٨٨١.

٣. تحف العقول: ص ٨١.

٤. غرر الحكم: ح ٧٠٧٣.

٥. غرر الحكم: ح ٥٧٣٩.

٦. نهج البلاغة: الكتاب ٣١.

زمین کردم و خداوند، از آن، روزی بسیار نصیب کرد. روزی آن مرد آمد و نصف درهم خود را طلب کرد. من هم هجده هزار درهم به وی دادم. خدایا! اگر آن کار را از ترس تو انجام دادم، این سنگ را از درِ غار بردار. سنگ، کمی کنار رفت، به اندازه‌ای که یکدیگر را می‌دیدند.

سومی گفت: بار خدایا! تو می‌دانی که پدر و مادرم در خواب بودند و من برای آنان، کاسه‌ای بزرگ، شیر آوردم. ترسیدم اگر ظرف شیر را بگذارم، حشره‌ای یا گزنده‌ای در آن بیفتد و نخواستم آنان را از خواب، بیدار کنم و آنان را ناراحت سازم. پس خودم همان جا ایستادم تا بیدار شدند و شیر را نوشیدند. بار خدایا! اگر این کار را برای تو انجام دادم، این سنگ را از جلوی ما بردار.

آن گاه، سنگ، کاملاً به کنار رفت و راه آنان باز شد. سپس پیامبر ﷺ فرمود: هر که با خداوند راستی کند، پیروز می‌شود.

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی
۵/۶

رعایت انصاف در معاشرت با مردم

۲۲۷. امام علی علیه السلام: چه سخن حکیمانه‌ی جامعی است این سخن که: آنچه برای خود دوست می‌داری، برای دیگران [نیز] دوست بدار، و آنچه برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران [نیز] نپسند.

۲۲۸. امام علی علیه السلام: برای نادانی آدمی همین بس که از دیگران، در آنچه خودش [نیز] انجام می‌دهد، خُرده بگیرد!

۲۲۹. امام علی علیه السلام: بدترین مردم، کسی است که پیجوی عیب‌های مردم باشد و نابینای عیب‌های خویش.

۲۳۰. امام علی علیه السلام: در نامه به فرزندش حسن علیه السلام: فرزندانِ خود را ترازو میان خود و دیگران قرار ده. پس آنچه برای خود دوست می‌داری، برای دیگران [نیز] دوست بدار، و آنچه برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران [نیز] نپسند.

٦ / ٦

الْعَمَلُ

٢٣١. رسول الله ﷺ: طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ.^١
٢٣٢. الإمام علي عليه السلام: مَنْ يَعْمَلْ يَزِدَّ قُوَّةً، مَنْ يُقْصِرْ فِي الْعَمَلِ يَزِدَّ فَتْرَةً.^٢
٢٣٣. الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كانَ يَخْرُجُ وَمَعَهُ أَحْمَالُ النَّوَى، فَيَقَالُ لَهُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا هَذَا مَعَكَ؟
- فَيَقُولُ: نَخْلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَيَغْرِسُهُ فَلَمْ يُغَادِرْ مِنْهُ وَاحِدَةً.^٣
٢٣٤. الكافي عن أبي عمرو الشيباني: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَبِيَدِهِ مِسْحَاةٌ وَعَلَيْهِ إِزَارٌ غَلِيظٌ يَعْمَلُ فِي حَائِطٍ لَهُ وَالْعَرَقُ يَنْصَابُ عَنْ ظَهْرِهِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَعْطِنِي أَكْفِكَ.
- فَقَالَ لِي: إِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَتَأَذَّى الرَّجُلُ بِحَرِّ الشَّمْسِ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ.^٤
٢٣٥. الكافي عن عبد الأعلى مولى آل سام: اسْتَقْبَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ شَدِيدِ الْحَرِّ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! حَالُكَ عِنْدَ اللَّهِ وَقَرَابَتُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتَ تُجْهَدُ لِنَفْسِكَ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ؟
- فَقَالَ: يَا عَبْدَ الْأَعْلَى خَرَجْتُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ لِأَسْتَفْنِي عَنْ مِثْلِكَ.^٥
٢٣٦. الإمام الصادق عليه السلام: مَنْ لَمْ يَسْتَحْيِ مِنْ طَلَبِ الْمَعَاشِ خَفَّتْ مَوَونَتُهُ، وَرَخِيَ بَالُهُ، وَنَعِمَ عِيَالُهُ.^٦

١. بحار الأنوار: ج ١٠٣ ص ٩ ح ٣٥.

٢. غرر الحكم: ح ٧٩٩٠ و ٧٩٩١.

٣. الكافي: ج ٥ ص ٧٥ ح ٩.

٤. الكافي: ج ٥ ص ٧٦ ح ١٣.

٥. الكافي: ج ٥ ص ٧٤ ح ٣.

٦. ثواب الأعمال: ص ٢٠٠.

۶/۶

کار

۲۳۱. پیامبر خدا ﷺ: به دست آوردن [روزی] حلال، بر هر زن و مرد مسلمان، واجب است.

۲۳۲. امام علی علیه السلام: آن که کار کند، نیرویش افزون گردد، و آن که در کار کوتاهی کند، سستی‌اش افزون گردد.

۲۳۳. امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان، از خانه بیرون می‌رفت و با خود، هسته خرما حمل می‌کرد. به وی گفته شد: ای ابو الحسن! اینها چیست؟
می‌فرمود: «إِنْ شَاءَ اللَّهُ، درخت خرماست!».

آنها را می‌کاشت و هیچ‌یک خطا نمی‌رفت.

۲۳۴. الکافی - به نقل از ابو عمرو شیبانی -: امام صادق علیه السلام را دیدم در حالی که بیلی در دست و لباسی خشن بر تن داشت و در باغچه خانه‌اش کار می‌کرد و از پشتش عرق می‌ریخت. به او گفتم: جانم فدایت! بیل را به من بده تا کار را انجام دهم.

فرمود: «من دوست می‌دارم آدمی در راه تأمین هزینه زندگی، در گرمای خورشید، رنج ببرد».

۲۳۵. الکافی - به نقل از عبد الأعلى (وابسته آل سام) -: در یک روز گرم تابستانی، در یکی از راه‌های مدینه به امام صادق علیه السلام برخوردیم. گفتم: جانم فدایت! [با توجه به] منزلت شما نزد خداوند ﷻ و نسبت شما با پیامبر خدا، باز هم در چنین روزی خود را به زحمت می‌اندازی؟

فرمود: «ای عبد الأعلى! در جستجوی روزی بیرون آمدم تا از امثال تو بی‌نیاز گردم».

۲۳۶. امام صادق علیه السلام: آن که از کسب روزی حیا نکند، هزینه‌اش آسان و خاطرش آسوده و خانواده‌اش در رفاه خواهد بود.

٢٣٧. الكافي عن علي بن أبي حمزة: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَعْمَلُ فِي أَرْضٍ لَهُ قَدْ اسْتَنْقَعَتْ قَدَمَاهُ فِي الْعَرَقِ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! أَيْنَ الرَّجَالُ؟
فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، قَدْ عَمِلَ بِالْيَدِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي فِي أَرْضِهِ وَمِنْ أَبِي.
فَقُلْتُ لَهُ: وَمَنْ هُوَ؟

فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَآبَانِي عليه السلام كُلُّهُمْ كَانُوا قَدْ عَمِلُوا
بِأَيْدِيهِمْ، وَهُوَ مِنْ عَمَلِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْأَوْصِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ.^١

٧ / ٦

إِتْقَانُ الْعَمَلِ

٢٣٨. رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا أَنْ يُتَقَنَّهُ.^٢
٢٣٩. الإمام علي عليه السلام: أَيْسُرُكَ أَنْ تَكُونَ مِنْ حِزْبِ اللَّهِ الْغَالِبِينَ؟ إِنْ تَقَى اللَّهَ سُبْحَانَهُ
وَأَحْسِنَ فِي كُلِّ أَمْرِكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.^٣
٢٤٠. الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله نَزَلَ حَتَّى لَحَدَّ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ وَسَوَّى اللَّبْنَ
عَلَيْهِ، وَجَعَلَ يَقُولُ: نَاوِلْنِي حَجَرًا، نَاوِلْنِي تُرَابًا رَطْبًا، يَسُدُّ بِهِ مَا بَيْنَ اللَّبَنِ،
فَلَمَّا أَنْ فَرَغَ وَحَنَّا التُّرَابَ عَلَيْهِ وَسَوَّى قَبْرَهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنِّي لَأَعْلَمُ
أَنَّهُ سَيَبْلَى وَيَصِلُ إِلَيْهِ الْبَلَاءُ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ.^٤

٨ / ٦

الِاسْتِقْلَالُ لِلَّيَّةِ فِي الْعَمَلِ

٢٤١. الإمام الصادق عليه السلام: مَنْ آجَرَ نَفْسَهُ فَقَدْ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ. - وفي رواية

١. الكافي: ج ٥ ص ٧٥ ح ١٠.
٢. كنز العمال: ج ٣ ص ٩٠٧ ح ٩١٢٨.
٣. غرر الحكم: ح ٢٨٢٨.
٤. وسائل الشيعة: ج ٣ ص ٢٣٠ ح ٣٤٨٤.

۲۳۷. الکافی به نقل از علی بن ابی حمزه -: ابو الحسن [امام کاظم] را دیدم که در زمینی کار می‌کرد و پاهایش از عَرَق، خیس شده بود. گفتم: جانم فدایت! مردان (کارگران) کجایند؟

فرمود: «ای علی! کسی که از من و پدرم بهتر بود، در زمینش با دستان خود، کار می‌کرد». گفتم: او کیست؟

فرمود: «پیامبر ﷺ، امیر مؤمنان و پدرانم. همه آنان، با دستان خود، کار می‌کردند و این، شیوه پیامبران، رسولان، جانشینان آنها و صالحان است».

۷/۶

محکم کاری

۲۳۸. پیامبر خدا ﷺ: به راستی که خداوند متعال، دوست می‌دارد که هریک از شما وقتی کاری انجام می‌دهد، آن را استوار (محکم) گرداند.

۲۳۹. امام علی علیه السلام: آیا می‌خواهی که از حزب پیروز خداوند باشی؟ از خدا پروا کن و کارها را درست انجام بده؛ چرا که خداوند با کسانی است که تقوا پیشه‌اند و آنانی که کارها را نیکو (بی‌عیب و نقص) انجام می‌دهند.

۲۴۰. امام صادق علیه السلام: پیامبر خدا، در گور سعد بن معاذ، فرود آمد، خشت‌ها را مرتب می‌کرد و می‌فرمود: «به من سنگ بدهید! گل بدهید!» و لابه‌لای خشت‌ها را پُر می‌کرد. وقتی از کار، فراغت یافت و خاک بر گور ریخت و آن را صاف کرد، فرمود: «می‌دانم به زودی این بدن از بین می‌رود و تباه می‌گردد؛ لیکن خداوند، دوست می‌دارد که هرگاه بنده‌اش کاری انجام می‌دهد، آن را استوار گرداند».

۸/۶

استقلال در کار

۲۴۱. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: «آن که خود را اجیر دیگری کند، [در] روزی را بر خود بسته است».

أخرى - وَكَيْفَ لَا يَحْظُرُهُ، وَمَا أَصَابَ فِيهِ فَهُوَ لِزَبِّهِ الَّذِي آجَرُهُ؟^١

٩ / ٦

خِدْمَةُ النَّاسِ

٢٢٢. رسول الله ﷺ: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.^٢
٢٢٣. الإمام الصادق عليه السلام - فِي قَوْلِ اللَّهِ ﷻ: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ»^٣ -: نَفَاعاً.^٤
٢٢٤. عنه عليه السلام: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.^٥
٢٢٥. الكافي عن جميل عن الإمام الصادق عليه السلام: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: الْمُؤْمِنُونَ خَدَمَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ.

قُلْتُ: وَكَيْفَ يَكُونُونَ خَدَمًا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ؟

قَالَ: يُفِيدُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا.^٦

٢٢٦. الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ عِيسَى عليه السلام مَرَّ بِقَوْمٍ مُجْلِبِينَ فَسَأَلَ عَنْهُمْ، فَقِيلَ: بِنْتُ فُلَانٍ تُهْدَى إِلَى بَيْتِ فُلَانٍ، فَقَالَ: صَاحِبُهُمْ مَيِّتٌ مِنْ لَيْلَتِهِمْ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ، قِيلَ: إِنَّهَا حَيَّةٌ.

فَذَهَبَ مَعَ النَّاسِ إِلَى دَارِهَا، فَخَرَجَ زَوْجُهَا، فَقَالَ لَهُ: سَلْ زَوْجَتَكَ مَا فَعَلَتِ الْبَارِحَةَ مِنَ الْخَيْرِ.

فَقَالَتْ: مَا فَعَلْتُ شَيْئاً إِلَّا أَنْ سَأِلْتُكَ أَنْ يَأْتِنِي كُلَّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ فِيمَا مَضَى،

١. الكافي: ج ٥ ص ٩٠ ح ١.

٢. الكافي: ج ٢ ص ١٦٢ ح ١.

٣. مريم: ٣١.

٤. الكافي: ج ٢ ص ١٦٥ ح ١١.

٥. الكافي: ج ٢ ص ١٦٢ ح ٧.

٦. الكافي: ج ٢ ص ١٦٧ ح ٩.

در حدیث دیگری از ایشان چنین آمده است: «کسی که هرچه به دست می‌آورد، از آن کارفرمایی است که او را اجیر کرده است،^۱ چگونه روزی‌اش بسته نشود؟!».

۹/۶ خدمت به مردم

۲۴۲. پیامبر خدا ﷺ: آن که صبح کند و به کار مسلمانان اهتمام نرزد، مسلمان نیست.

۲۴۳. امام صادق علیه السلام - درباره این سخن خداوند ﷻ: «و هر جا که باشم، مرا با برکت ساخته» - یعنی سودمند [برای دیگران].

۲۴۴. امام صادق علیه السلام: از پیامبر ﷺ سؤال شد: دوست داشتنی‌ترین مردم در نزد خداوند کیست؟

فرمود: «آن که برای مردم، سودمندتر باشد».

۲۴۵. الکافی - به نقل از جمیل -: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «مؤمنان، خدمتگزار یکدیگرند».

پرسیدم: چگونه خدمتگزار یکدیگرند؟

فرمود: «به یکدیگر، سود می‌رسانند».

۲۴۶. امام صادق علیه السلام: عیسی علیه السلام از کنار قومی گذشت که در میان‌شان هیاهو برپا بود.

پرسید: «چه خبر است؟». گفته شد: دختر فلانی به خانه شوهر می‌رود.

فرمود: «آن زن، امشب می‌میرد».

چون فردا شد، به عیسی علیه السلام گفته شد: آن زن، زنده است.

عیسی علیه السلام با مردم به خانه آن زن رفت. شوهرش بیرون آمد. به وی گفت:

«از همسرت بپرس که شب گذشته چه کار نیکی انجام داده است».

۱. ظاهراً مقصود، کسی است که تمامی اوقات خود را در اختیار دیگری قرار دهد و برای خود، هیچ نگذارد؛ و گرنه -

چنان‌که در همین کتاب آمده است -، حضرت موسی علیه السلام خود را اجیر شعیب علیه السلام کرد و امیرالمؤمنین نیز خود را اجیر

یک یهودی نمود. م.

وإنه جاءنا ليلتنا فهتف فلم يجب، فقال: عز علي أنها لا تسمع صوتي،
وعياي يبقون الليلة جوعاً، فقممت متكررة فأثلثته مقدار ما كنت أنيله فيما
مضى.

قال عيسى عليه السلام: تنحني عن مجلسك، فتنتحيت فإذا تحت ثيابها أفعى عاض
على ذنبيه.

فقال: بما تصدقت صرف عنك هذا.^١

١٠ / ٦

الأمانة

٢٢٧. رسول الله ﷺ: الأمانة غنى.^٢

٢٢٨. الإمام الصادق عليه السلام: أنظر ما بلغ به علي عليه السلام عند رسول الله ﷺ فالزمه، فإن علياً عليه السلام
إنما بلغ ما بلغ به عند رسول الله ﷺ بصديق الحديث، وأداء الأمانة.^٣

٢٢٩. الكافي عن عبد الرحمن بن سيابة: لما هلك أبي سيابة جاء رجل من إخوانه إلي
فضرب الباب علي فخرجت إليه فعزاني، وقال لي: هل ترك أبوك شيئاً؟
فقلت له: لا.

فدفع إلي كيساً فيه ألف درهم وقال لي: أحسن حفظها وكل فضلها.
فدخلت إلى أمي وأنا فرح فأخبرتها فلما كان بالعشي أتيت صديقاً كان
لأبي فاشترى لي بضائع سابري وجلست في حانوت فرزق - الله جل وعز -
فيها خيراً كثيراً وحضر الحج فوقع في قلبي فجلت إلى أمي، وقلت لها: إنها
قد وقع في قلبي أن أخرج إلى مكة.

١. بحار الأنوار: ج ١٤ ص ٣٢٤ ح ٣٧.

٢. مسند الشهاب: ج ١ ص ٤٤ ح ١٦.

٣. الكافي: ج ٢ ص ١٠٤ ح ٥.

زن گفت: کاری نکردم، جز این که مستمندی در شب‌های جمعه گذشته نزد من می‌آمد. دیشب نیز آمد و بانگ زد. کسی پاسخش را نداد. مرد مستمند با خود گفت: چه قدر سخت است که صدایم را نمی‌شنود و امشب، خانواده‌ام گرسنه می‌مانند. [چون چنین گفت،] به صورت ناشناس، برخاستم و به اندازه شب‌های گذشته چیزی به وی دادم.

عیسی علیه السلام فرمود: «از جایت بلند شو».

چون زن بلند شد، در زیر فرش‌ها افعی‌ای آماده نیش زدن بود. عیسی علیه السلام فرمود: «به خاطر صدقه‌ات این بلا از تو دور شد».

۱۰/۶

امانتداری

۲۳۷. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: امانتداری، توانگری است.

۲۳۸. امام صادق علیه السلام: بنگر به منزلتی که علی علیه السلام نزد پیامبر خدا یافت و آن را کنار مگذار؛ چرا که علی علیه السلام همانا با راستگویی و امانتداری، بدان منزلت نزد پیامبر خدا دست یافت.

۲۳۹. الکافی - به نقل از عبد الرحمان بن سیابه -: چون پدرم سیابه از دنیا رفت، مردی از دوستانش نزد من آمد و در خانه را زد. بیرون رفتم. به من تسلیت گفت و افزود: آیا پدرت چیزی برجای گذاشته است؟
گفتم: نه.

کیسه‌ای که در آن، هزار درهم بود، به من داد و گفت: از این سرمایه، درست نگهداری کن و از سود آن، بهره ببر.

با خوش‌حالی نزد مادرم رفتم و وی را از داستان، باخبر ساختم. چون شب شد، نزد یکی از دوستان پدرم رفتم و برایم مقداری پارچهٔ سابری^۱ جنس شاپوری خریداری کرد و در مغازه‌ای به کسب، مشغول شدم. خداوند تعالی در این کسب و کار، سود بسیار مقدر ساخت. چون هنگام حج شد، به دلم افتاد به مکه بروم. نزد مادرم آمدم و به وی گفتم: به دلم افتاده که به مکه بروم.

۱. پارچه با جامه‌ای نازک و نیکو، منسوب به سابور (شاپور)، واقع در منطقه فارس (ر.ک: لغت‌نامهٔ دهخدا، ج ۸، ص ۱۱۶۲۲).

فَقَالَتْ لِي: فَرُدَّ دَرَاهِمَ فُلَانٍ عَلَيْهِ فَهَاتِيهَا وَجِئْتُ بِهَا إِلَيْهِ فَدَفَعْتُهَا إِلَيْهِ فَكَأَنِّي وَهَبْتُهَا لَهُ.

فَقَالَ: لَعَلَّكَ اسْتَقْلَلْتَهَا فَأَزِيدَكَ؟

قُلْتُ: لَا، وَلَكِنْ قَدْ وَقَعَ فِي قَلْبِي الْحَجُّ فَأَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ شَيْئُكَ عِنْدَكَ، ثُمَّ خَرَجْتُ فَقَضَيْتُ نُسْكَي، ثُمَّ رَجَعْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَدَخَلْتُ مَعَ النَّاسِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَكَانَ يَأْذَنُ إِذْنًا عَامًّا فَجَلَسْتُ فِي مَوَاقِفِ النَّاسِ وَكُنْتُ حَدَّثًا فَأَخَذَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ وَيُجِيبُهُمْ.

فَلَمَّا خَفَّ النَّاسُ عَنْهُ أَشَارَ إِلَيَّ فَدَنَوْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ لِي: أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ سَيَابَةَ.

فَقَالَ لِي: مَا فَعَلَ أَبُوكَ؟

فَقُلْتُ: هَلَكَ.

قَالَ: فَتَوَجَّعَ وَتَرَحَّمَ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي: أَفَتَرَكَ شَيْئًا.

قُلْتُ: لَا.

قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ حَبَجْتَ؟

قَالَ: فَأَبْتَدَأْتُ فَحَدَّثْتُهُ بِقِصَّةِ الرَّجُلِ.

قَالَ: فَمَا تَرَكَنِي أَفْرُغُ مِنْهَا حَتَّى قَالَ لِي: فَمَا فَعَلْتَ فِي الْأَلْفِ؟

قَالَ: قُلْتُ: رَدَدْتُهَا عَلَى صَاحِبِهَا.

قَالَ: فَقَالَ لِي: قَدْ أَحْسَنْتَ، وَقَالَ لِي: أَلَا أُوصِيكَ؟

قُلْتُ: بَلَى، جُعِلْتُ فِدَاكَ!

فَقَالَ: عَلَيْكَ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ تَشْرِكِ النَّاسَ فِي أَمْوَالِهِمْ هَكَذَا

- وَجَمَعَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ -.

مادرم گفت: پس درهم‌های فلانی را به وی بازگردان.
سپس درهم‌ها را نزد آن مرد بردم و به وی بازگرداندم، چنان‌که گویا هزار درهم را به وی بخشیدم [؛ چون او گمان نمی‌کرد این پول، هیچ‌گاه به وی برگردد].

مرد گفت: شاید اینها برایت کم است. آنها را زیاد کنم؟
گفتم: خیر؛ لیکن قصد حج دارم و دوست می‌دارم اموالتان نزد خودتان باشد.

سپس به سمت مکه رفتم، اعمال حج را به جا آوردم و به مدینه بازگشتم.
پس از برگشت، به همراه مردم به دیدار امام صادق علیه السلام رفتم. ایشان، ملاقات‌های عمومی داشت. من که کم سن بودم، در آخر جمعیت نشستم.
مردم سؤال می‌کردند و وی پاسخ می‌داد تا این که جمعیت، کم شد. امام علیه السلام به من اشاره کرد. نزدیک شدم. به من فرمود: «آیا خواهی داری؟».

گفتم: جانم فدایت! من عبدالرحمان پسر سیابه هستم.

فرمود: «پدرت چه کار می‌کند؟»
گفتم: از دنیا رفت.

امام علیه السلام اظهار همدردی کرد و بر وی رحمت فرستاد. سپس به من فرمود:
«آیا پدرت مالی به جای گذاشت؟»
گفتم: خیر.

فرمود: «پس چگونه حج انجام دادی؟»
داستان آن مرد را برایش شرح دادم. هنوز سختم تمام نشده بود که
فرمود: «با هزار درهم، چه کردی؟»
گفتم: آن را به صاحبش بازگرداندم.

به من فرمود: «آفرین!».

سپس فرمود: «آیا به تو سفارشی بکنم؟».

گفتم: آری، جانم فدایت!

فرمود: «بر تو باد راستگویی و امانتداری، تا این چنین، شریک مال مردم باشی» و انگشت‌هایش را [برای فهماندن مطلب،] درهم کرد.

قَالَ : فَحَفِظْتُ ذَلِكَ عَنْهُ فَرَكَّيْتُ ثَلَاثِمِئَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ.^١

٢٥٠. الإمام الباقر عليه السلام : ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ تعالى لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً : أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ ، وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبِرِّ وَالْفَاجِرِ ، وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بِرَّيْنِ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ.^٢

١١ / ٦

التَّزَيُّنُ

٢٥١. رسول الله صلى الله عليه وآله : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ.^٣

٢٥٢. عنه عليه السلام : الشَّعْرُ الْحَسَنُ مِنْ كِسْوَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَأَكْرَمُوهُ.^٤

٢٥٣. عنه عليه السلام : مَنْ اتَّخَذَ شَعْرًا فَلْيُحْسِنْ وَلَا يَتَّهْ ، أَوْ لِيَجْزُهُ.^٥

٢٥٤. عنه عليه السلام - لِلرِّجَالِ - : قُصُّوا أَظْفَارَكُمْ ، وَلِلنِّسَاءِ : اُتْرُكْنَ فَإِنَّهُ أَزِينُ لَكُنَّ.^٦

٢٥٥. الإمام علي عليه السلام : لِيَتَزَيَّنَ أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ ، كَمَا يَتَزَيَّنُ لِلْغَرِيبِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يَرَاهُ فِي أَحْسَنِ الْهَيْئَةِ.^٧

٢٥٦. الإمام الصادق عليه السلام : اِلْبَسْ وَتَجَمَّلْ ، فَإِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ ، وَلْيَكُنْ مِنْ خَلَالِ.^٨

٢٥٧. الإمام الباقر عليه السلام : لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُعْطَلَ نَفْسَهَا وَلَوْ تُعَلِّقُ فِي عُنُقِهَا قِلَادَةً.^٩

١. الكافي: ج ٥ ص ١٣٤ ح ٩.

٢. الكافي: ج ٢ ص ١٦٢ ح ١٥.

٣. صحيح مسلم: ج ١ ص ٩٣ ح ١٤٧.

٤. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ١ ص ١٢٩ ح ٣٢٧.

٥. الكافي: ج ٦ ص ٤٨٥ ح ٢.

٦. الكافي: ج ٦ ص ٢٩١ ح ١٥.

٧. الكافي: ج ٦ ص ٢٣٩ ح ١٠.

٨. الكافي: ج ٦ ص ٤٢٢ ح ٧.

٩. الكافي: ج ٥ ص ٥٠٩ ح ٢.

این اندرز را همیشه به یاد داشتیم تا [به ثروتی دست یافتیم که] سیصد هزار درهم، زکات دادم.

۲۵۰. امام باقر علیه السلام : سه چیز است که خداوند تعالی، به کسی اجازه ترک آن را نداده است : امانتداری نسبت به انسان‌های صالح و فاجر (درستکار و بدکار)، وفای به عهد نسبت به صالح و فاجر، و نیکی به پدر و مادر؛ نیک باشند یا بد.

۱۱/۶ آرایش

۲۵۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : خداوند، زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد.
۲۵۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : موی زیبا، از جامه‌های خداوند متعال است. آن را عزیز بدارید.
۲۵۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر که مویش را بلند گذاشت، از آن نیکو مراقبت کند؛ وگرنه آن را کوتاه کند.
۲۵۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : به مردان فرمود: «ناخن‌هایتان را کوتاه کنید» و به زنان فرمود: «ناخن بگذارید؛ زیرا برایتان زیباتر است».
۲۵۵. امام علی علیه السلام : هر یک از شما برای برادر مسلمانش خود را بیاراید، چنان که برای غریبه‌ها خود را می‌آراید و دوست دارد او را در بهترین شمایل ببینند.
۲۵۶. امام باقر علیه السلام : سزاوار نیست زن، خود را بدون آرایش بگذارد. لااقل، گردنبندی به گردن بیندازد.

٢٥٨. الكافي عن الحكم بن عتيبة: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ فِي بَيْتٍ مُنْجَدٍ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ رَطْبٌ وَمِلْحَفَةٌ مَصْبُوعَةٌ قَدْ أَثَّرَ الصَّبْغُ عَلَى عَاتِقِهِ فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْبَيْتِ وَأَنْظُرُ إِلَى هَيْئَتِهِ، فَقَالَ: يَا حَكَمُ، مَا تَقُولُ فِي هَذَا؟
فَقُلْتُ: وَمَا عَسَيْتُ أَنْ أَقُولَ وَأَنَا أَرَاهُ عَلَيْكَ وَأَمَّا عِنْدَنَا فَإِنَّمَا يَفْعَلُهُ الشَّابُّ الْمُرْهَقُ.

فَقَالَ لِي: يَا حَكَمُ، مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ وَهَذَا مِمَّا أَخْرَجَ اللَّهُ لِعِبَادِهِ، فَأَمَّا هَذَا الْبَيْتُ الَّذِي تَرَى فَهُوَ بَيْتُ الْمَرَأَةِ وَأَنَا قَرِيبُ الْعَهْدِ بِالْعُرْسِ وَبَيْتِي الْبَيْتُ الَّذِي تَعْرِفُ.^١

١٢/٦

أَخْبَارُ الْخُلُقِ

٢٥٩. رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّمَا يُعِشْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.^٢
٢٦٠. عنه صلى الله عليه وآله: إِنَّمَا يُعِشْتُ لِأَتَمِّمَ صَالِحَ الْأَخْلَاقِ.^٣
٢٦١. عنه صلى الله عليه وآله: جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صِلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ، فَحَسَبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ.^٤
٢٦٢. الإمام علي عليه السلام: فَهَبْ أَنَّهُ لَا ثَوَابَ يُرْجَى وَلَا عِقَابَ يُتَّقَى، أَفْتَرِّهَدُونَ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؟^٥
٢٦٣. عنه صلى الله عليه وآله: حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ.^٦

١. الكافي: ج ٦ ص ٢٢٦ ح ١.

٢. السنن الكبرى: ج ١٠ ص ٣٢٣ ح ٢٠٧٨٢.

٣. مسند ابن حنبل: ج ٣ ص ٣٢٣ ح ٨٩٦١.

٤. تنبيه الخواطر: ج ٢ ص ١٢٢.

٥. غرر الحكم: ح ٦٢٧٨.

٦. غرر الحكم: ح ٢٨٥٥.

۲۵۷. امام صادق علیه السلام: لباس بپوش و خود را بیار؛ زیرا که خداوند، زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد؛ ولی می‌باید از حلال باشد.

۲۵۸. الکافی - به نقل از حکم بن عتیبه -: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و ایشان، در خانه‌ای آراسته بود و لباس لطیف بر تن داشت و عبایی رنگی بر دوش داشت که اثر آن رنگ بر دوشش مانده بود. من به خانه و شمایل ایشان می‌نگریستم.

فرمود: «ای حکم! در این باره چه می‌گویی؟».

گفتم: چه می‌توانم بگویم، چون شما را بر این وضع می‌بینم؛ ولی از نگاه ما این رفتار جوانان تازه بالغ است.

سپس به من فرمود: «ای حکم! چه کسی زینتی را که خداوند برای بندگانش منظور کرده و یا روزی‌های حلال را حرام کرده است؟» و این، از آن چیزهایی است که خداوند برای بندگانش قرار داده است. و اما این خانه‌ای که می‌بینی، خانه همسر من است و تازه عروسی کرده‌ام. خانه من، همان است که می‌شناسی».

۱۲/۶ خوش خلقی

۲۵۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: همانا بر انگیخته شدم تا کرامت‌های اخلاقی را کامل کنم.

۲۶۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: همانا بر انگیخته شدم تا اخلاق نیکو را کامل کنم.

۲۶۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند سبحان، کرامت‌های اخلاقی را پیوندی میان خود و بندگانش قرار داد. پس، کافی است هر یک از شما به خلق و خویی متصل به خداوند، تمسک جوید.

۲۶۲. امام علی علیه السلام: فرض کن ثواب و عقابی در میان نیست. آیا از رعایت کرامت‌های اخلاقی، سر باز می‌زنید؟!

۲۶۳. امام علی علیه السلام: خوش خلقی، نشانه بزرگواری اصل و نسب است.

- ٢٦٤ . عنه عليه السلام : فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ .^١
- ٢٦٥ . عنه عليه السلام : أَرْضَى النَّاسَ مَنْ كَانَتْ أَخْلَاقُهُ رَضِيَّةً .^٢
- ٢٦٦ . عنه عليه السلام : أَكْمَلَكُمْ إِيْمَانًا أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا .^٣
- ٢٦٧ . الإمام الصادق عليه السلام : حُسْنُ الْخُلُقِ مِنَ الدِّينِ وَهُوَ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ .^٤
- ٢٦٨ . عنه عليه السلام : وَصِيَّةُ وَرَقَةَ بْنِ نَوْفَلٍ لِخَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ عليها السلام إِذَا دَخَلَ عَلَيْهَا يَقُولُ لَهَا: ... إِعْلَمِي أَنَّ الشَّابَّ الْحَسَنَ الْخُلُقِ مِفْتَاحُ لِلْخَيْرِ، مِفْتَاحُ لِلشَّرِّ، وَإِنَّ الشَّابَّ الشَّحِيحَ الْخُلُقِ مِفْتَاحُ لِلْخَيْرِ مِفْتَاحُ لِلشَّرِّ .^٥
- ٢٦٩ . الكافي عن الحسين بن عطية عن الإمام الصادق عليه السلام : الْمَكَارِمُ عَشْرٌ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ فَلْتَكُنْ، فَإِنَّهَا تَكُونُ فِي الرَّجُلِ وَلَا تَكُونُ فِي وَلَدِهِ، وَتَكُونُ فِي الْوَلَدِ وَلَا تَكُونُ فِي أَبِيهِ، وَتَكُونُ فِي الْعَبْدِ وَلَا تَكُونُ فِي الْحُرِّ .
- قِيلَ : وَمَا هُنَّ؟
- قَالَ: صِدْقُ الْبَاسِ (/الْيَاسِ)، وَصِدْقُ اللِّسَانِ، وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ، وَصِلَةُ الرَّجِمِ، وَإِقْرَاءُ الضَّيْفِ، وَإِطْعَامُ السَّائِلِ، وَالْمُكَافَأَةُ عَلَى الصَّنَائِعِ، وَالتَّذَمُّمُ لِلْجَارِ، وَالتَّذَمُّمُ لِلصَّاحِبِ، وَرَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ .^٦
- ٢٧٠ . بحار الأنوار - عن الحسن بن محمد عن جدّه عن غير واحد من أصحابه - : إِنَّ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ كَانَ بِالْمَدِينَةِ يُؤْذِي أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَيُسَبِّهُ إِذَا رَأَاهُ وَيَشْتِمُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ حَاشِيَتِهِ يَوْمًا: دَعْنَا نَقْتُلَ هَذَا

١ . الكافي: ج ٨ ص ٢٣ .

٢ . غرر الحكم: ح ٣٠٧٢ .

٣ . عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ٢ ص ٣٨ ح ١٠٤ .

٤ . تحف العقول: ص ٣٧٣ .

٥ . الأمالي للطوسي: ص ٣٠٢ ح ٥٩٨ .

٦ . الكافي: ج ٢ ص ٥٥ ح ١ .

۲۶۲. امام علی علیه السلام: در خوش خلقی، گنج‌های روزی نهفته است.
۲۶۵. امام علی علیه السلام: خشنودترین مردم، کسی است که اخلاقش خوش باشد.
۲۶۶. امام علی علیه السلام: کامل‌ترین شما از جهت ایمان، خوش اخلاق‌ترین شماست.
۲۶۷. امام صادق علیه السلام: خوش خلقی، بخشی از دینداری است و روزی را افزون می‌کند.
۲۶۸. امام صادق علیه السلام: ورقه بن نوفل^۱، هرگاه بر خدیجه دختر خویش وارد می‌شد، به وی چنین سفارش می‌کرد: ... بدان که جوان خوش اخلاق، کلید خوبی‌ها و قفل بدی‌هاست و جوان بداخلاق، قفل خوبی‌ها و کلید بدی‌هاست.
۲۶۹. الکافی - به نقل از حسین بن عطیه -: از امام صادق علیه السلام فرمود: «کرامت‌ها [اخلاقی] ده تاست. اگر توانستی آنها را در خود فراهم آوری، چنان کن. این خصلت‌ها ممکن است در مرد باشد و در فرزندش نباشد، یا در فرزند باشد و در پدرش نباشد، یا در برده باشد و در شخص آزاد نباشد». گفته شد: این خصلت‌ها کدام‌اند؟
- فرمود: «پایمردی در نبرد»^۲، راست‌گفتاری، امانتداری، صلۀ رحم، میهمان‌نوازی، اطعام فقیر، جبران نیکی‌ها، رعایت حقوق همسایه و دفع ضرر از رفیق؛ و برترین آنها حیاست.
۲۷۰. بحار الأنوار - به نقل از حسن بن محمد، از جدش، و او از چند تن از یاران امام کاظم علیه السلام -: مردی از نوادگان عمر بن خطاب، در مدینه، امام کاظم علیه السلام را آزار می‌داد و هرگاه ایشان را می‌دید، به علی علیه السلام دشنام می‌داد. برخی از اطرافیان امام کاظم علیه السلام به ایشان گفتند: اجازه بفرمایید این بدکار را به قتل برسانیم.

۱. ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی، پسر عموی خدیجه (س)، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله است. وی از طایفه قریش و از حکیمان دوره جاهلیت بود و دوازده سال قبل از بعثت، از دنیا رفت. م.

۲. در برخی نسخه‌ها، در اصل عربی این حدیث، به جای کلمه «بأس»، «و یأس» آمده است که طبق آن، معنای عبارت، چنین می‌شود: ناامیدی راستین از دیگران.

الْفَاجِرَ، فَتَنَاهُمْ عَنْ ذَلِكَ أَشَدَّ التَّهْيِي وَزَجَرَهُمْ، وَسَأَلَ عَنِ الْعُمَرِيِّ فذَكَرَ أَنَّهُ
يَزْرَعُ بِنَاحِيَةٍ مِنْ نَوَاحِي الْمَدِينَةِ فَرَكِبَ إِلَيْهِ فَوَجَدَهُ فِي مَزْرَعَةٍ لَهُ فَدَخَلَ
الْمَزْرَعَةَ بِحِمَارِهِ فَصَاحَ بِهِ الْعُمَرِيُّ لَا تُوطِئْ زَرْعَنَا فَتَوَطَّأَهُ بِالْحِمَارِ حَتَّى
وَصَلَ إِلَيْهِ، وَنَزَلَ وَجَلَسَ عِنْدَهُ وَبَاسَطَهُ وَضَاخَكَهُ وَقَالَ لَهُ: كَمْ غَرِمْتَ عَلَيَّ
زَرْعَكَ هَذَا؟

قَالَ: مِئْتَةُ دِينَارٍ.

قَالَ: فَكَمْ تَرْجُو أَنْ تُصِيبَ؟

قَالَ: لَسْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ.

قَالَ لَهُ: إِنَّمَا قُلْتُ: كَمْ تَرْجُو أَنْ يَجِيئَكَ فِيهِ؟

قَالَ: أَرْجُو أَنْ يَجِيءَ مِنِّي دِينَارٍ.

قَالَ: فَأَخْرَجَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ صُرَّةً فِيهَا ثَلَاثُمِئَةِ دِينَارٍ، وَقَالَ: هَذَا زَرْعُكَ
عَلَى حَالِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُكَ فِيهِ مَا تَرْجُو.

قَالَ: فَقَامَ الْعُمَرِيُّ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَسَأَلَهُ أَنْ يَصْفَحَ عَنْ فَارِطِهِ، فَتَبَسَّمَ إِلَيْهِ
أَبُو الْحَسَنِ وَانْصَرَفَ.

قَالَ: وَرَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَوَجَدَ الْعُمَرِيَّ جَالِسًا، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ
حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتِهِ.

قَالَ: فَوَثَبَ أَصْحَابُهُ إِلَيْهِ.

فَقَالُوا لَهُ: مَا قُضِيَّتْكَ؟ قَدْ كُنْتَ تَقُولُ غَيْرَ هَذَا

قَالَ: فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ سَمِعْتُمْ مَا قُلْتُ الْآنَ، وَجَعَلَ يَدْعُو لِأَبِي الْحَسَنِ ﷺ
فَخَاصَمُوهُ وَخَاصَمَهُمْ.

فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَى دَارِهِ، قَالَ لِجُلَسَائِهِ الَّذِينَ سَأَلُوهُ فِي قَتْلِ الْعُمَرِيِّ

امام کاظم علیه السلام آنان را از این کار، به شدت باز داشت و منع کرد و سراغ [نشانی] مرد دشنام‌گو را گرفت. گفته شد در فلان منطقه از مدینه کشاورزی می‌کند.

امام علیه السلام، سوار بر مرکب، به سویش رفت و او را در مزرعه‌اش دید. با الاغش داخل مزرعه شد. آن مرد فریاد زد: زراعت ما را لگدمال مکن! امام علیه السلام، با الاغ از داخل زراعت به سوی مرد رفت تا نزدیک وی رسید. پیاده شد و در کنارش نشست. با او خوش و بش کرد و به وی فرمود: «چه قدر خسارت بر زراعت تو وارد کردم؟»
مرد گفت: صد دینار.

فرمود: «امید داری چه قدر محصول به دست بیاوری؟»
گفت: غیب نمی‌دانم.

فرمود: «گفتم چه قدر امید داری؟»

گفت: امید دارم دویست دینار محصول به دست آورم.
امام کاظم علیه السلام کیسه‌ای به وی داد که در آن، سیصد دینار بود و فرمود: «زراعت تو بر جایش باقی است و خداوند، آنچه امید داری، به تو روزی می‌کند».

مرد، به پا خاست و سر ایشان را بوسید و خواست تا از تقصیرش درگذرد.
امام علیه السلام تبسمی کرد و بازگشت.

امام کاظم علیه السلام به مسجد رفت و مرد دشنام‌گو را دید که در مسجد، نشسته است. وقتی نگاهش به امام علیه السلام افتاد، گفت: خداوند، می‌داند رسالت خود را کجا قرار دهد!

یاران امام کاظم علیه السلام به سوی آن مرد شتافتند و به وی گفتند: داستان چیست؟ تو تا به حال به گونه‌ای دیگر سخن می‌گفتی؟!

مرد گفت: «شنیدید الآن چه گفتم» و شروع به دعا کردن برای امام کاظم علیه السلام کرد. گفتگوها میان مرد و یاران امام علیه السلام ادامه یافت. وقتی امام کاظم علیه السلام به خانه‌اش باز می‌گشت، به اطرافیان‌ش که [پیش از آن،]

أَيُّمَا كَانَ خَيْرًا مَا أَرَدْتُمْ أَمْ مَا أَرَدْتُ إِنِّي أَصْلَحْتُ أَمْرَهُ بِهَذَا الْمِقْدَارِ الَّذِي عَرَفْتُمْ وَكُفَيْتُ بِهِ شَرَّهُ.^١

١٣/٦

الْعِفَّةُ

٢٧١. رسول الله ﷺ: يَا مَعْشَرَ شَبَابٍ قُرَيْشٍ إِحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ، أَلَا مَنْ حَفِظَ فَرْجَهُ فَلَهُ الْجَنَّةُ.^٢

٢٧٢. الإمام علي عليه السلام: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَعَفَّ بَطْنَهُ وَفَرْجَهُ.^٣

٢٧٣. عنه عليه السلام: مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْرًا مِنْ قَدَرِ فَعَفٍ. لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ.^٤

٢٧٤. عنه عليه السلام: الْعِفَّةُ تُضَعِّفُ الشَّهْوَةَ.^٥

٢٧٥. عنه عليه السلام: زَكَاةُ الْجَمَالِ الْعِفَافُ.^٦

٢٧٦. عنه عليه السلام: الْعِفَافُ يَصُونُ النَّفْسَ وَيُنْزِلُهَا عَنِ الدُّنْيَا.^٧

٢٧٧. عنه عليه السلام: الْعِفَّةُ رَأْسُ كُلِّ خَيْرٍ.^٨

٢٧٨. عنه عليه السلام: الْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ.^٩

١. بحار الأنوار: ج ٤٨ ص ١٠٢.

٢. المعجم الأوسط: ج ٧ ص ٦١ ح ٦٨٥٠.

٣. غرر الحكم: ح ٤١١٤.

٤. نهج البلاغة: الحكمة ٤٧٤.

٥. غرر الحكم: ح ٢١٤٨.

٦. غرر الحكم: ح ٥٤٤٩.

٧. غرر الحكم: ح ١٩٨٩.

٨. غرر الحكم: ح ١١٦٨.

٩. نهج البلاغة: الكتاب ٣١.

می‌خواستند مرد را بکشند، فرمود: «کاری که شما می‌خواستید انجام دهید، بهتر بود یا آنچه من انجام دادم؟ من با این مقدار پول، کارش را اصلاح کردم و از شرش در امان گشتم».

۱۳/۶

پاک‌دامنی

۲۷۱. پیامبر خدا ﷺ: ای جوانان قریش! پاک‌دامنی پیشه کنید. بدانید هر که خود را در برابر شهوت حفظ کند، بهشت، از آن اوست.

۲۷۲. امام علی علیه السلام: هرگاه خداوند، خیر بنده‌ای را بخواهد، او را از ناحیه شکم و شهوت، عقیف می‌گرداند.

۲۷۳. امام علی علیه السلام: مجاهد شهید در راه خداوند، با اجرتر نیست از کسی که بتواند پاک‌دامنی پیشه سازد. پاک‌دامن، نزدیک است فرشته‌ای از فرشتگان باشد.

۲۷۴. امام علی علیه السلام: پاک‌دامنی، شهوت را سست می‌گرداند.

۲۷۵. امام علی علیه السلام: زکات زیبایی، پاک‌دامنی است.

۲۷۶. امام علی علیه السلام: پاک‌دامنی، نفس را ایمن می‌سازد و آن را از پستی‌ها باز می‌دارد.

۲۷۷. امام علی علیه السلام: پاک‌دامنی، پایه همه خوبی‌هاست.

۲۷۸. امام علی علیه السلام: کارگری با پاک‌دامنی، بهتر است از ثروتمندی با شهوترانی.

١٤/٦

عَقَّةُ النَّظَرِ

٢٧٩. رسول الله ﷺ: ما من مُسْلِمٍ يَنْظُرُ إِلَى مَحَاسِنِ امْرَأَةٍ أَوْ لَ مَرَّةٍ، ثُمَّ يَغْضُ بَصَرَهُ إِلَّا أَحَدَتْ اللَّهُ لَهُ عِبَادَةً يَجِدُ حَلَاوَتَهَا^١.

٢٨٠. الإمام علي عليه السلام: مَنْ عَقَّتْ أَطْرَافَهُ حَسَنْتْ أَوْصَافُهُ^٢.

٢٨١. عنه عليه السلام: غَضُّ الطَّرْفِ مِنَ الْمُرُوءَةِ^٣.

٢٨٢. عنه عليه السلام: ثَلَاثٌ فِيهِنَّ الْمُرُوءَةُ: غَضُّ الطَّرْفِ، وَغَضُّ الصَّوْتِ، وَمَشْيُ الْقَصْدِ^٤.

٢٨٣. عنه عليه السلام: إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ امْرَأَةً تُعْجِبُهُ فَلْيَأْتِ أَهْلَهُ؛ فَإِنَّ عِنْدَ أَهْلِهِ مِثْلَ مَا رَأَى، وَلَا يَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ إِلَى قَلْبِهِ سَبِيلًا، وَلْيَصْرِفْ بَصَرَهُ عَنْهَا، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةً فَلْيُصَلِّ رَكَعَتَيْنِ وَيَحْمَدُ اللَّهَ كَثِيرًا، وَيُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ ﷺ، ثُمَّ لِيَسْأَلَ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِنَّهُ يُبَيِّحُ لَهُ بِرَأْفَتِهِ مَا يُغْنِيهِ^٥.

٢٨٤. عنه عليه السلام: لَمَّا كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ -: إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأَمْرَأَتِهِ^٦.

٢٨٥. الإمام الصادق عليه السلام: النَّظَرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إبْلِيسَ مَسْمُومٌ، مَنْ تَرَكَهَا لِلَّهِ ﷻ لَا لِغَيْرِهِ أَعَقَبَهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ^٧.

راجع: ص ٣٢٤ «شدة الأمانة».

١. مسند ابن حنبل: ج ٨ ص ٢٩٩ ح ٢٢٣٤١.

٢. غرر الحكم: ح ٩٠٥٠.

٣. غرر الحكم: ح ٦٣٩٦.

٤. غرر الحكم: ح ٤٦٦٠.

٥. النخصال: ص ٦٣٧ ح ١٠.

٦. نهج البلاغة: الحكمة ٤٢٠.

٧. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٤ ص ١٨ ح ٢٩٦٩.

۱۴/۶

پاکی نگاه

۲۷۹. پیامبر خدا ﷺ: هر مسلمانی که به زیبایی‌های زنی نظر ابتدایی افکند، آن گاه چشم بپوشد، خداوند، برایش عبادتی قرار می‌دهد که شیرینی‌اش را بچشد.

۲۸۰. امام علی علیه السلام: آن که نگاه‌هایش پاک گردد، خصلت‌هایش نیکو می‌شود.

۲۸۱. امام علی علیه السلام: چشم فرو بستن [در برخورد با نامحرمان]، نشانه جوان‌مردی است.

۲۸۲. امام علی علیه السلام: در سه چیز، نشانه‌های جوان‌مردی است: چشم فرو بستن [در برابر نامحرمان]، پایین آوردن صدا، و اعتدال در راه رفتن.

۲۸۳. امام علی علیه السلام: هرگاه کسی از شما زنی را دید که از او خوشش آمد، نزد همسرش برود؛ چرا که همسرش، همانی را دارد که دیده است و برای شیطان، راهی به درون خود باز نکند، و نگاهش را از آن زن، بردارد، و اگر همسر ندارد، دو رکعت نماز بگذارد و خداوند را بسیار سپاس گوید و بر پیامبر ﷺ و دودمانش درود فرستد، آن گاه از فضل خداوند، [خواسته‌هایش را] بخواهد. به راستی که خداوند، از روی رأفت و مهربانی، آنچه او را بی‌نیاز کند، به او خواهد بخشید.

۲۸۴. امام علی علیه السلام - هنگامی که امام علی علیه السلام میان یارانش نشسته بود، و زنی زیبا از کنار آنان گذشت و آنان، به وی خیره شدند -: هرگاه کسی از ما به زنی نظر افکند که او را خوش آمد، به سراغ همسر خویش برود؛ چرا که او هم زنی است مانند همسر خودش.

۲۸۵. امام صادق علیه السلام: نگاه، تیری زهرآلود از تیرهای شیطان است. هر کس از این نگاه به خاطر خداوند، بگذرد، خداوند، به وی ایمانی می‌بخشد که لذتش را بچشد.

١٥/٦

الحجج

الكتاب

«يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلُوبًا لَّازُوجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُذْنِبْنَ عَنْهُمْ مِنْ جَلْبَابِهِمْ ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يُعْرِفَنَ فَلَا يُؤْذِنَنَّ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»^١.

الحديث

٢٨٦. الإمام الباقر عليه السلام: «إِسْتَقْبَلَ شَابٌّ مِنَ الْأَنْصَارِ امْرَأَةً بِالْمَدِينَةِ وَكَانَ النِّسَاءُ يَتَقَنَّعْنَ خَلْفَ آذَانِهِنَّ فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَهِيَ مُقْبِلَةٌ فَلَمَّا جَازَتْ نَظَرَ إِلَيْهَا وَدَخَلَ فِي رُقَاقٍ قَدْ سَمَّاهُ بِنْتِي فَلَانَ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ خَلْفَهَا وَاعْتَرَضَ وَجْهَهُ عَظْمٌ فِي الْحَائِطِ أَوْ رُجَاجَةٌ فَشَقَّ وَجْهَهُ، فَلَمَّا مَضَتْ الْمَرْأَةُ نَظَرَ فَإِذَا الدَّمَاءُ تَسِيلُ عَلَى صَدْرِهِ وَتَوْبِهِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تَيْنَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَلَا خَيْرَنَّهُ، قَالَ: فَأَتَاهُ.

فَلَمَّا رَأَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ: مَا هَذَا؟ فَأَخْبَرَهُ، فَهَبَطَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام بِهِذِهِ الْآيَةِ: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»^٢.

٢٨٧. رسول الله ﷺ: «لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَشَبِّهَاتِ بِالرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ، وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ»^٣.

٢٨٨. الإمام علي عليه السلام: «كُنْتُ قَاعِدًا فِي الْبَقِيعِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي يَوْمِ دَجْنٍ وَمَطَرٍ، إِذْ مَرَّتْ امْرَأَةٌ عَلَى حِمَارٍ فَوَقَعَ يَدُ الْحِمَارِ فِي وَهْدَةٍ فَسَقَطَتِ الْمَرْأَةُ فَأَعْرَضَ

١. الأحزاب: ٥٩.

٢. النور: ٣٠.

٣. الكافي: ج ٥ ص ٥٢١ ح ٥.

٤. الكافي: ج ٥ ص ٥٥٢ ح ٤.

۱۵/۶ پوشش

قرآن

«ای پیامبرا به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های خود را بر خود، فروتر گیرند. این، برای آن که شناخته نشوند و مورد آزار قرار نگیرند، [به احتیاط] نزدیک‌تر است؛ و خدا، آمرزندهٔ مهربان است».

حدیث

۲۸۶. امام باقر علیه السلام: جوانی از انصار، در مدینه با زنی رو در رو شد و آن زمان، زنان، سر را از پشت گوش‌هایشان می‌پوشاندند. جوان، در حالی که زن به سوی او می‌آمد، به وی نگاه کرد. وقتی زن از کنار جوان گذشت، جوان، همان‌طور راه می‌رفت، وارد کوچهٔ بنی فلان شد و از پشت سر به آن زن می‌نگریست. صورتش به استخوان یا شیشه‌ای که در دیوار بود، خورد و شکاف برداشت. وقتی زن رفت، جوان متوجه شد خون بر سینه و لباسش می‌ریزد. با خود گفت: به خدا سوگند، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله خواهم رفت و داستان را به ایشان خواهم گفت. سپس، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. وقتی پیامبر خدا او را دید، پرسید: «این چه وضعی است؟»

جوان، داستان را گفت. آن گاه، جبرئیل علیه السلام نازل شد و این آیه را آورد: «به مردان باایمان بگو: دیده فرو نهند و پاک دامنی ورزند که این، برای آنان، پاکیزه‌تر است؛ زیرا خدا به آنچه می‌کنند، آگاه است».

۲۸۷. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند، لعنت کند زنانِ مردنما [در لباس و پوشش] را؛ و خداوند، لعنت کند مردانِ زن‌نما [در پوشش و آرایش] را.

۲۸۸. امام علی علیه السلام: در روزی تاریک و بارانی به‌همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در بقیع نشسته بودم که زنی، سوار بر الاغ، گذشت. پای الاغ در چاله‌ای افتاد و زن، از آن به پایین افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله، روگرداند. یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: ای پیامبر خدا! این زن، شلوار به پا دارد.

النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهَا مُتَسَرِّوْلَةٌ.

قَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُتَسَرِّوْلَاتِ - ثَلَاثًا - أَيُّهَا النَّاسُ اتَّخِذُوا السَّرَاوِيلَاتِ، فَإِنَّهَا مِنْ أَسْتَرِ ثِيَابِكُمْ، وَخَصَّنُوا بِهَا نِسَاءَكُمْ إِذَا خَرَجْنَ.^١

٢٨٩. عنه ﷺ: يَظْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَاقْتِرَابِ السَّاعَةِ - وَهُوَ شَرُّ الْأَزْمِنَةِ - نِسْوَةٌ كَاشِفَاتُ عَارِيَّاتٍ، مُتَبَرِّجَاتُ مِنَ الدِّينِ، دَاخِلَاتُ فِي الْفِتَنِ، مَائِلَاتُ إِلَى الشَّهَوَاتِ، مُسْرِعَاتُ إِلَى اللَّذَاتِ، مُسْتَحِلَّاتُ لِلْمُحَرَّمَاتِ، فِي جَهَنَّمَ خَالِدَاتُ.^٢

١٦/٦



أ - تَأْكِيدُ زَوَاجِ الشُّبَّانِ

٢٩٠. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا مِنْ شَابٍ تَزَوَّجَ فِي خِدَاثَةِ سِنِّهِ إِلَّا عَجَّ شَيْطَانُهُ: يَا وَيْلَهُ، يَا وَيْلَهُ! عَصَمَ مِنِّي ثُلْثِي دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْعَبْدُ فِي الثُّلْثِ الْبَاقِي.^٣

٢٩١. عنه ﷺ: يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ عَلَيْكُمْ بِالْبَاهِ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهُ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّيَامِ فَإِنَّهُ وَجَاؤُهُ.^٤

٢٩٢. عنه ﷺ: يَا شَابُّ تَزَوَّجْ وَإِيَّاكَ وَالزَّنا؛ فَإِنَّهُ يَنْزِعُ الْإِيمَانَ مِنْ قَلْبِكَ.^٥

٢٩٣. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عليه السلام: أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَابٌّ مِنَ الْأَنْصَارِ فَشَكَا إِلَيْهِ الْحَاجَةَ، فَقَالَ لَهُ: تَزَوَّجْ.

١. مستدرک الوسائل: ج ٣ ص ٢٢٢ ح ٣٢٩٠.

٢. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ٣ ص ٣٩٠ ح ٤٣٧٢.

٣. بحار الأنوار: ج ١٠٣ ص ٢٢١ ح ٣٢.

٤. الکافی: ج ٤ ص ١٨٠ ح ٢.

٥. مکارم الأخلاق: ج ١ ص ٤٣٠ ح ١٢٦١.

فرمود: «خدایا! زنان شلوار پوش را ببخشای!» سه مرتبه این دعا را تکرار کرد. [سپس فرمود:] «ای مردم! شلوار بر تن کنید؛ چرا که شلوار، پوشنده‌ترین لباس‌هاست و زن‌ها را هنگامی که از خانه بیرون می‌روند، با آن در امان بدارید.

۲۸۹. امام علی علیه السلام: در آخر زمان و هنگام نزدیکی قیامت - که بدترین زمان‌هاست -، زن‌های برهنه و لخت، آشکار می‌گردند که از دین، فاصله گرفته و در فتنه‌ها داخل شده‌اند، تمایل به شهوات دارند و به سمت خوشی‌ها و لذت‌ها شتابان‌اند، محرمات را حلال می‌شمروند، و در دوزخ جاودانه‌اند.



الف - تأکید بر ازدواج جوانان

۲۹۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر جوانی که در سن کم ازدواج کند، شیطان، فریاد بر می‌آورد که: «وای بر من، وای بر من! دو سوم دینش را از دستبرد من، مصون نگه داشت». پس بنده در یک سوم باقی مانده، تقوای الهی پیشه سازد.

۲۹۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای جماعت جوان! بر شما باد ازدواج. اگر نمی‌توانید، بر شما باد روزه گرفتن که روزه، مهار شهوت است.

۲۹۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای جوان! ازدواج کن و از زنا بپرهیز؛ چرا که زنا، ایمان را از دل بر می‌کند.

۲۹۳. امام صادق علیه السلام: جوانی از انصار، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از نیازمندی‌اش نزد ایشان، شکوه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: «ازدواج کن!».

جوان گفت: خجالت می‌کشم بار دیگر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله باز گردم [و بگویم که با دست خالی چگونه ازدواج کنم].

فَقَالَ الشَّابُّ: إِنِّي لَا سَتَحِييَ أَنْ أَعُوذَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.
فَلَحِقَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ: إِنَّ لِي بِنْتًا وَسَيِّمَةً فَرَوَّجَهَا إِيَّاهُ.
قَالَ: فَوَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَأَتَى الشَّابُّ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ.
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ عَلَيْكُمْ بِالْبَاءِ.^١

ب - الزَّوْجُ الْفَرَضِيُّ

٢٩٢. رسول الله ﷺ: إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَدِينَهُ فَرَوَّجُوهُ «إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ»^٢.
٢٩٥. عنه ﷺ: زَوَّجْتُ الْمَقْدَادَ وَزَيْدًا لِيَكُونَ أَشْرَفُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا.^٣
٢٩٦. الإمام الباقر عليه السلام - لَمَّا سُئِلَ عَنِ النِّكَاحِ: مَنْ خَطَبَ إِلَيْكُمْ فَرَضِيَّتُمْ دِينَهُ وَأَمَانَتَهُ فَرَوَّجُوهُ «إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ»^٤.
٢٩٧. مكارم الأخلاق: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام يَسْتَشِيرُهُ فِي تَرْوِيجِ ابْنَتِهِ؟
فَقَالَ: زَوَّجْهَا مِنْ رَجُلٍ تَقِيٍّ، فَإِنَّهُ إِنْ أَحَبَّهَا أَكْرَمَهَا، وَإِنْ أَبْغَضَهَا لَمْ يَظْلِمَهَا.^٥

ج - الزَّوْجَةُ الْفَرَضِيَّةُ

٢٩٨. رسول الله ﷺ: تَزَوَّجُوا الشَّوَابَّ فَإِنَّهُمْ أَغْرُ أَخْلَاقًا.^٦

١. الكافي: ج ٥ ص ٣٣٠ ح ٣.

٢. الأنفال: ٧٣.

٣. الكافي: ج ٥ ص ٣٤٧ ح ٣.

٤. كنز العمال: ج ٣ ص ٢٠ ح ٥٢٤٨.

٥. الكافي: ج ٥ ص ٣٤٧ ح ١.

٦. مكارم الأخلاق: ج ١ ص ٤٤٦ ح ١٥٣٤.

٧. المجازات النبوية: ص ٣١٢ ح ٢٣٨.

آن گاه، مردی از انصار به وی رسید و گفت: دختری زیبا دارم. آن گاه، او را به ازدواج آن جوان در آورد. پس از آن، خداوند، گشایشی در زندگی او، ایجاد کرد. جوان، نزد پیامبر ﷺ آمد و داستان را بازگفت: آن گاه پیامبر خدا فرمود: «ای جوانان! بر شما باد ازدواج».

ب - شوهر پسندیده

۲۹۲. پیامبر خدا ﷺ: هرگاه کسی نزد شما آمد که اخلاق و دینداری اش را می‌پسندید، به او همسر بدهید؛ و «اگر چنین نکنید، در زمین، فتنه و فساد بزرگ، روی خواهد داد».

۲۹۵. پیامبر خدا ﷺ: من، مقداد و زید را همسر دادم تا بدانید که گرامی‌ترین شما نزد خداوند، خوش‌خلق‌ترین شماست.

۲۹۶. امام باقر ﷺ - چون درباره ازدواج از ایشان سؤال شد -: آن گاه که [کسی] نزد شما خواستگاری کرد و دینداری و امانتداری اش را پسندیدید، به او همسر بدهید؛ و «اگر چنین نکنید، در زمین، فتنه و فساد بزرگ، روی خواهد داد».

۲۹۷. مکارم الأخلاق: مردی نزد امام حسن ﷺ آمد و درباره ازدواج دخترش از ایشان مشورت خواست. امام ﷺ فرمود: «او را به ازدواج مردی پارسا درآور؛ زیرا اگر چنین مردی زنش را دوست داشته باشد، او را گرامی می‌دارد و اگر از او بدش بیاید، به وی ستم نمی‌کند».

ج - زن پسندیده

۲۹۸. پیامبر خدا ﷺ: با دختران جوان ازدواج کنید؛ زیرا آنان، خوش‌اخلاق‌ترند.

٢٩٩. عنه ﷺ: تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ عَلَى أَرْبَعٍ خِلَالٍ: عَلَى مَالِهَا، وَعَلَى دِينِهَا، وَعَلَى جَمَالِهَا، وَعَلَى حَسَبِهَا وَنَسَبِهَا، فَعَلَيْكَ بِذَاتِ الدِّينِ^١.

٣٠٠. عنه ﷺ: مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً لَا يَتَزَوَّجُهَا إِلَّا لِجَمَالِهَا لَمْ يَر فِيهَا مَا يُحِبُّ، وَمَنْ تَزَوَّجَهَا لِمَالِهَا لَا يَتَزَوَّجُهَا إِلَّا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، فَعَلَيْكُمْ بِذَاتِ الدِّينِ^٢.

٣٠١. عنه ﷺ: مَنْ نَكَحَ امْرَأَةً بِمَالٍ خِلَالٍ غَيْرِ أَنَّهُ أَرَادَ بِهَا فَخْرًا وَرِيَاءً لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ ﷻ بِذَلِكَ إِلَّا ذُلًّا وَهَوَانًا^٣.

٣٠٢. عنه ﷺ: تَزَوَّجُوا فِي الْحُجْرِ الصَّالِحِ، فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَاسٌ^٤.

٣٠٣. عنه ﷺ: تَخَيَّرُوا لِنُطْفِكُمْ، فَإِنَّ النِّسَاءَ يَلِدْنَ أَشْبَاهَ إِخْوَانِهِنَّ وَأَخَوَاتِهِنَّ^٥.

د- زَوَاجُ الْأَقَارِبِ

٣٠٤. رسول الله ﷺ: إِغْتَرِبُوا، لَا تُضَوُّوا^٦.

٣٠٥. عنه ﷺ: لَا تَنْكَحُوا الْقَرَابَةَ الْقَرِيبَةَ فَإِنَّ الْوَلَدَ يُخْلَقُ ضَاوِيًا^٧.

١٧/٦

الْحَيَاءُ

٣٠٦. رسول الله ﷺ: لَمْ يَبْقَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ ﷺ إِلَّا قَوْلُ النَّاسِ: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ^٨.

١. كنز العمال: ج ١٦ ص ٣٠٣ ح ٤٤٦٠٢.

٢. بحار الأنوار: ج ١٠٣ ص ٢٢٥ ح ١٩.

٣. بحار الأنوار: ج ٧٦ ص ٢٦٢ ح ٣٠.

٤. مكارم الأخلاق: ج ١ ص ٤٣٢ ح ١٤٧٤.

٥. كنز العمال: ج ١٦ ص ٢٩٥ ح ٤٤٥٥٧.

٦. المجازات النبوية: ص ٩٢ ح ٥٩.

٧. المحجة البيضاء: ج ٣ ص ٩٤.

٨. عيون أخبار الرضا ﷺ: ج ٢ ص ٥٦ ح ٢٠٧.

۲۹۹. پیامبر خدا ﷺ: با زنان به خاطر چهار خصلت، ازدواج می‌شود: ثروت،

دینداری، زیبایی، و اصل و نسب. بر تو باد زن دیندار!

۳۰۰. پیامبر خدا ﷺ: هرکس با زنی فقط برای زیبایی‌اش ازدواج کند، آنچه دوست

می‌دارد، در او نخواهد یافت و هرکس با زنی فقط برای ثروتش ازدواج کند،

خداوند، او را به خود، وا می‌گذارد. پس بر شما باد زنان دیندار!

۳۰۱. پیامبر خدا ﷺ: هرکس با زنی به خاطر ثروت حلال، ازدواج کند، لیکن قصدش

فخرفروشی و ریاکاری باشد، خداوندش، جز بر خواری و زبونی‌اش نمی‌افزاید.

۳۰۲. پیامبر خدا ﷺ: [باکسانی] از دامان شایسته ازدواج کنید؛ چرا که اصل و نسب،

تأثیرگذار است.

۳۰۳. پیامبر خدا ﷺ: برای فرزندان [مادر شایسته] انتخاب کنید؛ زیرا زنان، شبیه

برادران و خواهران خود، فرزند به دنیا می‌آورند.

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

د - ازدواج فامیلی

۳۰۴. پیامبر خدا ﷺ: با غریبه ازدواج کنید [، نه با خویشاوندان] تا فرزندانان نحیف

(لاغر / ناتوان) نشوند.

۳۰۵. پیامبر خدا ﷺ: با خویشاوندان بسیار نزدیک، ازدواج نکنید؛ زیرا فرزند، نحیف

به دنیا می‌آید.

۱۷/۶

ح

۳۰۶. پیامبر خدا ﷺ: از مَثَل‌های پیامبران، جز این سخن مردم، چیزی باقی نمانده

است: «اگر حیا نمی‌کنی، هر چه می‌خواهی بکن».

٣٠٧. عنه عليه السلام: الحياء خير كله^١.

٣٠٨. الإمام علي عليه السلام: الحياء سبب إلى كل جميل^٢.

٣٠٩. عنه عليه السلام: الحياء خلق جميل^٣.

٣١٠. عنه عليه السلام: الحياء مفتاح كل خير^٤.

٣١١. عنه عليه السلام: الحياء يصد عن فعل القبيح^٥.

٣١٢. الإمام الصادق عليه السلام: الحياء عشرة أجزاء، تسعة في النساء وواحدة في الرجال^٦.

١٨/٦

التجانب عن الحياء الملائم

٣١٣. رسول الله صلى الله عليه وآله: الحياء حياءان: حياء عقل وحياء حمق، فحياء العقل هو العلم،

وحياء الحمق هو الجهل^٧.

٣١٤. الإمام علي عليه السلام: ثلاث لا يستحيي منهن: خدمة الرجل ضيفه، وقيامه عن

مجلسه لأبيه ومعلمه، وطلب الحق وإن قل^٨.

٣١٥. عنه عليه السلام: من استحيا من قول الحق فهو أحمق^٩.

١. يعني إن الحياء يكف ذا الدين ومن لا دين له عن القبيح؛ فهو جماع كل جميل.

٢. معاني الأخبار: ص ٤٠٩ ح ٩٢.

٣. بحار الأنوار: ج ٧٧ ص ٢١١ ح ١.

٤. عيون الحكم والمواعظ: ص ٤٠ ح ٩١٩.

٥. غرر الحكم: ح ٣٤٠.

٦. غرر الحكم: ح ١٣٩٣.

٧. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٣ ص ٤٦٨ ح ٤٦٣٠.

٨. الكافي: ج ٢ ص ١٠٦ ح ٦.

٩. غرر الحكم: ح ٤٦٦٦.

١٠. غرر الحكم: ح ٨٦٥٠.

۳۰۷. پیامبر خدا ﷺ: حیا، همه‌اش خیر است.^۱
۳۰۸. امام علی علیه السلام: حیا، وسیله‌ای به سوی همه زیبایی‌هاست.
۳۰۹. امام علی علیه السلام: حیا، اخلاقی زیباست.
۳۱۰. امام علی علیه السلام: حیا، کلید همه خوبی‌هاست.
۳۱۱. امام علی علیه السلام: حیا، از کار زشت، باز می‌دارد.
۳۱۲. امام صادق علیه السلام: حیا، ده قسمت است. نه قسمت آن، در زنان است و یک قسمتش در مردان.

۱۸/۶

پرستش از حیای ناپسند

۳۱۳. پیامبر خدا ﷺ: حیا، دو گونه است: حیای خردمندانه و حیای احمقانه. حیای خردمندانه، آگاهی است و حیای احمقانه، نادانی است.
۳۱۴. امام علی علیه السلام: از سه چیز، حیا نباید کرد: پذیرایی از میهمان، بلند شدن در برابر پدر و معلم، و گرفتن حق، گرچه اندک باشد.
۳۱۵. امام علی علیه السلام: آن که از گفتن سخن حق، حیا کند، نادان است.

۱. یعنی حیا، دیندار و بی‌دین را از عمل زشت، باز می‌دارد. حیا، شامل همه زیبایی‌هاست.

٣١٦. الإمام الصادق عليه السلام : الحياء على وجهين : فمنه ضعف ومنه قوة وإيمان.^١

٣١٧. عنه عليه السلام : من رقى وجهه رقى علمه.^٢

١٩ / ٦

الوقار

٣١٨. رسول الله صلى الله عليه وآله : خير شبابكم من تزيا بزى كهولكم، وشر كهولكم من تزيا بزى شبابكم.^٣

٣١٩. عنه عليه السلام : إن الله تعالى يحب ابن عشرين إذا كان شبه ابن ثمانين، ويغض ابن ستين إذا كان شبه ابن عشرين.^٤

٣٢٠. عنه عليه السلام : إن الله تعالى يعجب من الشاب ليست له صبوة.^٥

٣٢١. الإمام الصادق عليه السلام : خير شبانكم من تشبه بكهولكم، وشر كهولكم من تشبه بشبانكم.^٦

٢٠ / ٦

بعد النظر

٣٢٢. الإمام الصادق عليه السلام : إن رجلاً أتى النبي صلى الله عليه وآله، فقال له : يا رسول الله، أوصني.

فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : فهل أنت مستوصٍ إن أنا أوصيتك؟ حتى قال له ذلك ثلاثاً، وفي كلها يقول له الرجل : نعم يا رسول الله.

١. تحف العقول: ص ٣٦٠.

٢. الكافي: ج ٢ ص ١٠٦ ح ٣.

٣. إرشاد القلوب: ص ٤١.

٤. كنز العمال: ج ٣ ص ٥٢٥ ح ٧٧٣٢.

٥. مسند ابن حنبل: ج ٦ ص ١٣٤ ح ١٧٣٧٦.

٦. معاني الأخبار: ص ٢٠١ ح ٦٣.

۳۱۶. امام صادق علیه السلام: حیا، دو گونه است: حیا از روی ناتوانی و حیا از روی توانمندی و اسلام و ایمان.

۳۱۷. امام صادق علیه السلام: آن که خجالت بگشدد، دانشش کم می‌شود.

۱۹/۶

وقار

۳۱۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: بهترین جوانان شما آنان اند که خود را با هیئت بزرگسالان (وقار) بیارایند و بدترین بزرگسالان، کسانی اند که خود را شبیه به جوانان کنند.

۳۱۹. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند متعال، جوان بیست ساله را دوست دارد، اگر مانند مرد هشتاد ساله باشد، و دشمن می‌دارد مرد شصت ساله‌ای را که مانند جوان بیست ساله باشد.

۳۲۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند تعالی خوش می‌دارد جوانی را که در او سبکی نیست.
۳۲۱. امام صادق علیه السلام: بهترین جوانان شما کسانی اند که خود را به بزرگسالان، شبیه سازند و بدترین کهنسالان شما کسانی اند که خود را به جوانان شما شبیه سازند.^۱

۲۰/۶

دوراندیشی

۳۲۲. امام صادق علیه السلام: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا! به من سفارشی بنما.

پیامبر خدا به وی فرمود: «آیا نصیحت‌پذیر هستی، اگر به تو سفارشی کنم؟»

۱. مراد از این احادیث، شباهت در نیرو، شادابی و اراده نیست؛ بلکه لباس و رفتار ظاهری هر کدام از دو صنف است. بدان معنا که جوان، پختگی کهنسالان و وقار هیئت آنان را داشته باشد و کهنسالان، سبکی‌ها و خامی‌های مخصوص جوانی را پیشه نکنند. م.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِنِّي أُوصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ،
فَإِنْ يَكُ رُشْدًا فَاْمُضِ بِهِ، وَإِنْ يَكُ غَيًّا فَانْتِهِ عَنْهُ.^١

٣٢٣. الإمام علي عليه السلام: التَّدْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ.^٢

٣٢٤. عنه عليه السلام: رَوْ قَبْلَ الْفِعْلِ، كَي لَا تُعَابَ بِمَا تَفْعَلُ.^٣

٣٢٥. عنه عليه السلام: أَعْقِلِ النَّاسِ أَنْظِرْهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ.^٤

٣٢٦. الإمام الحسن عليه السلام - لَمَّا سَأَلَهُ أَبُوهُ: مَا الْحَزْمُ؟ -: أَنْ تَنْتَظِرَ فُرْصَتَكَ، وَتُعَاجِلَ مَا
أَمَكَّنَكَ.^٥

٣٢٧. الإمام الصادق عليه السلام: قِفْ عِنْدَ كُلِّ أَمْرٍ حَتَّى تَعْرِفَ مَدْخَلَهُ مِنْ مَخْرَجِهِ، قَبْلَ أَنْ
تَقَعَ فِيهِ فَتَنْدَمَ.^٦

٢١/٦
مُشَاوَرَةُ ذَوِي الرَّأْيِ

٣٢٨. الإمام الباقر عليه السلام: قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: مَا الْحَزْمُ؟

قَالَ: مُشَاوَرَةُ ذَوِي الرَّأْيِ وَاتِّبَاعُهُمْ.^٧

٣٢٩. الإمام علي عليه السلام: لَا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقَ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ.^٨

١. الكافي: ج ٨ ص ١٥٠ ح ١٣٠.

٢. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ٢ ص ٥٤ ح ٢٠٤.

٣. غرر الحكم: ح ٥٤٢٢.

٤. غرر الحكم: ح ٣٣٦٧.

٥. معاني الأخبار: ص ٤٠١ ح ٦٢.

٦. تحف العقول: ص ٣٠٤.

٧. المحاسن: ج ٢ ص ٤٣٥ ح ٢٥٠٨.

٨. الكافي: ج ٨ ص ٢٠ ح ٤.

این سخن را سه بار تکرار کرد و هر دفعه، مرد می‌گفت: بلی، ای پیامبر خدا!

آن گاه پیامبر ﷺ، به وی فرمود: «تو را سفارش می‌کنم هرگاه در کاری تصمیم گرفتی، پایان (عاقبت) آن را بنگر. اگر پایانش خیر و نیکی است، انجام بده، و اگر گمراهی است، از آن خودداری کن».

۳۲۳. امام علی علیه السلام: عاقبت‌اندیشی پیش از انجام دادن کار، تو را از پشیمانی باز می‌دارد.

۳۲۴. امام علی علیه السلام: پیش از کار بیندیش، تا بدانچه انجام می‌دهی، سرزنش نشوی.

۳۲۵. امام علی علیه السلام: خردمندترین مردمان، کسانی‌اند که بیشتر در پایان کارها بیندیشند.

۳۲۶. امام حسن علیه السلام - آن گاه که پدرش از وی پرسید دوران‌دیشی چیست؟ - : این که منتظر فرصت‌ها باشی و در آنچه می‌توانی، شتاب کنی.

۳۲۷. امام صادق علیه السلام: در برابر هر کاری بایست [و فکر کن] تا آغاز و فرجامش را بدانی، پیش از آن که در آن قرارگیری و پشیمان شوی.

۲۱/۶

مشورت با صاحب نظران

۳۲۸. امام باقر علیه السلام: به پیامبر خدا گفته شد: دوران‌دیشی چیست؟

فرمود: «مشورت با صاحب نظران و پیروی کردن از آنها».

۳۲۹. امام علی علیه السلام: هیچ پشتمانه‌ای محکم‌تر از مشورت نیست.

٣٣٠. الإمام الكاظم عليه السلام : مَنْ اسْتَشَارَ لَمْ يَعْدَمْ عِنْدَ الصَّوَابِ مَادِحاً، وَعِنْدَ الْخَطَأِ عَازِراً.^١

٢٢ / ٦

الْحُرِّيَّةُ

٣٣١. الإمام علي عليه السلام : لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً.^٢

٣٣٢. عنه عليه السلام : مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانَ حُرّاً.^٣

٣٣٣. عنه عليه السلام : إِنَّ الْحَيَاءَ وَالْعِفَّةَ مِنْ خَلَاتِقِ الْإِيمَانِ، وَإِنَّهُمَا لَسَجِيَّتُهُ الْأَحْرَارِ وَشِيَعَةُ الْأَبْرَارِ.^٤

٣٣٤. الإمام الصادق عليه السلام : خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهَا فَلَيْسَ فِيهِ كَثِيرٌ

مُسْتَمْتِعٍ، أَوَّلُهَا: الْوَفَاءُ، وَالثَّانِيَةُ: التَّدْبِيرُ، وَالثَّالِثَةُ: الْحَيَاءُ، وَالرَّابِعَةُ: حُسْنُ

الْخُلُقِ، وَالْخَامِسَةُ - وَهِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالِ -: الْحُرِّيَّةُ.^٥

٢٣ / ٦

قَبُولُ الْعُذْرِ

٣٣٥. الإمام علي عليه السلام : اقْبَلْ عُذْرَ أَخِيكَ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عُذْرٌ فَالْتِمِسْ لَهُ عُذْراً.^٦

٣٣٦. عنه عليه السلام - فِي وَصِيَّتِهِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ -: لَا تَصْرِمُ أَخَاكَ عَلَى ارْتِيَابٍ، وَلَا

تَقْطَعُهُ دُونَ اسْتِعْنَابٍ لَعَلَّ لَهُ عُذْراً وَأَنْتَ تَلُومُ.^٧

١. الدرّة الباهرة: ص ٣٤.

٢. نهج البلاغة: الكتاب ٣١.

٣. تحف العقول: ص ٩٩.

٤. غرر الحكم: ج ٥ ص ٣٦٠.

٥. الخصال: ص ٢٨٤ ح ٣٣.

٦. تحف العقول: ص ١١٢.

٧. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٤ ص ٣٩١ ح ٥٨٣٤.

۳۳۰. امام کاظم علیه السلام : آن که مشورت کند، در صورت درستی [تصمیمش] ستایشگر را از دست نمی‌دهد و در صورت خطا، عذرپذیر را.

۲۲/۶

آزادگی

۳۳۱. امام علی علیه السلام : بنده دیگری مباش که خداوند، تو را آزاد آفرید.

۳۳۲. امام علی علیه السلام : آن که شهوت‌ها را ترک کند، آزاده است.

۳۳۳. امام علی علیه السلام : حیا و پاک‌دامنی، از نشانه‌های ایمان است و آن دو، سرشت آزادگان و خوی نیکان است.

۳۳۴. امام صادق علیه السلام : پنج خصلت است که هر کس یکی از آنها در او نباشد، چندان قابل بهره‌مندی نیست : نخست، وفاداری؛ دوم، عاقبت‌اندیشی؛ سوم، حیا؛ چهارم، خوش‌خلقی؛ پنجم، آزادگی؛ و این [آخری]، جامع همه این پنج صفت است.

۲۳/۶

پذیرش عذر

۳۳۵. امام علی علیه السلام : عذر برادرت را بپذیر، و اگر عذری ندارد، برایش عذر بتراش.

۳۳۶. امام علی علیه السلام : در سفارشش به محمد بن حنفیه : بر پایه تردید، برادری‌ات را مشکن و بدون دلجویی، از او جدا مشو. شاید عذری دارد و تو او را سرزنش می‌کنی.

۳۳۷. الإمام کاظم علیہ السلام: أَخَذَ أَبِي يَدِي، ثُمَّ قَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ علیہ السلام أَخَذَ يَدِي، كَمَا أَخَذْتُ يَدِكَ، وَقَالَ: إِنَّ أَبِي عَلِيٍّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیہ السلام أَخَذَ يَدِي، وَقَالَ: يَا بُنَيَّ افْعَلِ الْخَيْرَ إِلَى كُلِّ مَنْ طَلَبَهُ مِنْكَ، فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِهِ فَقَدْ أَصَبْتَ مَوْضِعَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ كُنْتَ أَنْتَ مِنْ أَهْلِهِ، وَإِنْ شَتَمَكَ رَجُلٌ عَنْ يَمِينِكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى يَسَارِكَ فَاعْتَذَرَ إِلَيْكَ فَاقْبَلْ عُذْرَهُ.^۱



۳۳۷. امام کاظم علیه السلام: پدرم دستم را گرفت و فرمود: پسر من! پدرم محمد بن علی علیه السلام (امام باقر علیه السلام)، دستم را گرفت، چنان که من، دست تو را گرفتم و فرمود: «پدرم علی بن حسین علیه السلام (امام سجاد علیه السلام) دستم را گرفت و فرمود: «فرزند من! کار نیک را برای هر که از تو درخواست کرد، انجام بده. اگر سزاوار آن باشد، به جایش انجام داده‌ای و اگر سزاوار آن نباشد، تو شایسته آنی. اگر مردی تو را از سمت راست دشنام داد و به سمت چپ تو رفت و عذر خواست، عذرش را بپذیر».





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بخش سوم

موانع سکوفایی جوان



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

- فصل یکم : بیکاری
- فصل دوم : اقیاد
- فصل سوم : بهمنش به
- فصل چهارم : مستی جوانی
- فصل پنجم : شوت جنسی
- فصل ششم : دام های شیطان
- فصل هفتم : آفت های فرهنگی و سیاسی
- فصل هشتم : آفت های اخلاقی و رفقاری

الفصل الأول

البطالة

١/١

لَا بَطَالَه

٣٣٨. رسول الله ﷺ: إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الصَّحِيحَ الْفَارِغَ، لَا فِي شُغْلِ الدُّنْيَا وَلَا فِي شُغْلِ الْآخِرَةِ.^١

٣٣٩. الإمام علي عليه السلام: إِنْ يَكُنِ الشُّغْلُ مَجْهَدَةً، فَاتَّصَالُ الْفَرَاغِ مَفْسَدَةٌ.^٢

٣٣٠. عنه عليه السلام - فِي الْحُكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ - : الْقَلْبُ الْفَارِغُ يَبْحَثُ عَنِ السَّوِّءِ، وَالْيَدُ الْفَارِغَةُ تُنَازِعُ إِلَى الْإِثْمِ.^٣

٣٣١. الإمام الصادق عليه السلام: مَنْ كَسِلَ عَنْ طَهْوَرِهِ وَصَلَاتِهِ فَلَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ لِأَمْرِ آخِرَتِهِ، وَمَنْ كَسِلَ عَمَّا يُصْلِحُ بِهِ أَمْرَ مَعِيشَتِهِ فَلَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ لِأَمْرِ دُنْيَاهُ.^٤

٣٣٢. عنه عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ ﷻ يُبْغِضُ كَرَّةَ النَّوْمِ وَكَثْرَةَ الْفَرَاغِ.^٥

٣٣٣. الكافي عن عمر بن يزيد: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: رَجُلٌ قَالَ: لَأَقْعُدَنَّ فِي بَيْتِي

١. شرح نهج البلاغة: ج ١٧ ص ١٢٦.

٢. الإرشاد: ج ١ ص ٢٩٨.

٣. شرح نهج البلاغة: ج ٢٠ ص ٣٠٣ ح ٢٧٣.

٤. الكافي: ج ٥ ص ٨٥ ح ٣.

٥. الكافي: ج ٥ ص ٨٤ ح ٣.

فصل یکم بیکاری

۱/۱

نموش بیکاری

۳۳۸. پیامبر خدا ﷺ: خداوند، انسان سالم و بیکار را که نه به کار دنیا مشغول است و

نه به کار آخرت، دشمن می‌دارد.

۳۳۹. امام علی علیه السلام: اگر کار مشقت‌بار است، بیکاری پیوسته، مایه تباهی است.

۳۴۰. امام علی علیه السلام: در حکمت‌های منسوب به ایشان: دل بیکار، بدی را جستجو می‌کند و دست بیکار، به سوی گناه کشیده می‌شود.

۳۴۱. امام صادق علیه السلام: آن که در کار طهارت و نماز، کاهل باشد، در او خیری برای آخرتش نیست و آن که در آنچه زندگی‌اش را سر و سامان می‌دهد، کاسل است، در او خیری برای دنیایش نیست.

۳۴۲. امام صادق علیه السلام: خداوند ﷻ، خواب بسیار و بیکاری فراوان را دشمن می‌دارد.

۳۴۳. الکافی - به نقل از عمر بن یزید: - به امام صادق علیه السلام گفتم که مردی می‌گوید: در خانه می‌نشینم، نماز می‌خوانم، روزه می‌گیرم و پروردگارم را عبادت می‌کنم و روزی‌ام خواهد رسید.

وَلَا صَلَاتَيْنِ وَلَا صَوْمَيْنِ وَلَا عَبْدَنَ رَبِّي، فَأَمَّا رِزْقِي فَسَيَأْتِينِي.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «هَذَا أَحَدُ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ»^١.

٣٣٣. الكافي عن أسباط بن سالم: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَأَلْنَا عَنْ عُمَرَ بْنِ مُسْلِمٍ مَا فَعَلَ؟

فَقُلْتُ: صَالِحٌ وَلَكِنَّهُ قَدْ تَرَكَ التَّجَارَةَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: عَمَلُ الشَّيْطَانِ - ثَلَاثًا - أَمَّا عَلِمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله اشْتَرَى عِيرًا أَتَتْ مِنَ الشَّامِ فَاسْتَفْضَلَ فِيهَا مَا قَضَى دِينَهُ وَقَسَمَ فِي قَرَابَتِهِ^٢.

٣٣٥. الكافي عن زرارة: إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ: إِنِّي لَا أَحْسِنُ أَنْ أَعْمَلَ عَمَلًا يَبْدِي وَلَا أَحْسِنُ أَنْ أَتَجَرَّ وَأَنَا مُحَارَفٌ مُحْتَاجٌ.

فَقَالَ: إِعْمَلْ فَاحْمِلْ عَلَى رَأْسِكَ وَاسْتَغْنِ عَنِ النَّاسِ^٣.

٣٣٦. تحف العقول عن الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ: اسْتَغْنُوا بِبَعْضِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: اسْتَغْنُوا بِبَعْضِ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ، وَلَا تَكُونُوا كَلَّا عَلَى النَّاسِ^٤.

٣٣٧. الإمام الكاظم عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ - جَلَّ وَ عَزَّ - يُبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوَامَ الْفَارِغَ^٥.

٢ / ١

حِطُّ الْبُطَالَةِ

٣٣٨. جامع الأخبار عن ابن عباس: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِذَا نَظَرَ إِلَى الرَّجُلِ فَأَعْجَبَهُ،

١. الكافي: ج ٥ ص ٧٧ ح ١.

٢. الكافي: ج ٥ ص ٧٥ ح ٨.

٣. الكافي: ج ٥ ص ٧٦ ح ١٤.

٤. تحف العقول: ص ٥١٣.

٥. الكافي: ج ٥ ص ٨٤ ح ٢.

فرمود: «این شخص، یکی از سه نفری است که دعایشان مستجاب نمی‌گردد».

۳۴۲. الکافی - به نقل از اسباط بن سالم -: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. درباره عمر بن مسلم از ما پرسید که چه می‌کند.

گفتم: مرد صالحی است؛ ولی تجارت را رها کرده است.

امام صادق علیه السلام سه مرتبه فرمود: «این، رفتار شیطان است. آیا نمی‌داند که پیامبر صلی الله علیه و آله کاروانی را که از شام می‌آمد، خرید و [پس از فروش،] با سود آن، بدهکاری‌اش را پرداخت و میان خویشاوندان، تقسیم کرد؟».

۳۴۵. الکافی - به نقل از زراره -: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: نمی‌توانم کاری با دستم انجام دهم و تجارت هم بلد نیستم. من مردی محروم و نیازمندم. امام صادق علیه السلام فرمود: «کارکن و بر روی سرت بار ببر و از مردم، بی‌نیاز شو».

۳۴۶. تحف العقول - به نقل از مفضل بن عمر -: از کار دنیا برای آخرت، کمک بگیرید. به راستی شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «از دنیا برای آخرت، کمک بگیرید و سربار مردم نباشید».

۳۴۷. امام کاظم علیه السلام: خداوند تعالی بنده پُرخواب و بیکار را دشمن می‌دارد.

۲/۱

خطربکاری

۳۴۸. جامع الأخبار - به نقل از ابن عباس -: پیامبر خدا، هرگاه به مردی نظر می‌افکند و از او خوشش می‌آمد، می‌پرسید که آیا حرفه‌ای دارد. اگر می‌گفتند: خیر.

قال: هل له حرفة؟

فإن قالوا: لا.

قال: سقط من عيني.

قيل: وكيف ذلك يا رسول الله؟!

قال: لأن المؤمن إذا لم يكن له حرفة يعيش بدينه.^١

٣٢٩. الإمام علي عليه السلام: من الفراغ تكون الصبوة.^٢

٣٥٠. الإمام الصادق عليه السلام: كان بالمدينة رجل بطال يضحك الناس منه، فقال: قد

أعياني هذا الرجل أن أضحكه - يعني علي بن الحسين عليه السلام -، فمر علي عليه السلام

وخلفه موليّان له، قال: فجاء الرجل حتى انتزع رداءه من رقبتيه، ثم مضى

فلم يلتفت إليه علي عليه السلام، فاتبعوه وأخذوا الرداء منه، فجاءوا به فطرحوه عليه،

فقال لهم: من هذا؟

فقالوا: هذا رجل بطال يضحك أهل المدينة.

فقال: قولوا له: إن لله يوماً يخسر فيه المبطلون.^٣

٣ / ١

محاسبة البطالين

٣٥١. لقمان عليه السلام: أشد الناس حساباً يوم القيامة المكفيّ الفارغ. إن كان الشغل مجهدة

فالفراغ مفسدة.^٤

١. جامع الأخبار: ص ٢٩٠ ح ١٠٨٢.

٢. غرر الحكم: ح ٩٢٥١.

٣. بحار الأنوار: ج ٤٦ ص ٦٨ ح ٣٩.

٤. تنبيه الخواطر: ج ١ ص ٦٠.

می فرمود: «از چشمم افتاد».

گفته شد: چرا ای پیامبر خدا؟

فرمود: «زیرا مؤمن، وقتی کاری ندارد، با دینش زندگی می کند».

۳۴۹. امام علی علیه السلام: بیکاری، مایه نادانی است.

۳۵۰. امام صادق علیه السلام: در مدینه، مردی بیکار بود که مردم را می خنداند. آن مرد گفت:

این مرد (امام سجاد علیه السلام) مرا ناتوان کرد در این که او را بخندانم. امام سجاد علیه السلام

می گذشت و پشت سر ایشان، دو غلامش حرکت می کردند. آن مرد آمد و

عبای امام علیه السلام را از دوشش برداشت و رفت. امام سجاد علیه السلام، به وی هیچ

التفاتی نکرد. غلامان، دنبال مرد رفتند و عبا را از وی گرفتند و آمدند و آن را

بر دوش ایشان انداختند. امام سجاد فرمود: «این مرد کیست؟».

گفتند: این، مرد بیکاری است که مردم مدینه را می خنداند.

فرمود: «به وی بگویید که: خداوند را روزی است که باطل کاران، در آن

زیان می کنند»^۱.

۳/۱

حسابرسی بیکاران

۳۵۱. لقمان علیه السلام: سخت ترین مردم از جهت حسابرسی در روز قیامت، شخصی است که

زندگی اش توسط دیگری تأمین می شود و او بیکار است. اگر کار، مشقت بار

است، بیکاری تباهی آفرین است.

۱. اشاره است به آیه ۷۸ از سوره غافر: «وَحَسْبِرْ هُنَالِكَ الْمُتَجَلِّلُونَ» و آن جاست که باطل کاران، زیان می کنند.

الفصل الثاني

الإِثْمَانُ

١ / ٢

حُرْمَةُ كُلِّ مُسْكِرٍ

٣٥٢. رسول الله ﷺ: أَلَا إِنَّ كُلَّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ، وَكُلُّ مُخَدِّرٍ حَرَامٌ، وَ مَا أُسْكِرَ كَثِيرُهُ حَرَامٌ قَلِيلُهُ، وَ مَا خَمَّرَ الْعَقْلَ فَهُوَ حَرَامٌ.^١

٣٥٣. سنن أبي داود عن أُمِّ سَلَمَةَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ وَ مُفْتَرٍ.^٢

٣٥٤. الإمام الكاظم عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ ﷻ لَمْ يُحَرِّمِ الْخَمْرَ لِاسْمِهَا، وَلَكِنَّهُ حَرَّمَهَا لِعَاقِبَتِهَا؛ فَمَا كَانَ عَاقِبَتُهُ عَاقِبَةُ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ.^٣

٢ / ٢

التَّحَذِيرُ مِنَ الْمَخَدَّرِ

٣٥٥. رسول الله ﷺ: سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَأْكُلُونَ شَيْئاً إِسْمُهُ الْبَنْجُ^٤، أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ، وَ هُمْ بَرِيثُونَ مِنِّي.^٥

٣٥٦. عنه عليه السلام: سَلَّمُوا عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَ لَا تُسَلِّمُوا عَلَى آكِلِ الْبَنْجِ.^٦

١. كنز العمال: ج ٥ ص ٣٦٨ ح ١٣٢٧٣.

٢. سنن أبي داود: ج ٣ ص ٣٢٩ ح ٣٦٨٦.

٣. الكافي: ج ٦ ص ٤١٢ ح ٢.

٤. البنج: نبت معروف له حبٌ يُسْكِر، معرب (مجمع البحرين: ج ١ ص ١٩١).

٥-٦. مستدرک الوسائل: ج ١٧ ص ٨٦ ح ٢٠٨١٥.

فصل دوم

اعتیاد

۱/۲

حرمت تخدیر کننده ها

۳۵۲. پیامبر خدا ﷺ: بدانید هر مست کننده ای حرام است، هر ماده تخدیرگری حرام است، و آنچه بسیارش مست کند، اندک آن نیز حرام است و آنچه عقل را زایل می کند، حرام است.

۳۵۳. سنن ابی داود - به نقل از اُمّ سَلَمَه - : پیامبر خدا ﷺ از هر مست کننده و سست کننده ای، منع کرد.

۳۵۴. امام کاظم علیه السلام: خداوند ﷻ شراب را برای نامش حرام نکرد؛ بلکه به جهت آثار و پیامدهایش حرام کرد و هرچه پیامدش مانند شراب باشد، آن هم شراب است.

۲/۲

نبی از تخدیر کننده ها

۳۵۵. پیامبر خدا ﷺ: روزگاری بر امت من خواهد آمد که ماده ای به نام «بَنگ» می خورند. من از این مردمان، بیزارم و آنان از من دورند.

۳۵۶. پیامبر خدا ﷺ: بر یهودیان و مسیحیان سلام کنید؛ ولی بر بَنگی، سلام نکنید.

الفصل الثالث

قُرْبُ السَّوِّ

١ / ٣

إِحْطَارُ قُرْبِ السَّوِّ

الكتاب

«وَيَوْمَ يَغْضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَسْلِفَنِي أَخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» يَتَوَلَّئُنِي لَيْتَنِي لَمْ
أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا^١.
«الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»^٢.

الحديث

٣٥٧. رسول الله ﷺ : مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ مَثَلُ الْعَطَّارِ ؛ إِنْ لَمْ يُعْطِكَ مِنْ عِطْرِهِ أَصَابَكَ مِنْ
رِيحِهِ ، وَمَثَلُ الْجَلِيسِ السَّوِّ مَثَلُ الْقَيْنِ ؛ إِنْ لَمْ يُحْرِقْ ثَوْبَكَ أَصَابَكَ مِنْ رِيحِهِ^٣.
٣٥٨. عنه ﷺ - كَانَ يَقُولُ - : اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ صَاحِبِ غَفْلَةٍ ، وَقَرِينِ سَوْءٍ^٤.
٣٥٩. الإمام علي عليه السلام : صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ ، كَالرَّيْحِ إِذَا مَرَّتْ بِالنَّارِ حَمَلَتْ نِتْنًا^٥.

١. الفرقان: ٢٧-٢٩.

٢. الزخرف: ٦٧.

٣. كنز العمال: ج ٩ ص ٢٢ ح ٢٤٧٣٦.

٤. الزهد لابن المبارك: ص ٣٠٢ ح ٨٧٥.

٥. غرر الحكم: ح ٥٨٢٩.

فصل سوم

همنشین بد

۱/۳



قرآن

﴿روز قیامت﴾ و روزی است که ستمکار دست [حسرت] می‌گزد و می‌گوید: کاش من، راه [پیروی از] پیامبر را پیش می‌گرفتم. وای بر من! کاش من، فلانی را دوست نمی‌گرفتم. او مرا از پند [قرآن]، پس از آن که برایم آمده بود، دور و گمراه کرد؛ و شیطان، خوارکننده انسان است﴾.

﴿در آن روز (قیامت)، یاران، جز پرهیزگاران، بعضی‌شان دشمن بعضی دیگرند﴾.

حدیث

۳۵۷. پیامبر خدا ﷺ: همنشین شایسته، مانند عطرفروش است. اگر از عطرش به تو ندهد، بوی عطرش به تو خواهد رسید و همنشین بد، مانند آهنگر است. اگر لباس را نسوزاند، از بویش به تو می‌رسد.

۳۵۸. پیامبر خدا ﷺ: همیشه می‌فرمود: - بار خدایا! به تو پناه می‌برم از یارِ غافل و همنشین بد.

۳۵۹. امام علی علیه السلام: همنشینی با بدان، بدی به دنبال می‌آورد، همان‌گونه که باد اگر بر چیز گندیده بوزد، با خود، بوی گند می‌برد.

٣٦٠. موسى ﷺ: مَنْ قَطَعَ قَرِينَ السَّوِّءِ فَكَأَنَّمَا عَمِلَ بِالتَّوْرَةِ. ١

٣٦١. لقمان ﷻ - لِابْنِهِ -: مَنْ يُقَارِنَ قَرِينَ السَّوِّءِ لَا يَسْلَمُ. ٢

٣٦٢. الكافي عن علي بن أسباط عنهم ﷺ: فِيمَا وَعَظَ اللَّهُ ﷻ بِهِ عِيسَى ﷺ: يَا عِيسَى، اَعْلَمْ أَنَّ صَاحِبَ السَّوِّءِ يُعْذِي، وَقَرِينَ السَّوِّءِ يُرْذِي، وَاعْلَمْ مَنْ تُقَارِنُ، وَاخْتَرْ لِنَفْسِكَ إِخْوَانًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. ٣

٣٦٣. الخصال عن سفيان الثوري: لَقِيتُ الصَّادِقَ ابْنَ الصَّادِقِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَوْصِنِي.

فَقَالَ لِي: ... يَا سُفْيَانُ، أَمَرَنِي وَالِدِي ﷺ بِثَلَاثٍ، وَنَهَانِي عَنْ ثَلَاثٍ، فَكَانَ فِيمَا قَالَ لِي: يَا بُنَيَّ، مَنْ يَصْحَبْ صَاحِبَ السَّوِّءِ لَا يَسْلَمُ. ٤

٢ / ٣

سِمَاتُ قَرِينِ السَّوِّءِ

٣٦٤. رسول الله ﷺ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤَاخِضُ كَافِرًا، وَلَا يُخَالِطُنَّ فَاجِرًا، وَمَنْ آخَى كَافِرًا أَوْ خَالَطَ فَاجِرًا كَانَ كَافِرًا فَاجِرًا. ٥

٣٦٥. الإمام علي ﷺ: مَنْ سَاوَرَكَ عَيْبُكَ وَعَابَكَ فِي غَيْبِكَ فَهُوَ الْعَدُوُّ؛ فَاحْذَرُهُ. ٦

٣٦٦. عنه ﷺ: اتَّقُوا مَنْ تُبْغِضُهُ قُلُوبُكُمْ. ٧

١. جامع الأخبار: ص ٥٠٨ ح ١٤١٣.

٢. الكافي: ج ٢ ص ٦٤٢ ح ٩.

٣. الكافي: ج ٨ ص ١٣٤ ح ١٠٣.

٤. الخصال: ص ١٦٩ ح ٢٢٢.

٥. بحار الأنوار: ج ٧٢ ص ١٩٧ ح ٣١.

٦. غرر الحكم: ح ٨٧٢٥.

٧. بحار الأنوار: ج ٧٤ ص ١٩٨ ح ٣٢.

۳۶۰. موسی علیه السلام: آن که از همنشین بد ببرد، گویا به تورات عمل کرده است.
 ۳۶۱. لقمان علیه السلام - به فرزندش - : آن که با همنشین بد، نشست و برخاست کند، در امان نباشد.

۳۶۲. الکافی - به نقل از علی بن اسباط، از امامان علیهم السلام :- در اندرزهای خداوند به عیسی علیه السلام آمده است: «ای عیسی! بدان که همراه بد، ستم می‌کند و همنشین بد، آدمی را پست می‌کند. بدان با که همنشینی می‌کنی و برای خود، برادرانی مؤمن، انتخاب کن».

۳۶۳. الخصال - به نقل از سفیان ثوری :- راستگو فرزند راستگو، یعنی جعفر بن محمد علیه السلام را ملاقات کردم و به وی گفتم: ای پسر پیامبر! به من وصیتی بکن. به من فرمود: «ای سفیان! پدرم، مرا به سه چیز دستور داد و از سه چیز، منع کرد و در ضمن سخنانش چنین فرمود: «فرزندم! هر کس با دوست بد، همنشینی کند، در امان نخواهد ماند».

۲/۳

نشانه‌های همنشین بد

۳۶۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: آن که به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، نباید با کافری برادری کند و با فاجری آمد و شد نماید. هر کس با کافری برادری کند یا با فاجری همنشینی نماید، کافر و فاجر خواهد بود.

۳۶۵. امام علی علیه السلام: کسی که عیب تو را از تو بپوشاند و پشت سرت از تو عیبجویی کند، دشمن توست. از او بپرهیز.

۳۶۶. امام علی علیه السلام: از آن که دل‌هایتان او را دشمن می‌دارد، بپرهیزید.

٣٦٧. عنه عليه السلام : مَنْ لَمْ تَكُنْ مَوَدَّةً فِي اللَّهِ فَاحْذَرُهُ؛ فَإِنَّ مَوَدَّةَ لَيْمَةٍ، وَصُحْبَتَهُ مَشُومَةٌ.^١

٣٦٨. عنه عليه السلام : يَنْبَغِي لِمَنْ أَرَادَ صَلَاحَ نَفْسِهِ وَإِحْرَازَ دِينِهِ أَنْ يَجْتَنِبَ مُخَالَطَةَ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا.^٢

٣٦٩. الإمام الصادق عليه السلام : أَنْظِرْ إِلَى كُلِّ مَنْ لَا يُفِيدُكَ مَنَفَعَةً فِي دِينِكَ فَلَا تَعْتَدَنَّ بِهِ، وَلَا تَرْغَبَنَّ فِي صُحْبَتِهِ؛ فَإِنَّ كُلَّ مَا سِوَى اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - مُضْمَحِلٌّ وَخِيمٌ عَاقِبَتُهُ.^٣

٣٧٠. آدم عليه السلام - فِي وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ شَيْثٍ -: إِذَا نَفَرْتَ قُلُوبُكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ؛ فَإِنِّي حِينَ ذَنُوتُ مِنَ الشَّجَرَةِ لِأَتَنَاوَلَ مِنْهَا نَفَرَ قَلْبِي، فَلَوْ كُنْتُ امْتَنَعْتُ مِنَ الْأَكْلِ مَا أَصَابَنِي مَا أَصَابَنِي.^٤



٣٧١. رسول الله صلى الله عليه وآله : لَا تَصْحَبُوا الْفَجَّارَ.^٥

٣٧٢. عنه عليه السلام : لَا تُصَادِقُوا شَارِبَ الْخَمْرِ، فَإِنَّ مُصَادَقَتَهُ نَدَامَةٌ.^٦

٣٧٣. عنه عليه السلام : تَوَقَّوْا مُصَاحِبَةَ كُلِّ ضَعِيفٍ الْخَيْرِ قَوِيٍّ الشَّرِّ خَبِيثٍ النَّفْسِ، إِذَا خَافَ خَنْسَ، وَإِذَا آمَنَ بَطَشَ.^٧

١. غرر الحكم: ج ٨٩٧٨.

٢. غرر الحكم: ج ١٠٩٥١.

٣. بحار الأنوار: ج ٧٢ ص ١٩١ ح ٥.

٤. بحار الأنوار: ج ٧٨ ص ٢٥٢ ح ١٩.

٥. إرشاد القلوب: ص ٢٠.

٦. جامع الأخبار: ص ٢٢٨ ح ١١٩٨.

٧. تنبيه الخواطر: ج ٢ ص ١٢١.

۳۶۷. امام علی علیه السلام: از کسی که دوستی‌اش در راه خدا نباشد، دوری کن؛ چرا که دوستی او پست، و همنشینی‌اش بدشگون است.

۳۶۸. امام علی علیه السلام: کسی که صلاح خویش و حفظ دینداری را می‌خواهد، از همنشینی با دنیاپرستان، دوری کند.

۳۶۹. امام صادق علیه السلام: بنگر، هر که برای دینداری ات سودمند نیست، به او اعتنا مکن و در همنشینی‌اش رغبت مدار؛ چرا که هر چیزی غیر از خداوند متعال، نابود و بد پایان است.

۳۷۰. آدم علیه السلام - در سفارش به فرزندش شیث -: هرگاه دل‌هایتان از چیزی نفرت دارد، از آن بپرهیزید. به راستی که وقتی به آن درخت [ممنوع] نزدیک شدم تا از آن بخورم، دلم نفرت داشت. اگر از خوردن، خودداری می‌کردم، آن گرفتاری‌ها به من نمی‌رسید.

مرکز تخصصی
۳/۳

بدترین دوستان

۳۷۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: با فاجران، همنشینی مکنید.

۳۷۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: با می‌گسار، دوستی مکنید که دوستی با او [موجب] پشیمانی است.

۳۷۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: از همنشینی با افراد کم‌خیر و پُر شر و بد باطن دوری کنید؛ آنها که اگر بترسند، دست می‌کشند و اگر احساس امنیت کنند، یورش می‌برند.

٣٧٤. الإمام علي عليه السلام: شَرُّ إِخْوَانِكَ مَنْ أَرْضَاكَ بِالْبَاطِلِ.^١

٣٧٥. عنه عليه السلام: شَرُّ إِخْوَانِكَ مَنْ دَاهَنَكَ فِي نَفْسِكَ وَسَاوَرَكَ عَيْنِكَ.^٢

٣٧٦. عنه عليه السلام: إِيَّاكَ أَنْ تُحِبَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ أَوْ تُصِفِيَ وَدَّكَ لِغَيْرِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، فَإِنَّ مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا خُسِرَ مَعَهُمْ.^٣

٣٧٧. عنه عليه السلام: مُصَاحِبُ الْأَشْرَارِ كَرَاحِبِ الْبَحْرِ.^٤

٣٧٨. الإمام الجواد عليه السلام: إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الشَّرِّيرِ، فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُولِ يَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَيَقْبُحُ أَثَرُهُ.^٥



مركز تحقیق و نشر علوم اسلامی

١. غرر الحکم: ح ٥٦٩٠.

٢. غرر الحکم: ح ٥٧٢٥.

٣. غرر الحکم: ح ٢٧٠٣.

٤. غرر الحکم: ح ٩٨٣٥.

٥. الدرّة الباهرة: ص ٤٠.

۳۷۴. امام علی علیه السلام: بدترین برادرانت، کسی است که در راه باطل، تو را راضی کند.

۳۷۵. امام علی علیه السلام: بدترین برادرانت، کسی است که با تو چاپلوسی کند و عیبت را از تو بپوشاند.

۳۷۶. امام علی علیه السلام: بهره‌یز از این که دشمنان خدا را دوست بداری یا دوستی‌ات را برای غیر اولیای خدا خالص کنی؛ چرا که هر کس مردمانی را دوست بدارد، با آنان محشور می‌گردد.

۳۷۷. امام علی علیه السلام: همنشین بدان، مانند مسافر دریاست [که احتمال غرق شدن و توفان، برای او بسیار است].

۳۷۸. امام جواد علیه السلام: از همنشینی با شرور بهره‌یز؛ چرا که مانند شمشیر آخته، خوش منظر و زشت اثر است.



الفصل الرابع

سُكْرُ الشَّبَابِ

٣٧٩. رسول الله ﷺ: الشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ.^١

٣٨٠. الإمام علي عليه السلام: أصنافُ السُّكْرِ أَرْبَعَةٌ: سُكْرُ الشَّبَابِ، وسُكْرُ الْمَالِ، وسُكْرُ النَّوْمِ، وسُكْرُ الْمُلْكِ.^٢

٣٨١. عنه عليه السلام: يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَحْتَرَسَ مِنْ سُكْرِ الْمَالِ، وسُكْرِ الْقُدْرَةِ، وسُكْرِ الْعِلْمِ، وسُكْرِ الْمَدْحِ، وسُكْرِ الشَّبَابِ؛ فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِيحاً خَبِيثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَتَسْتَخِفُّ الْوَقَارَ.^٣

٣٨٢. بحار الأنوار - عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانُوا يَدْعُونَ بِهَا فِي شَهْرِ شَعْبَانَ -: إِلَهِي، وَقَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي شِرَّةِ الشَّهْوِ عَنْكَ، وَأَبْلَيْتُ شَبَابِي فِي سَكْرَةِ التَّبَاعُدِ مِنْكَ، إِلَهِي، فَلَمْ أَسْتَقِظْ أَيَّامَ اغْتِرَارِي بِكَ وَرُكُوبِي إِلَى سَبِيلِ سَخَطِكَ.^٤

١. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٢ ص ٣٧٧ ح ٥٧٧٢.

٢. تحف العقول: ص ١٢٤.

٣. غرر الحكم: ح ١٠٩٤٨.

٤. بحار الأنوار: ج ٩٤ ص ٩٨ ح ١٣.

فصل چهارم مستی جوانی

۳۷۹. پیامبر خدا ﷺ: جوانی، شاخه‌ای از دیوانگی است.

۳۸۰. امام علی علیه السلام: مستی، چهار نوع است: مستی جوانی، مستی ثروت، مستی خواب، و مستی پادشاهی.

۳۸۱. امام علی علیه السلام: سزاوار است که خردمند، از مستی ثروت، مستی قدرت، مستی دانش، مستی ستایش و مستی جوانی بپرهیزد؛ چرا که هر یک را بوهای پلیدی است که عقل را می‌دزدد و وقار و هیبت را کم می‌کند.

۳۸۲. بحار الأنوار: - امام علی علیه السلام و امامان از فرزندان در ماه شعبان این گونه دعا می‌کردند: بار خدایا! عمرم را در بی‌خبری (غفلت) از تو سپری ساختم و جوانی‌ام را در مستی دوری از تو، تباه کردم. خدایا! در روزگار مغرور شدن در برابر تو و رفتن به راه خشم تو، بیدار نگشتم.

الفصل الخامس

الشَّهْوَةُ الْجَنَسِيَّةُ

١ / ٥

فَجَّ الشَّيْطَانِ

الكتاب

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا بَعْضَ لِبَاسِهِنَّ أَوْ عَابَاءَهُنَّ أَوْ أَبْنَاءَهُنَّ أَوْ أَبْنَاءَهُنَّ أَوْ أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَاءَهُنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^١.

الحديث

٣٨٣. رسول الله ﷺ: النَّظَرَةُ الْأُولَى خَطَأٌ، وَالثَّانِيَةُ عَمْدٌ، وَالثَّالِثَةُ تَدْمُرُ.^٢

٣٨٤. عنه ﷺ: اِسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ ﷻ عَلَى امْرَأَةٍ ذَاتِ بَعْلِ مَلَأَتْ عَيْنَهَا مِنْ غَيْرِ زَوْجِهَا أَوْ غَيْرِ ذِي مَحْرَمٍ مِنْهَا، فَإِنَّهَا إِنْ فَعَلَتْ ذَلِكَ أَحْبَطَ اللَّهُ كُلَّ عَمَلٍ عَمِلَتْهُ.^٣

١. النور: ٣٠ و ٣١.

٢. كنز العمال: ج ٥ ص ٣٢٩ ح ١٣٠٧٣.

٣. ثواب الأعمال: ص ٣٣٨.

فصل پنجم شوهت جنسی

۱/۵



قرآن

«به مردان مؤمن بگو: دیدگان [از نظر بازی] فرو گذارند و ناموسشان را محفوظ بدارند. این، برای آنان پاکیزه‌تر است. بی‌گمان، خداوند به آنچه می‌کنند، آگاه است. و به زنان مؤمن [هم] بگو: دیدگان‌شان را فرو گذارند و ناموسشان را محفوظ بدارند و زینتشان را، جز آنچه از آن آشکار است، آشکار نکنند، روسری‌هایشان را بر گریبان‌هایشان بیندازند و زینتشان را آشکار نکنند، مگر بر شوهرشان یا پدرشان، یا پدران شوهرشان، یا پسرانشان یا پسران شوهرشان، یا برادرشان یا پسران برادرشان، یا پسران خواهرشان یا زنانشان، یا کنیزانشان یا غلامانی که نیازمند [به زن] نیستند، یا کودکانی که بر نهانی‌های زنان، آگاه نیستند. و بگو که چنان‌پای نکوبند تا زینتی که پنهان داشته‌اند، معلوم شود. و ای مؤمنان! همگی به درگاه خداوند، توبه کنید، باشد که رستگار شوید».

حدیث

۳۸۳. پیامبر خدا ﷺ: نگاه اول، خطاست، نگاه دوم، عمدی است و نگاه سوم، ویران می‌کند.

۳۸۴. پیامبر خدا ﷺ: خشم خداوند ﷻ فرو نمی‌گیرد بر زنی شوهرداری که چشمش را از غیر شوهرش یا نامحرم، پُر کند؛ چرا که اگر چنین کند، خداوند، هر کاری

۳۸۵. عنہ ﷺ: إِيَّاكُمْ وَفُضُولَ النَّظَرِ؛ فَإِنَّهُ يَبْذُرُ الْهَوَى، وَيُولِّدُ الْغَفْلَةَ. ۱

۳۸۶. صحيح البخاري عن عبدالله بن عباس: أَرَدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْفَضْلَ بْنَ عَبَّاسٍ يَوْمَ النَّحْرِ خَلْفَهُ عَلَى عَجْزٍ رَاحِلَتِهِ، وَكَانَ الْفَضْلُ رَجُلًا وَضِيئًا، فَوَقَّفَ النَّبِيُّ ﷺ لِلنَّاسِ يُفْتِيهِمْ، وَأَقْبَلَتِ امْرَأَةٌ مِنْ خَثْعَمٍ وَضِيئَةٌ تَسْتَفْتِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَطَفِقَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَأَعْجَبَهُ حُسْنُهَا، فَالتَفَتَ النَّبِيُّ ﷺ وَالْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا، فَأَخْلَفَ يَدَهُ فَأَخَذَ بِذَقَنِ الْفَضْلِ، فَعَدَلَ وَجْهَهُ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا. ۲

۳۸۷. الإمام علي عليه السلام: الْعُيُونُ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ. ۳

۳۸۸. عنہ ﷺ: إِذَا أَبْصَرْتَ الْعَيْنُ الشَّهْوَةَ عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْعَاقِبَةِ. ۴

۳۸۹. عنہ ﷺ: كَمْ مِنْ صَبَابَةٍ أَكْثَسِبَتْ مِنْ لَحْظَةٍ. ۵

۳۹۰. الإمام الباقر عليه السلام: خَرَجَتِ امْرَأَةٌ بَغِيٌّ عَلَى شَبَابٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَفْتَنَتْهُمْ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَوْ كَانَ الْعَابِدُ فَلَانًا رَأَاهَا أَفْتَنَتْهُ.

وَسَمِعَتْ مَقَالَتَهُمْ فَقَالَتْ: وَاللَّهِ لَا أَنْصَرِفُ إِلَى مَنْزِلِي حَتَّى أَفْتِنَهُ فَمَضَتْ نَحْوَهُ فِي اللَّيْلِ فَدَقَّتْ عَلَيْهِ، فَقَالَتْ: آوِي عِنْدَكَ، فَأَبَى عَلَيْهَا، فَقَالَتْ: إِنَّ بَعْضَ شَبَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَاوَدُونِي عَنْ نَفْسِي، فَإِنْ أَدَخَلْتَنِي وَإِلَّا لِحِقُونِي وَفَضَحُونِي، فَلَمَّا سَمِعَ مَقَالَتَهَا فَتَحَ لَهَا، فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ رَمَتْ بِشَابِهَا، فَلَمَّا رَأَى جَمَالَهَا وَهَيْئَتَهَا وَقَعَتْ فِي نَفْسِهِ، فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَيْهَا، ثُمَّ رَجَعَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ، وَقَدْ كَانَ يوقِدُ تَحْتَ قَدْرِ لَهُ، فَأَقْبَلَ حَتَّى وَضَعَ يَدَهُ عَلَى النَّارِ. فَقَالَتْ: أَيُّ شَيْءٍ تَصْنَعُ؟

۱. بحار الأنوار: ج ۷۲ ص ۱۹۹ ح ۲۹.

۲. صحيح البخاري: ج ۵ ص ۲۳۰ ح ۵۸۷۴.

۳. غرر الحكم: ح ۹۵۰.

۴. غرر الحكم: ح ۴۰۶۳.

۵. غرر الحكم: ح ۶۹۳۹.

را که انجام داده، تباه می‌سازد.

۳۸۵. پیامبر خدا ﷺ: بهره‌زید از بسیار نگاه کردن، که بذر هوس می‌کارد و غفلت می‌زاید.

۳۸۶. صحیح البخاری - به نقل از عبدالله بن عباس -: پیامبر ﷺ در روز عید قربان، فضل بن عباس را پشت سر خود، سوار کرد. فضل، مردی زیبا و تمیز بود. پیامبر ﷺ در برابر مردم ایستاد تا پاسخ پرسش‌هایشان را بدهد. زنی زیبا و تمیز از قبیله خثعم به سوی پیامبر ﷺ آمد تا از ایشان چیزی بپرسد. فضل، از زیبایی زن خوشش آمد و پیوسته به وی نگاه می‌کرد. پیامبر ﷺ برگشت و فضل، همچنان نگاه می‌کرد. پس [پیامبر خدا] با دست خود، چانه فضل را گرفت و صورتش را از نگاه کردن [به زن] به طرف دیگر چرخاند.

۳۸۷. امام علی علیه السلام: چشم‌ها دام‌های شیطان‌اند.

۳۸۸. امام علی علیه السلام: آن گاه که چشم، [صحنه‌های] شهوت‌آلود ببیند، دل از دیدن پایان کارها، نابینا می‌گردد.

۳۸۹. امام علی علیه السلام: چه عشق‌هایی که از یک نگاه، حاصل شد!

۳۹۰. امام باقر علیه السلام: زنی بدکار به سمت جوانانی از بنی اسرائیل رفت و آنان را فریفت. یکی از آنان گفت: اگر فلان عابد، این زن را ببیند، زن، او را می‌فریبد. زن، سخن آنان را شنید و گفت: به خدا سوگند، به خانه‌ام بر نمی‌گردم تا آن عابد را بفریم.

شبهانه نزد او رفت و در را کوبید و گفت: شب را نزد تو بمانم؟

عابد، امتناع ورزید. زن گفت: برخی جوانان بنی اسرائیل، دنبال افتاده‌اند. اگر مرا به داخل خانه راه دهی، [در امانم]، وگرنه به من خواهند رسید و آبرویم را خواهند ریخت.

عابد، چون این سخن را شنید، در را به رویش گشود. وقتی زن داخل شد، لباس‌هایش را گند. چون عابد، زیبایی‌ها و هیکل او را دید، به وسوسه افتاد و به زن، دست زد. ناگهان، به خود آمد و از عمل خود، بازگشت. در خانه‌اش آتشی زیر دیگ، روشن کرده بود. سراغ آتش آمد و دست خود را بر آتش گرفت. زن گفت: چه می‌کنی؟

فقال: أحرقها لأنها عملت العمل.

فَخَرَجَتْ حَتَّى أَتَتْ جَمَاعَةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَتْ: إِلْحَقُوا فَلَانًا فَقَدْ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى النَّارِ، فَأَقْبِلُوا فَلِحِقْوِهِ وَقَدْ احْتَرَقَتْ يَدُهُ.^١

٣٩١. الإمام الصادق عليه السلام: النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إبْلِيسَ مَسْمُومٌ، وَكَمْ مِنْ نَظَرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً!^٢

٣٩٢. عنه عليه السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَيَرُدُّنَ ﷻ وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَكَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ وَيَقُولُ: أَتَخَوَّفُ أَنْ تُعْجِبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلَ عَلَيَّ أَكْثَرُ مِمَّا أَطْلُبُ مِنَ الْأَجْرِ.^٣

٣٩٣. عيسى عليه السلام: لَا تَكُونَنَّ حَدِيدَ النَّظَرِ إِلَى مَا لَيْسَ لَكَ، فَإِنَّهُ لَنْ يَزِنِي فَرَجُكَ مَا حَفِظْتَ عَيْنَكَ، فَإِنْ قَدَرْتَ إِلَّا تَنْظُرَ إِلَى ثَوْبِ الْمَرْأَةِ الَّتِي لَا تَحِلُّ لَكَ فَافْعَلْ.^٤

٣٩٤. عنه عليه السلام: لِلخَوَارِئِينَ - إِيَّاكُمْ وَالنَّظَرَ إِلَى الْمُحْذوراتِ؛ فَإِنَّهَا بَذَرُ الشَّهَوَاتِ وَنَبَاتُ الْفِسْقِ.^٥

٢ / ٥

مَبْنَى الْعَشْقَةِ الْمَذْمُومَةِ

٣٩٥. الإمام علي عليه السلام: رُبَّ صَبَابَةٍ غُرِسَتْ مِنْ لَحْظَةٍ.^٦

٣٩٦. الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا سُئِلَ عَنِ الْعَشْقِ -: قُلُوبٌ خَلَّتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، فَأَذَاقَهَا اللَّهُ

١. بحار الأنوار: ج ١٤ ص ٤٩٢ ح ١١.

٢. الكافي: ج ٥ ص ٥٥٩ ح ١٢.

٣. الكافي: ج ٢ ص ٦٤٨ ح ١.

٤. تنبيه الخواطر: ج ١ ص ٦٢.

٥. بحار الأنوار: ج ١٠٢ ص ٢٢ ح ٥٢.

٦. غرر الحكم: ح ٥٣١٢.

عابد گفت: او را می‌سوزانم؛ چون کار خطا از او سر زد.

زن، از خانه بیرون آمد و سراغ جوانان بنی اسرائیل رفت و گفت: سراغ عابد بروید که دست خود را بر آتش گذاشته است. جوانان، سراغ عابد آمدند و به وی رسیدند، در حالی که دستش را سوزانده بود.

۳۹۱. امام صادق علیه السلام: نگاه، تیری زهرآگین، از تیرهای شیطان است، و چه بسیار نگاهی که پشیمانی درازمدت به جای می‌گذارد.

۳۹۲. امام صادق علیه السلام: پیامبر خدا، به زنان سلام می‌کرد و آنان پاسخ می‌دادند، و امیرمؤمنان، به زنان سلام می‌کرد؛ ولی خوش نداشت به زن جوان، سلام کند و می‌فرمود: «می‌ترسم از صدایش خوشم بیاید و گناهی بیش از پاداشی که جستجو می‌کنم، بر من وارد گردد».

۳۹۳. عیسی علیه السلام: به آنچه [نگاه کردن بدان] برای [حلال] نیست، خیره منگر؛ چرا که اگر چشم‌ت را حفظ کنی، مرتکب فحشا نمی‌شوی و اگر می‌توانی به لباس زنی که محرم تو نیست، نگاه نکنی، چنان کن.

۳۹۴. عیسی علیه السلام: به حواریان: از نگاه کردن به آنچه ممنوع است، بپرهیزید؛ چرا که نگاه، بذر شهوت و جوانه فسق است.

۲/۵

آغاز عشق نکوهیده

۳۹۵. امام علی علیه السلام: چه بسیار عشق‌هایی که از یک نگاه، بذر آن کاشته شد!

۳۹۶. امام صادق علیه السلام: آن‌گاه که از عشق سؤال شد: دل‌هایی که از یاد خدا تهی

حَبِّ غَيْرِهِ ١.

٣ / ٥

مُغَيَّبَاتُ تَبَاجِ الشَّهَوَاتِ ٢

٣٩٧. رسول الله ﷺ: مَنْ كَانَ أَكْثَرُ هَمِّهِ نَيْلَ الشَّهَوَاتِ نُزِعَ مِنْ قَلْبِهِ حَلَاوَةُ الْإِيمَانِ. ٢

٣٩٨. الإمام علي عليه السلام: كَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْناً طَوِيلاً. ٣

٣٩٩. عنه عليه السلام: إِيَّاكُمْ وَغَلَبَةُ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِكُمْ؛ فَإِنَّ بِدَايَتَهَا مَلَكَةٌ، وَنَهَايَتَهَا هَلَكَةٌ. ٤

٤٠٠. عنه عليه السلام: أَوَّلُ الشَّهْوَةِ طَرَبٌ، وَآخِرُهَا عَطَبٌ. ٥

٤ / ٥

إِحْظَرِ الْإِحْثِلَالَ بِغَيْرِ الْمَحْظَرِ ٢

٤٠١. رسول الله ﷺ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَبِيتُ فِي مَوْضِعٍ تَسْمَعُ نَفْسُهُ امْرَأَةً لَيْسَتْ لَهُ بِمَحْرَمٍ. ٦

٤٠٢. الإمام الباقر عليه السلام: لَمَّا دَعَا نُوْحٌ رَبَّهُ ﷻ عَلَى قَوْمِهِ أَنَاهُ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ، فَقَالَ: يَا نُوحُ... اذْكُرْنِي فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ، فَإِنِّي أَقْرَبُ مَا أَكُونُ إِلَى الْعَبْدِ إِذَا كَانَ فِي إِحْدَاهُنَّ: اذْكُرْنِي إِذَا غَضِبْتَ، وَاذْكُرْنِي إِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ، وَاذْكُرْنِي إِذَا كُنْتَ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمْ أَحَدٌ. ٧

١. بحار الأنوار: ج ٧٣ ص ١٥٨ ح ١.

٢. تنبيه الخواطر: ج ٢ ص ١١٦.

٣. الكافي: ج ٢ ص ٢٥١ ح ١.

٤. غرر الحكم: ح ٢٧٤٦.

٥. غرر الحكم: ح ٣١٣٣.

٦. بحار الأنوار: ج ١٠٤ ص ٥٠ ح ١٦.

٧. النخصل: ص ١٣٢ ح ١٤٠.

است، خداوند، دوستی دیگری را به آن می‌چشاند.

۳/۵

فرجام پیروی از ہوس

۳۹۷. پیامبر خدا ﷺ: آن که بیشتر ہمتش رسیدن به ہوس‌ها باشد، شیرینی ایمان از دلش کُندہ می‌شود.

۳۹۸. امام علیؑ: چہ بسا یک ساعت ہوسرانی کہ اندوہی طولانی بہ جای می‌گذارد!

۳۹۹. امام علیؑ: از غلبہ کردن شہوت بر دل‌ہایتان بپرهیزید؛ چرا کہ آغازش پادشاهی و پایانش تباہی است.

۴۰۰. امام علیؑ: آغاز شہوت، شادی و آخرش نابودی است.

۴/۵

خطر خلوت کردن با نامحرم

۴۰۱. پیامبر خدا ﷺ: آن کہ بہ خدا و آخرت، ایمان دارد، در مکانی کہ زن نامحرم نفس او را می‌شنود، نمی‌خوابد.

۴۰۲. امام باقرؑ: وقتی کہ نوحؑ بہ درگاہ پروردگار ﷻ قومش را نفرین کرد، شیطان - کہ نفرین خدا بر او باد - نزد وی آمد و گفت: ای نوح! مرا در سہ جا یاد کن؛ چرا کہ من در آن مکان‌ہا نزدیک‌ترین حالت را بہ بندگان دارم: ہنگامی کہ خشمگین شدی، مرا یاد کن؛ ہنگامی کہ میان دو نفر داوری می‌کنی، مرا یاد کن؛ و ہنگامی کہ با زنی خلوت کردی و دیگری با شما نیست، مرا یاد کن.

٣٠٣. کتاب من لا يحضره الفقيه عن محمد الطَّيَّار: دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَطَلَبْتُ بَيْتاً
أَتَكَارَاهُ فَدَخَلْتُ دَاراً فِيهَا بَيْتَانِ بَيْنَهُمَا بَابٌ وَفِيهِ امْرَأَةٌ، فَقَالَتْ: تَكَارَى هَذَا
الْبَيْتُ؟

قُلْتُ: بَيْنَهُمَا بَابٌ وَأَنَا شَابٌّ.
قَالَتْ: أَنَا أَغْلِقُ الْبَابَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ.
فَحَوَّلْتُ مَتَاعِي فِيهِ، وَقُلْتُ لَهَا: أَغْلِقِي الْبَابَ.
فَقَالَتْ: تَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ الرُّوحُ دَعَهُ، فَقُلْتُ: لَا، أَنَا شَابٌّ وَأَنْتَ شَابَّةٌ
أَغْلِقِيهِ.
قَالَتْ: أَقْعُدْ أَنْتَ فِي بَيْتِكَ فَلَسْتُ آتِيكَ وَلَا أَقْرُبُكَ، وَأَبْتَ أَنْ تُغْلِقَهُ، فَأَتَيْتُ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ.
فَقَالَ: تَحَوَّلْ مِنْهُ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ وَالْمَرْأَةَ إِذَا خُلِّيَا فِي بَيْتٍ كَانَ ثَالِثُهُمَا
الشَّيْطَانُ.^١

٥/٥

بُحْرَاءُ الْعِفَّةِ فِي الْأُمُورِ الْجَنَسِيَّةِ

٣٠٤. رسول الله ﷺ: مَنْ قَدَرَ عَلَى امْرَأَةٍ أَوْ جَارِيَةٍ حَرَاماً فَتَرَكَهَا مَخَافَةَ اللَّهِ حَرَّمَ اللَّهُ ﷻ
عَلَيْهِ النَّارَ، وَآمَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ، وَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ.^٢
٣٠٥. عنه ﷺ: مَنْ عَرَضَتْ لَهُ فَاحِشَةٌ أَوْ شَهْوَةٌ فَاجْتَنَبَهَا مِنْ مَخَافَةِ اللَّهِ ﷻ حَرَّمَ اللَّهُ
عَلَيْهِ النَّارَ، وَآمَنَهُ مِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ، وَأَنْجَزَ لَهُ مَا وَعَدَهُ فِي كِتَابِهِ فِي قَوْلِهِ
- تَبَارَكَ وَتَعَالَى -: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ»^٣.

١. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٣ ص ٢٥٢ ح ٣٩١٣.

٢. ثواب الأعمال: ص ٣٣٤.

٣. الرحمن: ٤٦.

٤. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٢ ص ١٤ ح ٤٩٦٨.

۴۰۳. کتاب من لایحضره الفقیه - به نقل از محمد طیار -: وارد مدینه شدم و به دنبال خانه‌ای گشتم تا آن را اجاره کنم. به خانه‌ای وارد شدم که دو اتاق داشت و میان آنها دری بود و در آن خانه، زنی بود. زن گفت: این خانه را اجاره می‌کنی؟

گفتم: میان آنها دری است و من جوانم.

زن گفت: در را می‌بندم.

اثاثیه‌ام را به آن خانه بردم و گفتم: در را ببند.

زن گفت: از بستن در، وحشت می‌کنم. بگذار باز باشد.

گفتم: خیر، من جوانم و تو هم جوان. در را ببند.

زن گفت: من در خانه خود می‌نشینم و نزد تو نمی‌آیم و به تو هم نزدیک

نمی‌شوم، و از بستن در، خودداری کرد.

نزد امام صادق (ع) آمدم و از این مسئله پرسیدم.

فرمود: «از آن خانه بیرون شو؛ زیرا هرگاه مرد و زنی در خانه‌ای خلوت

کنند، سومین نفر، شیطان است».

۵/۵

پاداش پاک دامن در مسائل جنسی

۴۰۴. پیامبر خدا (ص): آن که بر زن یا کنیزی از راه حرام دست یابد و به خاطر ترس از خداوند، از آن کار صرف نظر کند، خدای (عزوجل)، آتش را بر او حرام می‌گرداند و خدای متعال، او را از هراس روز قیامت، در امان می‌دارد و خداوند، او را به بهشت، داخل می‌کند.

۴۰۵. پیامبر خدا (ص): هر کس، زنا یا شهوت جنسی [دیگری] برایش فراهم آید و او از ترس خداوند (عزوجل) از آن اجتناب ورزد، خداوند، آتش را بر او حرام می‌گرداند و از هراس روز قیامت، در امان می‌دارد و آنچه را در کتابش در این سخن وعده داده، به وی می‌دهد: «و برای کسی که از مقام پروردگار بترسد، دو بهشت است».

٢٠٦. الإمام زين العابدين عليه السلام: إِنَّ رَجُلًا رَكِبَ الْبَحْرَ بِأَهْلِهِ فَكُسِرَ بِهِمْ، فَلَمْ يَنْجُ مِمَّنْ كَانَ فِي السَّفِينَةِ إِلَّا امْرَأَةُ الرَّجُلِ، فَإِنَّهَا نَجَتْ عَلَى لَوْحٍ مِنَ الْوَاحِ السَّفِينَةِ حَتَّى أَلْبَتَتْ عَلَى جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ، وَكَانَ فِي تِلْكَ الْجَزِيرَةِ رَجُلٌ يَقْطَعُ الطَّرِيقَ وَلَمْ يَدْعُ لِلَّهِ حُرْمَةً إِلَّا أَنْتَهَكَهَا، فَلَمْ يَعْلَمْ إِلَّا وَالْمَرَأَةُ قَائِمَةٌ عَلَى رَأْسِهِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهَا فَقَالَ: إِنْسِيَّةٌ أَمْ جَنِّيَّةٌ؟

فَقَالَتْ: إِنْسِيَّةٌ، فَلَمْ يُكَلِّمَهَا كَلِمَةً حَتَّى جَلَسَ مِنْهَا مَجْلِسَ الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِهِ، فَلَمَّا أَنْ هَمَّ بِهَا اضْطَرَبَتْ، فَقَالَ لَهَا: مَا لَكَ تَضْطَرِبِينَ؟
فَقَالَتْ: أَفَرَّقُ مِنْ هَذَا؟ وَأَوْمَاتُ يَدَيْهَا إِلَى السَّمَاءِ.
قَالَ: فَصَنَعْتَ مِنْ هَذَا شَيْئًا.

قَالَتْ: لَا وَعِزَّتِي.

قَالَ: فَأَنْتِ تَفَرِّقِينَ مِنْهُ هَذَا الْفَرَقَ وَلَمْ تَصْنَعِي مِنْ هَذَا شَيْئًا، وَإِنَّمَا اسْتَكْرَهْتُكَ اسْتِكْرَاهًا، فَأَنَا وَاللَّهِ أَوْلَى بِهَذَا الْفَرَقِ وَالْخَوْفِ وَأَحَقُّ مِنْكَ، قَالَ فَقَامَ وَلَمْ يُحَدِّثْ شَيْئًا، وَرَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ وَلَيْسَتْ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا التَّوْبَةُ وَالْمُرَاجَعَةُ، فَبَيْنَا هُوَ يَمْشِي إِذْ صَادَفَهُ رَاهِبٌ يَمْشِي فِي الطَّرِيقِ فَحَمِيَتْ عَلَيْهِمَا الشَّمْسُ، فَقَالَ الرَّاهِبُ لِلشَّابِّ: أَدْعُ اللَّهَ يُظِلَّنَا بِغَمَامَةٍ، فَقَدْ حَمِيَتْ عَلَيْنَا الشَّمْسُ.

فَقَالَ الشَّابُّ: مَا أَعْلَمُ أَنَّ لِي عِنْدَ رَبِّي حَسَنَةً فَأَتَجَاسَرَ عَلَى أَنْ أَسْأَلَهُ شَيْئًا!
قَالَ: فَأَدْعُو أَنَا وَتُؤَمِّنُ أَنْتَ.

قَالَ: نَعَمْ، فَأَقْبَلَ الرَّاهِبُ يَدْعُو وَالشَّابُّ يُؤَمِّنُ، فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ أَظْلَتَهُمَا غَمَامَةٌ فَمَشَا تَحْتَهَا مَلِيًّا مِنَ النَّهَارِ، ثُمَّ تَفَرَّقَتِ الْجَادَّةُ جَادَتَيْنِ، فَأَخَذَ الشَّابُّ فِي وَاحِدَةٍ وَأَخَذَ الرَّاهِبُ فِي وَاحِدَةٍ، فَإِذَا السَّحَابَةُ مَعَ الشَّابِّ!

فَقَالَ الرَّاهِبُ: أَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي لَكَ اسْتُجِيبَ وَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي فَأَخْبِرْنِي مَا قِصَّتُكَ، فَأَخْبَرَهُ بِخَبَرِ الْمَرَأَةِ.

۴۰۶ . امام زین العابدین علیه السلام : مردی با خانواده خود ، به سفری دریایی رفت . کشتی آنها درهم شکست و هیچ کس ، جز همسر آن مرد ، نجات پیدا نکرد . او بر تخته شکسته‌ای از کشتی نجات یافت و به جزیره‌ای پناه برد .

در آن جزیره ، مردی راهزن بود که هیچ حریمی برای خدا نبود که او آن را هتک نکرده باشد . ناگهان دید که آن زن بالای سرش ایستاده است . سرش را به سوی او بلند کرد و پرسید : انسانی یا جَنّی ؟
زن پاسخ داد : انسانم .

مرد ، بی آن که با او سخنی بگوید ، همانند مردی که با همسرش می‌نشیند ، نزد او نشست . هنگامی که قصد نزدیکی با او کرد ، زن پریشان شد . مرد از وی پرسید : چرا پریشان و نگران شدی ؟

پاسخ داد : از این (خدا) می‌ترسم ، و به آسمان اشاره کرد .
مرد گفت : آیا تا به حال چنین کاری کرده‌ای (زنا داده‌ای) ؟

زن پاسخ داد : نه ؛ به عزّتش سوگند .

مرد گفت : تو این چنین از او می‌ترسی ، در حالی که چنین کاری نکرده‌ای . و اینک هم من تو را مجبور می‌کنم ؟! به خدا سوگند که من به پریشانی و ترس ، از تو سزاوارترم .

سپس مرد برخاست . و هیچ کاری نکرد و به سوی خانواده‌اش رهسپار شد ، در حالی که هیچ فکری جز توبه به سوی خداوند نداشت .

در همان اندیشه راه می‌رفت که راهبی در راه با او برخورد کرد . خورشید ، گرمای سوزانی بر آن دو می‌تاباند . راهب به جوان گفت : از خداوند بخواه که برایمان ابری سایه‌افکن فراهم کند . خورشید ، گرمای سوزانی دارد .

جوان گفت : گمان نمی‌کنم هیچ خوبی‌ای در پیشگاه خداوند داشته باشم تا با آن جرئت درخواست از او را داشته باشم .

راهب گفت : پس من دعا می‌کنم ، تو آمین بگو .

جوان پاسخ داد : باشد .

فَقَالَ: غُفِرَ لَكَ مَا مَضَى حَيْثُ دَخَلْتَ الْخَوْفَ، فَاَنْظُرْ كَيْفَ تَكُونُ فِيمَا
تَسْتَقْبِلُ؟^١

٦ / ٥

بِجَزَاءِ الْعَاشَةِ الْجَفِيفَةِ

٣٠٧. رسول الله ﷺ: مَنْ عَشِقَ فَكْتَمَ وَعَفَّ فَمَاتَ فَهُوَ شَهِيدٌ.^٢

٣٠٨. عنه ﷺ: الْعِشْقُ مِنْ غَيْرِ رِبَّةٍ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ.^٣

٣٠٩. عنه ﷺ: مَنْ عَشِقَ وَكْتَمَ وَعَفَّ وَصَبَرَ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ.^٤

٣١٠. كنز العمال عن ابن عباس عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: خِيَارُ أُمَّتِي الَّذِينَ يَعْفُونَ إِذَا آتَاهُمُ
اللَّهُ مِنَ الْبَلَاءِ شَيْئاً.

قالوا: وَأَيُّ الْبَلَاءِ؟

قَالَ: الْعِشْقُ.^٥

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

١. الكافي: ج ٢ ص ٦٩ ح ٨.

٢. كنز العمال: ج ٣ ص ٣٧٢ ح ٧٠٠٠.

٣. الفردوس: ج ٣ ص ٩٤ ح ٤٢٦٦.

٤. كنز العمال: ج ٣ ص ٣٧٣ ح ٧٠٠٢.

٥. كنز العمال: ج ٣ ص ٣٧٣ ح ٧٠٠١ وص ٧٧٩ ح ٨٧٣٢ كلاهما نقلاً عن الديلمي، الفردوس: ج ٢ ص ١٧٤ ح ٢٨٦٧ وليس في النسخة التي بأيدينا «قالوا: وأي البلاء؟ قال».

راہب، دعا می‌کرد و جوان، آمین می‌گفت، طولی نکشید کہ ابری بر آنها سایہ گستراند. هر دو مدتی را زیر سایہ ابر، راه طی کردند. آن‌گاه، راهشان جدا شد. جوان به راهی و راہب به راه دیگری رفت. ابر با جوان همراه شد. راہب به وی گفت: تو از من بہتری. برای این کہ دعای تو اجابت شد و دعای من اجابت نشد. به من بگو ماجرایت چیست؟

جوان، ماجرای خود را با آن زن برای راہب بازگفت. راہب گفت: بہ جهت ترسی کہ از خداوند در دلت راه یافت، گناہان گذاشتہات آمرزیدہ شد. دقت کن کہ در آیندہ چگونه خواهی بود.

۶/۵

پاداش عاشق پاک دامن

۴۰۷. پیامبر خدا ﷺ: آن کہ عاشق شود و کتمان کند و پاک دامن پی شہ سازد تا از دنیا برود، شہید است.

۴۰۸. پیامبر خدا ﷺ: عشق پاک، کفارہ گناہان است.

۴۰۹. پیامبر خدا ﷺ: آن کہ عاشق شود و کتمان کند و پاک دامن پی شہ سازد و پایداری کند، خداوند، او را می‌بخشد و او را بہ بہشت، داخل می‌کند.

۴۱۰. کنز العمال - بہ نقل از ابن عباس، از پیامبر خدا -: بہترین ہای امت من، کسانی ہستند کہ چون خداوند ﷻ آنان را بہ بلا گرفتار کند، پاک دامن پی ورزند.

گفتند: کدام بلا؟

فرمود: عشق!

الفصل السادس

مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ

٣١١. الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام: إِنَّ إبليسَ كَانَ يَأْتِي الْأَنْبِيَاءَ عليهم السلام مِنْ لَدُنْ آدَمَ عليه السلام إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ الْمَسِيحَ عليه السلام يَتَحَدَّثُ عَنْهُمْ وَيُسَائِلُهُمْ، وَلَمْ يَكُنْ بِأَحَدٍ مِنْهُمْ أَشَدُّ أُنْسًا مِنْهُ بِيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا، فَقَالَ لَهُ يَحْيَى: يَا أَبَا مُرَّةَ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً. فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ أَعْظَمُ قَدْرًا مِنْ أَنْ أُرْذَكَ بِمَسْأَلَةٍ فَسَلْنِي مَا شِئْتَ، فَإِنِّي غَيْرُ مُخَالِفِكَ فِي أَمْرِ تُرِيدُهُ.

فَقَالَ يَحْيَى: يَا أَبَا مُرَّةَ أَحِبُّ أَنْ تَعْرِضَ عَلَيَّ مَصَائِدَكَ وَفُخُوكَ الَّتِي تَصْطَادُ بِهَا بَنِي آدَمَ.

فَقَالَ لَهُ إبليسُ: حُبًّا وَكِرَامَةً، وَوَاعِدُهُ لِعَدِي، فَلَمَّا أَصْبَحَ يَحْيَى عليه السلام قَعَدَ فِي بَيْتِهِ يَنْتَظِرُ الْمَوْعِدَ وَأَجَافَ عَلَيْهِ الْبَابَ إِغْلَاقًا فَمَا شَعَرَ حَتَّى سَاوَاهُ مِنْ خَوْخَةٍ كَانَتْ فِي بَيْتِهِ، فَإِذَا وَجْهُهُ صُورَةُ وَجْهِ الْقِرْدِ، وَجَسَدُهُ عَلَى صُورَةِ الْخَنَزِيرِ، وَإِذَا عَيْنَاهُ مَشْقُوقَتَانِ طَوْلًا، وَفَمُهُ مَشْقُوقٌ طَوْلًا وَإِذَا أَسْنَانُهُ وَفَمُهُ عَظْمًا وَاحِدًا بِلَا ذَقْنٍ وَلَا لِحْيَةٍ، وَلَهُ أَرْبَعَةُ أَيْدٍ: يَدَانِ فِي صَدْرِهِ وَيَدَانِ فِي مَنْكِبَيْهِ، وَإِذَا عَرَاقِيْبُهُ قَوَادِمُهُ، وَأَصَابِعُهُ خَلْفُهُ، وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ وَقَدْ شَدَّ وَسَطُهُ بِمِنْطَقَةٍ فِيهَا خُيُوطٌ مُعَلَّقَةٌ بَيْنَ أَحْمَرَ وَأَخْضَرَ وَأَصْفَرَ وَجَمِيعِ الْأَلْوَانِ، وَإِذَا بِيَدِهِ جَرَشٌ عَظِيمٌ، وَعَلَى رَأْسِهِ بَيْضَةٌ، وَإِذَا فِي الْبَيْضَةِ حَدِيدَةٌ مُعَلَّقَةٌ شَبِيهَةٌ بِالْكُلَابِ.

فصل ششم دام های شیطان

۴۱۱. امام رضا علیه السلام - به نقل از پدرانش - : شیطان ، از زمان آدم علیه السلام تا هنگامی که خداوند ، مسیح علیه السلام را برانگیخت ، سراغ پیامبران می آمد ، با آنان سخن می گفت و از آنان سؤال می کرد و بیش از همه با یحیی بن زکریا علیه السلام مانوس بود . [روزی] یحیی به وی گفت : «ای ابا مَرّه (پدر تلخی ها) ! از تو خواهسته ای دارم» . شیطان گفت : تو برتر از آنی که خواهسته ات را رد کنم . هرچه می خواهی بپرس . به راستی که من ، در کاری که تو بخواهی ، مخالف تو نیستم . یحیی علیه السلام گفت : «ای ابا مَرّه! دوست دارم برایم دام ها و تله های که با آنها آدمیان را به دام می اندازی ، بیان کنی» .

شیطان گفت : [چشم] ، با علاقه و احترام و وعده فردا را داد .

چون صبح شد ، یحیی علیه السلام در خانه نشست و منتظر قرار بود و در را محکم بست تا این که با او از روزنه خانه ، مواجه شد که صورتش صورت بوزینه و بدنش ، بدن خوک بود . چشمان و دهانش از طول شکافته بود . دندان ها و دهانش یک استخوان بدون چانه و ریش بود و چهار دست داشت : دو دست در سینه و دو دست در شانه ، پی پاهایش در جلو و انگشتانش در پشت بود . قبایی به تن داشت که وسطش را با کمربندی که خط های رنگارنگ داشت ، بسته بود . زنگی بزرگ در دست داشت . کلاه خودی روی سرش بود و در آن ، آهنی آویزان بود ، شبیه چنگال آهنین . وقتی یحیی در وی نگریست ، به وی گفت : «این کمر بندِ وسط [قبا] چیست؟» .

فَلَمَّا تَأَمَّلَهُ يَحْيَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ: مَا هَذِهِ الْمِنْطَقَةُ الَّتِي فِي وَسْطِكَ؟

فَقَالَ: هَذِهِ الْمَجُوسِيَّةُ، أَنَا الَّذِي سَنَنْتُهَا وَزَيَّنْتُهَا لَهُمْ.

فَقَالَ لَهُ: فَمَا هَذِهِ الْخُيُوطُ الْأَلْوَانُ؟

قَالَ: هَذِهِ جَمِيعُ أَصْبَاغِ النِّسَاءِ، لَا تَزَالُ الْمَرْأَةُ تَصْبِغُ الصَّبْغَ حَتَّى تَقَعَ مَعَ لَوْنِهَا، فَأَفْتَتِنَ النَّاسَ بِهَا.

فَقَالَ لَهُ: فَمَا هَذَا الْجَرَسُ الَّذِي بِيَدِكَ؟

قَالَ: هَذَا مَجْمَعُ كُلِّ لَذَّةٍ مِنْ طُنْبُورٍ وَبَرْبَطٍ وَمِعْزَفَةٍ وَطَبْلِ وَنَايٍ وَصُرْنَايٍ، وَإِنَّ الْقَوْمَ لَيَجْلِسُونَ عَلَى شَرَابِهِمْ فَلَا يَسْتَلِدُّونَهُ فَأَخْرَجْتُ الْجَرَسَ فِيمَا بَيْنَهُمْ، فَإِذَا سَمِعُوهُ اسْتَخَفَّوهُمُ الطَّرَبُ، فَمِنْ بَيْنِ مَنْ يَرْقُصُ وَمِنْ بَيْنِ مَنْ يُفَرِّقُ أَصَابِعَهُ، وَمِنْ بَيْنِ مَنْ يَشُقُّ لِيَابَهُ.

فَقَالَ لَهُ: وَأَيُّ الْأَشْيَاءِ أَقْرَبُ لِعَيْنِكَ؟

قَالَ: النِّسَاءُ، هُنَّ فُخُوحِي وَمَصَائِدِي، فَإِنِّي إِذَا اجْتَمَعَت عَلَيَّ دَعَوَاتُ الصَّالِحِينَ وَلَعْنَاتُهُمْ صِرْتُ إِلَى النِّسَاءِ فَطَابَتْ نَفْسِي بِهِنَّ.

فَقَالَ لَهُ يَحْيَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا هَذِهِ الْبَيْضَةُ الَّتِي عَلَى رَأْسِكَ؟

قَالَ: بِهَا أَتَوَقَّى دَعْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: فَمَا هَذِهِ الْحَدِيدَةُ الَّتِي أَرَاهَا فِيهَا؟

قَالَ: بِهَذِهِ أَقْلَبُ قُلُوبَ الصَّالِحِينَ.

قَالَ يَحْيَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهَلْ ظَفِرْتَ بِي سَاعَةً قَطُّ؟

قَالَ: لَا، وَلَكِنْ فِيكَ خَصْلَةٌ تُعْجِبُنِي.

قَالَ يَحْيَى: فَمَا هِيَ؟

قَالَ: أَنْتَ رَجُلٌ أَكُولٌ، فَإِذَا أَفْطَرْتَ أَكَلْتَ وَبَشِمْتَ فَيَمْنَعُكَ ذَلِكَ مِنْ بَعْضِ

گفت: این، نشان مَجوسیت (زُنار) است. من آن را بنیاد کردم و برایشان آرایش دادم.

پرسید: «این خط‌های رنگی چیست؟».

گفت: این، نمای رنگ‌های زنان است. زن با آن، رنگ عوض می‌کند تا مردم را بدان بفریبد.

پرسید: «این زنگ در دست تو چیست؟».

گفت: این، در بر دارنده همه خوشی‌ها از قبیل: تار، عود، ساز، دُهل، نی و گُرناست. مردمان، وقتی بر سفره شراب می‌نشینند و از آن لذت می‌برند، این زنگ را در میان آنان به صدا درمی‌آورم. وقتی آن را بشنوند، طرب، آنان را سُست می‌گرداند. برخی می‌رقصند، برخی بِشکن می‌زنند و برخی لباسشان را پاره می‌کنند.

پرسید: «چه چیز، [مایه] چشم روشنی توست؟».

گفت: زنان. آنها تله‌ها و دام‌های من‌اند. هرگاه دعای صالحان و نفرین آنها بر من سرازیر شود، سراغ زنان می‌روم و آرامش می‌گیرم.

یحیی علیه السلام گفت: «این کلاه‌خود روی سرت چیست؟».

گفت: با آن خود را، از دعای مؤمنان، نگه می‌دارم.

گفت: این آهنی که داخل آن است، چیست؟

گفت: با آن، دل صالحان را دگرگون می‌سازم.

یحیی علیه السلام گفت: «آیا تاکنون بر من پیروز شده‌ای؟».

گفت: نه؛ ولی در تو خصلتی است که خوشم می‌آید.

یحیی علیه السلام گفت: «آن خصلت چیست؟».

صَلَاتِكَ وَقِيَامِكَ بِاللَّيْلِ.

قَالَ يَحْيَى عليه السلام: فَإِنِّي أُعْطِيَ اللَّهَ عَهْدًا أَنِّي لَا أَشْبَعُ مِنَ الطَّعَامِ حَتَّى أَلْقَاهُ.
قَالَ لَهُ إِبْلِيسُ: وَأَنَا أُعْطِيَ اللَّهَ عَهْدًا أَنِّي لَا أَنْصَحُ مُسْلِمًا حَتَّى أَلْقَاهُ، ثُمَّ
خَرَجَ فَمَا عَادَ إِلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ.^١



مرکز تحقیقات و نشر اسلامی

گفت: تو مردی پُرخوری. وقتی افطار می‌کنی و می‌خوری و پُرخوری می‌کنی، تو را از نماز و شب‌زنده‌داری باز می‌دارد.

یحیی علیه السلام گفت: «با خدا پیمان می‌بندم که از این پس، از غذا سیر نشوم تا خدا را ملاقات کنم».

شیطان گفت: و من هم با خدا عهد می‌بندم که مسلمانی را نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم.

پس، از نزد یحیی علیه السلام بیرون رفت و دیگر برنگشت.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

الفصل السابع

الآفات الثقافية والسياسية

١ / ٧

وجوب الوفاة من الآفات الثقافية

٣١٢. الإمام الصادق عليه السلام: **إحذروا على شبابكم الغلاة^١ لا يفسدونهم، فإن الغلاة شر خلق الله، يصغرون عظمة الله ويدعون الربوبية لعباد الله^٢.**
٣١٣. عنه عليه السلام: **بادروا أولادكم بالحديث قبل أن يسبقكم إليهم المرجئة^٣.**

٢ / ٧

التحذير من التبعية الجمائية

الكتاب

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^٥.

١. الغلاة: فرقة ترفع بعض الناس إلى مرتبة الألوهية، وترى أن الله تعالى فوض أمر الرزق والتدبير للأئمة عليه السلام.
٢. الأمالي للطوسي: ص ٦٥٠ ح ١٣٤٩.
٣. المرجئة: فئة ترى أن الإيمان لا تضر معه المعصية، كما لا ينفع مع الكفر طاعة، وقالوا: إن الإيمان قول بلا عمل، كأنهم قدموا الإيمان وأرجئوا العمل، أي أخروه؛ لأنهم يرون إذا لم يصلوا ولم يصوموا نجّاهم إيمانهم وأسقطوا الوعيد جملة عن المسلمين.
٤. الكافي: ج ٦ ص ٢٧ ح ٥.
٥. الإسراء: ٣٦.

فصل هفتم

آفت های فرهنگی و سیاسی

۱/۷

آسیب های فرهنگی

۲۱۲. امام صادق علیه السلام: بر جوانان خود، از خطر غالیان^۱ بپرهیزید تا [عقیده] آنان را فاسد نکنند؛ چرا که غالیان، بدترین مخلوقات خداوند. بزرگی خدا را کوچک می کنند و برای بندگان خدا، ادعای ربوبیت می کنند.
۲۱۳. امام صادق علیه السلام: به فرزندانان حدیث پیاموزید، پیش از آن که مرجئه^۲ به سوی آنان بشتابند.

۲/۷

پیروی کورکورانه

قرآن

«واز آنچه بدان علم نداری، پیروی مکن؛ چرا که گوش و چشم و دل، هر یک، مسئول است».

-
۱. غالیان یا غلات به گروه هایی گفته می شود که انسانی را به مرتبه خدایی برسانند و یا معتقد باشند که خداوند، برخی از صفات خود (نظیر مدبریت و رازقیّت) را به برخی انسان ها واگذار کرده است.
۲. مرجئه به گروهی گفته می شود که معتقدند: «معصیت، به ایمان، زیان نمی رساند، چنان که اطاعت، کفر را زائل نمی کند» و نیز گفته اند: «ایمان، گفتار است و نه عمل». گویا ایمان را مقدم داشته و عمل را کنار نهاده اند. اینان چنین باور دارند که اگر نماز نخوانند و روزه نگیرند، ایمانشان آنها را نجات خواهد داد. به اعتقاد آنها، کیفر، از تمامی مسلمانان برداشته شده است.

الحديث

٢١٢. رسول الله ﷺ: لا تكونوا إمعة، تقولون: إن أحسن الناس أحسنا، وإن ظلموا ظلمنا! ولكن وطنوا أنفسكم إن أحسن الناس أن تحسنوا، وإن أساءوا فلا تظلموا.^١

٢١٥. نهج البلاغة عن كميل بن زياد: أخذ بيدي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فأخرجني إلى الجبان، فلما أصحَرَ تنفَّس الصُّعداء، ثم قال: يا كميل بن زياد، إن هذه القلوب أوعيةٌ فخيرها أوعاها. فاحفظ عني ما أقول لك، الناس ثلاثة: فعالم رباني، ومتعلم على سبيل نجا، وهمج رعا عاتب كل ناعق، يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجؤوا إلى ركن وثيق.^٢

٢١٦. الإمام الصادق عليه السلام - لرجل من أصحابه -: لا تكونن إمعة، تقول: أنا مع الناس وأنا كواحد من الناس.^٣

٢١٧. الكافي عن أبي حمزة الثمالي: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: إياك والرئاسة، وإياك أن تطأ أعقاب الرجال.

قال: قلت: جعلت فداك! أمّا الرئاسة فقد عرفتُها، وأمّا أن أطأ أعقاب الرجال، فما ثلثا ما في يدي إلّا ممّا وطئتُ أعقاب الرجال! فقال لي: ليس حيث تذهب، إياك أن تنصب رجلاً دون الحجة، فتصدقه في كل ما قال.^٤

٢١٨. تحف العقول عن الإمام الكاظم عليه السلام - لفضل بن يونس -: أبلغ خيراً، وقل خيراً ولا تكن إمعة.

قلت: وما الإمعة؟

١. سنن الترمذي: ج ٤ ص ٢٦٢ ح ٢٠٠٧.

٢. نهج البلاغة: الحكمة ١٤٧.

٣. معاني الأخبار: ص ٢٦٦ ح ١.

٤. الكافي: ج ٢ ص ٢٩٨ ح ٥.

حدیث

۴۱۲. پیامبر خدا ﷺ: سست‌رأی و دهن‌بین مباشید که بگویید: «اگر مردم خوبی کردند، خوبی می‌کنیم، و اگر ستم کردند، ستم می‌کنیم»؛ لیکن خود را چنین آماده کنید که اگر مردم نیکی کردند، نیکی کنید، و اگر بدی کردند، ستم نکنید.

۴۱۵. نهج البلاغة - به نقل از کمیل بن زیاد -: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ، دست مرا گرفت و به سمت صحرا بُرد. چون بدان جا رسید، آهی بلند کشید و فرمود: «ای کمیل! این دل‌ها ظرف‌هایی است و بهترین آنها، نگاه‌دارنده‌ترین آنهاست. پس آنچه می‌گویم، از من به خاطر بدار. مردم، سه دسته‌اند: عالم ربّانی (خدا گونه)، دانشجوئی در راه رستگاری، و فرومایگانی رونده به چپ و راست که پی هر بانگی را می‌گیرند و با هر بادی به سویی می‌خزند؛ کسانی که نه از روشنی دانش، فروغی یافتند، و نه به سوی پناهگاهی استوار، شتافتند.

۴۱۶. امام صادق ﷺ - به مردی از یارانش -: سست‌رأی و دهن‌بین مباش، که بگویی: «من با مردم» و «من یکی از مردم».

۴۱۷. الکافی - به نقل از ابو حمزه ثمالی -: امام صادق ﷺ به من فرمود: «بپرهیز از ریاست‌طلبی، و بپرهیز از این که دنباله‌رو مردان (شخصیت‌های برجسته) باشی».

گفتم: جانم فدایتا ریاست‌طلبی را دانستم؛ اما این که از مردان دنباله‌روی کنم، دو سوم آنچه در دست من است، از در پی مردان [ی مانند شما] رفتن است.

فرمود: «مراد، این نیست که فهمیدی؛ [بلکه این است:] بپرهیز از این که کسی را بدون حجت، امام قرار دهی و هر چه می‌گوید، او را تصدیق کنی».

۴۱۸. تحف العقول - به نقل از فضل بن یونس -: امام کاظم ﷺ به من فرمود: «خیر برسان، و خیر بگو، و «إِئْمَنَهُ» مباش».

قَالَ: لَا تَقُلْ: أَنَا مَعَ النَّاسِ، وَأَنَا كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ:
يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا هُمَا نَجْدَانِ: نَجْدٌ خَيْرٌ وَنَجْدٌ شَرٌّ، فَلَا يَكُنْ نَجْدُ الشَّرِّ
أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنْ نَجْدِ الْخَيْرِ.^٢

٣ / ٧

رُحَمَاءُ السُّوءِ

الكتاب

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾.^٣

الحديث

٣١٩. الإمام الصادق عليه السلام: يَا مَعْشَرَ الْأَحْدَاثِ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَأْتُوا الرُّؤُسَاءَ دَعَوْهُمْ حَتَّى
يَصِيرُوا أَذْنَابًا، لَا تَتَّخِذُوا الرِّجَالَ وَلَا يَخُ مِنْ دُونِ اللَّهِ^٤، إِنَّا وَاللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ
مِنْهُمْ، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ^٥.

١. النجد: الطريق الواضح المرتفع، وقوله عليه السلام: «إِنَّمَا هُمَا نَجْدَانِ»، فالظاهر إشارة إلى قوله تعالى في سورة البلد:
١٠ ﴿وَهَذَيْنِ لِّلنَّجْدَيْنِ﴾. (كما في هامش المصدر).

٢. تحف العقول: ص ٤١٣.

٣. الأحزاب: ٦٧.

٤. إشارة إلى قوله تعالى: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ
وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةً﴾، التوبة: ١٦.

٥. تفسير العياشي: ج ٢ ص ٨٣ ح ٣٢، بحار الأنوار: ج ٢٤ ص ٢٤٦ ح ٥.

گفتم: «إِمْغَه» چیست؟

فرمود: «[یعنی سست‌رأی و دهن‌بین]. مگو: "من با مردمم "و" من، یکی از مردمم". پیامبر خدا فرمود: "ای مردم! فقط دو راه وجود دارد: راه خیر و راه شر. مبادا راه شر در نزد شما بهتر از راه خیر باشد".^۱

۳/۷

رهبران به

قرآن

«و [اهل دوزخ] می‌گویند: پروردگارا! ما از پیشوایان و بزرگ‌ترانمان اطاعت کردیم. آن‌گاه، ما را به همراهی کشیدند».

حدیث

۴۱۹. امام صادق علیه السلام: «ای گروه جوانان! تقوا پیشه کنید و نزد رئیسان نروید. رهایشان کنید تا زمانی که از ریاست بیفتند. مردان (شخصیت‌های برجسته) را به جای خداوند، دوستِ همراز مگیرید.^۲ ما به خدا سوگند، ما به خدا سوگند، برایتان بهتر از آنان هستیم». آن‌گاه با دست بر سینه‌اش زد؛ [یعنی به جای ما به دنبال رهبران ستمکار نروید].

۱. ابن‌سختن، اشاره به آیه ۱۰ از سوره بلد است: «وَهَذَيْنَا لِنُجْذِبَنِ؛ و هر دو راه [خیر و شر] را بدو نمودیم». ۲. اشاره است به آیه ۱۶ از سوره توبه: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً؛ آیا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید و خداوند، کسانی را که از میان شما جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان، محرم اسراری نگرفته‌اند، معلوم نمی‌دارد؟».

الفصل الثامن

الآفات الأخلاقية والعملية

١ / ٨

عقوق الوالدَيْن

الكتاب

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِذَا يَبْكُغُ عِنْدَكَ الْكِبَرُ أَخَذَهُمَا أَوْ جَاهَهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا قَبْ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا خَيْرِيمًا﴾. ^١

﴿وَالَّذِي قَالَ لِوَلَدَيْهِ أَبِ لَكُمَا أَتَعَذَانِي أَنْ أَخْرُجَ وَقَدْ خَلَّتِ الْفُرُوزُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَفْغِيَانِ اللَّهُ وَيُنْكَرُ آمِنَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسْطِيزُ الْأَوَّلِينَ﴾. ^٢

الحديث

٣٢٠. رسول الله ﷺ: لَوْ عَلِمَ اللَّهُ ﷻ شَيْئًا مِنَ الْعُقُوقِ أَدْنَىٰ مِنْ أَفٍّ لَحَرَّمَهُ فَلْيَعْمَلِ الْعَاقُ مَا شَاءَ فَلَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ. ^٣

٣٢١. الإمام الباقر عليه السلام: إِنَّ أَبِي نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ وَمَعَهُ ابْنُهُ يَمْشِي وَالْإِبْنُ مُتَّكِيٌّ عَلَى ذِرَاعِ الْأَبِ، قَالَ: فَمَا كَلَّمَهُ أَبِي ﷺ مَقْتًا لَهُ حَتَّىٰ فَارَقَ الدُّنْيَا. ^٤

١. الإسراء: ٢٣.

٢. الأحقاف: ١٧.

٣. الفردوس: ج ٣ ص ٣٥٣ ح ٥٠٦٣.

٤. الكافي: ج ٢ ص ٣٢٩ ح ٨.

فصل هشتم آفت های اخلاقی و رقاری

۱/۸



قرآن

«و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرسیتید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند، به آنها [حتی] «أف» مگو و به آنان برخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.»
«و کسی که به پدر و مادر خود بگوید: «أف بر شما!»، آیا به من وعده می دهید که [از گور، زنده] بیرون خواهم شد، حال آن که پیش از من، نسل ها سپری [و نابود] شدند [و زنده نشدند]؟ و آن دو به [درگاه] خدا زاری می کنند [و می گفتند]: وای بر تو، ایمان بیاورا وعده خدا، حق است. ولی [پسر] پاسخ می دهد: اینها جز افسانه های گذشتگان نیست.»

حدیث

۴۲۰. پیامبر خدا ﷺ: اگر خداوند ﷻ نافرمانی ای کمتر از «أف» می شناخت، آن را حرام می کرد. نافرمان [پدر و مادر]، هر چه می خواهد [عبادت]، انجام بدهد، ولی هرگز وارد بهشت نمی گردد.

۴۲۱. امام باقر ﷺ: پدرم به مردی نگریست که راه می رفت و فرزندش همراه وی بود. پسر بر دست پدر، تکیه داده بود. پدرم از روی خشم با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت.

٢٢٢. عنه عليه السلام: شَرُّ الآبَاءِ مَنْ دَعَاهُ الْبِرُّ إِلَى الْإِفْرَاطِ، وَشَرُّ الْأَبْنَاءِ مَنْ دَعَاهُ التَّقْصِيرُ إِلَى الْعُقُوقِ.^١

٢٢٣. الإمام الصادق عليه السلام: أَدْنَى الْعُقُوقِ أَفٌّ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ ﷻ شَيْئاً أَهْوَنَ مِنْهُ لَنَهَى عَنْهُ.^٢

٢٢٤. الإمام العسكري عليه السلام: جُرْأَةُ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ فِي صِغَرِهِ تَدْعُو إِلَى الْعُقُوقِ فِي كِبَرِهِ.^٣

٢٢٥. مُهْجَ الدَّعَوَاتِ عَنِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عليه السلام: كُنْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي الطُّوَافِ فِي لَيْلَةٍ دَيَّجُوجِيَّةٍ^٤ قَلِيلَةَ النُّورِ وَقَدْ خَلَا الطُّوَافُ، وَنَامَ الزُّوَّارُ، وَهَدَأَتِ الْعُيُونُ، إِذْ سَمِعَ مُسْتَغِيثاً مُسْتَجِيراً مُتَرْحِماً بِصَوْتِ حَزِينٍ مَحْزُونٍ مِنْ قَلْبٍ مَوْجِعٍ، وَهُوَ يَقُولُ:

يَا مَنْ يُجِيبُ دُعَاءَ الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَالْهَلَوِي مَعَ السَّقَمِ
قَدْ نَامَ وَفَدَكَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَأَنْتَبَهُوا يَدْعُو وَعَيْنُكَ يَا قَيُّومُ لَمْ تَنَمْ
هَبْ لِي بِجُودِكَ أَفْضَلَ الْعَفْوِ عَنْ جُرْمِي يَا مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ الْخَلْقُ فِي الْحَرَمِ
إِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَا يَلْقَاهُ ذُو سَرَفٍ فَمَنْ يَجُودُ عَلَى الْعَاصِينَ بِالنِّعَمِ
قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: فَقَالَ لِي: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَسَمِعْتَ الْمُنَادِيَ ذَنْبَهُ
الْمُسْتَغِيثَ رَبَّهُ.

فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَدْ سَمِعْتُهُ.

فَقَالَ: إِعْتَبِرْهُ عَسَى تَرَاهُ، فَمَا زِلْتُ أُخِيطُ فِي طَخْيَاءِ الظَّلَامِ وَأَتَخَلَّلُ بَيْنَ النَّيَامِ. فَلَمَّا صِرْتُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، بَدَا لِي شَخْصٌ مُنْتَصِبٌ، فَتَأَمَّلْتُهُ فَإِذَا هُوَ

١. تاريخ اليعقوبي: ج ٢ ص ٢٢٠.

٢. الكافي: ج ٢ ص ٣٤٨ ح ١.

٣. تحف العقول: ص ٤٨٩.

٤. لَيْلٌ دَجِيَّةٌ: أَيُّ مَظْلَمٍ (مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ: ج ١ ص ٥٧٨).

۲۲۲. امام باقر علیه السلام: بدترین پدران، کسی است که نیکی [به فرزند]، او را به زیاده‌روی بکشاند، و بدترین فرزندان، کسی است که کوتاهی [در حق پدر و مادر]، او را به نافرمانی بکشاند.

۲۲۳. امام صادق علیه السلام: کمترین نافرمانی «أف» گفتن است و اگر خداوند تعالی چیزی کمتر از آن می‌شناخت، از آن نهی می‌کرد.

۲۲۴. امام عسکری علیه السلام: گستاخی فرزند بر پدر و مادر در خردسالی، به نافرمانی در بزرگسالی می‌کشاند.

۲۲۵. مَهج الدعوات - به نقل از امام حسین علیه السلام - : در شبی تاریک و ابری که طواف، خلوت بود و زائران به خواب رفته بودند و چشم‌ها را خواب ربوده بود، با علی بن ابی طالب علیه السلام در طواف بودم. در این هنگام، صدای حزن‌آلود دل‌شکسته‌ای به گوش می‌رسید که با دلی آکنده از درد، [از خدای غفار]، فریادرسی می‌طلبید و پناه می‌جست و رحمت می‌خواست و می‌گفت:

ای آن‌که دعای درماندگان در تاریکی‌ها را به اجابت می‌رسانی!

ای آن‌که زیان و گرفتاری بیماری‌ها را برطرف می‌سازی! میهمانان تو، گرداگرد کعبه، می‌خوابند و بیدار می‌شوند!

تو را می‌خوانند، در حالی که چشم تو - ای پاینده - به خواب نمی‌رود. با بخشندگی‌ات، با بهترین گذشت، از گناهانم درگذر!

ای آن‌که همه خلایق در حرم امنش تنها به او [امیدوارند و به او] اشاره دارند. اگر گنهکاران، عفو تو را در نیابند!

پس چه کسی نعمت [رحمت و عفو] خود را بر آنان ببخشاید؟! پدرم (امیرمؤمنان) به من فرمود: «ای ابا عبد الله! آیا به این شخص که داد از گناهانش دارد و از پروردگارش دادخواهی می‌کند، گوش سپردی؟». گفتم: بله، شنیدم.

فرمود: «از پی او برو. شاید او را ببینی».

پس در آن تاریکی شب، دست [به این سو و آن سو] می‌مالیدم و در میان خفتگان می‌گشتم. همین که بین رُکن و مقام رسیدم، شخصی ایستاده بر من نمودار شد. دقت کردم، دریافتم که هموست که به نماز ایستاده است. گفتم: سلام بر تو ای بنده خدا که به گناهان خود، اعتراف داری و در پی گذشت و آمرزش و

قَائِمٌ، فَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الْمُقِرُّ الْمُسْتَقِيلُ الْمُسْتَغْفِرُ الْمُسْتَجِيرُ أَجِبْ
بِاللهِ ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَأَسْرَعَ فِي سُجُودِهِ وَقُودِهِ وَسَلَّم، فَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى
أَشَارَ بِيَدِهِ بِأَنْ تَقْدَمَنِي فَتَقْدَمْتُهُ فَأَتَيْتُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع، فَقُلْتُ: دُونَكَ هَا
هُوَ! فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ شَابٌّ حَسَنُ الْوَجْهِ، نَقِيُّ الثِّيَابِ، فَقَالَ لَهُ: مِمَّنِ الرَّجُلُ؟
فَقَالَ لَهُ: مِنْ بَعْضِ الْعَرَبِ.

فَقَالَ لَهُ: مَا حَالُكَ، وَمِمَّ بُكَاءُكَ وَاسْتِغَاثَتُكَ؟

فَقَالَ: حَالٌ مَنْ أُوْخِذَ بِالْعُقُوقِ فَهُوَ فِي ضَيْقٍ إِرْتَهَنَهُ الْمُصَابُ، وَعَمَرَهُ
الْإِكْتِثَابُ، فَارْتَابَ فِدْعَاؤُهُ لَا يُسْتَجَابُ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع: وَلِمَ ذَلِكَ؟

فَقَالَ: لِأَنِّي كُنْتُ مُلْتَهِيًّا فِي الْعَرَبِ بِاللَّعِبِ وَالطَّرَبِ، أَدِيمُ الْعِصْيَانَ فِي
رَجَبٍ وَشَعْبَانَ، وَمَا أَرَايْتُ الرَّحْمَنَ، وَكَانَ لِي وَالِدٌ شَفِيقٌ، يُحَذِّرُنِي مَصَارِعَ
الْحَدَثَانِ، وَيُخَوِّفُنِي الْعِقَابَ بِالنِّيرَانِ، وَيَقُولُ: كَمْ ضَجَّ مِنْكَ النَّهَارُ وَالظَّلَامُ،
وَاللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ، وَالشُّهُورُ وَالْأَعْوَامُ، وَالْمَلَائِكَةُ الْكَرَامُ، وَكَانَ إِذَا أَلَحَّ عَلَيَّ
بِالْوَعْظِ زَجَرْتُهُ وَانْتَهَرْتُهُ، وَوُثِّبْتُ عَلَيْهِ وَضَرَبْتُهُ، فَعَمَدْتُ يَوْمًا إِلَى شَيْءٍ مِنْ
الْوَرَقِ فَكَانَتْ فِي الْخِبَاءِ فَذَهَبْتُ لِأَخْذِهَا وَأَصْرَفَهَا فِيمَا كُنْتُ عَلَيْهِ، فَمَانَعَنِي
عَنْ أَخْذِهَا فَأَوْجَعْتُهُ ضَرْبًا وَلَوِيتُ يَدَهُ وَأَخَذْتُهَا وَمَضَيْتُ، فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى
رُكْبَتَيْهِ يَرُومُ النَّهْوضَ مِنْ مَسَانِهِ ذَلِكَ، فَلَمْ يُطِقْ يُحَرِّكُهَا مِنْ شِدَّةِ الْوَجَعِ وَالْأَلَمِ
فَأَنْشَأَ يَقُولُ:

جَرَّتْ رَجْمٌ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنَازِلِ	سَوَاءٌ كَمَا يَسْتَنْزِلُ الْقَطَرُ طَالِبُهُ
وَرَبِيتُ حَتَّى صَارَ جِلْدًا شَمَرْدَلًا	إِذَا قَامَ سَاوِي غَارِبِ الْعَجَلِ غَارِبُهُ
وَقَدْ كُنْتُ أُوتِيهِ مِنَ الزَّادِ فِي الصُّبَا	إِذَا جَاعَ مِنْهُ صَفْوُهُ وَأَطَابِيُهُ
فَلَمَّا اسْتَوَى فِي عُنُقَوَانِ شَبَابِهِ	وَأَصْبَحَ كَالرَّمَحِ الرُّدَيْنِيِّ خَاطِبُهُ

پناه خداوندی! تو را به خدا، فرا خوانی پسر عموی پیامبر خدا را اجابت کن،
با شتاب، سجده و تشهد و سلام نماز را به پایان برد و بی آن‌که سخنی گوید،
[برخاست و] با دست به من اشاره نمود که پیش بیفت.
پیش افتادم و او را به حضور امیرمؤمنان آورده، گفتم: این، همان مرد است.
امام علیه السلام بر او نگریست که جوانی خوش‌رو و پاکیزه لباس بود. از او پرسید:
«کیستی؟».

گفت: از برخی قبایل عرب هستم.

پرسید: «نامت چیست؟».

گفت: منازل شیبانی.

پرسید: «حالت چگونه است؟ چرا گریه و استغاثه می‌کردی؟».

گفت: چگونه باشد حال کسی که به گناه عاق، گرفتار آمده و اکنون، در
تنگی معیشت و در گرو بدبختی و بلاست، آن‌گونه که اگر توبه کند، نمی‌پذیرند؟!
پرسید: «چرا چنین شده‌ای؟».

گفت: من در میان مردم خود، سرگرم هوس‌رانی و خوش‌گذرانی بودم،
نافرمانی حق تعالی را در ماه‌های رجب و شعبان نیز ادامه دادم و از پروردگار
مهربان، نمی‌ترسیدم. پدری مهربان و نرم‌خو داشتم که مرا از پیشامدهای ناگوار
ریشه‌برانداز روزگار، برحذر می‌داشت و از عقاب آتش خشم خداوندی می‌ترساند
و می‌گفت: چه قدر نور و تاریکی، شب‌ها و روزها، ماه‌ها و سال‌ها، و فرشتگان
بزرگوار، از دست تو به [ستوه و] فریاد آیند [و تو از خطا و گناه خود برنگردی؟!]
هرگاه در اندرز دادنم اصرار می‌ورزید، من، پرخاشگرانه، او را کتک می‌زدم.
روزی خواستم قدری سکه طلا را که در خیمه بود، بردارم و در عیاشی صرف
کنم. پدرم مانع شد و من، او را آزردم و دستش را پیچاندم و سکه‌های زر را
برداشتم و رفتم. او دستش را به زانو نهاد تا از جای برخیزد؛ ولی از شدت درد و
ناراحتی نتوانست. پس این اشعار را سرود:

میان من و «منازل»، قرابتی پیش آمد /

درست به همان‌گونه که طالب باران، آن را می‌طلبد.

او را پروراندم تا نیرومند و بلندقامت گشت /

هرگاه بر می‌خاست، یال او چون یال گوساله بود.

در خردسالی‌اش هرگاه گرسنه می‌شد /

گواراترین خوراک را به او می‌دادم.

تَهَضَّمَنِي مَالِي كَذَا وَلَوْ يَدِي لَوَى يَدَهُ اللَّهُ الَّذِي هُوَ غَالِبُهُ
ثُمَّ حَلَفَ بِاللَّهِ لَيَقْدَمَنَّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ، فَيَسْتَعِدِّي اللَّهَ عَلَيَّ، قَالَ: فَصَامَ
أَسَابِيعَ، وَصَلَّى رَكَعَاتٍ، وَدَعَا وَخَرَجَ مُتَوَجِّهًا عَلَى عِيرَانِهِ يَقْطَعُ بِالسَّيْرِ
عَرْضَ الْفَلَاةِ، وَيَطْوِي الْأَوْدِيَّةَ وَيَعْلُو الْجِبَالَ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ
فَنَزَلَ عَنْ رَاحِلَتِهِ، وَأَقْبَلَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ، فَسَعَى وَطَافَ بِهِ، وَتَعَلَّقَ
بِأَسْتَارِهِ، وَابْتَهَلَ، وَأَنْشَأَ يَقُولُ:

يَا مَنْ إِلَيْهِ أَتَى الْحُجَّاجُ بِالْجُهْدِ فَوْقَ الْمِهَادِ مِنْ أَقْصَى غَايَةِ الْبُعْدِ
إِنِّي أَتَيْتُكَ يَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ مَنْ يَدْعُوهُ مُبْتَهِلًا بِالْوَاحِدِ الصَّمَدِ
هَذَا مُنَازِلٌ مَنْ يَرْتَاغُ مِنْ عُقُقِي فَخُذْ بِحَقِّي يَا جَبَّارُ مِنْ وَلَدِي
حَتَّى تُشِلَّ بِعَوْنٍ مِنْكَ جَانِبَهُ يَا مَنْ تَقَدَّسَ لَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَلِدْ

قَالَ: فَوَ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ، وَأَتْبَعَ الْمَاءَ، مَا اسْتَمْتُمْ دُعَاؤُهُ حَتَّى نَزَلَ بِي مَا
تَرَى ثُمَّ كَشَفَ عَنْ يَمِينِهِ، فَإِذَا بِجَانِبِهِ قَدْ شَلَّ - فَأَنَا مُنْذُ ثَلَاثِ سِنِينَ أَطْلُبُ
إِلَيْهِ أَنْ يَدْعُوَ لِي^١ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي دَعَا بِهِ عَلَيَّ، فَلَمْ يُجِبْنِي، حَتَّى إِذَا كَانَ
الْعَامُ أَنْعَمَ عَلَيَّ، فَخَرَجْتُ عَلَى نَاقَةٍ عَشْرَاءَ أَجْدُ السَّيْرِ حَثِيثًا رَجَاءَ الْعَافِيَةِ،
حَتَّى إِذَا كُنَّا عَلَى الْأَرَاكِ وَخَطْمَةِ وَادِي السِّيَاكِ^٢ نَفَرَ طَائِرٌ فِي اللَّيْلِ فَتَفَرَّتْ مِنْهُ
النَّاقَةُ الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا، فَأَلْقَتْهُ إِلَى قَرَارِ الْوَادِي، وَارْفَضَ بَيْنَ الْحَجَرَيْنِ فَقَبَرَتْهُ
هُنَاكَ، وَأَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ أَنِّي لَا أَعْرِفُ إِلَّا «الْمَأْخُودَ بِدَعْوَةِ أَبِيهِ».

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَتَاكَ الْغَوْتُ، أَلَا أَعْلَمُكَ دُعَاءَ عَلَمَانِيهِ
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَفِيهِ اسْمُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ الْأَعْظَمِ، الْعَزِيزِ الْأَكْرَمِ، الَّذِي يُجِيبُ بِهِ مَنْ
دَعَاهُ، وَيُعْطِي بِهِ مَنْ سَأَلَهُ، وَيُفَرِّجُ بِهِ الْهَمَّ، وَيَكْشِفُ بِهِ الْكَرْبَ وَيَذْهَبُ بِهِ

١. ما في المصدر «يدعوني» وما أثبتناه هو الأصح كما في بحار الأنوار.

٢. هذا ما صحَّحناه من بحار الأنوار وفي المصدر: «إِذَا كُنَّا عَلَى الْأَرَاكِ وَخَطْمَةِ وَادِي السَّجَالِ».

پس همین‌که به عنفوان جوانی رسید /
 زبانش همچون نیزهٔ زَدینی [دراز و بزان] گشت.
 این چنین، به ستم مالَم را رُبود و دستم را پیچاند /
 خدایی که به او غالب است، دستش را بپیچاندا
 سپس سوگند یاد کرد که قطعاً به خانهٔ خدا آید تا از خدا علیه من یاری
 بطلبد. چندین هفته، روزه گرفت و چندین رکعت، نماز گزارد و دعا کرد و بر
 شتری راهرو، سوار شد و از دشت‌ها و بیابان‌ها و کوه‌ها گذشت تا در روز حج
 اکبر، وارد مکه شد. از شتر پیاده شد و رو به خانهٔ خدا آورد. پس از سعی و
 طواف، به پردهٔ کعبه آویخت و با التماس و لابه، نیایش کرد و این‌گونه سرود:
 ای آن‌که حاجیان بر کجاوه‌ها با منتهای کوشش خود /
 از دورترین سرزمین‌ها به سوی او می‌آیند.

من نیز به سوی تو آمده‌ام /
 ای آن‌که [ناامید نمی‌سازد] کسی را که او را با لابه و زاری به یگانگی و بی‌نیازی بخواند.
 این، منازل است که از نافرمانی (آزردن) من، خشنود است /
 ای جبار! حق مرا از فرزندم بگیر.

تا به یاری تو پهلویش فلج شود /
 ای آن‌که از هر عیب و نقص، پاکی و نه خود، زاده شدی و نه چیزی را زادی
 سوگند به خدایی که آسمان را افراشت و آب را به جریان انداخت، دعایش را
 به پایان نبرده بود که این بلایی که می‌بینی، بر من نازل شد.
 سپس، پهلوی راست خود را گشود. دیدم فلج شده است.

[و ادامه داد:] سه سال است که از او می‌خواهم تا در همان‌جا که نفرینم کرد،
 دعایم کند، و نپذیرفته است، تا امسال که بر من منت نهاد و پذیرفت. پس به
 امید عافیت، او را به شتری لاغر، سوار کردم و با شتاب و تلاش، از موطن خود
 بیرون آمدم. همین که به منزل اراک و خرابه‌های سرزمین سیاک رسیدیم، در
 شب، پرنده‌ای رمید و از صدای آن، شتر پدرم رَم کرد و او را به زمین افکند و
 میان دو سنگ [صدمه دید و] درگذشت. او را همان‌جا دفن نمودم. بالاتر از همه
 این مصیبت‌ها این است که اکنون در میان مردم، شناخته نیستم، مگر با
 عنوان: «گرفتارِ نفرین پدر».

امیرمؤمنان به او فرمود: «لحظة دادرسیات فرا رسیده است. آیا به تو دعایی
 را پیاموزم که پیامبر به من آموخت و در آن، اسم اعظم خدای اکبرِ عزیزِ اکرم است؛
 اسمی که خداوند به وسیلهٔ آن، هر که او را بخواند، پاسخ می‌دهد و هر که از او

الْعَمِّ، وَيُبرِّئُ بِهِ السَّقَمَ، وَيُجَبِّرُ بِهِ الْكَسِيرَ، وَيُغْنِي بِهِ الْفَقِيرَ، وَيَقْضِي بِهِ الدِّينَ، وَيَرْزُقُ بِهِ الْعَيْنَ، وَيَغْفِرُ بِهِ الذُّنُوبَ، وَيَسْتُرُ بِهِ الْعُيُوبَ، وَيُؤْمِنُ بِهِ كُلُّ خَائِفٍ مِنْ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ، وَجَبَّارٍ عَنِيدٍ. وَلَوْ دَعَا بِهِ طَائِعٌ لِلَّهِ عَلَى جَبَلٍ لَزَالَ مِنْ مَكَانِهِ، أَوْ عَلَى مَيِّتٍ لَأَحْيَاهُ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَلَوْ دَعَا بِهِ عَلَى الْمَاءِ لَمَشَى عَلَيْهِ بَعْدَ أَلَّا يَدْخُلُهُ الْعُجْبُ، فَاتَّقِ اللَّهَ أَيُّهَا الرَّجُلُ فَقَدْ أَدْرَكْتَنِي الرَّحْمَةُ لَكَ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مِنْكَ صِدْقَ النِّيَّةِ أَنْكَ لَا تَدْعُو بِهِ فِي مَعْصِيَةٍ وَلَا تُفِيدُهُ إِلَّا الثِّقَةَ فِي دِينِكَ ! فَإِنْ أَخْلَصْتَ فِيهِ النِّيَّةَ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَكَ، وَرَأَيْتَ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا ﷺ فِي مَنَامِكَ، يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ وَالْإِجَابَةِ.

قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ: فَكَانَ سُورِي بِفَائِدَةِ الدُّعَاءِ أَشَدَّ مِنْ سُورِ الرَّجُلِ بِعَافِيَتِهِ وَمَا نَزَلَ بِهِ، لِأَنِّي لَمْ أَكُنْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ، وَلَا عَرَفْتُ هَذَا الدُّعَاءَ قَبْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي بِدَوَاةٍ وَبَيَاضٍ، وَآكُتُ مَا أُمْلِيهِ عَلَيْكَ فَفَعَلْتُ وَهُوَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ...^١ قَالَ [الْفَتَى]: لَمَّا هَذَاتِ الْعُيُونِ بِالرُّقَادِ، وَاسْتَحَلَّكَ جِلْبَابُ اللَّيْلِ رَفَعْتُ يَدِي بِالْكِتَابِ، وَدَعَوْتُ اللَّهَ بِحَقِّهِ مِرَارًا، فَأُجِبْتُ فِي الثَّانِيَةِ: حَسْبُكَ، فَقَدْ دَعَوْتَ اللَّهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ، ثُمَّ اضْطَجَعْتُ فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَنَامِي، وَقَدْ مَسَحَ يَدَهُ الشَّرِيفَةَ عَلَيَّ وَهُوَ يَقُولُ: احْتَفِظْ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ، فَانْتَبَهْتُ مُعَافَاً.

٢ / ٨

سُوءُ الْخُلُقِ

٢٢٦. رسول الله ﷺ: سُوءُ الْخُلُقِ ذَنْبٌ لَا يُغْفَرُ.^٢

١. مَهْجِ الدَّعَوَات: ص ١٩١، بحار الأنوار: ج ٩٥ ص ٣٩٤ ح ٣٣.

٢. كُنْزُ الْعَمَالِ: ج ٣ ص ٤٤٣ ح ٧٣٦٣.

بخواهد، عطایش می‌بخشد و با آن، اندوه‌ها را می‌گشاید، ناراحتی‌ها را برطرف می‌سازد، غم‌ها را می‌بزد، بیماری را بهبود می‌بخشد، شکسته را سامان می‌دهد، فقیر را غنی می‌کند، قرض‌ها را می‌پردازد، چشم را بر می‌گرداند، گناهان را می‌آمرزد، عیب‌ها را می‌پوشاند، و هر بیمناک از شیطان سرکش و ستمگر سرسخت را امان می‌دهد، و اگر فرمانبردار از خدا، آن را بر کوه بخواند، از جایش کنده می‌شود و اگر بر مرده‌ای بخواند، خدا او را زنده می‌کند و اگر آن را بر آب بخواند - در صورتی که خود شیفتگی او را نگیرد - بر آن راه می‌رود؟ پس، ای مردا تقوای الهی پیشه ساز که دلم برایت می‌سوزد. خدای سبحان، باید از تو صدق نیت ببیند. آن را در [آلودگی به] معصیت نخوان و آن را جز به آن که در دین تو مورد اطمینان است، ارزانی مدار. اگر با خلوص نیت اقدام کنی، خدا دعایت را می‌پذیرد و پیامبر خود، محمد ﷺ را در رؤیا می‌بینی که به تو مرزده بهشت و اجابت می‌دهد.

امام حسین ﷺ می‌گوید: شادمانی من به فایده دعا بیشتر از شادمانی آن جوان به عافیت خود و آنچه برایش پیش آمده بود، شد؛ زیرا من پیش از این، نه آن را از امیرمؤمنان شنیده بودم، و نه از آن، خبری داشتم. سپس [پدرم علی ﷺ به من] فرمود: «قلم و کاغذی بیاور و آنچه را بر تو املا می‌کنم، بنویس».

چنین کردم. فرمود: «بار الها! از تو درخواست می‌کنم به نام تو، به نام خداوند بخشنده مهربان، ای آن که شکوهمند و بزرگواری!...»^۱. جوان گفت: چون خواب چشمانم را زبود و پرده تاریک شب، فرو افتاد، دستم را با آن دعانوشته بالا بردم و چند بار خدا را به حق آن، خواندم. در مرتبه دوم، پاسخ شنیدم: «بس است که خدا را به اسم اعظم او خواندی». سپس به خواب رفتم. در خواب، پیامبر خدا را دیدم که دست خود را بر من کشید و فرمود: «خدای بزرگ را [برای خود] نگاه‌دار که تو بر سرنوشت نیک واقع شدی». پس بیدار شدم، در حالی که شفا یافته بودم.

۲/۸

بداخلاقی

۲۲۶. پیامبر ﷺ: بداخلاقی، گناهی است که بخشیده نمی‌شود.

٣٢٧. عنه عليه السلام: لَمَّا قِيلَ لَهُ: إِنَّ فُلَانَةً تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ، وَهِيَ سَيِّئَةُ الْخُلُقِ تُؤْذِي

جِيرَانَهَا بِلِسَانِهَا -: لَا خَيْرَ فِيهَا، هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.^١

٣٢٨. الإمام علي عليه السلام: مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ أَعْوَزَهُ الصَّدِيقُ وَالرَّفِيقُ.^٢

٣٢٩. عنه عليه السلام: مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ ضَاقَ رِزْقُهُ.^٣

٣٣٠. الإمام الصادق عليه السلام: مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ.^٤

٣٣١. عنه عليه السلام: قَالَ لُقْمَانُ: يَا بَنِيَّ، إِنِّي أَتَاكَ وَالضَّجَرُ، وَسُوءُ الْخُلُقِ، وَقِلَّةُ الصَّبْرِ، فَلَا

يَسْتَقِيمُ عَلَيَّ هَذِهِ الْخِصَالِ صَاحِبٌ، وَالزِّمَ نَفْسَكَ التَّؤَدَةَ فِي أُمُورِكَ، وَصَبْرٌ

عَلَى مَوَوْنَاتِ الْإِخْوَانِ نَفْسَكَ، وَحَسَنٌ مَعَ جَمِيعِ النَّاسِ خُلُقَكَ.^٥

٣ / ٨

بَيِّنَاتُ الْإِسْلَامِ

٣٣٢. الإمام الصادق عليه السلام: مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ.^٦

٤ / ٨

الْغُرُورُ

٣٣٣. رسول الله صلى الله عليه وآله: آفَةُ الْجَمَالِ الْخِيَلَاءُ.^٧

١. بحار الأنوار: ج ٧١ ص ٣٩٢ ح ٦٣.

٢. غرر الحكم: ح ٩١٨٧.

٣. غرر الحكم: ح ٨٠٢٣.

٤. الكافي: ج ٢ ص ٣٢١ ح ٤.

٥. بحار الأنوار: ج ١٣ ص ٢١٩ ح ١٤.

٦. الكافي: ج ٢ ص ٣٢٧ ح ٣.

٧. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٢ ص ٣٧٣ ح ٥٧٦٢.

۴۲۷. پیامبر ﷺ - وقتی به ایشان گفته شد: فلانی روزها را روزه می‌گیرد و شب‌ها را عبادت می‌کند؛ ولی بداخلاق است و همسایه‌ها را با زبانش آزار می‌دهد :-
خیری در او نیست. او از دوزخیان است.

۴۲۸. امام علی علیه السلام: آن که اخلاقش بد باشد، دوست و رفیق برایش نایاب می‌شود.

۴۲۹. امام علی علیه السلام: آن که اخلاقش بد باشد، روزی‌اش تنگ می‌شود.

۴۳۰. امام صادق علیه السلام: آن که اخلاقش بد باشد، خود را شکنجه می‌دهد.

۴۳۱. امام صادق علیه السلام: لقمان علیه السلام گفت: «فرزندم! پرهیز از گرفتگی و بدخلقی، و ناشکیبایی؛ چرا که با این خصلت‌ها، دوستی، استوار نمی‌ماند. آرامش و وقار را در کارها حفظ کن و خود را بر هزینه کردن برای برادران، وادار و با تمام مردم، اخلاقت را نیکو ساز.»



۴۳۲. امام صادق علیه السلام: آن که مردم از زبانش بترسند، در آتش است.

۴/۸

عنبر

۴۳۳. پیامبر ﷺ: آفت زیبایی، خودپسندی است.

٥ / ٨

العَجَبُ

٢٣٢. الإمام علي عليه السلام : شَرُّ الْأُمُورِ الرِّضَا عَنِ النَّفْسِ ١.

٢٣٥. عنه عليه السلام : مَنْ كَانَ عِنْدَ نَفْسِهِ عَظِيماً كَانَ عِنْدَ اللَّهِ حَقِيراً ٢.

٢٣٦. الإمام الصادق عليه السلام : اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا يَحْسُدْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً، إِنَّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام كَانَ

مِنْ شَرَائِعِهِ السَّيِّئُ فِي الْبِلَادِ، فَخَرَجَ فِي بَعْضِ سَيَاحِهِ وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ

قَصِيرٌ وَكَانَ كَثِيرَ اللَّزُومِ لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام، فَلَمَّا انْتَهَى عِيسَى إِلَى الْبَحْرِ قَالَ

«بِسْمِ اللَّهِ» بِصِحَّةٍ يَقِينٍ مِنْهُ، فَمَشَى عَلَى ظَهْرِ الْمَاءِ، فَقَالَ الرَّجُلُ الْقَصِيرُ

حِينَ نَظَرَ إِلَى عِيسَى عليه السلام جَاوِزَهُ: «بِسْمِ اللَّهِ» بِصِحَّةٍ يَقِينٍ مِنْهُ، فَمَشَى عَلَى الْمَاءِ

وَلَحِقَ بِعِيسَى عليه السلام فَدَخَلَهُ الْعُجْبُ بِنَفْسِهِ، فَقَالَ: هَذَا عِيسَى رُوحُ اللَّهِ يَمْشِي عَلَى

الْمَاءِ، وَأَنَا أَمْشِي عَلَى الْمَاءِ فَمَا فَضْلُهُ عَلَيَّ، قَالَ: فَرُمِسَ فِي الْمَاءِ فَاسْتَغَاثَ

بِعِيسَى عليه السلام فَتَنَاوَلَهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَخْرَجَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: مَا قُلْتَ يَا قَصِيرُ؟

قَالَ: قُلْتُ: هَذَا رُوحُ اللَّهِ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ، وَأَنَا أَمْشِي، فَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ

عُجْبٌ.

فَقَالَ لَهُ عِيسَى عليه السلام: لَقَدْ وَضَعْتَ نَفْسَكَ فِي غَيْرِ الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَكَ اللَّهُ

فِيهِ فَمَقَّتَكَ اللَّهُ عَلَى مَا قُلْتَ فَتُبَّ إِلَى اللَّهِ ﷻ مِمَّا قُلْتَ.

قَالَ: فَتَابَ الرَّجُلُ وَعَادَ إِلَى مَرْتَبَتِهِ الَّتِي وَضَعَهُ اللَّهُ فِيهَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا

يَحْسُدَنَّ بَعْضُكُمْ بَعْضاً ٣.

١. غرر الحكم: ح ٥٧٢٣.

٢. غرر الحكم: ح ٨٦٠٩.

٣. الكافي: ج ٢ ص ٣٠٦ ح ٢.

۵/۸

عُجْب

۳۳۲. امام علی علیه السلام: بدترین خصلت، از خود راضی بودن است.

۳۳۵. امام علی علیه السلام: آن که پیش خود، بزرگ باشد، نزد خداوند، ناچیز است.

۳۳۶. امام صادق علیه السلام: تقوای الهی پیشه سازید و به یکدیگر، حسادت نورزید. گشت و گذار در شهرها، جزو شریعت عیسی بن مریم علیه السلام بود. در یکی از سفرهای عیسی علیه السلام، مردی کوتاه قد، همراه او بود که از ملازمان وی به شمار می‌رفت. وقتی عیسی علیه السلام به دریا رسید، «بسم الله» را از روی یقین گفت و بر روی آب، راه رفت. مرد کوتاه قد، چون دید عیسی علیه السلام عبور کرد، «بسم الله» را با یقین گفت و بر روی آب، راه رفت و به عیسی علیه السلام پیوست.

در این هنگام، عُجْب او را فرا گرفت. [با خود] گفت: این، عیسی روح الله است که بر روی آب راه می‌رود و من هم بر روی آب، راه می‌روم. پس او چه برتری‌ای بر من دارد؟

در این هنگام، در آب فرو رفت و از عیسی علیه السلام کمک خواست. عیسی علیه السلام او را از آب بیرون کشید و به وی گفت: «مردا چه گفتی [که چنین گرفتار شدی]؟»

مرد گفت: [با خود] گفتم: این، روح الله است که بر آب راه می‌رود و من هم بر روی آب راه می‌روم، و گرفتار عُجْب شدم.

عیسی علیه السلام به وی فرمود: «خود را در منزلتی غیر از آنچه خدا برایت مقرر کرده بود، قرار دادی. پس خداوند بر گفته‌ات بر تو خشم گرفت. از گفته‌ات به سوی خداوند، توبه کن.»

مرد، توبه کرد و به منزلتی که خداوند برایش قرار داده بود، بازگشت.

پس، تقوای الهی پیشه کنید و به یکدیگر، حسادت نورزید.

٦ / ٨

الْكِبَرُ

٣٣٧. رسول الله ﷺ: إِيَّاكُمْ وَالْكِبَرُ؛ فَإِنَّ الْكِبَرَ يَكُونُ فِي الرَّجُلِ وَإِنْ عَلَيْهِ الْعِبَاءَةُ^١.

٧ / ٨

الْحَرِيصُ

٣٣٨. رسول الله ﷺ: إِنَّ ابْنَ آدَمَ لَحَرِيصٌ عَلَى مَا مُنِعَ^٢.

٣٣٩. الإمام علي عليه السلام: الْحَرِيصُ فَقِيرٌ وَلَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِحَذَافِيرِهَا^٣.

٨ / ٨

الْحَسَدُ

٣٤٠. الإمام علي عليه السلام: الْحَسَدُ مَطِيَّةُ التَّعَبِ^٤.

٣٤١. عنه عليه السلام: الْحَسَدُ حَبْسُ الرُّوحِ^٥.

٣٤٢. عنه عليه السلام: الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضَرَّةً وَغَيْظاً، يُوْهِنُ قَلْبَكَ، وَيَمْرِضُ جِسْمَكَ،

وَشَرُّ مَا اسْتَشْعَرَ قَلْبُ الْمَرْءِ الْحَسَدُ^٦.

٣٤٣. عنه عليه السلام: الْحَسَوْدُ أَبْدَأُ عَظِيلٍ^٧.

٣٤٤. عنه عليه السلام: الْحَسَوْدُ دَائِمُ السَّقَمِ وَإِنْ كَانَ صَحِيحَ الْجِسْمِ^٨.

١. كنز العمال: ج ٣ ص ٥٢٦ ح ٧٧٢٥.

٢. كنز العمال: ج ١٦ ص ١١٢ ح ٤٤٠٩٥.

٣. غرر الحكم: ح ١٧٥٣.

٤. بحار الأنوار: ج ٧٨ ص ١٣ ح ٧١.

٥. غرر الحكم: ح ٣٧٢.

٦. بحار الأنوار: ج ٧٣ ص ٢٥٦ ح ٢٩.

٧. غرر الحكم: ح ٧٨٢.

٨. غرر الحكم: ح ١٩٦٣.

۶/۸

خودبزرگ‌بینی

۴۳۷. پیامبر ﷺ: از خودبزرگ‌بینی بپرهیزید؛ چرا که کبر می‌تواند در آدمی که جز یک عبا بر تن ندارد نیز یافت شود.

۷/۸

حرص

۴۳۸. پیامبر ﷺ: به راستی که فرزندان آدم، بر آنچه از آن منع شوند، حریص‌اند.

۴۳۹. امام علی علیه السلام: آدم حریص، فقیر است، گرچه مالک تمام دنیا گردد.

۸/۸

مِرْضَاتِ کُفَرِ مَرِضِ سَوِي

۴۴۰. امام علی علیه السلام: حسادت، مرکب رنج و عذاب است.

۴۴۱. امام علی علیه السلام: حسادت، زندانی کردن روح است.

۴۴۲. امام علی علیه السلام: حسادت، جز زیان و خشم، دستاوردی ندارد. حسادت، دل را

سست و تن را بیمار می‌کند. بدترین چیزی که قلب آدمی احساس می‌کند، حسادت است.

۴۴۳. امام علی علیه السلام: حسود، همیشه بیمار است.

۴۴۴. امام علی علیه السلام: حسود، همیشه بیمار [و رنجور] است، گرچه جسمش سالم باشد.

٢٢٥. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَسَوْدُ لَا يَسْوَدُّ.^١

٢٢٦. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَجَبُ لِغَفْلَةِ الْحَسَادِ عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ.^٢

٢٢٧. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَاسِدُ يُظْهِرُ وَدَّهَ فِي أَقْوَالِهِ، وَيُخْفِي بُغْضَهُ فِي أَعْمَالِهِ، فَلَهُ اسْمُ الصَّدِيقِ وَصِفَةُ الْعَدُوِّ.^٣

٢٢٨. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَمَرَةُ الْحَسَدِ شَقَاءُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^٤

٢٢٩. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ لِقَمَانُ لِابْنِهِ: ... لِلْحَاسِدِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَغْتَابُ إِذَا غَابَ، وَيَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ، وَيَشْمَتُ بِالمُصِيبَةِ.^٥

٢٥٠. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَاسِدُ مُضِرٌّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَضُرَّ بِالمَحْسُودِ، كَمَا بَلِيسَ أَوْرَثَ بِحَسَدِهِ لِنَفْسِهِ اللَّعْنَةَ وَلِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْإِجْتِبَاءَ.^٦



٢٥١. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَقْوَدُ مُعَذِّبُ النَّفْسِ، مُتَضَاعِفُ الْهَمِّ.^٧

٢٥٢. عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ اطَّرَحَ الْحَقْدَ اسْتَرَاخَ قَلْبُهُ وَلُبُّهُ.^٨

١٠ / ٨

الْحِلَّةُ

٢٥٣. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَتَدَمُّ، فَإِنْ لَمْ يَتَدَمَّ

١. غرر الحكم: ح ١٠١٧.

٢. غرر الحكم: ح ١٨٠٣.

٣. غرر الحكم: ح ٢١٠٥.

٤. غرر الحكم: ح ٤٦٣٢.

٥. الخصال: ص ١٢١ ح ١١٣.

٦. بحار الأنوار: ج ٧٣ ص ٢٥٥ ح ٢٣.

٧-٨. غرر الحكم: ح ١٩٦٢ ح ٨٥٨٤.

۲۳۵. امام علی علیه السلام: حسود، به آقایی نمی‌رسد.

۲۳۶. امام علی علیه السلام: بی توجهی حسودان نسبت به سلامت خود، شگفت‌آور است!

۲۳۷. امام علی علیه السلام: حسود، دوستی‌اش را در سخن، آشکار می‌کند و کینه‌اش را در رفتارش پنهان می‌سازد. او به ظاهر، نام دوست بر خود دارد و در حقیقت، خصلت دشمن را.

۲۳۸. امام علی علیه السلام: نتیجه حسادت، بدبختی دنیا و آخرت است.

۲۳۹. امام صادق علیه السلام: لقمان به فرزندش گفت: حسود، سه نشانه دارد: پشت سر، بدگویی می‌کند؛ در حضور، چاپلوسی می‌نماید؛ و در گرفتاری‌ها شادی می‌کند.

۲۴۰. امام صادق علیه السلام: حسود به خود زیان می‌رساند، پیش از آن‌که به شخص مورد حسادت، زیان رساند، مانند شیطان که با حسادتش برای خود، نفرین بر جای گذاشت و برای آدم، برگزیده شدن را.

۹/۸

کینه

۲۵۱. امام علی علیه السلام: آدم کینه‌توز، در شکنجه و عذاب است و اندوه مضاعف دارد.

۲۵۲. امام علی علیه السلام: آن‌که کینه را کنار بگذارد، قلب و عقلش آرامش می‌یابد.

۱۰/۸

خشم

۲۵۳. امام علی علیه السلام: خشم (تندی)، نوعی دیوانگی است؛ زیرا خشمگین، پشیمان

می‌گردد و اگر پشیمان نشود، دیوانگی‌اش قطعی است.

فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ^١.

١١ / ٨

اللَّجَاجَةُ

٢٥٢. الإمام علي عليه السلام: اللَّجَاجَةُ تُسَلُّ الرَّأْيَ^٢.

٢٥٥. عنه عليه السلام: اللَّجَاجُ يُفْسِدُ الرَّأْيَ^٣.

٢٥٦. عنه عليه السلام: ثَمَرَةُ اللَّجَاجِ الْعَطْبُ^٤.

٢٥٧. عنه عليه السلام: رَاكِبُ اللَّجَاجِ مُتَعَرِّضٌ لِلْبَلَاءِ^٥.

٢٥٨. الإمام زين العابدين عليه السلام: اللَّجَاجَةُ مَقْرُونَةٌ بِالْجَهَالَةِ، وَالْحَمِيَّةُ مَوْصُولَةٌ بِالْبَلِيَّةِ، وَسَبَبُ الرَّفْعَةِ التَّوَاضُعُ^٦.

١٢ / ٨

الْكَسَلُ

٢٥٩. رسول الله صلى الله عليه وآله: لِعَلِّي عليه السلام: -إِيَّاكَ وَخَصَلَتَيْنِ: الضُّجْرَ وَالْكَسَلَ، فَإِنَّكَ إِنْ ضَجِرْتَ لَمْ تَصِرْ عَلَى حَقٍّ، وَإِنْ كَسِلْتَ لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا^٧.

٢٦٠. الإمام الباقر عليه السلام: إِنِّي لَا أَبْغِضُ الرَّجُلَ - أَوْ أَبْغِضُ لِلرَّجُلِ - أَنْ يَكُونَ كَسَلَانًا عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ، وَمَنْ كَسِلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ^٨.

١. نهج البلاغة: الحكمة ٢٥٥.

٢. نهج البلاغة: الحكمة ١٧٩.

٣. غرر الحكم: ح ١٠٧٨.

٤. غرر الحكم: ح ٤٥٩٦.

٥. غرر الحكم: ح ٥٢٨٩.

٦. نزعة الناظر: ص ٩١ ح ١٤.

٧. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٤ ص ٣٥٥ ح ٥٧٦٢.

٨. الكافي: ج ٥ ص ٨٥ ح ٤.

۱۱/۸ لجاجت

۲۵۲. امام علی علیه السلام : لجاجت، تدبیر را گُند می‌کند.
۲۵۵. امام علی علیه السلام : لجاجت، تدبیر را تباه می‌سازد.
۲۵۶. امام علی علیه السلام : دستاورد لجاجت، تباهی است.
۲۵۷. امام علی علیه السلام : آدم لجوج، در معرض آسیب‌هاست.
۲۵۸. امام زین العابدین علیه السلام : لجاجت، با نادانی همراه است؛ غیرت، با گرفتاری گره خورده است؛ و عامل بزرگی، فروتنی است.



۲۵۹. پیامبر صلی الله علیه و آله - خطاب به علی علیه السلام - : از دو خصلت بپرهیز: بی‌قراری (دل‌تنگی) و سستی؛ چرا که اگر بی‌قراری کنی، بر حقی استوار نمی‌مانی و اگر سستی ورزی، حقی را به جا نخواهی آورد.
۲۶۰. امام علی علیه السلام : من مردی را که در کار دنیا سستی می‌کند، خوش نمی‌دارم؛ زیرا اگر در کار دنیا سستی کند، در کار آخرت، بیشتر سستی خواهد کرد.

٢٦١. الإمام علي عليه السلام: إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ازْدَوَجَتْ ازْدَوَجَ الْكَسْلُ وَالْعَجْزُ، فَتَبَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ.^١

٢٦٢. عنه عليه السلام - في صفات المؤمنين -: تَرَاهُ بَعِيداً كَسَلُهُ، دَائِماً نَشَاطُهُ.^٢

٢٦٣. الإمام زين العابدين عليه السلام - في مُنَاجَايِهِ -: رَبَّنَا... وَامْنُنْ عَلَيْنَا بِالنَّشَاطِ وَأَعِزَّنَا مِنَ الْفَسْلِ وَالْكَسَلِ.^٣

١٣ / ٨

التَّطَرُّفُ

٢٦٤. رسول الله صلى الله عليه وآله: إِيَّاكُمْ وَالتَّعَمُّقَ فِي الدِّينِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَهُ سَهْلاً، فَخُذُوا مِنْهُ مَا تُطِيقُونَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَا دَامَ مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ، وَإِنْ كَانَ يَسِيراً.^٤

٢٦٥. الإمام علي عليه السلام: مَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ.^٥

٢٦٦. عنه عليه السلام: لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطاً أَوْ مُفْرَطاً.^٦

راجع: موسوعة الإمام علي عليه السلام: ج ٦ ص ٢٦١ «التطرف الديني في اصطلاح الحديث».

موسوعة العقائد الإسلامية: ج ٢ ص ٢٣١ «حول معنى التعمق في معرفة الله».

١٤ / ٨

التَّزَيُّنُ الْمَذْمُومُ

٢٦٧. رسول الله صلى الله عليه وآله: لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَشَبَّهَ بِالرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ، وَلَا مَنْ تَشَبَّهَ بِالنِّسَاءِ مِنَ

١. الكافي: ج ٥ ص ٨٦ ح ٨.

٢. الكافي: ج ٢ ص ٢٣٠ ح ١.

٣. بحار الأنوار: ج ٩٤ ص ١٢٥.

٤. كنز العمال: ج ٣ ص ٣٥ ح ٥٣٤٨.

٥. غرر الحكم: ح ٨٨٥٢.

٦. نهج البلاغة: الحكمة ٧٠.

۴۶۱. امام علی علیه السلام : وقتی اشیا، دو به دو جفت شدند، سستی و ناتوانی با هم جفت شدند و فقر و تنگ‌دستی را به بار آوردند.

۴۶۲. امام علی علیه السلام - در تبیین صفات مؤمن - : او را می‌بینی در حالی که سستی از او دور و شادابی‌اش همیشگی است.

۴۶۳. امام زین العابدین علیه السلام - در مناجاتش - : پروردگارا! شادابی را به ما ارزانی کن و از کاهلی و سستی، ما را پناه ده.

۱۳/۸

تندروی

۴۶۴. پیامبر صلی الله علیه و آله : از سختگیری (تندروی) در دین بپرهیزید؛ چرا که خداوند، دین را آسان قرار داده است. آنچه می‌توانید، از دین بگیرید؛ زیرا خداوند، کار شایسته‌ای را که دوام یابد، دوست می‌دارد، گرچه اندک باشد.

۴۶۵. امام علی علیه السلام : آن‌که تندروی کند، به حق نمی‌رسد.

۴۶۶. امام علی علیه السلام : نادان را نمی‌بینی، مگر در حال زیاده‌روی یا کم‌گذاردن.

ر.ک: دانش‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام؛ ج ۶ ص ۳۰۵ (تندروی دینی در اصطلاح احادیث).

۱۴/۸

آرایش‌نویس

۴۶۷. پیامبر صلی الله علیه و آله : زنانی که شبیه مردان شوند، و مردانی که شبیه زنان شوند، از ما نیستند.

الرجال ١.

٢٦٨. عنه عليه السلام: صنفان من أهل النار لم أرهما. قوم معهم سياط كأذناب البقر يضربون بها الناس، ونساء كاسيات عاريات، مُميلات مايلات، رؤوسهن كأسنمة البخت المائلة، لا يدخلن الجنة ولا يجدن ريحها، وإن ريحها ليوجد من مسيرة كذا وكذا. ٢.

٢٦٩. الإمام علي عليه السلام: قل من تشبه بقوم إلا أوشك أن يكون منهم. ٣.

١٥ / ٨

كثرة الفكر في اللذات

٣٧٠. الإمام علي عليه السلام: من كثر فكره في اللذات غلبت عليه. ٤.

٣٧١. عنه عليه السلام: من كثر فكره في المعاصي دعت إليها. ٥.

٣٧٢. الإمام الصادق عليه السلام: اجتمع الخواريون إلى عيسى عليه السلام فقالوا له: يا معلم الخير أرشدنا.

فقال لهم: إن موسى كليم الله أمركم ألا تحلفوا بالله - تبارك وتعالى - كاذبين، وأنا أمركم ألا تحلفوا بالله كاذبين ولا صادقين.

قالوا: يا روح الله زدنا.

فقال: إن موسى نبي الله أمركم ألا تزنوا، وأنا أمركم ألا تحدثوا أنفسكم بالزنا فضلاً عن أن تزنوا، فإن من حدث نفسه بالزنا كان كمن أوقد

١. كنز العمال: ج ١٥ ص ٣٢٤ ح ٤١٢٣٧.

٢. صحيح مسلم: ج ٣ ص ١٦٨٠ ح ١٢٥.

٣. نهج البلاغة: الحكمة ٢٠٧.

٤. غرر الحكم: ح ٨٥٦٢.

٥. غرر الحكم: ح ٨٥٦١.

۴۶۸. پیامبر ﷺ: دو گروه از دوزخیان را هرگز نمی‌بینم: گروهی که تازیانه‌ای مانند دم گاو در دست دارند و مردم را بدان می‌زنند، و زنان پوشیده برهنه، که دیگران را به شهوت می‌اندازند و خود به سوی شهوت‌ها میل می‌کنند. سرهای آنان، مانند کوهان شتر است. آنان، هرگز وارد بهشت نمی‌شوند و با آن‌که بوی بهشت از فاصله‌های طولانی، استشمام می‌شود، بوی بهشت را نیز استشمام نمی‌کنند.

۴۶۹. امام علی علیه السلام: کمتر کسی است که خود را شبیه گروهی کند و به زودی یکی از آنها نشود.

۱۵/۸

اندیشیدن بسیار درباره لذت!

۴۷۰. امام علی علیه السلام: آن‌که در لذت‌ها (خوشی‌ها) بسیار اندیشه کند، لذت‌ها بر او غالب می‌شوند.

۴۷۱. امام علی علیه السلام: آن‌که در گناهان، بسیار اندیشه کند، [این کار] او را به گناه می‌کشاند.

۴۷۲. امام صادق علیه السلام: حواریان^۱ بر گرد عیسی علیه السلام جمع شدند و به وی گفتند: ای آموزگار نیکی‌ها! ما را راهنمایی کن.

عیسی علیه السلام به آنان فرمود: «موسی، کلیم خداوند، به شما دستور داد که سوگند دروغ به خداوند مخورید، و من به شما فرمان می‌دهم که سوگند راست و دروغ به خداوند مخورید».

گفتند: ای روح خدا! بیشتر راهنمایی کن.

فرمود: «موسای پیامبر، به شما دستور داد که زنا نکنید و من به شما

۱. حواریان، به یاران خاص عیسی علیه السلام می‌گویند. ابن جوزی در المدهش نام حواریان عیسی علیه السلام را بدین شرح آورده است: ۱. شمعون صفا، ۲. شمعون قنانی، ۳. یعقوب بن زندی، ۴. یعقوب بن حلفی (حلفا)، ۵. قلولوس (فیلیفوس)، ۶. مارقوس، ۷. یوحنا، ۸. لوقا، ۹. توما، ۱۰. اندراوس (اندرواس)، ۱۱. برثملا (مصطفی برثملا) (برطلما)، ۱۲. متی. بعضی از این دوازده نام با نام‌هایی که مسیحیان آورده‌اند، متفاوت است. (لغت‌نامه دهخدا: ذیل «حواریون»).

فِي بَيْتٍ مُزَوَّقٍ فَأَفْسَدَ التَّزَاوِيقَ الدُّخَانُ، وَإِنْ لَمْ يَحْتَرِقِ الْبَيْتُ.^١

١٦/٨

شُرْبُ الْخَمْرِ

٢٧٣. رسول الله ﷺ: الْخَمْرُ أُمُّ الْفَوَاحِشِ وَالْكَبَائِرِ.^٢

٢٧٤. عنه ﷺ: الْخَمْرُ أُمُّ الْخَبَائِثِ.^٣

٢٧٥. عنه ﷺ: جُمِعَ الشَّرُّ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ، وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ شُرْبُ الْخَمْرِ.^٤

٢٧٦. عنه ﷺ: مَنْ بَاتَ سَكَرَانَ بَاتَ عَرُوساً لِلشَّيْطَانِ.^٥

٢٧٧. الإمام علي عليه السلام: فَرَضَ اللَّهُ... تَرْكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِيْنًا لِلْعَقْلِ.^٦

١٧/٨

عَصْيَانُ اللَّهِ عِلَانِيَةً

٢٧٨. رسول الله ﷺ: إِنَّ الْمَعْصِيَةَ إِذَا عَمِلَ بِهَا الْعَبْدُ سِرّاً لَمْ تَضُرَّ إِلَّا عَامِلَهَا، وَإِذَا عَمِلَ

بِهَا عِلَانِيَةً وَلَمْ يُغَيَّرْ عَلَيْهِ أَضُرَّتْ بِالْعَامَّةِ.^٧

١. الكافي: ج ٥ ص ٥٤٢ ح ٧.

٢. كنز العمال: ج ٥ ص ٣٤٩ ح ١٣١٨١.

٣. كنز العمال: ج ٥ ص ٣٤٩ ح ١٣١٨٣.

٤. بحار الأنوار: ج ٧٩ ص ١٤٨.

٥. بحار الأنوار: ج ٧٩ ص ١٤٨ ح ٥٨.

٦. نهج البلاغة: الحكمة ٢٥٢.

٧. بحار الأنوار: ج ١٠٠ ص ٧٤ ح ١٥.

دستور می‌دهم درباره آن، اندیشه [نیز] نکنید، چه رسد که زنا کنید؛ زیرا هر که در زنا اندیشه کند، مانند کسی است که در خانه آراسته [و زینت شده]، آتش روشن کند، که اگر خانه را نسوزاند، دودش آراستگی خانه را تباه می‌سازد».

۱۶/۸

می‌گساری

۴۷۳. پیامبر ﷺ: می‌گساری، ریشه زشتی‌ها و گناهان بزرگ است.
۴۷۴. پیامبر ﷺ: می‌گساری، ریشه پلیدی‌هاست.
۴۷۵. پیامبر ﷺ: تمام بدی‌ها در یک خانه جمع شده و کلید آن، می‌گساری است.
۴۷۶. پیامبر ﷺ: آن که شب را به مستی بگذراند، شب را عروس شیطان بوده است.
۴۷۷. امام علی علیه السلام: خداوند، واجب کرد: ... ترک می‌گساری را برای حفظ عقل.

۱۷/۸

نافرمانی آشکار

۴۷۸. پیامبر ﷺ: گناه، هر گاه پنهانی انجام شود، فقط انجام دهنده آن، زیان دیده است، و اگر آشکارا انجام شود و با آن مقابله نشود، به همگان زیان می‌رساند.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بخش چهارم

حقوق جوان



مرکز تحقیقات و توسعه علوم اسلامی

فصل یکم : حقوق جوان بر پدر و مادر

فصل دوم : حقوق اجتماعی جوان

الفصل الأول

أَحْكَامُ الشَّانِبِ عَلَى الْوَالِدَيْنِ

١ / ١

أَهْمِيَّةُ أَحْكَامِ الْوَالِدَيْنِ

٣٧٩. رسول الله ﷺ: يَلْزَمُ الْوَالِدَ مِنَ الْحَقِّ لَوْلَدِهِ مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ مِنَ الْحَقِّ لِوَالِدِهِ.^١
٣٨٠. عنه ﷺ: يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنَ عُقُوقِهِمَا.^٢
٣٨١. عنه ﷺ: يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا - إِذَا كَانَ الْوَلَدُ صَالِحاً - مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا.^٣
٣٨٢. عنه ﷺ: الْوَلَدُ سَيِّدُ سَبْعِ سِنِينَ، وَعَبْدُ سَبْعِ سِنِينَ، وَوَزِيرُ سَبْعِ سِنِينَ.^٤
٣٨٣. الإمام الصادق عليه السلام: دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ، وَيُؤَدِّبُ سَبْعَ سِنِينَ وَالزِّمَّةُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ.^٥

٢ / ١

الزَّوْجُ

٣٨٤. رسول الله ﷺ: مَنْ بَلَغَ وَلَدُهُ النِّكَاحَ وَعِنْدَهُ مَا يُنْكِحُهُ، فَلَمْ يُنْكِحْهُ ثُمَّ أَحْدَثَ

١. كنز العمال: ج ١٦ ص ٢٤٢ ح ٤٥٢٢٢.

٢. الكافي: ج ٦ ص ٢٨ ح ٥.

٣. الخصال: ص ٥٥ ح ٧٧.

٤. مكارم الأخلاق: ج ١ ص ٢٧٨ ح ١٦٢٩.

٥. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٣ ص ٢٩٢ ح ٢٧٢٣.

فصل یکم حقوق جوان بر پدر و مادر

۱/۱

اهتمام به حقوق فرزند

۴۷۹. پیامبر ﷺ: فرزند، بر پدر و مادر، حقوقی دارد، مانند حقوقی که پدر و مادر بر فرزند دارند.

۴۸۰. پیامبر ﷺ: پدر و مادر، عاق فرزند می‌شوند، مانند عاق شدن فرزند از جانب پدر و مادر.

۴۸۱. پیامبر ﷺ: پدر و مادر، از جانب فرزندشان - اگر فرزند صالحی باشد -، عاق می‌شوند، مانند عاق شدن فرزند از جانب پدر و مادر.

۴۸۲. پیامبر ﷺ: فرزند، هفت سال رئیس (فرمانده) است، و هفت سال بنده (فرمانبردار) است، و هفت سال وزیر (کمک‌کار).

۴۸۳. امام صادق علیه السلام: بگذار فرزندت هفت سال بازی کند، هفت سال تربیت شود و هفت سال، او را با خود، همراه بدار.

۲/۱

همسر دادن

۴۸۴. پیامبر ﷺ: هر کس فرزندش به سن ازدواج برسد و بتواند برایش همسر برگزیند و

حَدَّثَنَا فَالِإِثْمُ عَلَيْهِ ١.

راجع: ص ١٨٤ «الزواج».

٣ / ١

الْعَدَالَةُ

٢٨٥. رسول الله ﷺ: إَعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ اَعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ ٢.

٢٨٦. صحيح البخاري عن النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ: أَعْطَانِي أَبِي عَطِيَّةً، فَقَالَتْ عَمْرَةُ بِنْتُ رَوَاحَةَ: لَا أَرْضَى حَتَّى تُشْهَدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَنِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي أَعْطَيْتُ ابْنِي مِنْ عَمْرَةَ بِنْتِ رَوَاحَةَ عَطِيَّةً فَأَمَرْتَنِي أَنْ أَشْهَدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَعْطَيْتَ سَائِرَ وَلَدِكَ بِمِثْلِ هَذَا.

قَالَ: لَا.

قَالَ: فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ.

قَالَ: فَارْجِعْ فَرَدَّ عَطِيَّتَهُ ٣.

٢٨٧. الإمام الصادق عليه السلام: الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الْمَاءِ يُصِيبُهُ الظَّمَانُ، مَا أَوْسَعَ الْعَدْلُ إِذَا عُدِلَ فِيهِ وَإِنْ قَلَّ ٤.

٤ / ١

الدُّعَاءُ

٢٨٨. رسول الله ﷺ: دُعَاءُ الْوَالِدِ لِوَلَدِهِ كَدُعَاءِ النَّبِيِّ لِأُمَّتِهِ ٥.

١. كنز العمال: ج ١٦ ص ٤٤٢ ح ٤٥٣٣٧.

٢. السنن الكبرى: ج ٦ ص ٢٩٣ ح ١١٩٩٩.

٣. صحيح البخاري: ج ٢ ص ٩١٤ ح ٢٢٤٧.

٤. الكافي: ج ٢ ص ١٤٦ ح ١١.

٥. مشكاة الأنوار: ص ٢٨٢ ح ٨٥٣.

چنین نکند، هر حادثه‌ای پیش آید، گنااهش بر عهده اوست.

ر.ک: ص ۱۸۵ (ازدواج).

۳/۱ عدالت

۲۸۵. پیامبر ﷺ: میان فرزندان خود، به عدالت رفتار کنید.

۲۸۶. صحیح البخاری - به نقل از نعمان بن بشیر - : پدرم به من هدیه‌ای داد و عَمَرَه دختر زواحه [مادرم] گفت: من رضایت نمی‌دهم، مگر پیامبر ﷺ را گواه بگیری.

پدرم نزد پیامبر خدا آمد و گفت: من به فرزندی که از عَمَرَه دختر رواحه دارم، هدیه‌ای دادم. او مرا مجبور کرد شما را گواه بگیرم. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا به فرزندان دیگر نیز چنین هدیه‌ای دادی؟» گفت: نه.

فرمود: «از خدا بترسید و میان فرزندان خود، به عدالت رفتار کنید». پدرم بازگشت و هدیه‌اش را پس گرفت.

۲۸۷. امام صادق ﷺ: عدالت، گواراتر است از آبی که به تشنه‌ای برسد. و چه قدر عدالت، گشایش ایجاد می‌کند - اگر بدان رفتار شود - گرچه اندک باشد!

۴/۱ دعا

۲۸۸. پیامبر ﷺ: دعای پدر و مادر برای فرزند، مانند دعای پیامبر برای امت خویش است.

٣٨٩. عنه عليه السلام: دُعَاءُ الْوَالِدِ لِلْوَلَدِ كَالْمَاءِ لِلزَّرْعِ بِصَلَاحِهِ ١.

٣٩٠. عنه عليه السلام: رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ وَلَدَهُ عَلَى بِرِّهِ، وَهُوَ أَنْ يَعْفُوَ عَنْ سَيِّئَتِهِ، وَيَدْعُوَ لَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ ٢.

٣٩١. الإمام زين العابدين عليه السلام - وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عليه السلام لَوْلَدِهِ عليه السلام -: اللَّهُمَّ وَمَنْ عَلَى بَقَاءِ وَلَدِي وَبِإِصْلَاحِهِمْ لِي وَبِإِمْتَاعِي بِهِمْ.

إِلَهِي امْدُدْ لِي فِي أَعْمَارِهِمْ، وَزِدْ لِي فِي آجَالِهِمْ، وَزِدْ لِي صَغِيرَهُمْ، وَقَوِّ لِي ضَعِيفَهُمْ، وَأَصِحِّ لِي أَبْدَانَهُمْ وَأَدْيَانَهُمْ وَأَخْلَاقَهُمْ، وَعَافِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ وَفِي جَوَارِحِهِمْ وَفِي كُلِّ مَا عُنَيْتَ بِهِ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَأَدْرِ لِي وَعَلَى يَدِي أَرْزَاقَهُمْ.

وَاجْعَلْهُمْ أَهْرَاراً أَتَقِيَاءَ بُصْرَاءَ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ لَكَ، وَلِأَوْلِيَائِكَ مُحِبِّينَ مُنَاصِحِينَ، وَلِجَمِيعِ أَعْدَائِكَ مُعَانِدِينَ وَمُبْغِضِينَ، آمِينَ.

اللَّهُمَّ اشْدُدْ بِهِمْ عَضْدِي، وَأَقِمْ بِهِمْ أَوْدِي، وَكَثِّرْ بِهِمْ عَدَدِي، وَزَيِّنْ بِهِمْ مَحْضَرِي، وَأَحْيِ بِهِمْ ذِكْرِي، وَاكْفِنِي بِهِمْ فِي غَيْبَتِي، وَأَعِنِّي بِهِمْ عَلَى حَاجَتِي، وَاجْعَلْهُمْ لِي مُحِبِّينَ، وَعَلَى حَدِيثَيْنِ مُقْبِلِينَ مُسْتَقِيمِينَ لِي، مُطِيعِينَ، غَيْرَ عَاصِينَ وَلَا عَاقِبِينَ وَلَا مُخَالِفِينَ وَلَا خَاطِبِينَ.

وَأَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَّتِهِمْ وَتَأْدِيبِهِمْ، وَبِرِّهِمْ، وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ مَعَهُمْ أَوْلَاداً ذُكُوراً، وَاجْعَلْ ذَلِكَ خَيْراً لِي، وَاجْعَلْهُمْ لِي عَوناً عَلَى مَا سَأَلْتُكَ. وَأَعِزَّنِي وَذَرِّتَنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

فَإِنَّكَ خَلَقْتَنَا وَأَمَرْتَنَا وَنَهَيْتَنَا وَرَغَبْتَنَا فِي ثَوَابِ مَا أَمَرْتَنَا وَرَهَبْتَنَا عِقَابَهُ، وَجَعَلْتَ لَنَا عَدُوّاً يَكِيدُنَا، سَلْطَةً مِنَّا عَلَى مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا عَلَيْهِ مِنْهُ، أَسْكَنْتَهُ صُدُورَنَا، وَأَجْرَيْتَهُ مَجَارِي دِمَائِنَا.

١. الفردوس: ج ٢ ص ٢١٣ ح ٣٠٣٨.

٢. بحار الأنوار: ج ١٠٤ ص ٩٨ ح ٧٠.

۳۸۹. پیامبر ﷺ: دعای پدر و مادر برای فرزند، مانند آب برای زراعت، سودمند است.

۳۹۰. پیامبر ﷺ: خدای رحمت کند کسی را که فرزندش را بر نیکی یاری رساند؛ یعنی از بدی‌اش درگذرد و در خلوت خود با خدا برایش دعا کند.

۳۹۱. امام زین العابدین (ع): از دعاهای ایشان برای فرزندان: - بار خدایا! بر من منت گذار و فرزندانم را برایم نگهدار، شایستگی‌شان ده، و برایم بهره‌ای در آنان نه، عمرشان را دراز فرما و بر زندگانی‌شان بیفز، خردسالشان را پرورش ده، ناتوانشان را توانا ساز، تنشان، دینشان و اخلاقشان را به سلامت دار، در جان و جسمشان، و در هر کار از کارهایشان که در آن می‌کوشند، عافیت نه، و روزی‌شان را برای من و به دست من، پیوسته قرار ده.

[بار خدایا!] فرزندانم را همه، از نیکان، پرهیزگاران، بینایان، شنوندگان، فرمانبرداران خویش و دوستدار و نیکخواه دوستان گردان، و چنان کن که دشمن و کین‌توز دشمنانت باشند. آمین!

بار خدایا! بازویم را به نیروی فرزندانم توانا ساز، نابسامانی‌هایم را بدانان سامان ده، شمار یارانم را بدیشان قزونی بخش، و مجلسم را بدانان بیارای، نامم را بدیشان زنده بدار، و در نبودنم، آنان را به کارم برگمار، و در نیازمندی‌ها آنان را به یاری‌ام وا دار.

[بار خدایا!] چنان کن که فرزندانم دوستدار من باشند، به من مهر بورزند، به من روی آورند، و در یاری‌ام پایدار باشند. چنان کن که فرمانبردارم باشند، نه عصیانگر و نافرمان، و نه از مخالفان و خطاکاران.

[بار خدایا!] مرا در پرورش و تربیت و نیکی به آنان موفق دار، و همراه آنان، فرزندان پسر نیز ارزانی‌ام دار، خیرم را در آن نه، و مرا در آنچه از تو خواسته‌ام، بدانان یاری ده، و مرا و فرزندانم را از شر شیطان رانده شده، پناه ده.

[بار خدایا!] تو ما را آفریده‌ای و به نیکی امر کرده و از بدی بازداشته‌ای، به ثواب فرمانبرداری‌ات تشویق، و از عقاب نافرمانی‌ات بیمناک ساخته‌ای، کسی را که در کار ما نیرنگ می‌کند، به دشمنی ما گمارده‌ای، و در اموری وی را بر ما چیره کرده‌ای که ما را بر وی چیره نکرده‌ای. او را در سینه‌های ما جای داده‌ای و چون خون در رگ‌هایمان روان ساخته‌ای.

لَا يَفْعُلُ إِنْ عَقَلْنَا، وَلَا يَنْسَى إِنْ نَسِينَا، يُؤْمِنُنَا عِقَابُكَ، وَيُخَوِّفُنَا بِغَيْرِكَ. إِنْ هَمَمْنَا بِفَاحِشَةٍ شَجَعْنَا عَلَيْهَا، وَإِنْ هَمَمْنَا بِعَمَلٍ صَالِحٍ تَبَطَّنَا عَنْهُ، يَتَعَرَّضُ لَنَا بِالشَّهَوَاتِ، وَيَنْصِبُ لَنَا بِالشُّبُهَاتِ، إِنْ وَعَدْنَا كَذَبْنَا، وَإِنْ مَتَّانَا أَخْلَفْنَا، وَإِلَّا تَصْرِفُ عَنَّا كَيْدَهُ يُضِلُّنَا، وَإِلَّا تَقِنَا خَبَالَهُ يَسْتَرْلِنَا.

اللَّهُمَّ فَاقْهَرِ سُلْطَانَهُ عَنَّا بِسُلْطَانِكَ حَتَّى تَحْبِسَهُ عَنَّا بِكَثْرَةِ الدُّعَاءِ لَكَ فَتُصْبِحَ مِنْ كَيْدِهِ فِي الْمَعْصُومِينَ بِكَ.

اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كُلَّ سُؤْلِي، وَاقْضِ لِي حَوَائِجِي، وَلَا تَمْنَعْنِي الْإِجَابَةَ وَقَدْ ضَمِنْتَهَا لِي، وَلَا تَحْجُبْ دُعَائِي عَنْكَ وَقَدْ أَمَرْتَنِي بِهِ، وَامْنُنْ عَلَيَّ بِكُلِّ مَا يُصْلِحُنِي فِي دُنْيَايَ وَآخِرَتِي مَا ذَكَرْتُ مِنْهُ وَمَا نَسِيتُ، أَوْ أَظْهَرْتُ أَوْ أَخْفَيْتُ أَوْ أَعْلَنْتُ أَوْ أَسْرَرْتُ.

وَاجْعَلْنِي فِي جَمِيعِ ذَلِكَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ بِسُؤَالِي إِيَّاكَ، الْمُنْجِحِينَ بِالطَّلَبِ إِلَيْكَ غَيْرَ الْمَمْنُوعِينَ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ. الْمُعَوِّذِينَ بِالتَّعَوُّذِ بِكَ، الرَّابِحِينَ فِي التَّجَارَةِ عَلَيْكَ، الْمُجَارِينَ بِعِزِّكَ، الْمُوَسِّعَ عَلَيْهِمُ الرِّزْقَ الْخَلَالَ مِنْ فَضْلِكَ، الْوَاسِعَ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ، الْمُعَزِّينَ مِنَ الذُّلِّ بِكَ، وَالْمُجَارِينَ مِنَ الظُّلْمِ بِعَدْلِكَ، وَالْمُعَافِينَ مِنَ الْبَلَاءِ بِرَحْمَتِكَ، وَالْمُغْنِينَ مِنَ الْفَقْرِ بِغِنَاكَ، وَالْمَعْصُومِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالزَّلَالِ وَالْخَطَا بِتَقْوَاكَ، وَالْمُؤَفَّقِينَ لِلْخَيْرِ وَالرُّشْدِ وَالصَّوَابِ بِطَاعَتِكَ، وَالْمُحَالِ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الذُّنُوبِ بِقُدْرَتِكَ، التَّارِكِينَ لِكُلِّ مَعْصِيَتِكَ، السَّاكِنِينَ فِي جَوَارِكَ.

اللَّهُمَّ أَعْطِنَا جَمِيعَ ذَلِكَ بِتَوْفِيقِكَ وَرَحْمَتِكَ، وَأَعِزَّنَا مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ، وَأَعْطِ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِثْلَ الَّذِي سَأَلْتُكَ لِنَفْسِي وَلَوْلَدِي فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ سَمِيعٌ عَلِيمٌ غَفُورٌ رَوْوْفٌ رَحِيمٌ.

وَأَتَنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ^١.

اگر از وی شویم، از ما غافل نمی‌شود، اگر فراموشش کنیم، فراموشمان نمی‌کند، کسب و کار را در نظر ما ناچیز می‌نماید، و ما را از دیگری جز تو می‌ترساند. اگر آهنگ گناه کنیم، در ارتکاب آن، دلیرمان می‌گرداند و اگر آهنگ کاری شایسته کنیم، از گزاردنش بازمان می‌دارد، هواهای نفسانی را برای ما می‌آراید و شبهات را به ما می‌نمایاند. اگر وعده‌مان دهد، دروغ، می‌گوید، و اگر آرزویی در دلمان برانگیزد، خلاف آن می‌کند. اگر مکرش را از ما باز نگردانی، گمراهمان می‌سازد و اگر از تبهکاری‌اش بازمان نداری، ما را می‌لغزاند.

بار خدایا! به تواناییات قدرتش را در هم شکن، تا بنیان سعادت‌مان را نلرزاند، و توفیق دعایمان ده تا ما را از مکر و فریبش نگاه دارد.

بار خدایا! همه خواسته‌هایم را عطا کن، حوایجم را برآور، و از اجابت محرومم مساز، که اجابت را خود بر عهده گرفته‌ای. دعایم را از درگاهت مگردان، که خود بدان فرمانم داده‌ای. آنچه دنیا و آخرتم را اصلاح می‌کند، عطایم کن: بر زبانش آورده باشم یا از یادش برده باشم، اظهارش کرده باشم یا در دل نهان داشته باشم، آشکارش کرده باشم یا پوشانده باشم.

[بار خدایا!] چنان کن که در همه حال، با درخواست از تو، از مصلحان باشم، و با طلب از درگاهت، از کام‌یافتگان گردم، و با توکل بر تو از کسانی نباشم که محروم‌اند.

[بار خدایا!] در شمار آنانم بر پناه جستن به تو خو گرفته‌اند و از سودایت سود برده‌اند و در آسایشگاه عزت آرمیده‌اند و از کرم‌ت به روزی حلال، دست یافته‌اند و از بخششت به فراخی نعمت رسیده‌اند و با تو از ذلت به عزت دست یافته‌اند و از ستم به دادگری‌ات پناه جسته‌اند و به مه‌رت از گرفتاری رهیده‌اند و از توانگری‌ات توانگری یافته‌اند و به پارسایی‌ات از گناه و لغزش مصون مانده‌اند و به طاعتت به خیر و رشاد و صواب، توفیق یافته‌اند، و به قدرتت از گناهان رهایی یافته و در کوی رحمت آرمیده‌اند.

بار خدایا! همه این خواسته‌ها را به توفیق و مه‌رت ارزانی‌ام دار، و ما را از عذاب دوزخ ننگه دار، و همه مردان و زنان با ایمان را در این سرای در گذار و آخرت ماندگار، بدانچه برای خود و فرزندانم خواسته‌ام گرامی دار، که تو نزدیک و اجابت کننده‌ای، شنوای دانایی، در گذرنده و آمرزگاری، نرم‌خوی و مهربانی. ما را در این دنیا نیکی و در آخرت، نیکی عطا فرمای و از عذاب آتش، رهایی‌مان بخش.

٥ / ١

ذِكْرُ اللَّهِ عَلَيْهِ

٣٩٢. رسول الله ﷺ: لا تدعوا على أولادكم أن توافق من الله إجابةً.^١
٣٩٣. عنه ﷺ: لا تدعوا على أنفسكم، ولا تدعوا على أولادكم، ولا تدعوا على أموالكم، لا توافقوا من الله ساعة يُسأل فيها عطاء فيستجيب لكم.^٢
٣٩٤. عنه ﷺ: لا تمنوا هلاك شبابكم وإن كان فيهم غرام؛ فإنهم على ما كان فيهم على خلال، إما أن يتوبوا فيتوب الله عليهم، وإما أن تُردِّيَهُمُ الآفات، إما عدوًّا فيقاتلوه، وإما حريقاً فيطفيئوه، وإما ماءً فيسُدُّوه.^٣
٣٩٥. الإمام الصادق عليه السلام: أيما رجل دعا على ولده أورثه الله الفقر.^٤

٦ / ١

عَدَّةُ الْإِفْرَاطِ فِي مَلَامَتِهِ

٣٩٦. الإمام علي عليه السلام - في الحكم المنسوبة إليه - : إذا عاتبت الحدّ فأترك له موضعاً من ذنبه لئلا يحمله الإخراج على المكابرة.^٥
٣٩٧. عنه عليه السلام: الإفراط في الملامة يشبُّ نيران اللجاجة.^٦
٣٩٨. عنه عليه السلام: إذا عاتبت فاستبق.^٧

١. تاريخ أصبهان: ج ٢ ص ٢٩٦ ح ١٧٨٤.

٢. صحيح مسلم: ج ٤ ص ٢٣٠٤ ح ٣٠٠٩.

٣. حلية الأولياء: ج ٥ ص ١١٩.

٤. عدّة الداعي: ص ٨٠.

٥. شرح نهج البلاغة: ج ٢٠ ص ٣٣٣ ح ٨١٩.

٦. عيون الحكم والمواعظ: ص ٢٢ ح ١٥٩.

٧. غرر الحكم: ح ٣٩٧٧.

۵/۱

پرهیز از نفرین کردن

۴۹۲. پیامبر ﷺ: فرزندان خود را نفرین نکنید، مبادا مورد اجابت خداوند قرار گیرد.

۴۹۳. پیامبر ﷺ: خود را نفرین نکنید. فرزندان خویش را نفرین نکنید. خدمت گزاران خود را نفرین نکنید. ثروت خود را نفرین نکنید، مبادا در ساعتی باشد که بخشش الهی فرود می آید و مورد اجابت قرار گیرد.

۴۹۴. پیامبر ﷺ: نابودی جوانانتان را آرزو مکنید، گرچه بدی های بسیار در آنان باشد؛ زیرا آنان با آن بدی ها چند دسته اند: یا توبه می کنند و خداوند هم توبه آنان را می پذیرد، و یا این که آفت ها، آنان را از پای درمی آورد، یا [اگر زنده ماندند، در زندگی به شما کمک می کنند، مانند این که:] با دشمن می جنگند، یا آتش خاموش می کنند و یا جلوی آبی را می بندند.

۴۹۵. امام صادق ﷺ: هر کس فرزند خود را نفرین کند، فقر [و تنگ دستی] را برایش به ارث گذاشته است.

۶/۱

زیاده روی نکردن در سرزنش

۴۹۶. امام علی ﷺ: - در حکمت های منسوب به ایشان - : هرگاه جوان را سرزنش می کنی، از برخی گناهان درگذر تا سرزنش، او را به سرسختی (مقابله) وادار نکند.

۴۹۷. امام علی ﷺ: زیاده روی در سرزنش، آتش لجبازی را شعله ور می گرداند.

۴۹۸. امام علی ﷺ: هرگاه سرزنش کردی، جایی [برای بازگشت] باقی بگذار.

الفصل الثاني

أَحْذَرُوا الشَّبَابَ لِاجْتِمَاعِيَّةِ

١ / ٢

الْإِكْرَامِ

٣٩٩. رسول الله ﷺ: أَوْسِعُوا لِلشَّبَابِ فِي الْمَجْلِسِ، وَأَفْهِمُوهُمْ الْحَدِيثَ، فَإِنَّهُمْ الْخُلُوفُ وَأَهْلُ الْحَدِيثِ^١.

٥٠٠. صحيح البخاري عن سهل بن سعد: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ بِقَدَحٍ فَشَرِبَ مِنْهُ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ أَصْفَرُ الْقَوْمِ، وَالْأَشْيَاخُ عَنْ يَسَارِهِ، فَقَالَ: يَا غُلَامُ، أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَهُ الْأَشْيَاخَ.

قال: مَا كُنْتُ لِأَوْثَرِ بِفَضْلِي مِنْكَ أَحَدًا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ^٢.

٢ / ٢

الِاسْتِشَارَةِ

٥٠١. الإمام علي عليه السلام - في الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ -: إِذَا احْتَجَجْتَ إِلَى الْمَشُورَةِ فِي أَمْرٍ قَدْ طَرَأَ عَلَيْكَ فَاسْتَبِدِّهِ بِبِدَايَةِ الشُّبَّانِ؛ فَإِنَّهُمْ أَحَدٌ أَذْهَانًا، وَأَسْرَعُ حَدْسًا، ثُمَّ رُدَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى رَأْيِ الْكُهُولِ وَالشُّيُوخِ لِيَسْتَعْقِبُوهُ وَيُحْسِنُوا الْإِخْتِيَارَ لَهُ؛ فَإِنَّ

١. الفردوس: ج ١ ص ٩٨ ح ٣٢٠.

٢. صحيح البخاري: ج ٢ ص ٨٢٩ ح ٢٢٢٤.

فصل دوم حقوق اجتماعی جوان

۱/۲

احترام گذاشتن

۴۹۹. پیامبر ﷺ: برای جوانان در مجلس‌ها جا باز کنید و حدیث را به آنان بفهمانید؛ زیرا آنان جانشین [پدران خویش] اند و اهل حدیث‌اند.

۵۰۰. صحیح البخاری - به نقل از سهل بن سعد - : برای پیامبر ﷺ ظرفی شیر آوردند. از آن نوشید. در طرف راست ایشان، جوانی بود که از همه کم سن‌تر بود و در طرف چپ ایشان، پیرمردان نشسته بودند. پیامبر ﷺ فرمود: «ای جوان! اجازه می‌دهی این شیر را به پیرمردها بدهم؟»

جوان گفت: من در این زیاده‌ای که از شما به من رسیده، کسی را مقدم نمی‌دارم، ای پیامبر خدا!
پس پیامبر ﷺ، شیر را به وی داد.

۲/۲

مشورت کردن

۵۰۱. امام علی علیه السلام - در حکمت‌های منسوب به ایشان - : هرگاه به مشورت نیازمند شدی، نخست، از مشورت با جوانان آغاز کن؛ زیرا ذهن آنان، تیزتر و حدس

تَجَرَّبَتْهُمْ أَكْثَرُ^١.

٣ / ٢

الإِعْنَاءُ بِأَحْتِيَا جَانِهِ الْخَاصَّةِ

٥٠٢. الإمام الباقر عليه السلام: إِنَّهُ (عَلِيًّا عليه السلام) أَتَى الْبَرَازِينَ، فَقَالَ لِرَجُلٍ: «بِعْنِي ثَوْبَيْنِ». فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، عِنْدِي حَاجَتُكَ، فَلَمَّا عَرَفَهُ مَضَى عَنْهُ، فَوَقَّفَ عَلَى غُلَامٍ فَأَخَذَ ثَوْبَيْنِ أَحَدُهُمَا بِثَلَاثَةِ دَرَاهِمٍ وَالْآخَرُ بِدِرْهَمَيْنِ، فَقَالَ: «يَا قَنْبَرُ، خُذِ الَّذِي بِثَلَاثَةٍ».

فَقَالَ: أَنْتَ أَوْلَى بِهِ تَصْعَدُ الْمَنْبَرَ وَتَخْطُبُ النَّاسَ. فَقَالَ: «وَأَنْتَ شَابٌّ وَلَكَ شَرُّ الشَّبَابِ، وَأَنَا أَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي أَنْ أُتَفَضَّلَ عَلَيْكَ»^٢.

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

راجع: ص ٥٢، «ربیع بناء الذات».

١. شرح نهج البلاغة: ج ٢٠ ص ٢٣٧ ح ٨٦٦.

٢. بحار الأنوار: ج ٤٠ ص ٢٢٤ ح ٦.

آنان، سریع‌تر است. پس مسئله را به میان‌سالان و پیرمردان، واگذار تا در آن نقادی کرده، بهترین را برگزینند؛ چرا که تجربه آنان، بیشتر است.

۳/۲

توجه به نیازهای خاص جوانی

۵۰۲. امام باقر علیه السلام : علی علیه السلام به بازار پارچه فروش‌ها آمد و به مردی فرمود: «دو جامه به من بفروش».

آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان! آنچه مطلوب شماست، نزد من است. چون پارچه فروش، امیر مؤمنان را شناخت، [از او خرید نکرد و] گذشت. نزدیک [فروشنده] جوانی ایستاد و دو جامه خرید، یکی را به سه درهم و دیگری را به دو درهم. آن گاه به قنبر فرمود: «ای قنبر! تو این جامه را که به سه درهم خریدم، بردار».

قنبر گفت: شما بدان سزاوارترید، منبر می‌روید و برای مردم، سخنرانی می‌کنید.

علی علیه السلام فرمود: «و تو جوانی و خواسته‌های جوانی داری و من، از پروردگارم خجالت می‌کشم که خود را بر تو، مقدم بدارم».

ر.ک: ص ۵۲ (بهار خودسازی).



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بخش پنجم

الگوی جوانان



مرکز تحقیقات کتاب و اطلاع‌رسانی

- فصل یکم : الگوی قرآنی برای جوانان
فصل دوم : الگوی ازابلیت برای جوانان
فصل سوم : الگوی ازابلیت پیامبر و امیر مومنان برای جوانان

الفصل الأول

أَسْوَةُ الشُّبَّانِ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ

١ / ١

إِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ

الكتاب

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُوكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ * رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفُ عَنَّا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْخَمِيدُ»^١

١ - ١ / ١

تَحْطِيمُ الْأَصْنَامِ

الكتاب

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ الصَّمَائِدُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاقِبُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عِبَادِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ * قَالَ بَلْ رَبُّكُمُ الرَّبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

فصل یکم الگوهای قرآنی برای جوانان



قرآن

«برای شما در ابراهیم و همراهان او سرمشقی نیکوست. آن گاه که به قومشان گفتند: ما از شما و آنچه به جای خداوند می‌پرستید، بیزاریم. ما منکر شما ییم و همواره در میان ما و شما دشمنی است تا آن که به خداوند یکتا ایمان آورید، و نیز در این سخن ابراهیم به پدرش که: حتماً برای تو آمرزش خواهم طلبید، و برای تو در برابر خداوند، صاحب اختیار چیزی نیستیم. پروردگارا! بر تو توکل کرده‌ایم و به تو روی آورده‌ایم و سرانجام [همه] به سوی توست. پروردگارا! ما را زبردست کافران مگردان و ما را بیمارز. پروردگارا! تویی که پیروزمند فرزانه‌ای. به راستی، برای شما در آنان، سرمشقی نیکوست، برای کسی که به خداوند و روز بازپسین، امید داشته باشد؛ و هر کس روی برتابد، [بداند که] خداوند، بی‌نیاز ستوده است.»

۱-۱/۱

بت‌شکنی

قرآن

«و به راستی، پیشاپیش به ابراهیم، رهیافتی که سزاوارش بود، بخشیدیم، و به آن، آگاه بودیم. چنین بود که به پدرش و قومش گفت: این تندیس‌ها چیست که شما در خدمتشان معتکفید؟ گفتند: پدرانمان را پرستنده آنها یافتیم. گفت: هم شما و هم پدرانتان، در کم‌راهی آشکار بوده‌اید. گفتند: آیا برای ما حق آورده‌ای یا بازگیری؟ گفت: حق، این است

الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ * وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ *
فَجَعَلَهُمْ جَذَا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ * قَالُوا مَن فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ
الظَّالِمِينَ * قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ * قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ * قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا
فَسَأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنْطِقُونَ * فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ * ثُمَّ نُكِسُوا
عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا
وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَفَبِكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ *^١

الحديث

٥٠٣. تفسير القمي: فَلَمَّا نَهَاَهُمُ إِبْرَاهِيمُ ﷺ وَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ فِي عِبَادَتِهِمُ الْأَصْنَامَ فَلَمْ
يَنْتَهُوا فَحَضَرَ عِيدٌ لَهُمْ، فَخَرَجَ ثَمْرُودُ وَجَمِيعُ أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ إِلَىٰ عِيدٍ لَهُمْ وَكَرِهَ
أَنْ يَخْرُجَ إِبْرَاهِيمُ مَعَهُ فَوَكَّلَهُ بِبَيْتِ الْأَصْنَامِ فَلَمَّا ذَهَبُوا عَمَدَ إِبْرَاهِيمَ إِلَىٰ طَعَامٍ
فَادْخَلَهُ بَيْتَ أَصْنَامِهِمْ فَكَانَ يَدْنُو مِنْ صَنَمٍ صَنَمٍ، وَيَقُولُ لَهُ: كُلْ وَتَكَلَّمْ فَإِذَا لَمْ
يُجِبْهُ أَخَذَ الْقُدُومَ فَكَسَّرَ يَدَهُ وَرِجْلَهُ حَتَّىٰ فَعَلَ ذَلِكَ بِجَمِيعِ الْأَصْنَامِ، ثُمَّ عُلِقَ
الْقُدُومُ فِي عُنُقِ الْكَبِيرِ مِنْهُمْ الَّذِي كَانَ فِي الصَّدْرِ فَلَمَّا رَجَعَ الْمَلِكُ وَمَنْ مَعَهُ
مِنَ الْعِيدِ نَظَرُوا إِلَى الْأَصْنَامِ مُكْسَّرَةً، فَقَالُوا: «مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ
الظَّالِمِينَ * قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ * وَهُوَ ابْنُ آزَرَ فَجَاوُوا
بِهِ إِلَى ثَمْرُودَ.

فَقَالَ ثَمْرُودُ لِآزَرَ: خُنْتَنِي وَكُتِمْتَ هَذَا الْوَلَدَ عَنِّي.

فَقَالَ: أَيُّهَا الْمَلِكُ هَذَا عَمَلُ أُمِّهِ وَذَكَرْتَ أَنِّي أَتَقَوَّمُ بِحُجَّتِهِ، فَدَعَا ثَمْرُودُ أُمَّ
إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ: مَا حَمَلَكَ عَلَىٰ أَنْ كُتِمْتَنِي أَمْرَ هَذَا الْغُلَامِ حَتَّىٰ فَعَلَ بِآلِهَتِنَا مَا
فَعَلَ.

فَقَالَتْ: أَيُّهَا الْمَلِكُ نَظَرْتُ مِنِّي لِرِعِيَّتِكَ.

که پروردگارتان، پروردگار آسمان‌ها و زمین است، همو که آنها را آفریده است و من بر این [سخن] گواهم. [و در دل گفت:] به خدا، پس از آن که روی برتافتید، فکری به حال بت‌هایتان خواهم کرد. آن گاه، آنها را خرد و ریز کرد، مگر بزرگشان را، باشد که به او روی آورند. گفتند: چه کسی این کار را در حق خدایان ما انجام داده است؟ بی‌شک که از ستمکاران است. گفتند: شنیدیم جوانی که به او ابراهیم گفته می‌شد، از آنان سخن می‌گفت. گفتند: او را در پیش چشمان مردم، حاضر کنید تا آنان، حاضر و ناظر باشند. [او را آوردند و] گفتند: ای ابراهیم! آیا تو این کار را با خدایان ما کردی؟ [به ریشخند] گفت: نه، بلکه همین بزرگ‌ترشان چنین کاری کرده است. اگر سخن می‌گویند، از آنها بپرسید. به خود آمدند و گفتند: شما خود، ستمگرید. سپس، سرهایشان را تکان دادند [و گفتند:] خوب می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند. گفت: آیا پس به جای خداوند، چیزی را که نه سودی به شما می‌رساند و نه زیانی می‌پرستید؟ آف بر شما و بر آنچه به جای خداوند می‌پرستید. آیا اندیشه نمی‌کنید؟

حدیث

۵۰۳. تفسیر القمی: چون ابراهیم علیه السلام آنان را [از بت‌پرستی] منع کرد و دربارهٔ پرستش بُتان با آنان احتجاج کرد و آنان دست بر نداشتند، روز عیدی پیش آمد و نمرود و تمام مردم سرزمینش برای عید، بیرون رفتند. و پدر ابراهیم، خوش نمی‌داشت که وی همراه نمرود، بیرون رود. از این رو، او را مراقب بت‌خانه گذاشت. چون بیرون رفتند، ابراهیم علیه السلام غذایی فراهم کرد و به بت‌خانه آورد و به هر بتی نزدیک می‌شد، می‌گفت: «بخور و سخن بگو». چون پاسخ نمی‌شنید، تیشه را بر می‌داشت و دست و پای آن بت را می‌شکست. این کار را با همه بت‌ها انجام داد. آن گاه، تیشه را برگردن بت بزرگ که در بالای بت‌خانه قرار داشت، آویزان کرد. وقتی پادشاه و همراهان او، از مراسم عید بازگشتند، بت‌ها را شکسته دیدند و گفتند: «چه کسی این کار را در حق خدایان ما انجام داده است؟ بی‌شک، از ستمکاران است. گفتند: شنیدیم جوانی که به او «ابراهیم» گفته می‌شد، از آنان سخن می‌گفت»، و او پسر آزر است. آزر را نزد نمرود آوردند. نمرود به آزر گفت: به من خیانت کردی و این کودک را از من کتمان نمودی؟ گفت: ای پادشاه! این، کارِ مادر ابراهیم است و گفته است که خود، از عهدهٔ استدلال برمی‌آید.

نمرود، مادر ابراهیم را خواست و گفت: چه چیزی تو را واداشت که ولادت این جوان را از من کتمان کنی تا با خدایان ما چنین کنی؟ گفت: ای پادشاه! به خاطر مصلحت رعیت تو چنین کردم.

قَالَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ.

قَالَتْ: رَأَيْتَكَ تَقْتُلُ أَوْلَادَ رَعِيَّتِكَ، فَكَانَ يَذْهَبُ النَّسْلُ! فَقُلْتُ: إِنْ كَانَ هَذَا،
الَّذِي تَطْلُبُهُ دَفَعْتُهُ إِلَيْكَ لِتَقْتُلَهُ وَتَكْفُ عَنْ قَتْلِ أَوْلَادِ النَّاسِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ
بَقِي لَنَا وَلَدُنَا وَقَدْ ظَفِرْتَ بِهِ فَشَأْنُكَ فَكُفَّ عَنْ أَوْلَادِ النَّاسِ فَصَوَّبَ رَأْيَهَا، ثُمَّ
قَالَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ؟

قَالَ إِبْرَاهِيمُ: «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلَّوْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ».

فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ مَا فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ، وَمَا كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ فَقِيلَ وَكَيْفَ
ذَلِكَ؟

قَالَ: إِنَّمَا قَالَ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا إِنْ نَطَقَ، وَإِنْ لَمْ يَنْطِقْ فَلَمْ يَفْعَلْ كَبِيرُهُمْ
هَذَا شَيْئاً.^١



مركز خلیل الرحمن

الكتاب

﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾.^٢

الحديث

٥٠٣. رسول الله ﷺ: مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِإِطْعَامِهِ الطَّعَامَ، وَصَلَاتِهِ بِاللَّيْلِ
وَالنَّاسِ نِيَامًا.^٣

٥٠٥. الإمام الباقر عليه السلام: اتَّخَذَ اللَّهُ ﷻ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا، وَلَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا
غَيْرَ اللَّهِ ﷻ.^٤

١. تفسير القمي: ج ٢ ص ٧١.

٢. النساء: ١٢٥.

٣. علل الشرائع: ص ٣٥ ح ٤.

٤. علل الشرائع: ص ٣٤ ح ٢.

نمرود گفت: چگونه؟

گفت: دیدم تو فرزندان رعیت را به قتل می‌رسانی و در نتیجه، نسل، منقرض می‌شود. [با خود] گفتم اگر این کودک، همان است که تو به دنبالش هستی، او را به تو می‌دهم تا او را به قتل برسانی و از کشتن فرزندان مردم، دست برداری و اگر آن کودک [مورد نظر تو] نبود، فرزند ما برای ما باقی می‌ماند و اینک، بر او دست یافتی و هرچه می‌خواهی، انجام بده و از کودکان مردم، دست بردار.

نمرود، استدلال او را پسندید و سپس به ابراهیم علیه السلام گفت: چه کسی این کار را با خدایان ما انجام داده است، ای ابراهیم؟
ابراهیم علیه السلام گفت: «بزرگ‌تر آنان، چنین کرده است. از آنان بپرسید، اگر سخن می‌گویند».

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، بزرگ‌تر بت‌ها چنان نکرد و ابراهیم علیه السلام هم دروغ نگفت».
گفته شد: چگونه.

فرمود: «ابراهیم گفت: بزرگ‌تر بتان چنین کرده است، اگر سخن گوید و اگر سخن نگوید، پس، بزرگ آنان کاری نکرده است».

۲-۱/۱

دوست خداوند

قرآن

﴿خداوند، ابراهیم را به دوستی گرفت﴾.

حدیث

۵۰۴. پیامبر صلی الله علیه و آله: خداوند، ابراهیم را به دوستی نگرفت، مگر به خاطر غذا دادنش [به مردم] و نماز خواندنش در شب، به هنگامی که مردم در خواب‌اند.

۵۰۵. امام باقر علیه السلام: خداوند صلی الله علیه و آله ابراهیم را به دوستی گرفت؛ زیرا [درخواست] کسی را رد نکرد و از کسی جز خداوند صلی الله علیه و آله درخواست ننمود.

٣ - ١ / ١

الامتحان باللقاء في النار

الكتاب

﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ * قُلْنَا يَسْنَأُ غُوبِي بِرُذَا وَسَلَمْنَا عَلَىٰ
إِبْرَاهِيمَ. ١.

الحديث

٥٠٦ . تفسير القمي : استشار نمرود قومه في إبراهيم ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ ، فقال الصادق عليه السلام : كان فرعون إبراهيم لغير رُشدٍ وأصحابه لغير رُشدٍ... فَأَنَّهُمْ قَالُوا لِنَمْرُودَ : حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ وَكَانَ مُوسَى وَأَصْحَابُهُ رَشَدَةً ، فَأَنَّهُ لَمَّا اسْتَشَارَ أَصْحَابُهُ فِي مُوسَى ، قَالُوا : «أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ خَشِيرِينَ» * يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَجِرٍ عَلِيمٍ ، فَحَبَسَ إِبْرَاهِيمَ وَجَمَعَ لَهُ الْخَطَبَ حَتَّى إِذَا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي أُلْقِيَ فِيهِ نَمْرُودُ إِبْرَاهِيمَ فِي النَّارِ ، بَرَزَ نَمْرُودُ وَجُنُودُهُ وَقَدْ كَانَ بَنِي لِنَمْرُودَ بِنَاءً لِيَنْظُرَ مِنْهُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ كَيْفَ تَأْخُذُهُ النَّارُ ، فَجَاءَ إِبْلِيسُ وَاتَّخَذَ لَهُمُ الْمَنْجَنِيْقَ ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَقْدِرْ وَاحِدٌ أَنْ يَقْرُبَ مِنْ تِلْكَ النَّارِ عَنْ غُلُوقِ سَهْمٍ وَكَانَ الطَّائِرُ مِنْ مَسِيرَةِ فَرَسَخٍ يَرْجِعُ عَنْهَا إِنْ يَتَقَارَبَ مِنَ النَّارِ ، وَكَانَ الطَّائِرُ إِذَا مَرَّ فِي الْهَوَاءِ يَحْتَرِقُ فَوَضَعَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام فِي الْمَنْجَنِيْقِ وَجَاءَ أَبُوهُ فَلَطَمَهُ لَطْمَةً ، وَقَالَ لَهُ : ارْجِعْ عَمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ .

وَأَنْزَلَ الرَّبُّ مَلَائِكَتَهُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَلَمْ يَبْقَ شَيْءٌ إِلَّا طَلَبَ إِلَى رَبِّهِ ، وَقَالَتِ الْأَرْضُ : يَا رَبِّ لَيْسَ عَلَى ظَهْرِي أَحَدٌ يَعْبُدُكَ غَيْرُهُ فَيُحَرِّقُ !
وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ : يَا رَبِّ خَلِيلُكَ إِبْرَاهِيمُ يُحَرِّقُ !

۳-۱/۱

آزمایش با افکنده شدن در آتش

قرآن

﴿گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید، اگر می‌خواهید کاری انجام دهید.
گفتیم: ای آتش! سرد و امن باش بر ابراهیم﴾.

حدیث

۵۰۶. تفسیر القمی: نمرود با مردمانش درباره ابراهیم علیه السلام مشورت کرد. گفتند: ﴿او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید، اگر می‌خواهید کاری انجام دهید﴾. امام صادق علیه السلام فرمود: فرعون [زمان] ابراهیم علیه السلام و مردمان او، فهمیده نبودند؛ چرا که به نمرود گفتند: ﴿او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید، اگر می‌خواهید کاری انجام دهید﴾؛ ولی فرعون [زمان] موسی علیه السلام و یاران او فهمیده بودند، زیرا وقتی با مردمانش مشورت کرد، گفتند: به او و برادرش مهلت بده و به شهرها مأمورانی بفرست تا تمام ساحران دانا را نزد تو بیاورند.

نمرود، ابراهیم علیه السلام را زندانی کرد و هیزم، جمع کرد تا روزی که قرار بر نمرود، ابراهیم علیه السلام را به آتش افکند، فرا رسید، نمرود و لشکرش بیرون آمدند. برای او مکانی ساخته شده بود تا بنگرد چگونه آتش، ابراهیم علیه السلام را در خود می‌گیرد. شیطان آمد و به آنان، پیشنهاد منجنیق داد؛ زیرا از شدت حرارت، کسی نمی‌توانست به آتش نزدیک شود. و پرندگان از فاصله یک فرسخی به آتش نزدیک نمی‌شدند و اگر پرنده‌ای از آسمان [محل آتش] می‌گذشت، می‌سوخت. ابراهیم علیه السلام در منجنیق قرار گرفت. پدرش آمد و به او سیلی ای زد و گفت: از عقایدت دست بردار.

و خداوند، فرشتگانش را به آسمان دنیا فرستاد. موجودی نبود، مگر آن که از خداوند، درخواست داشت. زمین گفت: پروردگارا! بر روی من، جز ابراهیم، کسی نیست که تو را عبادت کند و او سوزانده می‌شود.

۱. آزر، پدر حقیقی ابراهیم علیه السلام نبود، بلکه عموی او بود و قرآن از پدر و مادر ابراهیم با تعبیر «والده» یاد کرده است: ﴿رَبُّنَا أَغْفِرْ لِي وَلِوَلَدِي وَلِلْعَامِلِينَ يَوْمَ تَقُومُ الْحِسَابُ﴾ (ابراهیم: ۴۱). عمو را از آن جهت پدر می‌نامند که عهده‌دار برخی کارهای برادرزاده خود بوده است. این تعبیر در قرآن، در جای دیگری نیز به کار رفته و از اسماعیل علیه السلام عموی یعقوب علیه السلام نیز با تعبیر «أب (پدر)» یاد می‌کند: ﴿إِنَّكَ وَآلَتُكَ وَأَبْنَاؤُكَ بِإِذْنِهِمْ وَاسْمَعِيلَ وَاسْحَقَ إِنَّهَا وَجَدَا﴾ (بقره: ۱۳۳) (ر.ک: المیزان: ج ۷ ص ۱۶۲-۱۶۵).

فَقَالَ اللَّهُ ﷻ: أَمَا إِنَّهُ إِنْ دَعَانِي كَفَيْتُهُ.

وَقَالَ جَبْرَائِيلُ: يَا رَبِّ، خَلِيلُكَ إِبْرَاهِيمُ لَيْسَ فِي الْأَرْضِ أَحَدٌ يَعْبُدُكَ غَيْرُهُ سَلَطْتَ عَلَيْهِ عَدُوَّهُ يُحْرِقُهُ بِالنَّارِ.

فَقَالَ: اسْكُتْ إِنَّمَا يَقُولُ هَذَا عَبْدٌ مِثْلُكَ يَخَافُ الْفُوتَ هُوَ عَبْدِي آخُذْهُ إِذَا شِئْتُ فَإِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ، فَدَعَا إِبْرَاهِيمُ ﷺ رَبَّهُ بِسُورَةِ الْإِخْلَاصِ «يَا اللَّهُ يَا وَاحِدٌ يَا أَحَدٌ يَا صَمَدٌ، يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، نَجِّنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ».

فَالْتَقَى مَعَهُ جَبْرَائِيلُ فِي الْهَوَاءِ وَقَدْ وُضِعَ فِي الْمَنْجَنِيْقِ، فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، هَلْ لَكَ إِلَيَّ مِنْ حَاجَةٍ.

فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا، وَأَمَّا إِلَيَّ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَنَعَمْ، فَدَفَعَ إِلَيْهِ خَاتَمًا عَلَيْهِ مَكْتُوبٌ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَلْبَأْتُ ظَهْرِي إِلَى اللَّهِ أَسْنَدْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ»، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى النَّارِ كَوْنِي بَرْدًا، فَاضْطَرَبَتْ أَسْنَانُ إِبْرَاهِيمَ مِنَ الْبَرْدِ حَتَّى قَالَ: «وَسَلَّمْنَا عَلَى إِبْرَاهِيمَ» وَانْحَطَّ جَبْرَائِيلُ وَجَلَسَ مَعَهُ يُحَدِّثُهُ فِي النَّارِ.

وَنَظَرَ إِلَيْهِ نُمُرُودُ، فَقَالَ: مَنْ اتَّخَذَ إِلَهًا فَلْيَتَّخِذْ مِثْلَ إِلَهِ إِبْرَاهِيمَ.^١

٥٠٧. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَتَيْ بِإِبْرَاهِيمَ يَوْمَ النَّارِ إِلَى النَّارِ، فَلَمَّا بَصُرَ بِهَا قَالَ: حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.^٢

٥٠٨. عَنْهُ ﷺ: إِنْ قَوْلُنَا: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللَّهِ فَإِنَّمَا هُوَ مُشْتَقٌّ مِنَ الْخَلَّةِ أَوْ الْخُلَّةِ، فَأَمَّا الْخَلَّةُ فَإِنَّمَا مَعْنَاهَا الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ، وَقَدْ كَانَ خَلِيلًا إِلَى رَبِّهِ فَقِيرًا وَإِلَيْهِ مُنْقَطِعًا وَعَنْ غَيْرِهِ مُتَعَفِّفًا مُعْرِضًا مُسْتَغْنِيًا، وَذَلِكَ لَمَّا أُرِيدَ قَذْفُهُ فِي النَّارِ فَرَمِيَ بِهِ فِي

١. تفسير القمي: ج ٢ ص ٧٢.

٢. حلية الأولياء: ج ١ ص ١٩.

فرشتگان گفتند: پروردگارا! دوست تو ابراهیم، سوزانده می‌شود.
 خداوند ﷻ فرمود: «اگر ابراهیم مرا بخواند، او را کفایت می‌کنم».
 جبرئیل ﷺ گفت: پروردگارا! در زمین، جز دوستت ابراهیم، کسی تو را
 عبادت نمی‌کند. دشمنانش بر او مسلط کردی و او را در آتش می‌سوزانند.
 خداوند فرمود: «ساکت شو! این را بنده‌ای چون تو می‌گوید که از مرگ
 می‌ترسد. او بنده من است و هرگاه بخواهم، او را نگه می‌دارم و اگر ابراهیم
 مرا بخواند، پاسخش را می‌دهم».
 ابراهیم ﷺ، پروردگارش را با [مضامین] سوره توحید خواند: «ای خدا، ای
 یکتا، ای یگانه، ای صمد! ای کسی که نه فرزند دارد و نه زاییده شده است و
 همتایی [نیز] ندارد! به رحمت خویش، مرا از آتش برهان».
 جبرئیل ﷺ آن گاه که ابراهیم ﷺ را با منجیق پرتاب کرده بودند، با او در
 هوا برخورد کرد و گفت: ای ابراهیم! آیا خواهسته‌ای داری؟
 ابراهیم ﷺ گفت: از تو درخواستی ندارم؛ اما از پروردگار جهانیان، چرا.
 آن گاه، جبرئیل ﷺ به وی انگشتی داد که بر آن نوشته شده بود: «خدایی
 جز خدای یگانه نیست. محمد، فرستاده خداست. به خداوند پناه بردم و او
 را تکیه‌گاه کارهایم قرار دادم و امورم را به او سپردم».
 آن گاه، خداوند به آتش وحی کرد که «سرد باش». دندان‌های ابراهیم ﷺ
 از سرما به هم می‌خورد تا این که گفت: «و امن باش بر ابراهیم».
 جبرئیل ﷺ فرود آمد و با او در آتش نشست و سخن گفت و نمرود هم به
 ابراهیم ﷺ نگاه می‌کرد. آن گاه گفت: هرکس برای خود، خدایی برگزید،
 مانند خدای ابراهیم را برگزیند.
 ۵۰۷. پیامبر ﷺ: ابراهیم ﷺ را در روز آتش به سوی آتش آوردند. وقتی آتش را دید،
 گفت: «خدا برای ما کافی است و او بهترین وکیل است».
 ۵۰۸. پیامبر ﷺ: این که می‌گوییم ابراهیم، خلیل الله است، خلیل یا از «خَلَّه» گرفته
 شده و یا از «خُلَّه». اگر ریشه خلیل، خَلَّه باشد، به معنای نیازمندی و
 تهی‌دستی است و ابراهیم ﷺ نیازمند به درگاه خداوند بود و به سوی او روی
 کرده بود و از غیر خدا، خوددار و روی‌گردان و بی‌نیاز بود؛ زیرا وقتی خواستند

الْمَنْجَنِقِ فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى جَبْرَائِيلَ ﷺ فَقَالَ لَهُ: أَدْرِكَ عَبْدِي.
فَجَاءَهُ فَلَقِيَهُ فِي الْهَوَاءِ، فَقَالَ: كَلَّفَنِي مَا بَدَا لَكَ قَدْ بَعَثَنِي اللَّهُ لِنُصْرَتِكَ.
فَقَالَ: بَلْ حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعَمَ الْوَكِيلُ، إِنِّي لَا أَسْأَلُ غَيْرَهُ وَلَا حَاجَةَ لِي إِلَّا
إِلَيْهِ، فَسَمَاهُ خَلِيلَهُ، أَيِ فَقِيرَهُ وَمُحْتَاجَهُ وَالْمُنْقِطِعَ إِلَيْهِ عَمَّنْ سِوَاهُ.^١

٤ - ١ / ١

الابتلاء بذبح الولد

الكتاب

﴿فَبَشِّرْنَاهُ بِعَلْمٍ خَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئُ ابْنِي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ
مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَتَأْتِيَ أَفْعَلٌ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ
لِلْجَبِينِ * وَتَذَيْنَهُ أَنْ يَتَّيَزَهُمْ * فَذَضَعْتُ الرَّءْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ
الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَتَذَيْنَهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾.^٢

الحديث

٥٠٩. الطبرسي ﷺ في مجمع البيان: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ﴾ أي شَبَّ حَتَّى بَلَغَ سَعْيَهُ
سَعْيَ إِبْرَاهِيمَ، وَالْمَعْنَى: بَلَغَ إِلَى أَنْ يَتَصَرَّفَ وَيَمْشِيَ مَعَهُ وَيُعِينَهُ عَلَى أُمُورِهِ،
قَالُوا: وَكَانَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً.^٣

٥١٠. الكافي عن أبان عن أبي بصير أنه سمع أبا جعفر وأبا عبد الله ﷺ: يَذْكُرَانِ أَنَّهُ لَمَّا
كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ قَالَ جَبْرَائِيلُ لِإِبْرَاهِيمَ ﷺ: تَرَوُهُ مِنَ الْمَاءِ فَسُمِّيَتِ التَّرْوِيَةُ، ثُمَّ
أَتَى مِنْى فَأَبَاتَهُ بِهَا، ثُمَّ غَدَا بِهِ إِلَى عَرَفَاتٍ فَضَرَبَ خِباءَهُ بِنَمْرَةٍ دُونَ عَرَفَةَ فَبَنَى
مَسْجِداً بِأَحْجَارٍ بَيْضٍ وَكَانَ يُعْرِفُ أَثَرَ مَسْجِدِ إِبْرَاهِيمَ حَتَّى أَدْخَلَ فِي هَذَا

١. الاحتجاج: ج ١ ص ٣٢.

٢. الصافات: ١٠١-١٠٧.

٣. مجمع البيان: ج ٨ ص ٧٠٦.

او را در آتش افکنند و از منجنیق پرتاب شد، خداوند، جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به وی گفت: «بندهام را دریاب». جبرئیل علیه السلام نزد ابراهیم علیه السلام آمد و با او در هوا برخورد کرد و گفت: آنچه می‌خواهی به من بگو که خداوند، مرا برای یاری تو فرستاده است.

ابراهیم علیه السلام گفت: «خدا، برایم بس است و او بهترین وکیل (کارساز) است. من از غیر او چیزی درخواست نمی‌کنم و مرا نیازی نیست، جز به درگاه او». از این پس، او را «خلیل» خویش نامید؛ یعنی نیازمند و محتاج به خداوند و بریده از غیر خداوند.

۱/۱-۴

آزمایش با قربانی کردن فرزند

قرآن

«پس او (ابراهیم) را به پسری بردبار، مژده دادیم. و وقتی با او به جایگاه «سفی» رسید، گفت: ای پسرک من! من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌بُزم. پس بین چه به نظرت می‌آید؟ گفت: ای پدر من! آنچه را مأموری، بکن! ان شاءالله، مرا از شکیبایان خواهی یافت. هنگامی که هر دو [بر فرمان الهی] گردن نهادند و ابراهیم علیه السلام، پیشانی او را بر خاک نهاد، او را ندا دادیم که: ای ابراهیم! رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی. ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم. راستی که این، همان آزمایش آشکار بود، و قربانی بزرگی را فدای او کردیم».

حدیث

۵۰۹. بحارالأنوار: طبرسی - که رحمت خدا بر او باد - در تفسیر این آیه: «چون با او به جایگاه سعی رسید» می‌گوید: یعنی [اسماعیل علیه السلام] جوان شد و تلاش او به مرتبه تلاش ابراهیم علیه السلام رسید، یعنی به سنی رسید که می‌توانست کار کند و با ابراهیم علیه السلام، همراه شود و او را در کارها کمک کند. گفته‌اند: در این زمان، سیزده ساله بود.

۵۱۰. الکافی - به نقل از ابان، از ابو بصیر که وی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیده است -: چون روز تروییه فرا رسید، جبرائیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام گفت: «با خود، آب بردار» و بدین جهت، «تروییه» نامیده شد.

المسجد الذي بنمرة حيث يصلي الإمام يوم عرفة فصلّى بها الظهر والعصر، ثمّ عمد به إلى عرفات، فقال: هذه عرفات فأعرف بها مناسكك واعترف بذنبك فسوّى عرفات، ثمّ أفاض إلى المزدلفة فسوّى المزدلفة، لأنّه ازدلف إليها، ثمّ قام على المشعر الحرام فأمره الله أن يذبح ابنه وقد رأى فيه شمائله وخلّقه وأنس ما كان إليه.

فلما أصبح أفاض من المشعر إلى منى فقال لأُمّه: زوري البیت أنت واحتبس الغلام، فقال: يا بُني هات الجمار والسكين حتى أقرب القربان. فقال أبان: فقلت لأبي بصير: ما أراد بالجمار والسكين.

قال: أراد أن يذبحه، ثمّ يحمله فيجهره ويدفنه، قال: فجاء الغلام بالجمار والسكين، فقال: يا أبت أين القربان؟ قال: ربك يعلم أين هو؟ يا بُني أنت والله هو إن الله قد أمرني بذبحك، فانظر ماذا ترى؟

قال: «يتأبّت أفعل ما تؤمر ستجدني إن شاء الله من الصّبرين» قال: فلما عزم على الذبح، قال: يا أبت، خمر وجهي وشدّ وثاقي.

قال: يا بُني، الوثاق مع الذبح والله لا أجمعهما عليك اليوم. قال أبو جعفر عليه السلام: فطرح له قرطان الجمار، ثمّ أضجعه عليه وأخذ المديّة فوضّعها على خلقه، قال: فأقبل شيخ فقال: ما تريد من هذا الغلام؟ قال: أريد أن أذبحه.

فقال: سبحان الله! غلام لم يعص الله طرفة عين تذبّحه؟

فقال: نعم، إن الله قد أمرني بذبحه.

فقال: بل ربك نهاك عن ذبحه، وإنما أمرك بهذا الشيطان في منامك، قال:

آن گاه به مینا آمد و شب، ابراهیم علیه السلام را در آن جا نگاه داشت. آن گاه، صبح روز بعد، او را به سرزمین عرفات بُرد و در سرزمین نمره، پیش از عرفه، خیمه‌اش را برپا کرد و با سنگ‌های سفید، مسجدی ساخت و نشانه‌های مسجد ابراهیم، معلوم بود و در داخل مسجدی قرار گرفت که اینک در نمره است. همان جا که امام علیه السلام در روز عرفه نماز می‌گزارد، ابراهیم علیه السلام، نماز ظهر و عصر را در آن جا به جا آورد.

سپس او را به عرفات بُرد و گفت: «این، سرزمین عرفات است. مناسک آن را بشناس و به گناهانت اعتراف کن». از این رو، «عرفات» نام گرفت. سپس او را به «مزدلفه» کوچ داد و از آن رو مزدلفه گفته شد که بدان نزدیک شد. آن گاه در مشعر الحرام، اقامت کرد و خداوند به وی [در خواب] دستور داد فرزندش را قربانی کند و در خواب، شمایل و خلق و خویش را دید و با آنچه در پیش است، مانوس گشت. چون صبح شد، از مشعر به سمت مینا کوچ کرد و به مادر فرزند گفت: «تو کعبه را زیارت کن» و فرزند را نزد خود، نگاه داشت.

آن گاه به فرزند گفت: «فرزندم! الاغ و کارد را بیاور تا قربانی کنم». ابان می‌گوید: به ابو بصیر گفتم: الاغ و کارد را چرا درخواست کرد. گفت: زیرا می‌خواست فرزند را قربانی کند، سپس او را کفن کرده، دفن نماید. جوان، الاغ و کارد را آورد و گفت: پدرم! قربانی کجاست؟ ابراهیم علیه السلام گفت: «پروردگارت می‌داند کجاست. فرزندم! به خدا سوگند، تو همان قربانی‌ای هستی که خدا مرا به قربانی کردنش دستور داد. نظرت چیست؟». جوان گفت: پدرم! آنچه را بدان مأمور شدی، انجام بده. ان شاء الله، مرا از شکیبایان خواهی یافت.

چون ابراهیم علیه السلام خواست فرزند را قربانی کند، جوان گفت: پدرم! صورتم را بپوشان و دست و پایم را محکم ببند.

ابراهیم علیه السلام گفت: فرزندم! دست و پا بستن و قربانی کردن؟! به خدا سوگند، امروز، این دو را با هم درباره تو انجام نمی‌دهم.

امام باقر علیه السلام فرمود: «ابراهیم علیه السلام، روانداز الاغ را روی زمین پهن کرد، سپس، فرزند را به پهلو بر زمین خوابانید و کارد را برداشت و بر گلوئی فرزند نهاد.

در این هنگام، پیرمردی آمد و گفت: از این جوان، چه می‌خواهی؟

ابراهیم علیه السلام گفت: «می‌خواهم او را قربانی کنم».

پیر مرد گفت: پناه بر خدا! جوانی را که هرگز گناهی مرتکب نشده، قربانی می‌کنی؟!!

ابراهیم علیه السلام گفت: «بلی! خداوند، مرا بدان دستور داد».

پیر مرد گفت: پروردگارت تو را از این کار نهی کرده و همانا شیطان، در خواب، این مطلب را به تو القا کرده است.

وَيْلَكَ! الْكَلَامُ الَّذِي سَمِعْتُ هُوَ الَّذِي بَلَغَ بِي مَا تَرَى، لَا وَاللَّهِ لَا أَكَلُّمُكَ، ثُمَّ عَزَمَ عَلَى الذَّبْحِ.

فَقَالَ الشَّيْخُ: يَا إِبْرَاهِيمُ، إِنَّكَ إِمَامٌ يُقْتَدَى بِكَ فَإِنْ ذَبَحْتَ وَلَدَكَ ذَبَحَ النَّاسُ أَوْلَادَهُمْ، فَمَهْلًا فَأَبِي أَنْ يُكَلِّمَهُ.

قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: فَأَضَجَعَهُ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الْوُسْطَى، ثُمَّ أَخَذَ الْمَدْيَةَ فَوَضَعَهَا عَلَى خَلْقِهِ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ انْتَحَى عَلَيْهِ فَقَلَبَهَا جَبْرَائِيلُ عليه السلام عَنْ خَلْقِهِ فَنَظَرَ إِبْرَاهِيمُ فَإِذَا هِيَ مَقْلُوبَةٌ، فَقَلَبَهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَى خَدِّهَا وَقَلَبَهَا جَبْرَائِيلُ عَلَى قَفَاهَا فَفَعَلَ ذَلِكَ مِرَارًا، ثُمَّ نَوْدِيَ مِنْ مَيْسَرَةِ مَسْجِدِ الْخَيْفِ: يَا إِبْرَاهِيمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا وَاجْتَرَّ الْغُلَامُ مِنْ تَحْتِهِ، وَتَنَاوَلَ جَبْرَائِيلُ الْكَبْشَ مِنْ قُلَّةِ ثَبِيرٍ فَوَضَعَهُ تَحْتَهُ.

وَخَرَجَ الشَّيْخُ الْخَبِيثُ حَتَّى لَحِقَ بِالْعَجُوزِ حِينَ نَظَرَتْ إِلَى الْبَيْتِ، وَالْبَيْتُ فِي وَسْطِ الْوَادِي فَقَالَ: مَا شَيْخُ رَأَيْتُهُ بِمَنْى؟ فَتَنَعَتْ نَعْتِ إِبْرَاهِيمَ. قَالَتْ: ذَاكَ بَعْلِي.

قَالَ: فَمَا وَصِيفُ رَأَيْتُهُ مَعَهُ، وَنَعَتْ نَعْتَهُ.

قَالَتْ: ذَاكَ ابْنِي.

قَالَ: فَإِنِّي رَأَيْتُهُ أَضَجَعَهُ وَأَخَذَ الْمَدْيَةَ لِيَذْبَحَهُ.

قَالَتْ: كَلَّا مَا رَأَيْتُ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا أَرْحَمَ النَّاسِ وَكَيْفَ رَأَيْتُهُ يَذْبَحُ ابْنَهُ.

قَالَ: وَرَبُّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَرَبُّ هَذِهِ الْبَنِيَّةِ، لَقَدْ رَأَيْتُهُ أَضَجَعَهُ وَأَخَذَ الْمَدْيَةَ لِيَذْبَحَهُ.

قَالَتْ: لِمَ؟

قَالَ: زَعَمَ أَنَّ رَبَّهُ أَمَرَهُ بِذَبْحِهِ.

قَالَتْ: فَحَقُّ لَهُ أَنْ يُطِيعَ رَبَّهُ!.

ابراهیم علیه السلام گفت: «صدایی که شنیدم، همان صدایی بود که مرا بدین منزلت و مرتبت (پیامبری) رسانید. به خدا سوگند، دیگر با تو سخن نمی‌گویم». سپس تصمیم بر قربانی کردن گرفت.

پیرمرد گفت: ای ابراهیم! تو پیشوایی هستی که به تو اقتدا می‌گردد. اگر فرزندات را قربانی کنی، مردم هم فرزندان خود را قربانی می‌کنند. پس در این کار، درنگ کن.

ابراهیم علیه السلام با وی سخن نگفت.

ابو بصیر می‌گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «ابراهیم، فرزندش را نزدیک جَمْرَه وُسطا خوابانید و کارد را گرفت و بر گلویش نهاد. سپس، سر به آسمان بلند کرد و کارد را کشید؛ اما جبرئیل علیه السلام آن را وارونه کرد. ابراهیم علیه السلام نگاه کرد و کارد را وارونه یافت. مجدداً آن را با لبه تیز بر گلویش فرزند نهاد و جبرئیل علیه السلام آن را وارزون کرد. این کار، چند بار تکرار شد. آن گاه، از سمت چپ مسجد خیف، صدایی آمد که: ای ابراهیم! خوابت را درست تعبیر کردی. جوان را از زیر کارد، کنار ببر.

و جبرائیل علیه السلام قوچی را از قلعه تَبیر آورد و زیر کارد نهاد. پیرمرد پلید، از آن جا خارج شد و هنگامی که مادر به کعبه نظر می‌افکند و کعبه در وسط گودی بود، خود را به مادر جوان رسانید و چنین گفت: پیرمردی را که در منا دیدم. کیست؟ و اوصاف ابراهیم علیه السلام را بازگو کرد.

مادر گفت: او شوهر من است.

سپس گفت: جوانی را به همراه او دیدم. او کیست؟ و اوصاف جوان را باز گفت.

مادر گفت: او فرزند من است.

پیرمرد گفت: دیدم که آن پیرمرد، جوان را بر زمین خوابانده بود و کارد برداشته بود تا او را بکشد.

مادر گفت: هرگز! ابراهیم، مهربان‌ترین مردم است. چگونه دیدی که فرزندش را می‌کشد؟

پیرمرد گفت: به پروردگار آسمان و زمین و این خانه سوگند که دیدم او را خوابانده بود و کارد برداشته بود تا او را بکشد.

مادر گفت: چرا [چنین می‌کرد؟].

پیرمرد گفت: گمان می‌کرد خداوند، او را به قربانی کردن جوان، فرمان داده است.

مادر گفت: سزاوار است که از پروردگارش اطاعت کند.

٥ - ١ / ١

كثرة الدعاء

الكتاب

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾^١.

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾^٢.

الحديث

٥١١. الإمام الباقر عليه السلام - في قوله تعالى: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾ -: الْأَوَّاهُ هُوَ الدَّعَاءُ.^٣

٥١٢. الإمام الصادق عليه السلام - في قوله تعالى: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾ -: دَعَاءُ.^٤

٥١٣. الإمام الباقر عليه السلام: خَرَجَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ يَسِيرُ فِي الْبِلَادِ لِيَعْتَبِرَ فَمَرَّ بِقَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ يُصَلِّي قَدْ قَطَعَ إِلَى السَّمَاءِ صَوْتَهُ وَلِبَاسُهُ شَعْرٌ، فَوَقَّفَ عَلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام فَعَجِبَ مِنْهُ وَجَلَسَ يَنْتَظِرُ فَرَاغَهُ، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ حَرَكَهُ يَدِيهِ وَقَالَ لَهُ: إِنَّ لِي حَاجَةً فَخَفَّفْ، قَالَ: فَخَفَّفَ الرَّجُلُ وَجَلَسَ إِبْرَاهِيمُ، فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام: لِمَنْ تُصَلِّي؟

فَقَالَ: لِإِلَهِ إِبْرَاهِيمَ.

فَقَالَ: وَمَنْ إِلَهُ إِبْرَاهِيمَ؟

قَالَ: الَّذِي خَلَقَكَ وَخَلَقَنِي.

فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: لَقَدْ أَعْجَبَنِي نَحْوُكَ وَأَنَا أَحِبُّ أَنْ أُوَاحِيكَ فِي اللَّهِ عليه السلام، فَأَيْنَ مَنْزِلُكَ إِذَا أَرَدْتُ زِيَارَتَكَ وَلِقَاءَكَ؟

١. التوبة: ١١٤.

٢. هود: ٧٥.

٣. الكافي: ج ٢ ص ٤٦٦ ح ١.

٤. تفسير العياشي: ج ٢ ص ١٥٤ ح ٥١.

۵-۱/۱

دعای بسیار

قرآن

«به راستی که ابراهیم، «آواه (بسیار آه کشنده به یاد خدا)» و بردبار بود».

«به راستی که ابراهیم، بردبار، «آواه (بسیار آه کشنده به یاد خدا)» و انابه کننده بود».

حدیث

۵۱۱. امام باقر علیه السلام - درباره تفسیر کلمه «آواه»: «به راستی که ابراهیم، آواه و بردبار بود» - : یعنی بسیار دعا کننده بود.
۵۱۲. امام صادق علیه السلام - درباره تفسیر کلمه «آواه»: «به راستی که ابراهیم، بردبار، آواه و انابه کننده بود» - : یعنی بسیار دعا کننده بود.
۵۱۳. امام باقر علیه السلام: روزی ابراهیم علیه السلام برای عبرت گرفتن به سیاحت در شهرها پرداخت. از سرزمینی گذشت و مردی را دید که ایستاده است و نماز می‌گزارد، صدایش را به آسمان بلند کرده و لباسش از موست. ابراهیم علیه السلام، نزد او ایستاد و از او شگفت‌زده شد و منتظر فراغت وی از عبادت شد. چون نمازش طولانی شد، ابراهیم علیه السلام با دست، تکانش داد و گفت: «[نماز خود را] کوتاه کن که مرا خواسته‌ای است».
- مرد، [نمازش را] کوتاه کرد. ابراهیم علیه السلام نشست و به وی گفت: «برای چه کسی نماز می‌خوانی».
- گفت: برای خدای ابراهیم.
- گفت: «خدای ابراهیم کیست؟».
- گفت: آن که تو و مرا آفرید.
- سپس ابراهیم علیه السلام به وی گفت: «از روش عبادت تو خوشم آمده است و من دوست می‌دارم با تو در راه خدای تعالی برادری کنم. اگر خواستم تو را زیارت و ملاقات کنم، خانه‌ات کجاست؟».

فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَنْ لِي خَلْفَ النُّطْفَةِ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْبَحْرِ - وَأَمَّا مُصَلِّي
فَهَذَا الْمَوْضِعُ تُصَيِّتُنِي فِيهِ إِذَا أَرَدْتَنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ الرَّجُلُ لِإِبْرَاهِيمَ: لَكَ
حَاجَةٌ؟

فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: نَعَمْ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: وَمَا هِيَ؟

قَالَ لَهُ: تَدْعُو اللَّهَ وَأُوْمِنُ أَنَا عَلَى دُعَائِكَ، أَوْ أَدْعُو أَنَا وَتُوْمِنُ أَنْتَ عَلَى
دُعَائِي؟

فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: وَفِيمَ نَدْعُو اللَّهَ؟

قَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: لِلْمُذْنِبِينَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: لَا.

فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: وَلِمَ؟

فَقَالَ: لِأَنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ مُنْذُ ثَلَاثِ سِنِينَ بِدَعْوَةٍ لَمْ أَرِ إِجَابَتَهَا إِلَى السَّاعَةِ،
وَأَنَا أَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ ﷻ أَنْ أَدْعُوهُ بِدَعْوَةٍ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ أَجَابَنِي.

فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: وَفِيمَا دَعَوْتُهُ؟

فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: إِنِّي لَفِي مُصَلِّي هَذَا ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ مَرَّ بِي غُلَامٌ أَرَوَعُ، النَّوْرُ
يَطْلُعُ مِنْ جَبْهَتِهِ، لَهُ ذُؤَابَةٌ مِنْ خَلْفِهِ، وَمَعَهُ بَقَرٌ يَسُوقُهَا، كَأَنَّمَا دُهْنَتْ دِهْنًا،
وَعَنَمٌ يَسُوقُهَا كَأَنَّمَا دُخِسَتْ دُخْسًا. قَالَ: فَأَعْجَبَنِي مَا رَأَيْتُ مِنْهُ، فَقُلْتُ: يَا
غُلَامُ، لِمَنْ هَذَا الْبَقَرُ وَالْعَنَمُ؟

فَقَالَ: لِي.

فَقُلْتُ: وَمَنْ أَنْتَ؟

فَقَالَ: أَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ ﷺ. فَدَعَوْتُ اللَّهَ ﷻ عِنْدَ ذَلِكَ
وَسَأَلْتُهُ أَنْ يُرِيَنِي خَلِيلَهُ.

مرد گفت: خانه‌ام پشت این دریاست - و با دستش به دریا اشاره کرد - و محلّ عبادتم همین جاست. گفت هرگاه خواستی، مرا همین جا می‌یابی، این شاءالله.

سپس، مرد به ابراهیم علیه السلام گفت: خواسته‌ای داری؟

ابراهیم علیه السلام گفت: «بلی».

مرد گفت: چیست؟

ابراهیم علیه السلام گفت: «تو، خدا را بخوانی و من بر دعایت آمین بگویم یا من،

خدا را بخوانم و تو بر دعایم آمین بگویی».

مرد گفت: درباره چه خدا را بخوانم؟

ابراهیم علیه السلام گفت: «برای مؤمنان گنهکار».

مرد گفت: نه.

ابراهیم علیه السلام پرسید: «چرا؟»

مرد گفت: سه سال است که خدا را به خواسته‌ای می‌خوانم و تا این

لحظه، آن را مستحبات نیافته‌ام و از خداوند تعالی خجالت می‌کشم که او را به

خواسته‌ای دیگر بخوانم، مگر بدانم خواسته‌ام را اجابت کرده است.

ابراهیم علیه السلام گفت: «درباره چه دعا کردی؟».

مرد گفت: روزی در همین محلّ عبادت بودم که جوانی زیباروی که نور از

پیشانی‌اش می‌تابید و گیسوانش از پشت فرو ریخته بود، از کنارم گذشت، و

گاوی - که گویی روغن به بدنش مالیده بودند - و گله‌ای از گوسفندان پرگوشت،

با خود داشت و آنها را به پیش می‌برد. آنچه از وی دیدم، مرا خوش آمد.

پرسیدم: ای جوان! این گاو و گله گوسفند از کیست؟

گفت: از خودم.

پرسیدم: تو کیستی؟

گفت: من، اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الرحمان هستم. در آن هنگام،

خداوند تعالی را خواندم که خلیلش را به من نشان دهد.

فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام: فَأَنَا إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ، وَذَلِكَ الْغُلَامُ ابْنِي.
فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الَّذِي أَجَابَ دَعْوَتِي،
قَالَ: ثُمَّ قَبَّلَ الرَّجُلُ صَفْحَتِي وَجْهَ إِبْرَاهِيمَ وَعَانَقَهُ، ثُمَّ قَالَ: الْآنَ فَقُمْ وَادْعُ
حَتَّى أَوْمِنَ عَلَى دُعَائِكَ، فَدَعَا إِبْرَاهِيمُ عليه السلام لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْمُذْنِبِينَ مِنْ
يَوْمِهِ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرِّضَا عَنْهُمْ، قَالَ: وَأَمِنَ الرَّجُلُ عَلَى
دُعَائِهِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: فَدَعَا إِبْرَاهِيمَ بِالْغَةِ لِلْمُؤْمِنِينَ الْمُذْنِبِينَ مِنْ شِيعَتِنَا إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۱.



مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

الكتاب

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ
كَثِيرًا»^۲.

الحديث

۵۱۴. رسول الله صلى الله عليه وآله: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ شَابًا فِي الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ
بِأَفْضَلٍ مِّمَّا قَدْ جِئْتُكُمْ بِهِ؛ إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ^۳.
۵۱۵. الإمام زين العابدين عليه السلام: إِنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَخَرَجَ إِلَيْهِ فِي رِدَاءٍ
مُمَشَّقٍ.

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، لَقَدْ خَرَجْتَ إِلَيَّ كَأَنَّكَ فَتَى.

۱. كمال الدين: ص ۱۴۰ ح ۸، الكافي: ج ۸ ص ۳۹۲ ح ۵۹۱ نحوه.

۲. الأحزاب: ۲۱.

۳. الأمالي للطوسي: ص ۵۸۳ ح ۱۲۰۶.

گفت: «من، ابراهیم خلیل الرحمان هستم و آن جوان، پسر من است». مرد در این هنگام گفت: سپاس، خدایی را که پروردگار جهانیان است؛ او که خواسته‌ام را اجابت کرد. آن گاه، پیشانی ابراهیم علیه السلام را بوسید و با وی مُعانقه (دیده‌بوسی) کرد. سپس گفت: اینک آماده‌ام. تو دعا کن تا من، دعایت را آمین گویم.

ابراهیم علیه السلام برای زنان و مردان مؤمن گنهکار، از آن روز تا روز قیامت، درخواست بخشش و خشنودی خداوند را کرد و مرد، بر دعایش آمین گفت. امام باقر علیه السلام فرمود: «دعای ابراهیم به مؤمنان گنهکار از شیعیان ما تا روز قیامت هم می‌رسد».



مرکز تحقیقات قرآنی و پژوهش‌های اسلامی

قرآن

﴿قطعاً برای شما در [اقتدا به] پیامبر خدا، سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند﴾.

حدیث

۵۱۴. پیامبر صلی الله علیه و آله: ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند، جوانی را در میان عرب نمی‌شناسم که برای قوم خود، بهتر از آنچه من برای شما آوردم، آورده باشد. به راستی که من، خیر دنیا و آخرت را برای شما آوردم.

۵۱۵. امام زین العابدین علیه السلام: مردی بادیه‌نشین، نزد پیامبر خدا آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله با عبايي سرخ‌رنگ، بیرون آمد. بادیه‌نشین گفت: ای محمداً طوری بیرون آمده‌ای که گویا جوان هستی؟!

فرمود: «بلی، ای بادیه‌نشین! من جوانم، فرزند جوان و برادر جوان». مرد گفت: ای محمداً خودت جوانی، آری؛ ولی چگونه فرزند جوان و برادر جوانی؟

فَقَالَ ﷺ: نَعَمْ يَا أَعْرَابِيُّ، أَنَا الْفَتَى، ابْنُ الْفَتَى، أَخُو الْفَتَى.

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَمَّا الْفَتَى فَنَعَمْ، وَكَيْفَ ابْنُ الْفَتَى وَأَخُو الْفَتَى؟

فَقَالَ: أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ ﷻ يَقُولُ: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُٗ
إِبْرَاهِيمُ﴾^١ فَأَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ، وَأَمَّا أَخُو الْفَتَى فَإِنَّ مُنَادِيًا نَادَى فِي السَّمَاءِ يَوْمَ
أُخِذَ: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتًى إِلَّا عَلِيٌّ، فَعَلَيَّْ أَخِي وَأَنَا أَخُوهُ»^٢.

٥١٦. الإمام الحسن ﷺ: سَأَلْتُ خَالِي هِنْدَ بْنَ أَبِي هَالَةَ عَنْ حَلِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ
وَصَافًا لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخْمًا مُفَخَّمًا، يَتَلَأَلُ وَجْهُهُ تَلَأُلُو الْقَمَرِ
لَيْلَةَ الْبَدْرِ، أَطْوَلَ مِنَ الْمَرْبُوعِ وَأَقْصَرَ مِنَ الْمُشَدَّبِ، عَظِيمُ الْهَامَةِ، رَجُلٌ الشَّعْرُ
إِذَا انْفَرَقَتْ عَقِيقَتُهُ فَرَّقَ وَإِلَّا فَلَا يُجَاوِزُ شَعْرُهُ شَحْمَةً أَذْنِيهِ إِذَا هُوَ وَفَرَةٌ، أَزْهَرُ
الْلُّونِ، وَاسِعَ الْجَبِينِ، أَزَجَّ الْحَاجِبَيْنِ سَوَابِغَ فِي غَيْرِ قَرْنٍ بَيْنَهُمَا عِرْقٌ يُدِرُّهُ
الْغَضَبُ، أَقْنَى الْعَرْنَيْنِ لَهُ نُورٌ يَعْلُوهُ يَحْسِبُهُ مَنْ لَمْ يَتَأَمَّلْهُ، أَشَمٌّ، كَثَّ اللَّحْيَةِ،
سَهْلَ الْخَدَّيْنِ، ضَلِيعَ الْفَمِ، أَشْنَبَ مُقْلَجِ الْأَسْنَانِ، ذَقِيقَ الْمَسْرُوبَةِ كَأَنَّ عُنُقَهُ
جَيِّدٌ دُمِيَّةٌ فِي صَفَاءِ الْفِضَّةِ، مُعْتَدِلَ الْخَلْقِ، بَادِنًا مُتَمَاسِكًا، سَوَاءَ الْبَطْنِ
وَالصَّدْرِ، بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، ضَخَمَ الْكَرَادِيْسِ، أَنْوَرَ الْمُتَجَرِّدِ مَوْصُولَ مَا
بَيْنَ اللَّبَّةِ وَالشُّرَّةِ بِشَعْرٍ يَجْرِي كَالْخَطِّ، عَارِي الثَّدْيَيْنِ وَالْبَطْنِ وَمَا سِوَى ذَلِكَ،
أَشْعَرَ الدَّرَاعَيْنِ وَالْمَنْكِبَيْنِ وَأَعَالِي الصَّدْرِ، طَوِيلَ الزَّنْدَيْنِ رَحْبَ الرَّاحَةِ، شَنَّ
الْكَفَّيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، سَائِلَ الْأَطْرَافِ، سَبَطَ الْعَصَبِ^٣، خُمَصَانَ الْأَخْمَصَيْنِ،
فَسِيحَ الْقَدَمَيْنِ يَنْبُو عَنْهُمَا الْمَاءُ إِذَا زَالَ زَالَ تَقْلَعًا يَخْطُو تَكْفِيًا وَيَمْشِي هَوْنًا،
ذَرِيعَ الْمِشْيَةِ إِذَا مَشَى كَأَنَّمَا يَنْحَطُّ مِنْ صَبَبٍ، وَإِذَا التَّفَتَّ التَّفَتَّ جَمِيعًا،
خَافِضَ الطَّرْفِ نَظْرُهُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْوَلَ مِنْ نَظَرِهِ إِلَى السَّمَاءِ، جُلُّ نَظَرِهِ

١. الأنبياء: ٦٠.

٢. معاني الأخبار: ص ١١٩.

٣. في معاني الأخبار وبحار الأنوار: «سَبَطَ الْقَصَبِ».

فرمود: «آیا سخن خداوند ﷻ را در قرآن نشنیده‌ای که می‌فرماید: ﴿گفتند: شنیدیم جوانی، از آنها [به بدی] یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود...﴾ و من، فرزند ابراهیم هستم. و اما برادر جوان هستم؛ زیرا در روز نبرد احد، منادی از آسمان ندا داد که: «شمشیری جز ذو الفقار، و جوانی جز علی نیست» و علی، برادر من است و من، برادر اویم».

۵۱۶. امام حسن علیه السلام: از دایی‌ام هند پسر ابو هاله، درباره شمایل پیامبر خدا پرسیدم، که وی، توصیفگر پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وی گفت: پیامبر خدا، ستبر و باآبتهت بود. چهره‌اش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید، با قدی بلندتر از افراد متوسط القامه، و کوتاه‌تر از افراد لاغر و بلند قامت. سری بزرگ داشت و موهای وی، نه خیلی مجعد بود، و نه کاملاً صاف و نرم. اگر قسمت بافته موهایش باز می‌شد، فرق باز می‌کرد، وگرنه، آن را به حال خود می‌گذاشت و در هر حال، در مواقعی که موی خود را بلند می‌کرد، بلندی مو از لاله گوشش تجاوز نمی‌کرد. رنگش درخشان بود، پیشانی‌اش پهن بود و ابروانی کشیده و کمانی داشت. ابروانش در عین کشیده بودن، کامل و پُرمو بود؛ ولی پیوسته نبود. هرگاه عصبانی می‌شد، رگ میان ابروهایش متورم می‌شد. بینی او باریک و در وسط، کمی برجسته بود. نورانیتی داشت که همیشه وی را در بر داشت، به گونه‌ای که کسی که در او تأمل نداشت، متکبرش می‌انگاشت.

محاسن او کوتاه و پُریشت بود، و گونه‌هایش هموار و کم‌گوشت. دهانش بزرگ و دندان‌هایشان سفید و براق بود. رشته مویی نازک از گردن یا سینه تا ناف داشت. گردن او گویی تنگی نقره‌فام بود.

خلقتی همگون داشت، بدنش فربه بود و در عین حال، سینه و شکمش در یک سطح قرار داشت. شانه‌هایی پهن و عضلانی، و بدنی سفید و نورانی داشت. از زیر گردن او تا ناف، رشته مویی نازک، مثل یک خط، قرار داشت. پایین سینه و شکم وی و سایر قسمت‌ها عاری از مو بود و در مقابل، ساعد، شانه‌ها و بالای سینه‌اش پُرمو بود. ساق دستشان کشیده، کف دستش درشت و دست‌ها و پاهایش زبر بود. دست و پاهایش متناسب و استخوان‌هایش صاف و بدون کجی بود.

کف پاهایش کاملاً گود بود. قسمت قوزک پایش به پایین، خیلی پُر گوشت نبود و آب از روی پایش رد می‌شد. وقتی به حرکت در می‌آمد، با قدرت، قدم بر می‌داشت. در حال حرکت، کمی متمایل حرکت می‌کرد. با وقار و سریع راه می‌رفت، گویا در سرازیری به سمت پایین در حرکت است. هنگامی که به چپ و راست رو می‌کرد، با تمام بدن به آن سو رو می‌کرد. چشمانش به زیر افتاده بود و

المُلاحَظَةُ، يَبْدُرُ مَنْ لَقِيَهُ بِالسَّلَامِ.

قال: قلت: صف لي مَنْطِقَهُ.

فقال: كان ﷺ مُتَوَاصِلَ الْأَحْزَانِ، دَائِمَ الْفِكْرَةِ لَيْسَتْ لَهُ رَاحَةٌ، وَلَا يَتَكَلَّمُ فِي غَيْرِ حَاجَةٍ، يَفْتَتِحُ الْكَلَامَ وَيَخْتِمُهُ بِأَشْدَاقِهِ، يَتَكَلَّمُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ فَصلاً لَا فُضُولَ فِيهِ وَلَا تَقْصِيرَ، دَمِثاً لَيْسَ بِالْجَافِي وَلَا بِالْمَهِينِ، تَعْظُمُ عِنْدَهُ النُّعْمَةُ وَإِنْ دَقَّتْ لَا يَذُمُّ مِنْهَا شَيْئاً غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ لَا يَذُمُّ ذَوْاقاً وَلَا يَمْدَحُهُ وَلَا تُغْضِبُهُ الدُّنْيَا وَمَا كَانَ لَهَا، فَإِذَا تُعْوَطِيَ الْحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ، وَلَمْ يَقُمْ لِغَضَبِهِ شَيْءٌ حَتَّى يَنْتَصِرَ لَهُ، وَإِذَا أَشَارَ أَشَارَ بِكَفِّهِ كُلِّهَا، وَإِذَا تَعَجَّبَ قَلْبُهَا، وَإِذَا تَحَدَّثَ قَارِبَ يَدِهِ الْيُمْنَى مِنَ الْيُسْرَى فَضَرَبَ بِإِبْهَامِهِ الْيُمْنَى رَاحَةَ الْيُسْرَى، وَإِذَا غَضِبَ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ وَأَشَاحَ، وَإِذَا فَرِحَ غَضَّ طَرْفَهُ، جُلُّ ضِحْكِهِ التَّبَسُّمُ، يَفْتَرُّ عَنْ مِثْلِ حَبِّ الْعِمَامِ، قَالَ الْحَسَنُ ﷺ: فَكُنْتُ هَذَا الْخَبَرَ عَنِ الْحُسَيْنِ ﷺ زَمَاناً، ثُمَّ حَدَّثَنِي فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ وَسَأَلَهُ عَمَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ مَدْخَلِ النَّبِيِّ ﷺ وَمَخْرَجِهِ وَمَجْلِسِهِ وَشَكْلِهِ فَلَمْ يَدَعْ مِنْهُ شَيْئاً.

قال الْحُسَيْنُ ﷺ: سَأَلْتُ أَبِي ﷺ عَنْ مَدْخَلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فقال: كَانَ دُخُولُهُ لِنَفْسِهِ مَأْذُوناً لَهُ فِي ذَلِكَ فَإِذَا أَوَى إِلَى مَنْزِلِهِ جُزْأً دُخُولُهُ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ: جُزْأً لِلَّهِ تَعَالَى، وَجُزْأً لِأَهْلِهِ، وَجُزْأً لِنَفْسِهِ، ثُمَّ جُزْأً جُزْأَهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ فَيَرُدُّ ذَلِكَ بِالْخَاصَّةِ عَلَى الْعَامَّةِ وَلَا يَدَّخِرُ عَنْهُمْ مِنْهُ شَيْئاً وَكَانَ مِنْ سِرَّتِهِ فِي جُزْءِ الْأُمَّةِ إِبْشَارُ أَهْلِ الْفَضْلِ بِإِذْنِهِ وَقَسْمُهُ عَلَى قَدْرِ فَضْلِهِمْ فِي الدِّينِ فَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَةِ، وَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَتَيْنِ، وَمِنْهُمْ ذُو الْحَوَائِجِ، فَيَتَشَاغَلُ وَيَشْغُلُهُمْ فِيمَا أَصْلَحَهُمْ وَأَصْلَحَ الْأُمَّةَ مِنْ مَسْأَلَتِهِ عَنْهُمْ وَإِخْبَارِهِمْ بِالَّذِي يَنْبَغِي وَيَقُولُ: لِيُبْلِغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ وَأُبْلِغُونِي حَاجَةَ مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِبْلَاحِ حَاجَتِهِ، فَإِنَّهُ مَنْ أَبْلَغَ سُلْطَاناً حَاجَةَ مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِبْلَاحِهَا تَبَّتْ

نگاهش به زمین، طولانی‌تر از نگاهش به آسمان بود. معمولاً خیره خیره، نگاه نمی‌کرد و به هرکس می‌رسید، سلام می‌کرد.

به او گفتم: گفتار وی را برایم توصیف کن.

گفت: وی، پیوسته اندوه [انجام دادن وظیفه داشت]، و همیشه در فکر بود. راحتی نداشت و در جایی که نیاز نبود، سخن نمی‌گفت. گفتارش سنجیده و کامل بود. نه زیاد سخن می‌گفت و نه کم. کلامش متین بود. زشت و سُبُک، صحبت نمی‌کرد. نعمت و محبت دیگران، هر چند کم، در نظرش بزرگ بود و چیزی از آن را مذمت نمی‌کرد، از طعم غذا، نه تعریف می‌کرد و نه اظهار ناراحتی می‌کرد. دنیا، او را عصبانی نمی‌کرد و وقتی پای حق در میان بود، کسی وی نمی‌شناخت و چیزی در مقابل غضبش تاب مقاومت نداشت تا این که حق را پیروز گرداند. برای اشاره کردن، با تمام دست، اشاره می‌کرد و در هنگام تعجب، دست خود را بر می‌گرداند و در هنگام صحبت، دست راست را به دست چپ، نزدیک می‌کرد و با شست راست خود به کف دست چپ می‌زد. در هنگام غضب، چهره خود را با ناراحتی بر می‌گرداند و در هنگام خوش حالی، چشم به زیر می‌انداخت. خنده‌اش بیشتر تبسم بود. بسیار زیبا لبخند می‌زد و در هنگام خنده، دندان‌های سفیدش هویدا می‌شد.

این حدیث را مدتی از حسین علیه السلام پنهان داشتم. سپس به او گفتم و دیدم قبل از من از دایمی‌ام هند، سؤال کرده است. نیز متوجه شدم او از پدر خویش درباره رفتار اندرون و بیرون و نشستن و شمایل پیامبر خدا سؤال کرده و چیزی را نپرسیده باقی نگذاشته بود.

حسین علیه السلام گفت: از پدرم درباره زندگی داخلی پیامبر خدا، سؤال کردم. پدرم فرمود: «ورود ایشان به هر خانه‌ای، به خاطر اجازه‌ای که [از همسران و کسان خود] داشت، در اختیار خودش بود. و هر گاه به خانه می‌رفت، وقت خود را سه قسمت می‌کرد: یک قسمت برای خداوند - تبارک و تعالی -، یک قسمت برای خانواده، و یک قسمت نیز برای خود. سپس، قسمت خود را بین خود و مردم، تقسیم می‌کرد و اول، خواص وارد می‌شدند و پس از آن، سایر مردم، و چیزی از آن را از ایشان، دریغ نمی‌فرمود و در مورد قسمت

اللَّهُ قَدَمِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَذْكُرُ عِنْدَهُ إِلَّا ذَلِكَ وَلَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرَهُ^١ يَدْخُلُونَ رُودَادًا وَلَا يَفْتَرِقُونَ إِلَّا عَنْ ذَوَاقٍ وَيَخْرُجُونَ أَدِلَّةً فَقَّهَاءَ. فَسَأَلَتْهُ عَنْ مَخْرَجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَيْفَ كَانَ يَصْنَعُ فِيهِ؟

فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْزَنُ لِسَانَهُ إِلَّا عَمَّا يَعْنِيهِ وَيُؤَلِّفُهُمْ وَلَا يُنْفِرُهُمْ، وَيُكْرِمُ كَرِيمَ كُلِّ قَوْمٍ وَيُؤَلِّيهُ عَلَيْهِمْ، وَيَحْذَرُ النَّاسَ وَيَحْتَرِسُ مِنْهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَطْوِيَ عَنْ أَحَدٍ بُشْرَهُ وَلَا خُلُقَهُ، وَيَتَّقَدُّ أَصْحَابَهُ، وَيَسْأَلُ النَّاسَ عَمَّا فِي النَّاسِ، وَيُحَسِّنُ الْحَسَنَ وَيُقَوِّيه وَيُقَبِّحُ الْقَبِيحَ وَيَسْوِئُهُ، مُعْتَدِلَ الْأَمْرِ غَيْرَ مُخْتَلِفٍ، لَا يَغْفُلُ مَخَافَةَ أَنْ يَغْفُلُوا أَوْ يَمْلُؤُوا، وَلَا يُقْصِرُ عَنِ الْحَقِّ وَلَا يَجُوزُهُ الَّذِينَ يَلُونَهُ مِنَ النَّاسِ خِيَارَهُمْ أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ وَأَعَمُّهُمْ نَصِيحَةُ الْمُسْلِمِينَ وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنْزِلَةُ أَحْسَنُهُمْ مُوَاسَاةً وَمُؤَاوَزَةً.

قال: فَسَأَلَتْهُ عَنْ مَجْلِسِهِ.

فَقَالَ: كَانَ ﷺ لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ وَلَا يُوَطِّنُ الْأَمَاكِينَ وَيَنْهَى عَنْ إِطَانِهَا، وَإِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ جَلَسَ حَيْثُ يَنْتَهِي بِهِ الْمَجْلِسُ وَيَأْمُرُ بِذَلِكَ وَيُعْطِي كُلَّ جُلَسَائِهِ نَصِيْبَهُ حَتَّى لَا يَحْسَبُ أَحَدٌ مِنْ جُلَسَائِهِ أَنَّ أَحَدًا أَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْهُ، مَنْ جَالَسَهُ صَابِرُهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُنْصَرِفَ عَنْهُ، مَنْ سَأَلَهُ حَاجَةً لَمْ يَرْجِعْ إِلَّا بِهَا أَوْ بِمِيسُورٍ مِنَ الْقَوْلِ، قَدْ وَسَّعَ النَّاسُ مِنْهُ خُلُقَهُ وَصَارَ لَهُمْ أَبًا رَحِيمًا وَصَارُوا عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً، مَجْلِسُهُ مَجْلِسُ حِلْمٍ وَحَيَاءٍ وَصِدْقٍ وَأَمَانَةٍ لَا تُرْفَعُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ، وَلَا تُؤَبَّنُ فِيهِ الْحُرُمُ، وَلَا تُتَنَّى^٢ فَلَتَاتُهُ، مُتَعَادِلِينَ مُتَوَاصِلِينَ فِيهِ بِالتَّقْوَى مُتَوَاضِعِينَ، يُوقِّرُونَ الْكَبِيرَ وَيَرْحَمُونَ الصَّغِيرَ، وَيُحْفَظُونَ الْغَرِيبَ.

١. في معاني الأخبار وبحار الأنوار: «لَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرَهُ».

٢. في معاني الأخبار: «لَا تُتَنَّى» ولعله هو الأصح.

امت، روش او این گونه بود که اهل فضل را با اجازه دادن به آنها به اندازه فضلشان در دین، بر دیگران، ترجیح می داد.

بعضی از آنان، یک حاجت داشتند، بعضی دو حاجت و بعضی بیشتر. پس به آنها می پرداخت و آنان را نیز به آنچه باعث اصلاحشان و اصلاح امت بود (از جمله با جویا شدن از احوالشان و نیز گفتن مطالب لازم)، مشغول می کرد و می فرمود: «افراد حاضر، به افراد غایب، ابلاغ کنند و هر کس به من دسترس ندارد، حاجتش را به من برسانید؛ زیرا هر کس نیاز نیازمندی را که خود قادر نیست نیازش را به حاکم برساند، در نزد حاکم مطرح نماید، خداوند، او را در قیامت، ثابت قدم خواهد فرمود». در نزد وی فقط همین مطالب مطرح می شد و از هیچ کس چیزی جز اینها قبول نمی فرمود. همچون پیشاهنگان جستجوگر، وارد می شدند و با دست پُر، دین شناس و قادر به هدایت دیگران، خارج می شدند.

[حسین علیه السلام] گفت: درباره رفتار بیرونی پیامبر خدا و این که در بیرون، چه می کرد، از پدرم سؤال کردم. پدرم فرمود: «پیامبر خدا، زبان خود را [از سخن گفتن]، جز در موارد نیاز، حفظ می کرد. در میان مردم، تحبیب قلوب می کرد و آنان را از خود نمی راند. کریم [و بزرگ] هر قومی را گرمی می داشت و رئیس آنان قرار می داد. از مردم، دوری می جست و خود را از [اعمال و رفتار غفلت آور] آنان به دور نگه می داشت، بدون این که خوش رویی خود را از آنان، دریغ کند. از یاران خود، سراغ می گرفت و تفقد می فرمود و از مردم، در مورد مسائلی که بین خود آنان بود، سؤال می کرد. بدون افراط و تفریط، نیکی را ستایش و تأیید، و بدی را تقبیح و بی ارزش می کرد. میانه رو بود. و کارهای متناقض انجام نمی داد. هیچ گاه غفلت نمی کرد، مبادا مردم، غفلت کنند یا خسته شوند. در حق، کوتاهی نمی کرد، و از حق، تجاوز نمی کرد. اطرافیان ایشان، از بهترین مسلمانان نیکوکار بودند، و برتر و بالاتر از همه نزد وی، آن کسی بود که خیرش به همه می رسید، و هر کس نسبت به دیگران بهتر همدردی و کمک می کرد، نزد وی، مقام و منزلتی بزرگ تر داشت».

[حسین علیه السلام] گفت: در مورد نشست و برخاست ایشان، سؤال کردم؟

[پدرم] فرمود: «در نشستن و برخاستن، همواره به ذکر مشغول بود. در اماکن [عمومی]، اقامت نمی کرد و از این کار، نهی می فرمود. هر وقت به مجلسی وارد می شد، در آخر مجلس می نشست و همواره به این کار، دستور می داد. با همنشینان خود، یکسان برخورد می فرمود، تا کسی گمان نبرد که دیگری نزد وی گرمی تر است. هر کس با ایشان همنشین می شد، در مقابل او آن قدر صبر می کرد که اوّل، خود او بلند شود و مجلس را ترک کند. هر کس از ایشان حاجتی می خواست، یا با دست پُر برمی گشت و یا در پاسخ، گفتاری نرم و ملایم، دریافت می کرد. حُسن خلق او، شامل حال همه بود. برای مردم، همچون پدری مهربان بود. در مورد حق، همه در مقابل ایشان، یکسان بود. مجلس وی، مجلس بُردباری، حیا، صداقت و امانت بود. صدا در آن جا بلند نمی شد و از کسی هتک حرمت نمی گردید و لغزش کسی بازگو نمی شد. همه با هم هماهنگ بودند از روی تقوا با هم رفتار می نمودند برابر و نسبت به هم فروتن بودند، افراد بزرگ تر را احترام می کردند و به کودکان، مهربانی می نمودند و افراد حاجتمند را بر خود، ترجیح

فَقُلْتُ: كَيْفَ كَانَ سِيرَتُهُ فِي جُلُوسَائِهِ؟

فَقَالَ: كَانَ دَائِمَ الْبَشْرِ، سَهْلَ الْخُلُقِ، لَيِّنَ الْجَانِبِ لَيْسَ بِفَظٍّ وَلَا غَلِيظٍ وَلَا صَخَابٍ وَلَا فَحَاشٍ وَلَا عَيَّابٍ وَلَا مَزَاحٍ وَلَا مَدَاحٍ يَتَغَافَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي، فَلَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ وَلَا يُخَيِّبُ فِيهِ مُؤْمِلِيهِ، قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثٍ: الْمِرَاءِ وَالْإِكْثَارِ وَمَا لَا يَعْنِيهِ، وَتَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ: كَانَ لَا يَذُمُّ أَحَدًا وَلَا يُعَيِّرُهُ وَلَا يَطْلُبُ عَثَرَاتِهِ وَلَا عَوْرَتَهُ وَلَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا فِيمَا رَجَا ثَوَابَهُ، إِذَا تَكَلَّمَ أَطْرَقَ جُلُوسَاءُهُ كَأَنَّمَا عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ، وَإِذَا سَكَتَ تَكَلَّمُوا وَلَا يَتَنَازَعُونَ عِنْدَهُ الْحَدِيثَ، وَإِذَا تَكَلَّمَ عِنْدَهُ أَحَدٌ أَنْصَتُوا لَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ حَدِيثِهِ، يَضْحَكُ مِمَّا يَضْحَكُونَ مِنْهُ، وَيَتَعَجَّبُ مِمَّا يَتَعَجَّبُونَ مِنْهُ، وَيَصْبِرُ لِلْغَرِيبِ عَلَى الْجَفْوَةِ فِي الْمَسْأَلَةِ وَالْمَنْطِقِ حَتَّى أَنْ كَانَ أَصْحَابُهُ لَيَسْتَجْلِبُونَهُمْ وَيَقُولُ: إِذَا رَأَيْتُمْ طَالِبَ حَاجَةٍ يَطْلُبُهَا فَارْفُدُوهُ، وَلَا يَقْبَلُ الثَّنَاءَ إِلَّا مِنْ مُكَافِيٍّ، وَلَا يَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى يَجُوزَهُ فَيَقْطَعَهُ بِنَهْيٍ أَوْ قِيَامٍ.

قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ سُكُوتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَقَالَ ﷺ: كَانَ سُكُوتُهُ عَلَى أَرْبَعٍ: الْحِلْمِ وَالْحَذَرِ وَالتَّقْدِيرِ وَالتَّفَكُّرِ، فَأَمَّا التَّقْدِيرُ فَفِي تَسْوِيَةِ النَّظَرِ وَالِاسْتِمَاعِ بَيْنَ النَّاسِ، وَأَمَّا تَفَكُّرُهُ فَفِيمَا يَبْقَى وَيَفْنَى، وَجُمِعَ لَهُ الْحِلْمُ فِي الصَّبْرِ فَكَانَ لَا يُغْضِبُهُ شَيْءٌ وَلَا يَسْتَفْزُهُ.

وَجُمِعَ لَهُ الْحَذَرُ فِي أَرْبَعٍ: أَخْذِهِ الْحَسَنَ لِيُقْتَدَى بِهِ، وَتَرْكِهِ الْقَبِيحَ لِيُنْتَهَى عَنْهُ، وَاجْتِهَادِهِ الرَّأْيَ فِي إِصْلَاحِ أُمَّتِهِ وَالْقِيَامِ فِيمَا جَمَعَ لَهُمْ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^١

١. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ١ ص ٣١٦ ح ١، معاني الأخبار: ص ٨٠ ح ١، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ١٢٨ ح ٤.

داده، افراد غریب را پناه می‌دادند.

پرسیدم: رفتارش با همنشینان خود، چگونه بود؟

فرمود: «پیوسته خوش‌رو، ملایم و خوش‌برخورد بود. سختگیر و خشن، داد و فریادکن و بد زبان نبود. عیبجویی نمی‌کرد، خیلی شوخی نمی‌کرد، و از کسی خیلی تعریف نمی‌نمود. در مقابل آنچه که دوست نمی‌داشت، خود را به غفلت می‌زد و به روی خود نمی‌آورد. کسی از وی ناامید نمی‌شد و آرزومندانش محروم نمی‌شدند. سه کار را کنار گذاشته بود: جدال و ستیزه‌جویی، زیاده‌گویی، و سخن گفتن بیهوده.

و سه کار را در مورد مردم انجام نمی‌داد: کسی را نکوهش و سرزنش نمی‌کرد، لغزش‌ها و مسائل پنهانی افراد را دنبال نمی‌کرد، و در موردی تکلم می‌فرمود که امید ثواب داشت. وقتی صحبت می‌کرد، همه ساکت بودند، چنان که گویی پرنده‌ای بر روی سر آنها نشسته بود، و هرگاه سکوت می‌نمود، دیگران صحبت می‌کردند. در حضور ایشان، مجال سخن گفتن را از یکدیگر نمی‌گرفتند. اگر کسی در حضور ایشان صحبت می‌کرد، سکوت می‌کرد تا سخن او تمام شود. به هرچه دیگران را می‌خندانید، می‌خندید، و از هر چیز که دیگران تعجب می‌کردند، تعجب می‌کرد. در مقابل افراد غریب که در گفتار و درخواست، رفتار درستی نداشتند، صبر می‌کرد، و حتی یاران ایشان به دنبال چنین افرادی می‌گشتند. و ایشان می‌فرمود: «وقتی حاجتمندی را دیدید که در پی برآوردن نیاز خویش است، به او کمک کنید و مدح و تمجید را جز از مؤمن صادق نمی‌پذیرفت و کلام کسی را قطع نمی‌کرد، مگر زمانی که [ناروا شده،] از حد می‌گذشت که در این صورت، کلامش را یا با نهی کردن و یا برخاستن از مجلس، قطع می‌کرد».

او نیز گفت: درباره سکوت پیامبر خدا سؤال کردم. پدرم فرمود: «سکوت وی، بر پایه چهار [اصل] استوار بود: بردباری، خذر (احتیاط)، سنجش و تفکر. و اما سنجش، در یکسان نگاه کردن به مردم و یکسان گوش دادن به سخن‌های آنان، و تفکر وی در امور باقی و امور فانی بود. بردباری را در عین شکیبایی و صبر دارا بود. چیزی او را عصبانی نمی‌کرد و از کوره به در نمی‌برد.

در چهار مورد با دقت و احتیاط، رفتار می‌کرد: انجام دادن کارهای نیک، تا دیگران به او تأسی کنند؛ ترک کارهای زشت، تا دیگران نیز ترک کنند؛ کوشش و دقت نظر در اصلاح امت خویش؛ و اقدام به کاری که برای همه دارای خیر دنیا و آخرت بود.

٣/١

يُوسُفُ الصَّالِحُ

١-٣/١

شِدَّةُ التَّقْوَى

الكتاب

﴿وَرَوَدَتْهُ الْمَلَأَى فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَغُلِقَتِ الْأَبْوَابُ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ • وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ، وَهَمُّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَنَ رَبِّي كَذَلِكَ لِنَصُرَ مِنْ غَنَى السُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^١.

الحديث

٥١٧. الإمام زين العابدين عليه السلام: في قول الله تعالى: ﴿لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَنَ رَبِّي﴾ قال: قامت امرأة العزيز إلى الصنم فألقت عليه ثوباً، فقال لها يوسف: ما هذا فقالت: أستحيي من الصنم أن يرانا.

فقال لها يوسف: أتستحيين من لا يسمع ولا يبصر ولا يفقه ولا يأكل ولا يشرب ولا أستحيي أنا ممن خلق الإنسان وعلمه فذلك قوله تعالى: ﴿لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَنَ رَبِّي﴾^٢.

٥١٨. بحار الأنوار عن ابن عباس: مكث يوسف عليه السلام في منزل الملك وزليخا ثلاث سنين، ثم أحبتة فراودته، فبلغنا - الله أعلم - أنها مكثت سبع سنين على صدر قدميها وهو مطرق إلى الأرض، لا يرفع طرفه إليها مخافة من ربه، فقالت يوماً: إرفع طرفك وانظر إليّ. قال: أخشى العمى في بصري.

١. يوسف: ٢٣ و ٢٤.

٢. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ٢ ص ٢٥ ح ١٦٢.

۳/۱ یوسف صدیق

۱-۳/۱

شدت پارسایی

قرآن

«و آن [بانو (زلیخا)] که یوسف در خانه‌اش بود، خواست از او کام گیرد. درها را چفت کرد و گفت: بیا که از آن توام. [یوسف] گفت: پناه بر خدا! او آقای من است، به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران، رستگار نمی‌شوند. و در حقیقت، [آن زن] آهنگ وی کرد، و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد. چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود».

حدیث

۵۱۷. امام زین العابدین علیه السلام - درباره این سخن خداوند تعالی: «اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، ...» - : همسر عزیز مصر به سمت بت رفت و پارچه‌ای بر او افکند. یوسف علیه السلام به وی گفت: «این، چه کاری است؟».

زن گفت: خجالت می‌کشم که بت ما را ببیند.

یوسف علیه السلام به وی گفت: «تو از چیزی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و درک نمی‌کند و نمی‌خورد و نمی‌آشامد، حیا می‌کنی و من از کسی که انسان را آفرید و به او آموخت، حیا نکنم؟!». این است معنای سخن خداوند تعالی: «اگر برهان پروردگارش را ندیده بود ...».

۵۱۸. بحار الأنوار - به نقل از ابن عباس - : یوسف علیه السلام، سه سال در خانه پادشاه و زلیخا زندگی کرد. سپس زلیخا به یوسف علیه السلام علاقه‌مند شد و از او درخواست کام گرفتن کرد. چنین به ما رسیده - البته خدا داناست - که زلیخا، هفت سال بر نوک پا ایستاد و یوسف علیه السلام به زمین نگاه می‌کرد و از ترس پروردگار، چشم از زمین برنمی‌داشت. روزی زلیخا گفت: چشم بردار و مرا بنگر. یوسف علیه السلام گفت: «از نابینا شدن چشمانم می‌ترسم».

قالت: ما أحسنَ عَيْنِكَ!

قال: هما أوَّلُ ساقِطٍ على خَدَي في قَبْرِي.

قالت: ما أَطْيَبَ رِيحَكَ!

قال: لو سَمِعْتَ رائِحتِي بعدَ ثَلاثٍ مِن مَوْتِي لَهَرَبْتَ مِنِّي.

قالت: لِمَ لا تَقْرُبُ مِنِّي؟

قال: أرجو بِذَلِكَ القُرْبَ مِن رَبِّي.

قالت: فَرَشِي الحَرِيرُ فَقُمِ واقْضِ حاجَتِي.

قال: أخشى أن يَذْهَبَ مِنَ الجَنَّةِ نَصِيبِي.

قالت: أَسَلِّمُكَ إِلَى المُعَذِّبِينَ.

قال: إذا يَكْفِينِي رَبِّي.^١

١ - ٣ / ٢

إِخْتِيَارُ السَّجَنِ

الكتاب

﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رُودَتْهُ عَنِ النَّفْسِ فَإِشْتَغَصَتْهُمُ وَلَسَ لَهَا أَنْ تَفْعَلَ مَا أَمَرَهُ رَبُّهَا لِيَسْجَنَنَّ وَلِيَكُونَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ۝ قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ ۝﴾^٢.

الحديث

٥١٩. الإمام الرضا عليه السلام: قَالَ السَّجَانُ لِيُوسُفَ: إِنِّي لِأَحِبُّكَ.

فَقَالَ يُونُسُ: مَا أَصَابَنِي بَلَاءٌ إِلَّا مِنْ الْحُبِّ أَنْ كَانَتْ خَالَتِي أَحَبَّتَنِي

١. بحار الأنوار: ج ١٢ ص ٢٧٠ ح ٢٥.

٢. يوسف: ٣٢ و ٣٣.

زلیخا گفت: چشم‌هایت چه قدر زیباست!

یوسف علیه السلام گفت: «دو چشم، اولین عضوهایی هستند که در قبر بر گونه‌هایم می‌افتند».

زلیخا گفت: چه بوی خوشی داری!

یوسف علیه السلام گفت: «اگر [بیدی] بوی مرا سه روز پس از مرگم استشمام می‌کردی، از من فرار می‌کردی».

زلیخا گفت: چرا به من نزدیک نمی‌شوی؟

یوسف علیه السلام گفت: «با این دوری، به قرب پرورگارم امید دارم».

زلیخا گفت: بستر من از حریر است، برخیز و خواسته‌ام را برآور.

یوسف علیه السلام گفت: «می‌ترسم بهره‌ام از بهشت از کف برود».

زلیخا گفت: تو را به شکنجه‌گرها می‌سپارم.

یوسف علیه السلام گفت: «آن هنگام، پروردگارم مرا بس است».

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی
۲-۳/۱

انتخاب زندان

قرآن

﴿[زلیخا] گفت: این (یوسف)، همان است که درباره‌ او سرزنش می‌کردید. آری! من از او کام خواستم؛ و [لی] او خود را نگاه داشت، و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم، نکند، قطعاً زندانی خواهد شد و حتماً از خوارشدگان خواهد گردید. [یوسف] گفت: پروردگارا! زندان برای من دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند، و اگر نیرنگ آنان را از من باز نگردانی، به سوی آنان خواهم گرایید و از [جمله] نادانان خواهم شد﴾.

حدیث

۵۱۹. امام رضا علیه السلام: زندانبان به یوسف علیه السلام گفت: من، تو را دوست دارم.

یوسف علیه السلام گفت: «هر بلایی به من رسیده، از دوست داشتن است. خاله‌ام مرا دوست داشت، مرا دزدید. پدرم مرا دوست داشت، برادرانم به من حسادت ورزیدند. همسر عزیز مصر، مرا دوست داشت، مرا به زندان انداخت».

فَسَرَقْتَنِي، وَأَنْ كَانَ أَبِي أَحَبَّنِي فَحَسَدُونِي إِخْوَتِي، وَأَنْ كَانَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ أَحَبَّتَنِي فَحَبَسْتَنِي، قَالَ: وَشَكَا يَوْسُفُ فِي السَّجْنِ إِلَى اللَّهِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، بِمَاذَا اسْتَحَقَّقْتُ السَّجْنَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنْتَ اخْتَرْتَهُ حِينَ قُلْتَ: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»، هَلَا قُلْتَ: الْعَافِيَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ؟^١

١ / ٣ - ٣

عِزَّةُ الطَّاعَةِ وَذِلَّةُ الْمَعْصِيَةِ

الكتاب

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ انْتَوَيْتَ بِهِ أَتَسْخَبُهُ بِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ * قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي خَشِيتُ عِلْبَهُمْ * وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا خَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^٢.

الحديث

٥٢٠. الإمام الباقر عليه السلام: لَمَّا أَصَابَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْحَاجَةَ قِيلَ لَهَا: لَوْ أَتَيْتَ يَوْسُفَ عليه السلام، فَشَاوَرْتِ فِي ذَلِكَ، فَقِيلَ لَهَا: إِنَّا نَخَافُهُ عَلَيْكَ.

قَالَتْ: كَلَّا إِنِّي لَا أَخَافُ مَنْ يَخَافُ اللَّهَ، فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ فَرَأَتْهُ فِي مُلْكِهِ قَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكًا بِطَاعَتِهِ، وَجَعَلَ الْمُلُوكَ عَبِيدًا بِمَعْصِيَتِهِ، فَتَزَوَّجَهَا فَوَجَدَهَا بِكَرَامٍ.

فَقَالَ: أَلَيْسَ هَذَا أَحْسَنَ؟ أَلَيْسَ هَذَا أَجْمَلَ؟

فَقَالَتْ: إِنِّي كُنْتُ بُلَيْتٌ مِنْكَ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ: كُنْتُ أَجْمَلُ أَهْلِ زَمَانِي، وَكُنْتُ

١. تفسير القمّي: ج ١ ص ٣٥٤، بيان: سرقطني بتشديد الراء. قال الفيروزآبادي: التسريق: النسبة إلى السرقة (القاموس المحيط: ج ٣ ص ٢٤٤).

٢. يوسف: ٥٤-٥٦.

یوسف علیه السلام در زندان به خداوند شکوه کرد و گفت: پروردگارا! من به چه جرمی گرفتار زندان شدم؟
خداوند بر یوسف علیه السلام وحی فرستاد: «تو آن را انتخاب کردی، آن هنگام که گفתי: «پروردگارا! زندان، برایم دوست داشتنی تر است از آنچه مرا بدان می خوانند». چرا نگفתי: سلامتی و رهایی برایم دوست داشتنی تر است از آنچه مرا بدان می خوانند؟».

۳-۳/۱

عزت بندگی خدا و خواری گناه

قرآن

«و پادشاه گفت: او (یوسف) را نزد من آورید، تا وی را خاص خود کنم. پس چون با او سخن راند، گفت: تو امروز، نزد ما بامنزلت و امین هستی. [یوسف] گفت: مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من، نگهبانی دانا هستم. و بدین گونه، یوسف را در سرزمین [مصر] قدرت دادیم که در آن، هر جا که می خواست، سکونت می کرد. هر که را بخواهیم، به رحمت خود می رسانیم و اجر نیکوکاران را تباه نمی سازیم».

حدیث

۵۲۰. امام باقر علیه السلام: هنگامی که همسر عزیز (زلیخا) نیازمند شد، به وی گفتند: خوب است نزد یوسف علیه السلام بروی. در این باره مشورت کرد، به وی گفتند: ما از او بر تو می هراسیم.

زلیخا گفت: من هرگز از کسی که از خدا می ترسد، نمی ترسم.
وقتی زلیخا بر یوسف علیه السلام وارد شد و او را بر آریکه قدرت دید، گفت: سپاس، خدا را که بردگان را به خاطر فرمان بردن از او، پادشاه کرد و پادشاهان را به خاطر گناه، برده گردانید.
آن گاه، یوسف علیه السلام با وی ازدواج کرد و او را باکره یافت. به وی گفت: «آیا این چنین، بهتر نیست؟ آیا این چنین، زیباتر نیست؟».

زلیخا گفت: من به خاطر چهار چیز در دام تو گرفتار شدم: من، زیباترین

أَجْمَلَ أَهْلِ زَمَانِكَ، وَكُنْتُ بِكَرًا، وَكَانَ زَوْجِي عَيْنِيًّا^١.

٥٢١. الإمام الصادق عليه السلام: اسْتَأْذَنْتَ زَلِيخَا عَلَى يَوْسُفَ، فَقِيلَ لَهَا: يَا زَلِيخَا، إِنَّا نَكْرَهُ أَنْ نُقَدِّمَ بِكَ عَلَيْهِ لِمَا كَانَ مِنْكَ إِلَيْهِ؛ قَالَتْ: إِنِّي لَا أَخَافُ مَنْ يَخَافُ اللَّهَ، فَلَمَّا دَخَلَتْ.

قَالَ لَهَا: يَا زَلِيخَا، مَالِي أَرَاكَ قَدْ تَغَيَّرَ لَوْنُكَ؟

قَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ بِمَعَصِيَتِهِمْ عَبِيدًا، وَجَعَلَ الْعَبِيدَ بِطَاعَتِهِمْ مُلُوكًا.

قَالَ لَهَا: يَا زَلِيخَا، مَا الَّذِي دَعَاكَ إِلَى مَا كَانَ مِنْكَ؟

قَالَتْ: حُسْنُ وَجْهِكَ يَا يَوْسُفَ.

فَقَالَ: كَيْفَ لَوْ رَأَيْتَ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ: مُحَمَّدٌ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحْسَنَ مِنِّي وَجْهًا، وَأَحْسَنَ مِنِّي خُلُقًا، وَأَسْمَحَ مِنِّي كَفًّا. قَالَتْ: صَدَقْتَ.

قَالَ: وَكَيْفَ عَلِمْتَ أَنِّي صَدَقْتُ؟

قَالَتْ: لِأَنَّكَ حِينَ ذَكَرْتَهُ وَقَعَ حُبُّهُ فِي قَلْبِي، فَأَوْحَى اللَّهُ تعالى إِلَيَّ يَوْسُفَ: أَنَّهَا قَدْ صَدَقْتَ، وَأَنِّي قَدْ أَحْبَبْتُهَا لِحُبِّهَا مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله، فَأَمَرَهُ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَنْ يَتَزَوَّجَهَا^٢.

٥٢٢. الأُمَالِي عَنْ مُوسَى بْنِ سَعِيدِ الرَّاسِبِيِّ: لَمَّا قَدِمَ يَعْقُوبُ عَلَى يَوْسُفَ عليه السلام خَرَجَ يَوْسُفُ عليه السلام فَاسْتَقْبَلَهُ فِي مَوَكِبِهِ، فَمَرَّ بِامْرَأَةِ الْعَزِيزِ وَهِيَ تَعْبُدُ فِي غُرْفَةٍ لَهَا، فَلَمَّا رَأَتْهُ عَرَفَتْهُ فَنَادَتْهُ بِصَوْتٍ حَزِينٍ: أَيُّهَا الرَّاكِبُ، طَالَ مَا أَحْزَنْتَنِي، مَا

١. الأُمَالِي لِلطُّوسِيِّ: ص ٢٥٦ ح ١٠٢٠.

٢. علل الشرائع: ص ٥٥ ح ١.

زنِ زمانه خود بودم و تو، زیباترین مرد زمانهات بودی. من، باکره بودم و شوهرم ناتوانی جنسی داشت.

۵۲۱. امام صادق علیه السلام: زلیخا از یوسف علیه السلام اجازه [ی ملاقات] خواست. به وی گفته شد:

ای زلیخا! به خاطر رفتارت با یوسف، خوش نداریم تو را نزد او ببریم.

زلیخا گفت: من از کسی که از خدا می ترسد، نمی ترسم.

وقتی بر یوسف علیه السلام وارد شد، یوسف علیه السلام به وی گفت: «زلیخا! چه شد که تو را

رنگ پریده می بینم؟».

زلیخا گفت: سپاس، خدای را که پادشاهان را بر اثر معصیت، برده

گردانید و بردگان را به خاطر اطاعت، پادشاه گردانید.

یوسف علیه السلام به وی گفت: «چه چیزی تو را بدان رفتار، وا داشت؟».

گفت: زیبایی چهرهات، ای یوسف!

یوسف علیه السلام گفت: «چه می کردی که اگر پیامبری را به نام محمد می دیدی

که در آخر زمان، خواهد بود و او از من، زیباروتر، خوش خلق تر و دست و دل

بازتر است؟».

زلیخا گفت: راست می گویی.

یوسف علیه السلام گفت: «چگونه دانستی که من راست می گویم؟».

زلیخا گفت: زیرا هنگامی که از او یاد کردی، مهرش در دلم افتاد.

آن گاه، خداوند تعالی به یوسف علیه السلام وحی کرد که: «زلیخا راست می گوید و من

هم او را دوست می دارم، چون محمد صلی الله علیه و آله را دوست دارد.»

پس از آن، خداوند - تبارک و تعالی - به یوسف علیه السلام دستور داد با زلیخا

ازدواج کند.

۵۲۲. الامالی طوسی - به نقل از موسی بن سعید راسبی -: وقتی یعقوب علیه السلام به سوی

یوسف علیه السلام آمد، یوسف علیه السلام بیرون آمد و از یعقوب علیه السلام با هیئت همراهش

استقبال نمود. در این هنگام، بر زن عزیز گذر کرد که در اتاقی عبادت

می کرد. چون یوسف علیه السلام را دید، او را شناخت و با صدایی اندوهگین فریاد زد:

ای سواره! اندوهت برایم طولانی شد. تقوا چه قدر زیباست و چگونه بندگان را

أَحْسَنَ التَّقْوَى كَيْفَ حَرَّرَ الْعَبِيدَ؟^١ وَمَا أَقْبَحَ الْخَطِيئَةَ كَيْفَ عَبَّدَتِ الْأَحْرَارَ؟^٢

راجع: ص ٣٢٨ «زواج يوسف وزليخا».

١ / ٣ - ٤

حُرْمَةُ الْوَالِدِ

الكتاب

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَاْمِنِينَ﴾.^٣

الحديث

٥٢٣. الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا تَلَقَّى يُوسُفُ يَعْقُوبَ تَرَجَّلَ لَهُ يَعْقُوبُ وَلَمْ يَتَرَجَّلْ لَهُ

يُوسُفُ، فَلَمْ يَنْفَصِلَا مِنَ الْعِنَاقِ حَتَّى أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ، فَقَالَ لَهُ: يَا يُوسُفُ، تَرَجَّلْ

لَكَ الصَّدِيقُ وَلَمْ تَتَرَجَّلْ لَهُ! ابْسُطْ يَدَكَ، فَبَسَطَهَا فَخَرَجَ نَوْرٌ مِنْ رَاحَتِهِ.

فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ: مَا هَذَا؟

قَالَ: هَذَا آيَةٌ لَا يَخْرُجُ مِنْ عَقِبِكَ نَبِيٌّ عُقُوبَةً.^٤

١ / ٣ - ٥

زَوَاجُ يُوسُفَ وَزَلِيخَا

٥٢٢. الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ يُوسُفَ لَمَّا تَزَوَّجَ امْرَأَةَ الْعَزِيزِ وَجَدَهَا عَذْرَاءً، فَقَالَ لَهَا: مَا

حَمَلَكَ عَلَى الَّذِي صَنَعْتَ؟

قَالَتْ: ثَلَاثُ خِصَالٍ: الشَّبَابُ، وَالْمَالُ، وَأَنْيَ كُنْتُ لَا زَوْجَ لِي - يَعْنِي كَانَ

الْمَلِكُ عَيْنًا -.

١. ما أثبتناه هو الأصح كما في بحار الأنوار وما في المصدر: «حررت».

٢. الأملاني للطوسي: ص ٤٥٧ ح ١٠٢١، بحار الأنوار: ج ١٢ ص ٢٧٠ ح ٤٦.

٣. يوسف: ٩٩.

٤. علل الشرائع: ص ٥٥ ح ١.

٥. بحار الأنوار: ج ١٢ ص ٢٩٦ ح ٧٩.

آزاده می‌گرداند؟ و گناه چه قدر زشت است و چگونه آزادگان را به بردگی می‌کشاند؟

ر.ح: ص ۳۲۹ (ازدواج یوسف و زلیخا).

۴-۳/۱

احترام گذاردن به پدر

قرآن

«پس چون بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت و گفت: این شاء الله با آرامش، داخل مصر شوید».

حدیث

۵۲۳. امام صادق علیه السلام: وقتی یوسف علیه السلام با یعقوب علیه السلام ملاقات کرد، یعقوب علیه السلام پیاده شد؛ ولی یوسف علیه السلام پیاده نشد. هنوز از آغوش یکدیگر جدا نشده بودند که جبرئیل علیه السلام بر یوسف علیه السلام فرود آمد و به وی گفت: «ای یوسف! صدیق (یعقوب) برای تو پیاده شد؛ ولی تو برایش پیاده نشدی. دستت را باز کن».

یوسف علیه السلام، دستش را باز کرد. نوری از کف دستش بیرون رفت. یوسف علیه السلام به جبرئیل گفت: این، چه بود؟

جبرئیل علیه السلام گفت: «این، نشانه‌ای است که به عنوان کیفر، از نسل تو پیامبری بیرون نخواهد آمد».

۵-۳/۱

ازدواج یوسف و زلیخا

۵۲۴. امام صادق علیه السلام: وقتی یوسف علیه السلام با همسر عزیز، ازدواج کرد، او را باکره یافت. به وی گفت: «چه چیزی تو را بر آن کار، وا داشت؟».

گفت: سه خصلت: جوانی، ثروت، و این که همسر نداشتم (یعنی پادشاه، ناتوانی جنسی داشت).

٥٢٥. الأُمَالِي عَنْ وَهَبِ بْنِ مُنْبِهٍ : وَجَدْتُ فِي بَعْضِ كُتُبِ اللَّهِ ﷻ أَنَّ يَوْسُفَ ﷺ مَرَّ فِي مَوَكِبِهِ عَلَى امْرَأَةِ الْعَزِيزِ وَهِيَ جَالِسَةٌ عَلَى مَرْبَلَةٍ، فَقَالَتْ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ بِمَعَصِيَتِهِمْ عَبِيدًا، وَجَعَلَ الْعَبِيدَ بِطَاعَتِهِمْ مُلُوكًا، أَصَابَتْنا فَاقَةٌ فَتَصَدَّقَ عَلَيْنَا.

فَقَالَ يَوْسُفُ ﷺ : غُمُوطُ النِّعَمِ سَقَمُ دَوَامِهَا، فَرَاغِي مَا يُمَحِّصُ عَنْكَ دَنَسَ الْخَطِيئَةِ، فَإِنَّ مَحَلَّ الْإِسْتِجَابَةِ قُدُسُ الْقُلُوبِ وَطَهَارَةُ الْأَعْمَالِ.

فَقَالَتْ : مَا اشْتَمَلْتُ بَعْدُ عَلَى هَيْئَةِ النَّائِمِ وَإِنِّي لَأَسْتَحْيِي أَنْ يَرَى اللَّهُ لِي مَوْقِفَ اسْتِعْطَافٍ وَلَمَّا تُهْرِيقُ الْعَيْنُ عَبْرَتَهَا وَيُؤَدِّي الْجَسَدُ نَدَامَتَهُ.

فَقَالَ لَهَا يَوْسُفُ : فَجِدِّي، فَالسَّبِيلُ هَذِهِ الْإِمْكَانِ قَبْلَ مُزَاحَمَةِ الْعُدَّةِ وَنَفَادِ الْمُدَّةِ. فَقَالَتْ : هُوَ عَقِيدَتِي وَسَيِّلُكَ إِنْ بَقِيتَ بَعْدِي، فَأَمَرَ لَهَا بِقِنْطَارٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَتْ : الْقَوْتُ بَتَّةً، مَا كُنْتُ لِأَرْجِعَ إِلَى الْخَفْضِ وَأَنَا مَأْسُورَةٌ فِي السَّخَطِ. فَقَالَ بَعْضُ وَلَدِ يَوْسُفَ لِيَوْسُفَ : يَا أَبَه، مَنْ هَذِهِ الَّتِي قَدْ تَفَتَّتَ لَهَا كَيْدِي، وَرَقَّ لَهَا قَلْبِي؟

قَالَ : هَذِهِ دَابَّةُ التَّرَحُّجِ فِي حِبَالِ الْإِنْتِقَامِ، فَتَزَوَّجْهَا يَوْسُفُ ﷺ فَوَجَدَهَا بِكَرًّا. فَقَالَ : أَنَّى وَقَدْ كَانَ لَكَ بَعْلٌ!

فَقَالَتْ : كَانَ مَحْصُورًا بِفَقْدِ الْحَرَكََةِ وَصَرِدِ الْمَجَارِي.^١

٦ - ٣ / ١

إِحْتِجَاجُ اللَّهِ بِيَوْسُفَ عَلَى الشَّابِّ الْجَمِيلِ

٥٢٦. الإمام الصادق ﷺ : تُؤْتَى بِالْمَرْأَةِ الْحَسَنَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّتِي قَدِ افْتُنَّتْ فِي حُسْنِهَا، فَتَقُولُ : يَا رَبِّ، حَسَنْتَ خَلْقِي حَتَّى لَقِيتُ مَا لَقِيتُ، فَيُجَاءُ بِمَرْيَمَ ﷺ

۵۲۵. **الأمالی صدوق** - به نقل از وهب بن مُتبه - : در برخی کتاب‌های خداوند ﷺ خواندم که یوسف ﷺ با همراهانش بر همسر عزیز، گذر کرد و او در زباله‌دانی نشسته بود. در این هنگام، زن گفت: سپاس، خدایی را که پادشاهان را بر اثر نافرمانی برده گردانید و بردگان را بر اثر اطاعت، پادشاه گردانید. تنگ‌دستی به ما روی کرده است به ما صدقه‌ای بده.

یوسف ﷺ گفت: «ناسپاسی نعمت‌ها، آفت استمرار آن است. کاری کن تا آلودگی گناه از تو پاک شود؛ چرا که جایگاه اجابت [دعا]، دل‌های پاک و رفتار پاکیزه است». زلیخا گفت: پس از آن ماجرا، جامهٔ گناه بر تن نکرده‌ام و من، شرم دارم که خداوند، مرا در جایگاه درخواست مهربانی ببیند و هنوز چشمانم اشک‌های لازم را نریخته و بدنم، پشیمانی شایسته را به جای نیاورده است. یوسف ﷺ به وی گفت: «پس بکوش، که همین راه، ممکن است تو را به هدف برساند، پیش از آن که عمرت سر آید و زمان را از کف بدهی». زلیخا گفت: عقیدهٔ من، چنین است و اگر پس از من زنده ماندی، خبرش به تو می‌رسد.

یوسف ﷺ دستور داد به وی، یک قنطار^۱ طلا بدهند. زلیخا گفت: روزی، حتمی است و من، گرچه گرفتار خشم شده‌ام؛ اما به پستی بر نمی‌گردم.

یکی از فرزندان یوسف ﷺ به وی گفت: این زن که بود که جگرم برایش کباب شد و دلم برایش به رحم آمد؟

یوسف ﷺ گفت: «این، جنبده‌ای اندوهگین است که در بند انتقام افتاده است». پس از آن، یوسف ﷺ با وی ازدواج کرد و او را باکره یافت. پرسید: «چگونه باکره‌ای، با این که شوهر داشتی؟».

زلیخا گفت: شوهرم، ناتوانی جنسی داشت و سر دُ مزاج بود.

۶-۳/۱

احتجاج خداوند به یوسف بر جوان زیبا

۵۲۶. **امام صادق ﷺ**: روز قیامت، زنی زیبا آورده می‌شود که به خاطر زیبایی‌اش فریب خورده است. زن می‌گوید: خدایا! مرا زیبا آفریدی و گرفتار شدم.

۱. قنطار: واحد وزنی در قدیم که به چهار هزار دینار، یکصد من، صد مثقال و ... می‌گفته‌اند.

فَيَقَالُ: أَنْتَ أَحْسَنُ أَوْ هَذِهِ؟ قَدْ حَسَّنَاهَا فَلَمْ تُفْتَنَّ، وَيُجَاءُ بِالرَّجُلِ الْحَسَنِ الَّذِي قَدْ افْتَنَّ فِي حُسْنِهِ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، حَسَّنْتَ خَلْقِي حَتَّى لَقِيتُ مِنَ النِّسَاءِ مَا لَقِيتُ، فَيُجَاءُ بِيُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقَالُ: أَنْتَ أَحْسَنُ أَوْ هَذَا؟ قَدْ حَسَّنَاهُ فَلَمْ يُفْتَنَّ، وَيُجَاءُ بِصَاحِبِ الْبَلَاءِ الَّذِي قَدْ أَصَابَتْهُ الْفِتْنَةُ فِي بَلَاءِهِ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، شَدَّدْتَ عَلَيَّ الْبَلَاءَ حَتَّى افْتَنَّتُ، فَيُوتَى بِأَيُّوبَ فَيَقَالُ: أَبْلَيْتُكَ أَشَدُّ أَوْ بَلِيَّةُ هَذَا؟ فَقَدْ ابْتَلَيْتَنِي فَلَمْ يُفْتَنَّ.^١

٤ / ١

مُوسَى الْكَاسِمُ

١ - ٤ / ١

الْعِلْمُ وَالْحِكْمَةُ فِي الشَّبَابِ

الكتاب

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ رَاسَتْوَى وَأَسْتَوَى ۖ وَكُنَّا نُحَرِّى الْمُخْسِينِ»^٢.

الحديث

٥٢٧. الإمام الصادق عليه السلام - في قول الله تعالى: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ رَاسَتْوَى وَأَسْتَوَى» -: أَشُدُّهُ ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً.^٣

٢ - ٤ / ١

غَايَةُ الْفَقْرِ

الكتاب

«فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»^٤.

١. الكافي: ج ٨ ص ٢٢٨ ح ٢٩١.

٢. القصص: ١٤.

٣. بحار الأنوار: ج ١٢ ص ٢٨٤ ح ٦٨.

٤. القصص: ٢٤.

مریم علیها السلام، آورده می‌شود و گفته می‌شود: «تو زیباتری یا این؟ او را زیبا قرار دادیم و فریفته نشد».

و نیز مرد زیبایی آورده شود که به خاطر زیبایی‌اش فریفته شده و می‌گوید: پروردگارا! مرا زیبا آفریدی و چنین، گرفتار زنان شدم.

در این هنگام، یوسف علیه السلام آورده می‌شود و به وی گفته می‌شود: «تو زیباتری یا این؟ او را زیبا قرار دادیم و فریفته نشد».

و مصیبت‌زده‌ای را می‌آورند که به خاطر مصیبت، در فتنه افتاده است و می‌گوید: پروردگارا! گرفتاری‌ام را فراوان کردی و چنین، فریب خوردم.

آن گاه، ایوب آورده شود و به وی گفته می‌شود: «گرفتاری تو بیشتر بود یا این؟ وی، گرفتار شد و فریب نخورد».



دانش و حکمت در جوانی

قرآن

«و چون [موسی] به رشد و کمال خویش رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم، و نیکوکاران را چنین، پاداش می‌دهیم».

حدیث

۵۲۷. امام صادق علیه السلام: درباره سخن خداوند تعالی: «و چون [موسی] به رشد و کمال خویش رسید» - : یعنی به هیجده سالگی رسید.

۲- ۴ / ۱

نهایت تنگ‌دستی

قرآن

«پس [موسی] برای آن دو (دختران شعیب)، [کوسفندان را] آب داده، آن گاه به سوی سایه برگشت و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که به سویم بفرستی، سخت نیازمندم».

الحديث

٥٢٨. الإمام علي عليه السلام: **إِنْ شِئْتَ ثَبِّتْ بِمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - إِذْ يَقُولُ: ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾ وَاللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ، لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ. وَلَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ، لِهَزَالِهِ وَتَشَذُّبِ لَحْمِهِ**^١.

٥٢٩. الإمام الصادق عليه السلام - فِي قَوْلِ اللَّهِ ﷻ حِكَايَةً عَنْ مُوسَى عليه السلام: **﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾ - سَأَلَ الطَّعَامَ**^٢.

٣ - ٤ / ١

شِدَّةُ الْأَمَانَةِ



الكتاب

﴿قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَتَّابِتْ أَسْتَجِرُّهُ إِنْ خَيْرٌ مِنْ أَسْتَجِرَّتِ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾^٣.

الحديث

٥٣٠. الإمام الكاظم عليه السلام - فِي قَوْلِ اللَّهِ ﷻ: **﴿يَتَّابِتْ أَسْتَجِرُّهُ إِنْ خَيْرٌ مِنْ أَسْتَجِرَّتِ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ - قَالَ لَهَا شُعَيْبٌ: يَا بَنِيَّةُ هَذَا قَوِيٌّ قَدْ عَرَفْتِهِ بِدَفْعِ الصَّخْرَةِ، الْأَمِينُ مِنْ أَيْنَ عَرَفْتِهِ؟**

قَالَتْ: يَا أَبَتِ، إِنِّي مَشَيْتُ قُدَّامَهُ، فَقَالَ: إِمْسِي مِنْ خَلْفِي فَإِنْ ضَلَلْتُ فَأَرْشِدْنِي إِلَى الطَّرِيقِ، فَإِنَّا قَوْمٌ لَا نَنْظُرُ فِي أَدْبَارِ النِّسَاءِ^٤.

٥٣١. الإمام علي عليه السلام: **فَلَمَّا رَجَعَتْ^٥ ابْنَتَا شُعَيْبٍ إِلَى شُعَيْبٍ، قَالَ لَهُمَا: أَسْرَعْتُمَا**

١. نهج البلاغة: الخطبة ١٦٠.

٢. الكافي: ج ٦ ص ٢٨٧ ح ٥.

٣. القصص: ٢٦.

٤. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٤ ص ١٩ ح ٤٩٧٤.

٥. في المصدر: «رجعتا ابنتا» وما أثبتناه هو الأصح.

حدیث

۵۲۸. امام علی علیه السلام : ... اگر می‌خواهی ، یکی دیگر [از انبیای الهی] ، را موسای کلیم الله - که درود و سلام خدا بر او باد - را نمونه [در تنگ‌دستی] بیاورم ، آن زمان که گفت : «پروردگارا! من به هر چیزی که به سویم بفرستی سخت نیازمندم» . به خدا سوگند ، از خداوند ، جز نانی که بخورد ، نخواست ؛ چرا که وی ، از سبزی‌های زمین می‌خورد ، چندان‌که به خاطر لاغری تن و تکیدگی گوشت بدن ، رنگ آن سبزی از پوست تُنک شکم او نمایان بود .

۵۲۹. امام صادق علیه السلام - درباره سخن خداوند تعالی به عنوان حکایت از موسی علیه السلام : «پروردگارا! من به هر چیزی که سویم بفرستی ، سخت نیازمندم» - : موسی علیه السلام ، غذا درخواست کرد .

۱ / ۴ - ۳

شدت امانتداری

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

قرآن

«یکی از آن دو [دختر شعیب] گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی: هم نیرومند [و هم] امانتدار است.»

حدیث

۵۳۰. امام کاظم علیه السلام : - درباره این سخن خداوند تعالی به نقل از دختر شعیب ، خطاب به پدر که : «ای پدر! او (موسی) را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی : هم نیرومند [و هم] امانتدار است» - : شعیب علیه السلام به دخترش گفت : «دخترم! نیرومندی این مرد را با برداشتن سنگ ، دانستی ، امانتداری‌اش را از کجا دانستی؟» .

دختر گفت : پدرم! من ، پیشاپیش او راه می‌رفتم . به من گفت : پشتِ سرم حرکت کن و اگر اشتباه رفتم ، راه را به من نشان بده . زیرا ما مردمانی هستیم که به پشتِ سر زنان ، نگاه نمی‌کنیم .

۵۳۱. امام علی علیه السلام : چون دختران شعیب ، نزد پدر باز گشتند ، پدر ، بدانان گفت : «زود برگشتید؟!» .

الرَّجُوعَ! فَأَخْبَرَتْهُ بِقِصَّةِ مُوسَى ﷺ وَلَمْ تَعْرِفَاهُ.

فَقَالَ شُعَيْبٌ لِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ: إِذْهَبِي إِلَيْهِ فَادْعِيهِ لِنَجْزِيَةِ أَجْرٍ مَا سَقَى لَنَا، فَجَاءَتْ إِلَيْهِ كَمَا حَكَى اللَّهُ تَعَالَى «تَمْشِي عَلَى اسْتِخْيَاءٍ»^١، فَقَالَتْ: «إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا»^٢ فَقَامَ مُوسَى ﷺ مَعَهَا وَمَشَتْ أَمَامَهُ فَسَفَقَتْهَا الرِّيحُ فَبَانَ عَجْزُهَا.

فَقَالَ لَهَا مُوسَى: تَأْخَرِي وَدُلِّينِي عَلَى الطَّرِيقِ بِخَصَاةٍ تُلْقِيهَا أَمَامِي أَتَبْعُهَا، فَأَنَا مِنْ قَوْمٍ لَا يَنْظُرُونَ فِي أَدْبَارِ النِّسَاءِ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى شُعَيْبٍ قَصَّ عَلَيْهِ قِصَّتَهُ.

فَقَالَ لَهُ شُعَيْبٌ: «لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^٣.

قَالَتْ إِحْدَى بَنَاتِ شُعَيْبٍ: «يَتَأَبَّتْ أَسْتَحْجِرُهُ إِنْ خَيْرَ مَنْ أَسْتَحْجَزَتْ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»^٤.

فَقَالَ لَهَا شُعَيْبٌ: أَمَّا قُوَّتُهُ فَقَدْ عَرَفْتِيهِ أَنَّهُ يَسْتَقِي الدَّلَّو وَحْدَهُ، فَبِمَ عَرَفْتَ أَمَانَتَهُ؟

فَقَالَتْ: إِنَّهُ لَمَّا قَالَ لِي: تَأْخَرِي عَنِّي وَدُلِّينِي عَلَى الطَّرِيقِ فَأَنَا مِنْ قَوْمٍ لَا يَنْظُرُونَ فِي أَدْبَارِ النِّسَاءِ، عَرَفْتُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ يَنْظُرُونَ فِي أَعْجَازِ النِّسَاءِ، فَهَذِهِ أَمَانَتُهُ^٥.

٤ / ٤ -

غَايَةُ الْإِخْلَاصِ

الكتاب

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِذْ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»^٦.

١- ٤. القصص: ٢٥، ٢٦.

٥. تفسير القمي: ج ٢ ص ١٣٨.

٦. مريم: ٥١.

آنان، داستان موسی علیه السلام را باز گفتند، ولی وی را نمی‌شناختند. شعیب علیه السلام، به یکی از آنان گفت: «به سویش برو و او را فراخوان تا پاداش آب دادن به گوسفندان را به وی بدهیم».

دختر به سوی موسی علیه السلام آمد و آن‌چنان که خداوند در قرآن حکایت می‌کند: ﴿با شرم، راه می‌رفت﴾ و گفت: پدرم، تو را می‌خواند تا پاداش آب دادن به گوسفندان را به تو بدهد.

موسی علیه السلام به همراه دختر برخاست. دختر از جلو حرکت می‌کرد و چون باد لباسش را تکان داد و پشتش نمایان می‌شد، موسی علیه السلام به وی گفت: «پشت سر من، حرکت کن و مرا با ریگ‌هایی که به جلو پرتاب می‌کنی، راهنمایی کن؛ چرا که ما مردمانی هستیم که به پشت سر زنان، نگاه نمی‌کنیم».

وقتی موسی علیه السلام بر شعیب علیه السلام وارد شد، داستانش را برای شعیب علیه السلام، باز گفت. شعیب علیه السلام به وی گفت: «مترس! از دست ستمگران، نجات یافتی».

یکی از دختران شعیب گفت: «ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی. هم نیرومند [و هم] امانتدار است».

شعیب علیه السلام به آن دختر گفت: نیرومندی‌اش را با کشیدن دلو از چاه به تنهایی، دانستی، امانتداری‌اش را از کجا شناختی؟

دختر گفت: آن‌گاه که به من گفت: «پشت سرم حرکت کن و مرا راهنمایی نما؛ چرا که ما مردمانی هستیم که به پشت سر زنان، نگاه نمی‌کنیم»، دانستم که او از مردمانی است که به پشت سر زنان، نگاه نمی‌کند و این، نشانه امانتداری‌اش بود.

۴ - ۴ / ۱

نهایت اخلاص

قرآن

«و در این کتاب، از موسی یاد کن؛ زیرا که او دارای [بالاترین مرتبه] اخلاص، و رسول و پیامبر [والا مقامی] بود»

﴿قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا﴾^١.

الحديث

٥٣٢. بحار الأنوار عن أبي حازم: ... فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى شُعَيْبٍ إِذَا هُوَ بِالْعِشَاءِ مُهَيَّأً، فَقَالَ لَهُ شُعَيْبٌ: اجْلِسْ يَا شَابُّ فَتَعَشَّ.

فَقَالَ لَهُ مُوسَى: أَعُوذُ بِاللَّهِ.

قَالَ شُعَيْبٌ: وَلِمَ ذَلِكَ أَلَسْتَ بِجَائِعٍ؟

قَالَ: بَلَى، وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ يَكُونَ هَذَا عِوَضًا لِمَا سَقَيْتَ لَهُمَا، وَإِنَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ لَا نَبِيعُ شَيْئًا مِنْ عَمَلِ الْآخِرَةِ بِمِلءِ الْأَرْضِ ذَهَبًا.

فَقَالَ لَهُ شُعَيْبٌ: لَا وَاللَّهِ يَا شَابُّ، وَلَكِنَّهَا عَادَتِي وَعَادَةُ آبَائِي، نُقْرِي الضَّيْفَ وَنُطْعِمُ الطَّعَامَ.

قَالَ: فَجَلَسَ مُوسَى يَأْكُلُ^٢.

٥ - ٤ / ١

إِجَارَةُ النَّفْسِ لِلزَّوْاجِ

الكتاب

﴿قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُزَنِي ثَمَانِي جَجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَ عَلَيْكَ سِتْرَ دُنْيِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيُّمَا الْأَجْلَيْنِ قَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ^٣.

الحديث

٥٣٣. رسول الله ﷺ: إِنَّ مُوسَى آجَرَ نَفْسَهُ ثَمَانِي سِنِينَ أَوْ عَشْرًا، عَلَى عِفَّةٍ فَرَجِهِ وَ

١. القصص: ٢٥.

٢. بحار الأنوار: ج ١٣ ص ٢١.

٣. القصص: ٢٧ و ٢٨.

«دختر [شعیب] گفت: پدرم تو را می‌طلبد تا پاداش آب دادن به [گوسفندان] ما را به تو بدهد».

حدیث

۵۳۲. بحار الأنوار - به نقل از ابو حازم - : چون موسی علیه السلام بر شعیب علیه السلام وارد شد، شعیب علیه السلام، آماده شام خوردن بود. به وی گفت: «جوان! بنشین و شام بخور». موسی علیه السلام گفت: به خدا پناه می‌برم! شعیب علیه السلام گفت: «چرا! مگر گرسنه نیستی؟».

موسی علیه السلام گفت: چرا، ولی می‌ترسم این، مزد آب دادن به [گوسفندان] آن دو دختر باشد. و ما خاندانی هستیم که کار برای آخرت را به یک سرزمین طلا نمی‌فروشیم.

آن گاه، شعیب علیه السلام به موسی علیه السلام گفت: «نه. به خدا سوگند، ای جوان! این روش من و پدران من است. میهمان را گرامی می‌داریم و از وی، پذیرایی می‌کنیم». موسی علیه السلام، نشست و غذا خورد.

۵ - ۴ / ۱

اجیر شدن برای ازدواج

قرآن

«[شعیب] گفت: من می‌خواهم یکی از آن دو دختر خود را [که مشاهده می‌کنی] به نکاح تو درآورم، به این [شرط] که هشت سال برای من کار کنی، و اگر ده سال را تمام گردانی، اختیار با توست، و نمی‌خواهم بر تو سخت بگیرم، و مرا - إن شاء الله - از درستکاران خواهی یافت. [موسی] گفت: این، [قرارداد] میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم، بر من تعدی [روا] نباشد، و خدا بر آنچه می‌گوییم، وکیل است».

حدیث

۵۳۳. پیامبر صلی الله علیه و آله: به راستی که موسی علیه السلام، خود را هشت سال یا ده سال، اجیر کرد تا عفت جنسی و غذایش را حفظ کند.

طعام بطنیہ^۱ .

۵۳۳. الإمام عليؑ : قَالَ لَهُ - أَيِّ لِمُوسَى - شُعَيْبٌ : «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُزَنِي ثَمَنِي حَجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» .

فَقَالَ لَهُ مُوسَى : «ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيُّمَا الْأَجْلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ»
أَي لَا سَبِيلَ عَلَيَّ إِنْ عَمِلْتُ عَشْرَ سِنِينَ أَوْ ثَمَانِي سِنِينَ ، فَقَالَ مُوسَى : «اللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ»^۲ .

۵ / ۱

أَصْحَابُ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ

الكتاب

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا * إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا * فَضَرْبَنَا عَلَى أَعْدَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا * ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَبْلُغَ أَئِ الْمَرْجُومِينَ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا * نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى * وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِنَّهَا لَفُتْنَانَا إِذَا شِطَطْنَا * هَتُولَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا * وَإِنْ أَعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْزُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْرَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا * وَتَرَى الشُّفُسَ إِذَا طَلَعَتْ تَرُورُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ إِلَهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا * وَخَسِبَ إِلَهُمُ الْيَاقَاظُ وَهُمْ رُقُودٌ وَنَقَلْنَاهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا * وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ

۱. سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۸۱۷ ح ۲۴۴۲.

۲. تفسير القمي: ج ۲ ص ۱۳۸.

۵۳۳. امام علی علیه السلام : شعیب رضی الله عنه به [موسی رضی الله عنه] گفت : «می‌خواهم یکی از آن دو دختر خود را به نکاح تو درآورم ، به این شرط که هشت سال برای من کار کنی ، و اگر ده سال را تمام گردانی ، اختیار با توست و نمی‌خواهم بر تو سخت بگیرم و مرا -إن شاء الله- از درستکاران خواهی یافت» .

موسی رضی الله عنه به [شعیب رضی الله عنه] گفت : این ، قرارداد میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم ، بر من تعدی نباشد ؛ یعنی سلطه‌ای بر من نباشد اگر ده سال یا هشت سال کار کردم . سپس موسی رضی الله عنه گفت : «و خدا بر آنچه می‌گوییم ، وکیل است» .

۵/۱

اصحاب کف و رقیم

قرآن

«مگر پنداشته‌ای اصحاب کف و رقیم (سنگ نبشته) از آیات شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟ آن گاه که جوانان به سوی غار، پناه جستند و گفتند: پروردگار ما! از جانب خود، به ما رحمتی بخش و کار ما را برای ما به سامان رسان. پس در آن غار، سالیانی چند بر گوش‌هایشان پرده زدیم. آن گاه، آنان را بیدار کردیم، تا بدانیم کدام یک از آن دو دسته، مدت درنگشان را بهتر حساب کرده‌اند. ما خبرشان را بر تو، درست حکایت می‌کنیم: آنان، جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم. و دل‌هایشان را استوار گردانیدیم، آن گاه که [به قصد مخالفت با شرک] برخاستند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است. جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند، که در این صورت، قطعاً ناصواب گفته‌ایم. این قوم ما، جز او معبودانی اختیار کرده‌اند. چرا بر [حقانیت] آنها برهانی آشکار نمی‌آورند؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد؟ و چون از آنها و از آنچه جز خدا می‌پرستند، کناره گرفتید، پس به غار، پناه جوید، تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند و برای شما در کارتان گشایشی فراهم سازد. و آفتاب را می‌بینی که چون بر می‌آید، از غارشان به سمت راست، مایل است، و چون فرو می‌شود، از سمت چپ، دامن بر می‌چیند، در حالی که آنان، در جایی فراخ از آن [غار قرار گرفته]‌اند. این، از نشانه‌های [قدرت] خداست. خدا، هر که را راهنمایی کند، او راهیافته است، و هر که را بی‌راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت. و می‌پنداری که ایشان بیدارند، در حالی که خفته‌اند و آنها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم، و سگشان بر آستانه [ی غار]، دو دست خود را دراز کرده [بود]. اگر بر حال آنان اطلاع می‌یافتی، گریزان، روی از آنها بر می‌تافتی و از [مشاهده] آنها، آکنده از بیم می‌شدی. و این چنین، بیدارشان کردیم، تا میان خود، از

يَخْسَاءُ لَوْ بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا * إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا * وَكَذَلِكَ أَعِزَّنَا عَلَيْهِمْ بِإِغْلَامُوا أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّلُ عَنِ بَيْنِهِمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا أَيْبُونَا عَلَيْهِمْ بَيْنَيْنَا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا * سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كُذِّبُوا وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَابِقُهُمْ كُذِّبُوا وَرَجُلٌ بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كُذِّبُوا قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَهَرَ وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا * وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ سَائِيَ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَنْشَأَ اللَّهُ وَادَّكُرَ رَبُّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّيَ لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا * وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا^١.

الحديث

٥٣٥. الإمام الصادق عليه السلام - في قوله: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»: هُمْ قَوْمٌ فَزَّوْا وَكُتِبَ لَكَ ذَلِكَ الزَّمَانِ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَعَشَائِرِهِمْ فِي صُحُفٍ مِنْ رِصَاصٍ فَهُوَ قَوْلُهُ: «أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ»^٢.

٥٣٦. تفسير القمي - في قوله: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»: قَدْ آتَيْنَاكَ مِنَ الْآيَاتِ مَا هُوَ أَعْجَبُ مِنْهُ، وَهُمْ فِتْيَةٌ كَانُوا فِي الْفَتْرَةِ بَيْنَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَمُحَمَّدٍ ﷺ، وَأَمَّا الرَّقِيمُ فَهُمَا لَوْحَانِ مِنْ نُحَاسٍ مَرْقُومٌ أَيْ مَكْتُوبٌ فِيهِمَا أَمْرُ الْفِتْيَةِ، وَأَمْرُ إِسْلَامِهِمْ، وَمَا أَرَادَ مِنْهُمْ دَقْيَانُوسُ الْمَلِكُ وَكَيْفَ كَانَ أَمْرُهُمْ وَحَالُهُمْ^٣.

٥٣٧. الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا فِي زَمَنِ مَلِكٍ جَبَّارٍ عَاتٍ وَكَانَ يَدْعُو أَهْلَ مَمْلَكَتِهِ إِلَى عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ، فَمَنْ لَمْ يُجِبْهُ قَتَلَهُ، وَكَانَ هَؤُلَاءِ

١. الكهف: ٩-٢٥.

٢. تفسير العياشي: ج ٢ ص ٢٢١ ح ٥.

٣. تفسير القمي: ج ٢ ص ٣١.

یکدیگر پرسش کنند. گوینده‌ای از آنان گفت: چه قدر مانده‌اید؟ گفتند: روزی یا پاره‌ای از روز را مانده‌ایم. [سرانجام] گفتند: پروردگارتان به آنچه مانده‌اید، داناتر است. اینک، یکی از خودتان را با این پول خود به شهر بفرستید، تا ببیند کدام یک از غذاهای آن، پاکیزه‌تر است و از آن، غذایی برایتان بیاورد، و باید زیرکی به خرج دهد و هیچ کس را از [حال] شما آگاه نگرداند. چرا که اگر آنان بر شما دست یابند، سنگسارتان می‌کنند یا شما را به کیش خود، باز می‌گردانند و در آن صورت، هرگز روی رستگاری نخواهید دید. و بدین گونه، [مردم آن دیار را] بر حالشان آگاه ساختیم، تا بدانند که وعده خدا راست است و [در فرا رسیدن] قیامت، هیچ شکّی نیست. هنگامی که میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع می‌کردند، پس [عده‌ای] گفتند: بر روی آنها ساختمانی بنا کنید. پروردگارشان به [حال] آنان داناتر است. [سرانجام]، کسانی که بر کارشان غلبه یافتند، گفتند: حتماً برایشان معبدی بنا خواهیم کرد. به زودی خواهند گفت: سه تن بودند [و] چهارمین آنها سگشان بود. و می‌گویند: پنج تن بودند [و] ششمین آنها سگشان بود. تیر در تاریکی می‌اندازند. و [عده‌ای] می‌گویند: هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود. بگو: پروردگارم به شماره آنها آگاه‌تر است، جز اندکی [کسی شماره] آنها را نمی‌داند. پس، درباره ایشان، جز به صورت ظاهر، جدال مکن و در مورد آنها از هیچ کس جویا مشو. و زنهار! در مورد چیزی مگوی که من، آن را فردا انجام خواهم داد. مگر آن که خدا بخواهد، و چون فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن و بگو: امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیک‌تر از این به صواب است، هدایت کند. و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نه سال [نیز بر آن] افزودند.

حدیث

۵۳۵. امام صادق علیه السلام - درباره این آیه: ﴿مگر پنداشته‌ای اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟﴾ -: آنان، مردمانی بودند که فرار کردند و پادشاه آن زمان، نام آنان و پدران و خاندان آنان را در برگ‌هایی از سرب نوشت، و این، معنای آیه است: اصحاب کهف و رقیم.

۵۳۶. تفسیر القمی - درباره این آیه ﴿مگر پنداشته‌ای اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟﴾ -: یعنی ما به تو نشانه‌هایی شگفت‌تر از آن، نشان دادیم. آنان، جوان مردانی بودند که در فاصله میان دوران عیسی بن مریم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله، زندگی می‌کردند. و اما رقیم، دو لوح مسی بود که بر آنها شرح حال آنان و اسلام آوردنشان و خواسته دقیانوس پادشاه و فرجام کار و حالشان، نوشته شده بود.

۵۳۷. امام صادق علیه السلام : اصحاب کهف و رقیم، در زمان پادشاهی جبار و طغیانگر، زندگی

قَوْمًا مُؤْمِنِينَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ ۖ وَكُلَّ الْمَلِكِ بِبَابِ الْمَدِينَةِ وَكَلَاءَ وَلَمْ يَدْعَ أَحَدًا يَخْرُجُ حَتَّىٰ يَسْجُدَ لِلْأَصْنَامِ، فَخَرَجَ هَؤُلَاءِ بِحِيلَةِ الصَّيْدِ وَذَلِكَ أَنَّهُمْ مَرَوْا بِرَاعٍ فِي طَرِيقِهِمْ فَدَعَوْهُ إِلَىٰ أَمْرِهِمْ فَلَمْ يُجِبْهُمْ وَكَانَ مَعَ الرَّاعِي كَلْبٌ فَأَجَابَهُمُ الْكَلْبُ وَخَرَجَ مَعَهُمْ... فَلَمَّا أَمْسَوْا دَخَلُوا ذَلِكَ الْكَهْفَ وَالْكَلْبُ مَعَهُمْ، فَأَلْقَى اللَّهُ عَلَيْهِمُ النَّعَاسَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا﴾، فَنَامُوا حَتَّىٰ أَهْلَكَ اللَّهُ ذَلِكَ الْمَلِكَ وَأَهْلَ مَمْلَكَتِهِ، وَذَهَبَ ذَلِكَ الزَّمَانُ وَجَاءَ زَمَانٌ آخَرُ وَقَوْمٌ آخَرُونَ، ثُمَّ اتَّبَعُوا فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: كَمْ نَمْنَا هَاهُنَا؟ فَنَظَرُوا إِلَى الشَّمْسِ قَدِ ارْتَفَعَتْ فَقَالُوا: نَمْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ، ثُمَّ قَالُوا لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ: خُذْ هَذَا الْوَرَقَ وَادْخُلِ الْمَدِينَةَ مُسْتَكْرًا لَا يَعْرِفُوكَ فَاشْتَرِ لَنَا طَعَامًا؛ فَإِنَّهُمْ إِنْ عَلِمُوا بِنَا وَعَرَفُونَا يَقْتُلُونَا أَوْ يُزِدُونَا فِي دِينِهِمْ، فَجَاءَ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَرَأَى مَدِينَةً بِخِلَافِ الَّذِي عَهْدَهَا وَرَأَى قَوْمًا بِخِلَافِ أَوْلِيكَ لَمْ يَعْرِفْهُمْ وَلَمْ يَعْرِفُوا لُغَتَهُ وَلَمْ يَعْرِفْ لُغَتَهُمْ.

فَقَالُوا لَهُ: مَنْ أَنْتَ، وَمِنْ أَيْنَ جِئْتَ؟ فَأَخْبَرَهُمْ فَخَرَجَ مَلِكُ تِلْكَ الْمَدِينَةِ مَعَ أَصْحَابِهِ وَالرَّجُلُ مَعَهُمْ حَتَّىٰ وَقَفُوا عَلَىٰ بَابِ الْكَهْفِ وَأَقْبَلُوا يَتَطَلَّعُونَ فِيهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: هَؤُلَاءِ ثَلَاثَةٌ وَرَابِعُهُمْ كُلُّهُمْ.

وَقَالَ بَعْضُهُمْ: خَمْسَةٌ وَسَادِسُهُمْ كُلُّهُمْ.

وَقَالَ بَعْضُهُمْ: هُمْ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كُلُّهُمْ وَحَاجِبُهُمُ اللَّهُ ۖ بِحِجَابٍ مِنْ الرُّعْبِ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَقْدَمُ بِالدُّخُولِ عَلَيْهِمْ غَيْرُ صَاحِبِهِمْ، فَإِنَّهُ لَمَّا دَخَلَ إِلَيْهِمْ وَجَدَهُمْ خَائِفِينَ أَنْ يَكُونَ أَصْحَابُ دَقْيَانُوسَ شَعَرُوا بِهِمْ فَأَخْبَرَهُمْ صَاحِبُهُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا نَائِمِينَ هَذَا الزَّمَنَ الطَّوِيلَ، وَأَنَّهُمْ آيَةٌ لِلنَّاسِ فَبَكَوْا وَسَلَّوْا اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُعِيدَهُمْ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ نَائِمِينَ كَمَا كَانُوا.

ثُمَّ قَالَ الْمَلِكُ: يَنْبَغِي أَنْ نَبْنِيَ هَاهُنَا مَسْجِدًا وَنَزُورَهُ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ

می‌کردند. وی، مردم سرزمینش را به پرستش بت‌ها فرا می‌خواند و هر کس اجابت نمی‌کرد، او را می‌کشت. اینان، مردمانی مؤمن بودند که خداوند ﷻ را پرستش می‌کردند. پادشاه، بر دروازه شهر، نمایندگان گماشت و نمی‌گذاشت کسی بیرون برود، مگر بر بت‌ها سجده کند.

آنان، با به بهانه شکار، بیرون رفتند. در میان راه، بر چوپانی گذشتند. وی را به کیش خود دعوت کردند؛ ولی چوپان، اجابت نکرد. با چوپان، سگی بود و سگ، اجابت کرد و با آنان بیرون رفت... چون شب شد، بدان غار داخل شدند و سگ، همراه آنان بود. خداوند، بر آنان خوابی مستولی کرد، چنان که در قرآن فرموده است: «پس در آن غار، سالیانی چند بر گوش‌هایشان پرده زدیم».

آنان، خوابیدند تا خداوند، آن پادشاه و مردمانش را نابود ساخت. آن دوران، سپری شد و دوره جدید و مردمانی جدید آمدند. آن گاه، آنان از خواب برخاستند. به یکدیگر گفتند: چه قدر در این جا خوابیدیم؟ به خورشید نگریستند که بالا آمده بود و گفتند: یک روز یا پاره‌ای از روز. آن گاه به یکی از خود گفتند: این پول را بگیر و به صورت ناشناس، وارد شهر شو تا تو را شناسند و برای ما غذایی تهیه کن؛ چرا که اگر از ما اطلاع یابند و ما را بشناسند، خواهند کشت و یا به دین خود برمی‌گردانند.

آن مرد آمد و شهر را به گونه‌ای دیگر یافت و مردمان را بر خلاف مردمان زمان خود دید. آنان را نمی‌شناخت و آنان، زبان او را نمی‌فهمیدند و وی، زبان آنان را نمی‌فهمید. مردم به وی گفتند: کیستی و از کجا آمده‌ای؟

داستان را به آنان گفت. پادشاه و مردم شهر، همراه آن مرد از شهر بیرون آمده، بر در غار ایستادند و به درون، سر می‌کشیدند. برخی گفتند: «آنان، سه نفرند و چهارم آنان سگ آنهاست» و برخی گفتند: «پنج نفرند و سگشان، ششمین آنهاست» و برخی گفتند: «هفت نفرند و سگشان هفتمین آنهاست». خداوند ﷻ، پرده‌ای از ترس و زُعب را حجاب آنان قرار داد و کسی جرئت وارد شدن نداشت، جز رفیق آنها. وقتی او داخل غار شد، یارانش در هراس و

مُؤْمِنُونَ، فَلَهُمْ فِي كُلِّ سَنَةٍ نَقْلَتَانِ يَنَامُونَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ عَلَى جُنُوبِهِمُ الْيَمْنَى،
وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ عَلَى جُنُوبِهِمُ الْيُسْرَى، وَالْكَلْبُ مَعَهُمْ قَدْ بَسَطَ ذِرَاعِيهِ بِفَنَاءِ
الْكَهْفِ.^١

۵۳۸. تفسیر العیاشی عن سلیمان بن جعفر النُّهْدِي: قَالَ لِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: يَا
سُلَيْمَانُ، مَنْ الْفَتَى؟

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! الْفَتَى عِنْدَنَا الشَّابُّ.

قَالَ لِي: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا كُلُّهُمْ كُهُولًا فَسَمَّاَهُمُ اللَّهُ فِتْيَةً
بِإِيمَانِهِمْ، يَا سُلَيْمَانُ، مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَاتَّقَى فَهُوَ الْفَتَى.^٢



مرکز تحقیق و تفسیر متون اسلامی

۱. تفسیر القمّی: ج ۲ ص ۳۲.

۲. تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۳۲۳ ح ۱۱.

ترس دید که مبادا یاران دقیانوس بر آنان دست یافته‌اند. وی به آنان گزارش داد که این مدت طولانی در خواب بوده‌اند و آنان برای مردم، نشانه‌اند. همه گریستند و از خداوند خواستند که آنان را به خواب برگرداند، چنان که در خواب بودند. پادشاه گفت: سزاوار است در این جا مسجدی بسازیم و آن را زیارت کنیم؛ چرا که اینها مردمانی مؤمن‌اند.

آنان، در هر سال، دو بار حرکت می‌کردند، شش ماه بر پهلوی راست می‌خوابیدند و شش ماه بر پهلوی چپ، و سگ به همراه آنان، دست‌هایش را بر در غار، پهن کرده بود.

۵۳۸. تفسیر العیاشی - به نقل از سلیمان بن جعفر نهدی -: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای سلیمان! جوان مرد کیست؟».

گفتم: جانم فدایت! جوان مرد نزد ما همان جوان است.

به من فرمود: «آیا نمی‌دانستی که اصحاب کهف، همه میان سال بودند و خداوند به خاطر ایمانشان، آنان را جوان مرد نامید؟ ای سلیمان! آن که به خدا ایمان آورد و تقوا پیشه کند، جوان مرد است.».

الفصل الثاني

أَسْوَةُ النَّسَبَاتِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ

١ / ٢

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

الكتاب

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» ١.

الحديث

٥٣٩. الإمام الصادق عليه السلام: انْهَزَمَ النَّاسُ يَوْمَ أَحَدٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَغَضِبَ غَضَباً شَدِيداً، قَالَ: وَكَانَ إِذَا غَضِبَ انْحَدَرَ عَنْ جَنْبِهِ مِثْلُ اللَّوْلُو مِنَ الْعَرَقِ، قَالَ: فَنَظَرَ فَإِذَا عَلَيَّ ﷺ إِلَى جَنْبِهِ فَقَالَ لَهُ: الْحَقُّ بَيْنِي أَيْبِكَ مَعَ مَنْ انْهَزَمَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِي بِكَ أَسْوَةٌ.

قَالَ: فَكَفَنِي هَؤُلَاءِ فَحَمَلَ فَضْرَبَ أَوَّلَ مَنْ لَقِيَ مِنْهُمْ.

فَقَالَ: جِبْرِئِيلُ ﷺ: إِنَّ هَذِهِ لَهِيَ الْمَوَاسَاةُ يَا مُحَمَّدُ.

فَقَالَ: إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ.

فَقَالَ جِبْرِئِيلُ ﷺ: وَأَنَا مِنْكُمَا يَا مُحَمَّدُ.

فصل دوم الکویابی از اهل بیت برای جوانان

۱/۲

امیرمؤمنان

قرآن

«و در میان مردم، کسی (علی بن ابی طالب) است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به بندگان، مهربان است».

حدیث

۵۳۹. امام صادق علیه السلام: در روز نبرد اُحُد، مردم از اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله گریختند. پیامبر خدا به شدت خشمگین شد و هرگاه خشمگین می‌شد، از گونه‌هایش عرق، مانند مروارید، فرو می‌ریخت. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه کرد و علی علیه السلام را در کنار خود دید. به وی فرمود: «تو هم به [آن دسته از] برادرانت که از پیامبر خدا گریختند، بپیوند».

علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! تو برایم الگو هستی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پس مرا از شتر اینها در امان بدار».

علی علیه السلام بر آنان یورش بُرد و به نخستین کسی که از دشمن دید، ضربتی زد.

جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! این همان مَواسات (از خود گذشتگی/فداکاری)^۱ است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او از من است و من از اویم».

۱. مَواسات به معنای آن است که کسی، دیگری را در مال و جان، همچون خویشتن بشمارد (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا،

ذیل «مَواسات»).

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى جَبْرِئِيلَ ﷺ عَلَى كُرْسِيِّ مِنْ ذَهَبٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ يَقُولُ: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ.^١

٥٣٠. رسول الله ﷺ - عِنْدَ مُبَارَزَةِ الْإِمَامِ عَلِيِّ ﷺ عَمْرُو بْنُ عَبْدِوُدٍّ -: بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشُّرْكِ كُلِّهِ.^٢

٥٣١. تاريخ الطبري عن أبي رافع: لَمَّا قَتَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَصْحَابَ الْأَلْوِيَةِ أَبْصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَمَاعَةً مِنْ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ، فَقَالَ لِعَلِيِّ: إِحْمِلْ عَلَيْهِمْ، فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ، فَفَرَّقَ جَمْعَهُمْ، وَقَتَلَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُمَحِيَّ.

قَالَ: ثُمَّ أَبْصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَمَاعَةً مِنْ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ، فَقَالَ لِعَلِيِّ: إِحْمِلْ عَلَيْهِمْ، فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ فَفَرَّقَ جَمَاعَتَهُمْ، وَقَتَلَ شَيْبَةَ بْنَ مَالِكٍ أَحَدَ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ.

فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هَذِهِ لِلْمُؤَاسَاةِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ.

فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: وَأَنَا مِنْكُمْ، قَالَ: فَسَمِعُوا صَوْتًا:

لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ^٣

٥٣٢. تذكرة الخواص: ذَكَرَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي الْفَضَائِلِ أَنَّهُمْ سَمِعُوا تَكْبِيرًا مِنَ السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَقَائِلًا يَقُولُ:

لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ

فَاسْتَأْذَنَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُنْشِدَ شِعْرًا فَأَذِنَ لَهُ، فَقَالَ:

١. الكافي: ج ٨ ص ١١٠ ح ٩٠.

٢. كنز الفوائد: ج ١ ص ٢٩٧.

٣. تاريخ الطبري: ج ٢ ص ٥١٤.

جبرئیل علیه السلام هم گفت: و من از شما میم، ای محمدا

امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل علیه السلام نظر افکند که بر تختی طلایی میان آسمان و زمین نشسته و میگوید: شمشیری جز ذو الفقار و جوان مردی جز علی نیست».

۵۴۰. پیامبر صلی الله علیه و آله - به هنگام رویارویی امام علی علیه السلام با عمرو بن عبدود - : تمام ایمان در برابر تمام شرک، ظاهر گشت.

۵۴۱. تاریخ الطبری - به نقل از ابو رافع - : هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام [در نبرد اُحد،] پرچمداران را گشت، چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر گروهی از مشرکان قریش افتاد. به علی علیه السلام فرمود: «بر آنان یورش ببر!».

علی علیه السلام بر آنان حمله برد و آنان را پراکنده ساخت و عمرو بن عبد الله جُمَحی را به قتل رسانید. پس، چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر گروهی دیگر از مشرکان قریش افتاد و به علی علیه السلام فرمود: «بر آنان یورش ببر!».

علی علیه السلام بر آنان حمله کرد و آنان را پراکنده ساخت و شیبۀ بن مالک، یکی از افراد قبیله بنی عامر بن لؤی را به قتل رسانید. در این هنگام، جبرئیل علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! این همان مواسات است. آن گاه، پیامبر خدا فرمود: «به راستی که او از من است و من از اویم»، و جبرئیل علیه السلام گفت: و من از شما میم.

آن گاه، صدایی را شنیدند که می گفت: «شمشیری جز ذو الفقار و جوان مردی جز علی نیست».

۵۴۲. تذکرة الخواص: احمد بن حنبل در کتاب الفضائل، روایت می کند که مردمان در آن روز (جنگ اُحد)، صدای تکبیری از آسمان شنیدند و نیز شنیدند که کسی می گفت:

«شمشیری جز ذو الفقار /

و جوان مردی جز علی نیست».

حسان بن ثابت، از پیامبر خدا اجازه خواست که شعری بسراید.

پیامبر صلی الله علیه و آله به وی اجازه داد و حسان، چنین سرود:

جَبْرِيلُ نَادَى مُعَلَّنًا وَالتَّقَعُّ لَيْسَ بِمُنْجَلِي
وَالْمُسْلِمُونَ قَدْ أَحْدَقُوا حَوْلَ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ
لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَا وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ^١

٥٢٣. الإمام الباقر عليه السلام - فِي وَصْفِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عليه السلام :- وَإِنْ كَانَ صَاحِبُكُمْ لَيَجْلِسُ جَلَسَةَ الْعَبْدِ، وَيَأْكُلُ أَكْلَةَ الْعَبْدِ، وَيُطْعَمُ النَّاسَ خُبْزَ الْبُرِّ وَاللَّحْمَ، وَيَرْجِعُ إِلَى أَهْلِهِ فَيَأْكُلُ الْخُبْزَ وَالزَّيْتِ، وَإِنْ كَانَ لَيَشْتَرِي الْقَمِيصَ السُّنْبُلَانِيَّ، ثُمَّ يُخَيِّرُ غَلَامَهُ خَيْرَهُمَا، ثُمَّ يَلْبَسُ الْبَاقِيَّ، فَإِذَا جَازَ أَصَابِعُهُ قَطْعَهُ، وَإِذَا جَازَ كَعْبَهُ حَذْفَهُ، وَمَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرَانِ قَطُّ كِلَاهُمَا لِلَّهِ رِضَى إِلَّا أَخَذَ بِأَشَدِّهِمَا عَلَى بَدَنِهِ.

وَلَقَدْ وَلَّى النَّاسَ خَمْسَ سِنِينَ فَمَا وَضَعَ أَجْرَةً عَلَى أَجْرَةٍ وَلَا لَبَنَةً عَلَى لَبَنَةٍ، وَلَا أَقْطَعَ قَطِيعَةً، وَلَا أَوْزَتْ بَيْضَاءَ وَلَا حُمْرَاءَ إِلَّا سَبْعِينَ دِرْهَمٍ فَضَلَّتْ مِنْ عَطَايَاهُ، أَرَادَ أَنْ يَتَنَاعَ لِأَهْلِهِ بِهَا خَادِمًا، وَمَا أَطَاقَ أَخَذَ عَمَلَهُ، وَإِنْ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام لَيَنْظُرُ فِي الْكِتَابِ مِنْ كُتُبِ عَلِيِّ عليه السلام فَيَضْرِبُ بِهِ الْأَرْضَ، وَيَقُولُ: مَنْ يُطِيقُ هَذَا.^٢

٥٢٤. الإمام الصادق عليه السلام : إِنَّ وَلِيَّ عَلِيِّ عليه السلام لَا يَأْكُلُ إِلَّا الْحَلَالَ؛ لِأَنَّ صَاحِبَهُ كَانَ كَذَلِكَ... أَمَّا وَالَّذِي ذَهَبَ بِنَفْسِهِ، مَا أَكَلَ مِنَ الدُّنْيَا حَرَامًا قَلِيلًا وَلَا كَثِيرًا حَتَّى فَارَقَهَا، وَلَا عَرَضَ لَهُ أَمْرَانِ كِلَاهُمَا لِلَّهِ طَاعَةٌ إِلَّا أَخَذَ بِأَشَدِّهِمَا عَلَى بَدَنِهِ، وَلَا نَزَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَدِيدَةٌ قَطُّ إِلَّا وَجَّهَهُ فِيهَا ثِقَةً بِهِ، وَلَا أَطَاقَ أَخَذَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَمَلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْدَهُ غَيْرُهُ، وَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ عَمَلَ رَجُلٍ كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَى الْجَنَّةِ وَالنَّارِ.

١. تذكرة الخواص: ص ٢٦؛ الصراط المستقيم: ج ١ ص ٢٥٨ نحوه.

٢. الكافي: ج ٨ ص ١٣٠ ح ١٠٠.

جبرئیل، آشکارا فریاد کرد /

و هنوز فتنه‌ها آشکار نشده بود

- در حالی که مسلمانان /

گرد پیامبر مُرسل، حلقه زده بودند :-

«شمشیری جز ذو الفقار /

و جوان مردی جز علی نیست».

۵۲۳. امام باقر علیه السلام - در توصیف امام علی علیه السلام :- رهبر شما مانند بردگان می‌نشست، مانند بردگان غذا می‌خورد، نان گندم و گوشت را به مردم، می‌خوراند و خود به خانه برمی‌گشت و نان [جو] و روغن زیتون می‌خورد. [دو] پیراهن سُنبُلانی^۱ می‌خرید و به غلامش می‌فرمود تا بهترین [آن دو] را انتخاب کند و خود، دیگری را می‌پوشید و اگر آستینش از انگشتانش بلندتر بود، آن را قیچی می‌کرد و اگر از قوزک پایش درازتر بود، آن را می‌برید و هرگاه دو کار بر او روی می‌آورد که در هر دو [موجب] خشنودی خداوند بود، سخت‌ترین بر جسم خود را برمی‌گزید.

او پنج سال زمامدار مردم بود و آجری روی آجر و خشتی روی خشت گذاشت و زمینی از زمین‌های خراج [و اموال عمومی] را به کسی نبخشید و درم و دیناری به ارث نگذاشت، جز هفتصد درهم که از بخشش‌هایش زیاده آمده بود و می‌خواست برای خانواده‌اش مستخدمی خریداری کند. کسی را توان کاری که او انجام می‌داد، نبود.

علی بن حسین علیه السلام در نوشته‌های علی علیه السلام می‌نگریست و بر زمین می‌کوبید و می‌فرمود: «کیست که بتواند چنین کند؟»^۲.

۵۲۴. امام صادق علیه السلام : دوستدار علی علیه السلام جز حلال نمی‌خورد؛ زیرا رهبرش چنین بود. سوگند به خدایی که جان او را گرفت، از مال دنیا حرامی را تناول نکرد، نه کم و نه زیاد، تا از دنیا رحلت کرد. و هیچ‌گاه دو کار بر او عرضه نشد که در هر دو مورد، خشنودی خدا بود، جز آن که سخت‌ترینش را بر جسم خود برمی‌گزید، و هیچ حادثه دشواری بر پیامبر صلی الله علیه و آله روی نیاورد، جز آن که به جهت اطمینان و اعتماد، علی علیه السلام را بدان مأمور کرد. هیچ یک از امت اسلامی

۱. سُنبُلانی، پیراهنی بلند و منسوب به شهری در روم است (القاموس، فیروزآبادی).

۲. ظاهراً در این نوشته‌ها، فهرستی از اعمال خیر و عبادات امام علی علیه السلام و از جمله، شمار بردگان آزاد شده توسط ایشان، آمده بود.

وَلَقَدْ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ صُلْبِ مَالِهِ، كُلُّ ذَلِكَ تَحَقَّى^١ فِيهِ يَدَاهُ، وَتَعَرَّقَ جَبِينُهُ، التَّمَّاسَ وَجْهَ اللَّهِ ﷻ وَالْخَلَاصِ مِنَ النَّارِ، وَمَا كَانَ قُوَّتُهُ إِلَّا الْخَلَّ وَالزَّيْتِ، وَحَلَوَاهُ الثَّمَرُ إِذَا وَجَدَهُ، وَمَلْبُوسُهُ الْكَرَابِيسُ، فَإِذَا فَضَلَ عَنْ ثِيَابِهِ شَيْءٌ دَعَا بِالْجَلَمِ فَجَزَّهٗ^٢.

٥٤٥. مروج الذهب: دَخَلَ ضِرَارُ بْنُ ضَمْرَةَ؛ وَكَانَ مِنْ خَوَاصِّ عَلِيِّ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَافِدًا، فَقَالَ لَهُ: صِفْ لِي عَلِيًّا.

قَالَ: أَعْفَنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ مُعَاوِيَةُ: لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ.

فَقَالَ: أَمَّا إِذَا كَانَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ فَإِنَّهُ كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمَدَى، شَدِيدَ الْقُوَى، يَقُولُ فَصْلًا، وَيَحْكُمُ عَدْلًا، يَتَفَجَّرُ الْعِلْمُ مِنْ جَوَانِبِهِ، وَتَنْطِقُ الْحِكْمَةُ مِنْ نَوَاحِيهِ، يُعْجِبُهُ مِنَ الطَّعَامِ مَا خَشِنَ، وَمِنَ اللَّبَاسِ مَا قَصُرَ.

وَكَانَ وَاللَّهِ يُجِيبُنَا إِذَا دَعَوْنَاهُ، وَيُعْطِينَا إِذَا سَأَلْنَاهُ، وَكُنَّا وَاللَّهِ - عَلَى تَقْرِيْبِهِ لَنَا وَقُرْبِهِ مِنَّا لَا نُكَلِّمُهُ هَيْبَةً لَهُ، وَلَا نَبْتَدِئُهُ لِعَظَمِهِ فِي نُفُوسِنَا، يَبْسِمُ عَنْ تَغْرِ كَاللُّوْلُؤِ الْمَنْظُومِ، يُعَظِّمُ أَهْلَ الدِّينِ، وَيَرْحَمُ الْمَسَاكِينَ، وَيُطْعِمُ فِي الْمَسْجِدَةِ يَتِيمًا ذَا مَقَرَّةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتَرَّةٍ، يَكْسُو الْغُرَبَانَ، وَيَنْصُرُ اللَّهْفَانَ، وَيَسْتَوْجِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَزَهْرَتِهَا، وَيَأْنَسُ بِاللَّيْلِ وَظُلْمَتِهِ.

وَكَأَنِّي بِهِ وَقَدْ أَرَحَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ، وَغَارَتْ نُجُومُهُ، وَهُوَ فِي مِسْحَرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ، يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ^٣، وَيَبْكِي بَكَاءَ الْحَزِينِ، وَيَقُولُ: «يَا دُنْيَا غُرِّي غَيْرِي، إِلَيَّ تَعَرَّضْتَ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّفْتَ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! لَا حَانَ حِينُكَ، قَدْ أَبْنَتْكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِي فِيكَ، عُمْرُكَ قَصِيرٌ، وَعَيْشُكَ حَقِيرٌ،

١. تحقَّى: بالغ، أو من الحفا؛ وهو رقة القدم (لسان العرب: ج ١٤ ص ١٨٦ - ١٨٧).

٢. الكافي: ج ٨ ص ١٦٣ ح ١٧٣.

٣. السليم: اللدغ. يقال: سَلَمْتُهُ الْحَيَّةَ: أَي لَدَغْتُهُ (لسان العرب: ج ١٢ ص ٢٩٢).

توان انجام دادن کارهای پیامبر ﷺ را جز او نداشت. وی مانند کسی رفتار می‌کرد که به بهشت و جهنم می‌نگرد. هزار برده از ثروت خویش، آزاد ساخت، که همه آن، حاصل دسترنج و عرق پیشانی‌اش بود و این همه را به خاطر خداوند ﷻ و رهایی از آتش، انجام می‌داد. غذای او سرکه و روغن زیتون بود و شیرینی‌اش خرما، اگر بدان دست می‌یافت، لباسش کرباس بود و اگر لباس بلند بود، قیچی می‌خواست و آن را کوتاه می‌کرد.

۵۴۵. **مُزُوجُ الذَّهَبِ**: ضرار بن ضمره - که از یاران خاص علی علیه السلام بود - به عنوان نماینده بر معاویه وارد شد. معاویه به وی گفت: علی را برایم توصیف کن.

ضرار گفت: ای امیر مؤمنان! مرا معذور بدار.

معاویه گفت: چاره‌ای نیست.

ضرار گفت: حال اگر چاره‌ای نیست، [پس بدانید که] به خدا سوگند، وی، دورانیش و بسیار نیرومند بود، سخنی جداکننده حق و باطل بر زبان می‌راند، عادلانه داوری می‌کرد، دانش از همه جوانبش می‌جوشید، و حکمت از اطرافش گویا بود. از غذاها سفت‌ترش را دوست می‌داشت و از پوشاک، کوتاهش را.

به خدا سوگند، هرگاه او را می‌خواندیم، به ما پاسخ می‌داد و اگر چیزی از او درخواست می‌کردیم، اجابت می‌نمود. به خدا سوگند، با همه نزدیکی به وی، نمی‌توانستیم به خاطر هیبتش با او سخن بگوییم و به جهت بزرگی‌اش در دل و جانمان نمی‌توانستیم با او آغاز به سخن گفتن کنیم.

وقتی که لبخند می‌زد، دندان‌هایش مروارید به رشته کشیده را می‌مآند، دینداران را گرمی می‌داشت و به تهی‌دستان، رحم می‌کرد. در روز گرسنگی به یتیم خویشاوند و بینوای خاک‌نشین، غذا می‌داد. برهنگان را می‌پوشانید و دادخواهان را یاری می‌رساند. از دنیا و جلوه‌هایش کناره می‌گرفت و با شب و تاریکی انس داشت. گویا او را می‌بینم که شب، پرده‌هایش را پایین کشیده و ستارگانش فرونشسته و او در محرابش، محاسن خود را به کف گرفته و مانند مار گزیده به خود می‌پیچد و به آهنگ سوزناک می‌گرید و می‌گوید: «ای دنیا!

وخطرک یسیر، آه من قلة الزاد وبعده السفر ووحشة الطريق.

فقال له معاوية: زدني شيئاً من كلامه.

فقال ضراوة: كان يقول: أعجب ما في الإنسان قلبه...

فقال له معاوية: زدني كلما وعيته من كلامه.

قال: هيهات أن آتي على جميع ما سمعته منه!

٥٢٦. الإمام علي عليه السلام - في كتابه إلى عامله على البصرة عثمان بن حنيف -: ألا وإن

لكل مأموم إماماً يقتدي به، ويستضيء بنور علمه، ألا وإن إمامكم قد اكتفى

من دنياه بطمريه^١، ومن طعمه بقرصيه، ألا وإنكم لا تقدرون على ذلك،

ولكن أعينوني بوزع واجتهاد، وعفة وسداد. فوالله ما كنز من دنياكم تبرا^٢،

ولا ادخرت من غنائمها وفراً^٣، ولا أعددت لبالي ثوبي طمراً...^٤

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

٢/٢

سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

الكتاب

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ • فَضِّلْ بِرَبِّكَ وَأَنْخَرْ • إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَنْتَرُ﴾^٦.

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ، مُسْكِبِينَ وَيَنْتِمُوا وَأَسْبِرُوا﴾^٧.

١. مروج الذهب: ج ٢ ص ٤٣٣.

٢. الطمر: الثوب الخلق (النهاية: ج ٣ ص ١٣٨).

٣. التبر: هو الذهب والفضة قبل أن يضرها دنائير ودراهم (النهاية: ج ١ ص ١٧٩).

٤. التفر: المال الكثير (النهاية: ج ٥ ص ٢١٠).

٥. نهج البلاغة: الكتاب ٤٥.

٦. الكوثر: ١-٣.

٧. الإنسان: ٨.

جز مرا فریب ده. خود را به من عرضه می‌نمایی و مشتاق من گشته‌ای؟ هرگز، هرگز! فریب تو نزدیک مبادا من تو را سه طلاقه کرده‌ام و حق رجوع ندارم. عمرت کوتاه، و خوشی‌ات پست، و قدر تو ناچیز است. آه از کمی توشه و دوری مسافت و تنهایی راه!

آن گاه، معاویه به ضرار گفت: بیش از این از سخنانش برایم بگو. ضرار گفت: همیشه می‌فرمود: «شگفت‌ترین قسمت انسان، قلب اوست...».

معاویه باز گفت: هرچه از سخن او می‌دانی، برایم بازگو. ضرار گفت: دور است که بتوانم هر آنچه شنیدم، بر زبان آورم. ۵۴۶. امام علی علیه السلام - در نامه‌اش به کارگزار خود در بصره، عثمان بن حنیف - : بدان که هر پیروی را پیشوایی است که به او اقتدا می‌کند و به نور دانش او روشنایی می‌گیرد. بدان که پیشوای شما از دنیایش به دو تکه لباس و به دو گرده نان، بسنده کرده است. بدان که شما بر این روش توان ندارید، اما با وزع و تلاش و عفت و درستی مرا یاری کنید. به خدا سوگند، از دنیای شما طلا و نقره‌ای ذخیره نکردم و از غنیمت‌های آن، چیز زیادی نیندوختم و به جای لباس کهنه‌ام، لباسی آماده نساختم.

۲/۲

سرور زمان جهان

قرآن

«ما تورا کوثر دادیم. پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن. دشمنانت، خود، بی‌تبار خواهد بود».

«و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را اطعام می‌کردند».

الحديث

٥٣٧. شرح نهج البلاغة : أَرْسَلَ إِلَيْهِ (يعني أمير المؤمنين عليه السلام) عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ يَعْيبُهُ بِأَشْيَاءَ، مِنْهَا أَنَّهُ يُسَمَّى حَسَنًا وَحُسَيْنًا؛ وَلَدَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ (الإمام علي عليه السلام) لِرَسُولِهِ : قُلْ لِلشَّانِي ابْنِ الشَّانِي؛ لَوْ لَمْ يَكُونَا وَلَدِيهِ لَكَانَ أَبْتَرًا، كَمَا زَعَمَهُ أَبُوكَ! ٢

٥٣٨. الكشاف عن ابن عباس : إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مَرْضَا، فَعَادَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي نَاسٍ مَعَهُ، فَقَالُوا: يَا أَبَا الْحَسَنِ، لَوْ نَذَرْتَ عَلِيَّ وَلَدَكَ. فَتَذَرَّ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَفِضَّةُ - جَارِيَةٌ لَهُمَا - إِنْ بَرْنَا مِمَّا بِهِمَا أَنْ يَصُومُوا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَشَفِيا وَمَا مَعَهُمْ شَيْءٌ، فَاسْتَقْرَضَ عَلِيٌّ مِنْ شَمْعُونَ الْخَبِيرِيِّ الْيَهُودِيَّ ثَلَاثَ أَصْوَاعٍ مِنْ شَعِيرٍ، فَطَحَنَتْ فَاطِمَةُ صَاعًا وَاخْتَبَزَتْ خَمْسَةَ أَقْرَاصٍ عَلَى عَدَدِهِمْ، فَوَضَعُوهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ لِيُفْطِرُوا، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ سَائِلٌ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، مَسْكِينٌ مِنْ مَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ، أَطْعِمُونِي أَطْعَمَكُمُ اللَّهُ مِنْ مَوَائِدِ الْجَنَّةِ، فَأَثَرُوهُ، وَبَاتُوا لَمْ يَذُوقُوا إِلَّا الْمَاءَ، وَأَصْبَحُوا صِيَامًا، فَلَمَّا أَمْسَوْا وَوَضَعُوا الطَّعَامَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَقَفَ عَلَيْهِمْ يَتِيمٌ، فَأَثَرُوهُ، وَوَقَفَ عَلَيْهِمْ أَسِيرٌ فِي الثَّالِثَةِ، فَفَعَلُوا مِثْلَ ذَلِكَ .

فَلَمَّا أَصْبَحُوا أَخَذَ عَلِيٌّ ﷺ بِيَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَأَقْبَلُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا أَبْصَرَهُمْ وَهُمْ يَرْتَعِشُونَ كَالْفَرَاخِ مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ، قَالَ: مَا أَشَدَّ مَا يَسْوءُنِي مَا أَرَى بِكُمْ! وَقَامَ فَاَنْطَلَقَ مَعَهُمْ فَرَأَى فَاطِمَةَ فِي مِحْرَابِهَا قَدْ التَّصَقَّ ظَهَرُهَا بِبَطْنِهَا وَغَارَتْ عَيْنَاهَا، فَسَاءَ ذَلِكَ .

فَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ وَقَالَ: خُذْهَا يَا مُحَمَّدُ، هُنَاكَ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِكَ، فَأَقْرَأْهُ السُّورَةَ ٣.

١. إشارة إلى الآية الثالثة من سورة الكوثر.

٢. شرح نهج البلاغة: ج ٢٠ ص ٣٣٤ ح ٨٣٤.

٣. الكشاف: ج ٤ ص ١٦٩.

حدیث

۵۲۷. شرح نهج البلاغة: عمرو بن عاص، فرستاده‌ای نزد امیر مؤمنان فرستاد و اموری را بر او خُرده گرفت. یکی آن که [چرا] حسن و حسین را فرزندان پیامبر خدا می‌نامد. علی علیه السلام به فرستاده عمرو بن عاص فرمود: «به آن دشمن پسر دشمن بگو: اگر حسن و حسین، فرزندان پیامبر نباشند، پس پیامبر صلی الله علیه و آله بی تبار است^۱، چنان که پدرت گمان می‌برد».

۵۲۸. الکشاف - به نقل از ابن عباس - : حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه جمعی، از آن دو عیادت نمود. مردم گفتند: ای ابو الحسن! خوب است برای فرزندان نذر کنی. آن گاه، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فضه، کنیز آنان، نذر کردند که اگر حسن و حسین علیهما السلام از بیماری شفا یابند، سه روز روزه بدارند. آن دو شفا یافتند و چیزی [از آذوقه] نداشتند. علی علیه السلام از شمعون یهودی، سه مَن جو قرض گرفت. فاطمه علیها السلام یک مَن جو آن را آسیاب کرد و پنج عدد، به تعداد خودشان، نان پخت. نان‌ها را در میان نهادند تا افطار کنند که تهی دستی بر در خانه ایستاد و گفت: درود بر شما خاندان محمد! تهی دستی از تهی دستان مسلمانم. مرا غذا دهید. خداوند شما را از سفره‌های بهشتی غذا دهد.

او را بر خویش مقدم داشتند و شب را سپری کردند و جز آب ننوشتند و فردا را روزه گرفتند. چون شب شد و غذا در میان نهادند، یتیمی بر در خانه ایستاد. او را بر خویش مقدم داشتند و در شب سوم، اسیری بر در خانه ایستاد و آنان، همان کار را کردند.

چون صبح شد، علی علیه السلام، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و نزد پیامبر خدا آمدند. چون پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را دید که از شدت گرسنگی مانند جوجه بر خود می‌لرزیدند، فرمود: «آنچه در شما می‌بینم، به شدت مرا آزار می‌دهد». پیامبر خدا، برخاست و با آنان راه افتاد و فاطمه علیها السلام را در محراب دید که شکمش به پشتش چسبیده و چشمانش به گودی نشسته است. این منظره [هم] او را آزرده. در این هنگام، جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: «ای محمد! خداوند به تو به جهت خاندانت تهنیت می‌گوید» و سپس، سوره^۲ را بر او خواند.

۱. اشاره است به آیه ۳ از سوره کوثر.

۲. یعنی سوره «انسان» را.

٥٣٩. دلائل الإمامة عن ابن مسعود: جاء رجل إلى فاطمة عليها السلام فقال: يا ابنة رسول الله، هل ترك رسول الله ﷺ عندك شيئاً تطرفينه.

فقالت: يا جارية، هات تلك الحرية. فطلبتها فلم تجدها.

فقالت: ويحك اطلبها، فإنها تعدل عندي حسناً وحسناً. فطلبتها فإذا هي قد قمتها في قمامتها، فإذا فيها: قال محمد النبي ﷺ: ليس من المؤمنين من لم يأمن جاره بوائقه. ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذي جاره، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو يسكت. إن الله يحب الخير الحليم المتعفف، ويغض الفاحش الضنن السئال الملحف. إن الحياء من الإيمان والإيمان في الجنة، وإن الفحش من البذاء، والبذاء في النار.^١



سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ

٥٥٠. رسول الله ﷺ: الحسن والحسين سيِّدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما.^٢

٥٥١. المناقب عن الرُّوْيَانِي: إنَّ الحسن والحسين مرَّا على شيخ يتوضأ ولا يحسن فأخذا بالتنازع، يقول كل واحد منهما: أنت لا تحسن الوضوء، فقالا: أيها الشيخ كن حكماً بيننا يتوضأ كل واحدٍ منا سويّةً، ثمَّ قالا: أيُّنا يحسن.

قال: كلاكما تحسنان الوضوء ولكن هذا الشيخ الجاهل هو الذي لم يكن يحسن، وقد تعلَّم الآن منكما وتاب على يديكما ببركتكما وشفقتكما على أمة جدكما.^٣

١. دلائل الإمامة: ص ٦٥ ح ١.

٢. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ٢ ص ٣٣ ح ٥٦.

٣. المناقب لابن شهر آشوب: ج ٣ ص ٢٠٠.

۵۴۹. دلائل الإمامة - به نقل از ابن مسعود - : مردی نزد فاطمه علیها السلام آمد و گفت : ای دختر پیامبر خدا! آیا پیامبر خدا، چیزی برایت به ارث گذاشت که آن را به من هدیه دهی؟

فاطمه علیها السلام فرمود: «ای کنیز! آن پارچه حریر را بیاور». کنیز، آن را جستجو کرد و نیافت. فاطمه علیها السلام فرمود: «وای بر تو! آن را پیدا کن؛ چرا که ارزش آن نزد من، برابر با ارزش حسن و حسین است». کنیز، آن را جست که با خاکروبه‌ها جاروب کرده بود. در آن نوشته شده بود: «محمد، پیامبر [خدا] می‌گوید: «از مؤمنان نیست آن که همسایه از شرش در امان نباشد و هر کس به خداوند و روز واپسین ایمان دارد، همسایه‌اش را آزار ندهد، و هر کس به خدا و روز واپسین ایمان دارد، باید سخن نیک بر زبان آورد یا سکوت کند. به راستی که خداوند، نیکوکارِ بردبار و پاک‌دامن را دوست می‌دارد و بدزبانِ بخیل و سائل (درخواست‌کننده) اصرارورز را دشمن می‌دارد. به راستی که شرم، از ایمان است و ایمان، در بهشت جای دارد و دشنام، از بدزبانی است و بدزبانی، در آتش جای دارد».

۳/۲

دو سرور جوانان بهشت

۵۵۰. پیامبر صلی الله علیه و آله : حسن و حسین، دو سرور جوانان بهشت‌اند و پدرشان از آنان بهتر است.
۵۵۱. المناقب ابن شهر آشوب - به نقل از رویانی - : حسن و حسین علیهما السلام بر پیرمرد، گذشتند که وضو می‌ساخت، ولی آن را درست انجام نمی‌داد. آن دو با یکدیگر به نزاع پرداختند و هر یک به دیگری می‌گفت: تو درست وضو نمی‌گیری. آن گاه، رو به پیرمرد کرده و گفتند: «ای پیرمرد! تو میان ما داور باش تا هر یک وضو بگیریم».

آن گاه گفتند: «کدام یک از ما درست وضو می‌گیرد؟».
پیرمرد گفت: هر دوی شما درست وضو می‌گیرید؛ لیکن این پیرمرد نادان است که درست، وضو نمی‌سازد و اینک از شما آموخت. و به دستان شما و به برکت شما و مهربانی شما بر امت جدتان، توبه کرد.

٥٥٢. المناقب عن عيون المجالس : إِنَّهُ (الإمام الحسين عليه السلام) سَايَرَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ فَأَتَى قَبْرَ خَدِيجَةَ فَبَكَى، ثُمَّ قَالَ: إِذْهَبْ عَنِّي، قَالَ أَنَسُ: فَاسْتَخَفَيْتُ عَنْهُ، فَلَمَّا طَالَ وَقُوفُهُ فِي الصَّلَاةِ سَمِعْتُهُ قَائِلًا:

يَا رَبِّ يَا رَبَّ أَنْتَ مَوْلَاهُ فَارْحَمْ عُيِيداً إِلَيْكَ مَلْجَاهُ
يَا ذَا الْمَعَالِي عَلَيْكَ مُعْتَمِدِي طَوْبِي لِمَنْ كُنْتَ أَنْتَ مَوْلَاهُ
طَوْبِي لِمَنْ كَانَ خَائِفاً أَرْقَا يَشْكُو إِلَى ذِي الْجَلَالِ بَلَوَاهُ
وَمَا بِهِ عِلَّةٌ وَلَا سَقَمٌ أَكْثَرَ مِنْ حُبِّهِ لِمَوْلَاهُ
إِذَا اشْتَكَى بَنُوهُ وَغَضَّتْهُ أَجَابَهُ اللَّهُ ثُمَّ لَبَّاهُ
لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَنْتَ فِي كُنْفِي وَكُلَّمَا قُلْتُ قَدْ عَلِمْنَاهُ
صَوْتِكَ تَشْتَاقُهُ مَلَأْتُكَ فَحَسْبُكَ الصَّوْتُ قَدْ سَمِعْنَاهُ
دَعَاكَ عِنْدِي يَجُولُ فِي حُجُبٍ فَحَسْبُكَ السِّرُّ قَدْ سَفَرْنَاهُ
لَوْ هَبَّتِ الرِّيحُ فِي جَوَانِيهِ خَرَّ صَرِيحاً لِمَا تَغْشَاهُ
سَلَنِي بِلا رَغْبَةٍ وَلَا رَهَبٍ وَلَا حِسَابٍ إِنِّي أَنَا اللَّهُ^١

٢ / ٤

زَيْنُ الْعَابِدِينَ

٥٥٣. المناقب : وَرُوِيَ أَنَّهُ اسْتَسْقَى عَبَادُ الْبَصْرَةِ، مِثْلُ: أَيُّوبَ السَّجِسْتَانِيِّ، وَصَالِحِ الْمُزِّيِّ، وَعُتْبَةَ الْعَلَامِ، وَحَبِيبِ الْقَادِسِيِّ، وَمَالِكِ بْنِ دِينَارٍ، وَأَبِي صَالِحِ الْأَعْمَى، وَجَعْفَرَ بْنِ سُلَيْمَانَ، وَثَابِتِ الْبُنَانِيِّ، وَرَابِعَةَ، وَسَعْدَانَةَ، وَانْصَرَفُوا خَائِبِينَ، فَإِذَا هُمْ بِفَتًى قَدْ أَقْبَلَ وَقَدْ أَكْرَبَتْهُ أَحْزَانُهُ وَأَقْلَقَتْهُ أَشْجَانُهُ فَطَافَ

۵۵۲. المناقب ابن شهر آشوب - به نقل از عیون المجالس -: امام حسین علیه السلام به همراه انس بر

سر قبر خدیجه علیها السلام آمد. آن گاه، گریست و به انس فرمود: «تو برو!».

انس می‌گوید: خود را از او پنهان کردم و چون دیدم نمازش به درازا

کشید، شنیدم که چنین می‌گفت:

«پروردگارا، پروردگارا! تو آقای بندهات هستی /

پس بر بنده کوچکی که پناهش تویی، ترحم کن.

ای والا خصال، تکیه گاهم تویی /

خوشا به حال کسی که تو آقای اوئی!

خوشا به حال کسی که بیمناک و بیدار است /

و گرفتاری خویش را به آن پرشکوه، باز می‌گوید!

و هیچ درد و رنجی /

بیشتر از محبت مولایش ندارد.

هرگاه گرفتاری و رنجش را شکوه کند /

خداوند، او را اجابت کرده و پاسخ دهد که:

«بلی، بلی! تو در پناه منی /

و آنچه گفتم، ما دانستیم.

فرشتگانم مشتاق آوای توآند /

آواز بس کن که ما آن را شنیدیم

دعای تو نزد من در حجاب‌ها می‌گردد /

پرده دیگر بس است. آن را کنار زدیم.

اگر نسیمی در اطراف آن بوزد /

از آنچه او را فرا می‌پوشاند، بیهوش بر زمین می‌افتد.

از من بخواه بدون امید و بیم /

و بی حساب که این منم، خدایا».

۴/۲

زین العابدین

۵۵۳. المناقب ابن شهر آشوب: گزارش شده که عابدان بصره، مانند: ایوب سجستانی،

صالح میزی، عتبه غلام، حبیب فارسی، مالک بن دینار، ابو صالح اعمی،

جعفر بن سلیمان، ثابت بنانی، رابعه و سعدانه، [از خداوند متعال] جهت دعا

بِالْكَعْبَةِ أَشْوَاطًا، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا وَسَمَّانَا وَاحِدًا وَاحِدًا فَقُلْنَا: لَبَّيْكَ يَا شَابُّ.

فَقَالَ: أَمَا فِيكُمْ أَحَدٌ يُجِيبُهُ [يَحِبُّهُ] الرَّحْمَنُ؟

فَقُلْنَا: يَا فَتَى، عَلَيْنَا الدُّعَاءُ وَعَلَيْهِ الْإِجَابَةُ.

قَالَ: أَبْعِدُوا عَنِ الْكَعْبَةِ فَلَوْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يُجِيبُهُ [يَحِبُّهُ] ^١ الرَّحْمَنُ لِأَجَابَتُهُ، ثُمَّ أَتَى الْكَعْبَةَ فَخَرَّ سَاجِدًا فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ: سَيِّدِي بِحُبِّكَ لِي إِلَّا أَسْقَيْتَهُمُ الْغَيْثَ، فَمَا اسْتَمَّ الْكَلَامَ حَتَّى أَتَاهُمُ الْغَيْثُ كَأَفْوَاهِ الْقَرَبِ، ثُمَّ وَلَّى عَنَّا قَائِلًا:

مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ تُغْنِهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ فَهَذَا شَقِيٌّ

مَا ضَرَّ فِي الطَّاعَةِ مَا نَالَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَمَاذَا لَقِيَ

مَا يَصْنَعُ الْعَبْدُ بِعِزِّ الْغِنَى وَالْعِزُّ كُلُّ الْعِزِّ لِلْمُتَّقِي

فَسُئِلَ عَنْهُ فَقَالُوا: هَذَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام. ^٢

٥٥٢. المناقب عن الأصمعي: كُنْتُ أَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ لَيْلَةً، فَإِذَا شَابُّ ظَرِيفٌ

الشَّمَائِلَ وَعَلَيْهِ ذُؤَابَتَانِ وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ، وَيَقُولُ: نَامَتِ الْعُيُونُ،

وَعَلَتِ النُّجُومُ، وَأَنْتَ الْمَلِكُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، غَلَقْتَ الْمُلُوكَ أَبْوَابَهَا، وَأَقَامْتَ عَلَيْهَا

حُرَاسَهَا، وَبَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلسَّائِلِينَ، جِئْتُكَ لِنَسْأَلَكَ إِلَيَّ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

الرَّاحِمِينَ، ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

يَا مَنْ يُجِيبُ دُعَا الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَالْبَلَوَى مَعَ السَّقَمِ

قَدْ نَامَ وَفَدَكَ حَوْلَ الْبَيْتِ قَاطِبَةٌ وَأَنْتَ وَحْدَكَ يَا قَيُّومُ لَمْ تَنَمْ

أَدْعُوكَ رَبُّ دُعَاءٍ قَدْ أَمَرْتَ بِهِ فَارْحَمْ بُكَائِي بِحَقِّ الْبَيْتِ وَالْحَرَمِ

إِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَا يَرْجُوهُ ذُو سَرَفٍ فَمَنْ يَجُودُ عَلَى الْعَاصِينَ بِالنِّعَمِ

١. والصحيح «يَحِبُّهُ» كما في الاحتجاج: ج ٢ ص ١٤٩ ح ١٨٦ وبحار الأنوار: ج ٤٦ ص ٥١.

٢. المناقب لابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١٤٠.

برای آمدن باران، بیرون رفتند؛ ولی دست خالی بازگشتند. در این هنگام، جوانی را دیدند که رو آورد و غم و اندوه، او را شکسته و آشفته کرده بود. چند دور، گرد خانه خدا طواف کرد. آن گاه به سوی ما آمد و ما را یک به یک نام برد و ما پاسخش را گفتیم. آن گاه گفت: «در میان شما کسی نیست که خداوند رحمان، او را پاسخ دهد؟ [و او را دوست داشته باشد؟]».

گفتیم: بر ما دعاست، و اجابت از اوست.
گفت: «از کعبه دور شوید. اگر در میان شما کسی بود که خداوند رحمان، او را اجابت می‌کرد [و او را دوست داشت]، هر آینه دعای او را اجابت می‌کرد». سپس، خود، نزدیک کعبه شد و به سجده افتاد و شنیدم که در سجده می‌گفت: «آقای من! تو را به دوستی‌ات نسبت به من سوگند که بر آنان، باران نازل کنی».

هنوز سخنش تمام نشده بود که باران شدیدی نازل شد، گویا دهانه مشک‌ها باز شده است و سپس از نزد ما رفت، در حالی که می‌گفت:

«آن که خدا را بشناسد و شناخت پروردگار /
او را بی‌نیاز نکند، او بدبخت است.
آنچه در مسیر اطاعت خداوند به بنده رسد /
به وی زیان نمی‌رساند.

بنده با عزت توانگری چه می‌کند /
حال آن که تمام عزت، از آن پارساست؟».

پرسیدند: این جوان کیست؟

گفتند: زین العابدین.

۵۵۲. المناقب ابن شهر آشوب - به نقل از اصمعی - : شبی به دور کعبه طواف می‌کردم که جوان لاغر اندامی را دیدم که گیسوان بلندی داشت و در حالی که پرده کعبه را گرفته بود، می‌گفت:

«چشم‌ها را خواب، ربوده است. ستارگان، در آسمان برآمده‌اند و تو پادشاه زنده و بر پا دارنده‌ای. پادشاهان، درهای خویش بسته‌اند و نگهبانانی بر آنها گماشته‌اند. در [خانه] تو بر روی نیازخواهان، گشوده است. نزد تو آمدم تا با رحمت خویش بر من بنگری، ای مهربان‌ترین مهربانان!».

آن گاه، چنین سرود:

«ای کسی که دعای درمانده در تاریکی‌ها را پاسخ می‌دهی /
ای کسی که زیان‌ها و گرفتاری‌ها و دردها را برطرف می‌سازی /
همه میهمانان تو پیرامون خانه (کعبه) به خواب رفته‌اند /
و تو به تنهایی، ای بر پا دارنده، نمی‌خوابی.
پروردگارا! تو را می‌خوانم، آن گونه که خود، دستور دادی /
پس به خانه و حرم سوگند، بر اشک‌هایم ترحم کن.

قال: فَاقْتَفَيْتُهُ فَإِذَا هُوَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام.^١

٥٥٥. المناقب عن الأصمعي: كُنْتُ بِالْبَادِيَةِ وَإِذَا أَنَا بِشَابٍّ مُنْعَزِلٍ عَنْهُمْ فِي أَطْمَارٍ رَثِيَّةٍ وَعَلَيْهِ سِيْمَاءُ الْهَيْبَةِ، فَقُلْتُ: لَوْ شَكَوْتُ إِلَى هَؤُلَاءِ حَالَكَ لَأَصْلَحُوا بَعْضَ شَأْنِكَ فَأَنْشَأَ يَقُولُ:

لِبَاسِي لِسُلْدُنِيَا التَّجَمُّلُ وَالصَّبْرُ وَلِبْسِي لِلْأُخْرَى الْبِشَاشَةُ وَالْبِشْرُ
إِذَا اعْتَرَنِي أَمْرٌ لَجَأْتُ إِلَى الْعُرَا لِأَنِّي مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ لَهُمْ فَخْرُ
أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْعُرْفَ قَدْ مَاتَ أَهْلُهُ وَأَنَّ النَّدَى وَالْجُودَ ضَمَّهُمَا قَبْرُ
عَلَى الْعُرْفِ وَالْجُودِ السَّلَامُ فَمَا بَقِيَ مِنَ الْعُرْفِ إِلَّا الرَّسْمُ فِي النَّاسِ وَالذِّكْرُ
وَقَائِلَةٌ لَمَّا رَأَتْنِي مُسَهَّدًا كَأَنَّ الْحَشَى مِنِّي يَلْدَعُهَا الْجَمْرُ
أَبَاطِنُ دَاءٍ لَوْ حَوَى مِنْكَ ظَاهِرًا لَقُلْتُ الَّذِي بِي ضَاقَ عَنْ وَسْعِهِ الصَّدْرُ
تَغَيَّرَ أَحْوَالُ وَفَسَدَ أَجِبَةٌ وَمَوْتُ ذَوِي الْإِفْضَالِ قَالَتْ كَذَا الدَّهْرُ
فَتَعَرَّفْتُهُ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام، فَقُلْتُ: أَبَى أَنْ يَكُونَ هَذَا الْفَرْخُ إِلَّا
مِنْ ذَلِكَ الْعُشِّ.^٢

٥٥٦. فتح الأبواب عن حماد بن حبيب الكوفي: خَرَجْنَا حُجَّاجًا فَرَحَلْنَا مِنْ زُبَالَةٍ لَيْلًا، فَاسْتَقْبَلَنَا رِيحٌ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ، فَتَقَطَّعَتِ الْقَافِلَةُ، فَتَهَتُ فِي تِلْكَ الصَّحَارِي وَالْبَرَارِي، فَأَنْتَهَيْتُ إِلَى وَادٍ قَفْرٍ، فَلَمَّا أَنْ جَنَّنِيَ اللَّيْلُ آوَيْتُ إِلَى شَجَرَةٍ عَادِيَةٍ، فَلَمَّا أَنْ اخْتَلَطَ الظَّلَامُ إِذَا أَنَا بِشَابٍّ قَدْ أَقْبَلَ، عَلَيْهِ أَطْمَارٌ بَيْضٌ، تَفُوحُ مِنْهُ رَائِحَةُ الْمِسْكِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هَذَا وَلِيِّ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى مَتَى مَا أَحَسَّ بِحَرَكَتِي خَشِيتُ نِفَارَهُ، وَأَنْ أَمْنَعُهُ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا يُرِيدُ فِعَالَهُ، فَأَخْفَيْتُ نَفْسِي مَا

١. المناقب لابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١٥٠.

٢. المناقب لابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١٦٦.

اگر به بخششت اسرافکاران امید نداشته باشند /

چه کسی بر نافرمانان، نعمت ارزانی دارد؟».

در پیاپی رفتیم و دانستم که زین العابدین علیه السلام است.

۵۵۵. المناقب ابن شهر آشوب - به نقل از اصمعی - : در صحرا بودم. جوانی را دیدم که

از مردم، کناره گرفته و جامه‌ای کهنه بر تن دارد، ولی چهره‌ای باشکوه

داشت. [به او] گفتم: اگر نیازت را به این مردمان بگویی، برخی از

گرفتاری‌هایت را برطرف می‌کنند.

سپس چنین سرود:

«جامه دنیای من آراستگی و بردباری است /

و جامه آخرتم خوش‌رویی و چهره گشاد است.

هر گاه مشکلی بر من رو آورد، به درگاه [او] پناه می‌برم /

چرا که من از خاندان صاحب فخرم.

مگر نمی‌بینی طرفداران نیکی از دنیا رفته‌اند /

و گور، جود و سخاوت را در آغوش کشیده است؟

فاتحه جود و نیکی را باید خواند /

و از آنها در میان مردم، جز اسم و رسم، چیزی نمانده است.».

و گوینده‌ای چون مرا بیدار دید

که گویی پاره آتش، درونم را می‌سوزاند،

[گفت:] کدامین درد درون است که [اگر به بیرون سرایت کند،]

سرتاپای تو را فرا می‌گیرد؟

گفتم: آنچه از گسترش آن، سینه به تنگ می‌آید:

دگرگونی زمانه و از دست دادن دوستان

و مرگ صاحبان فضیلت است. گفت: روزگار، همین است.».

به جستجویش پرداختم و دانستم که علی بن حسین علیه السلام است. با خودم

گفتم: این جوجه، جز از آن آشیان نباشد.

۵۵۶. فتح الأبواب - به نقل از حماد بن حبیب کوفی - : برای گزاردن حج بیرون رفتیم.

شبانۀ از منطقه زباله گذشتیم. بادهای سیاه و ظلمانی به سوی ما وزیدن

گرفت. کاروان از هم گسست و در بیابان، سرگردان شد. من به سرزمینی

خشک رسیدم. وقتی شب کاملاً مرا فراگرفت، به درختی بزرگ پناه بردم.

وقتی به تاریکی انس گرفتم، دیدم جوانی می‌آید که لباسی کهنه و سفید بر

اسْتَطَعْتُ، فَذَنَا إِلَى الْمَوْضِعِ، فَتَهَيَّأُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ وَثَبَ قَائِمًا وَهُوَ يَقُولُ: «يَا مَنْ أَحَارَ كُلَّ شَيْءٍ مَلَكُوتًا، وَقَهَرَ كُلَّ شَيْءٍ جَبَرُوتًا، أُولِجَ قَلْبِي فَرْحَ الْإِقْبَالِ عَلَيْكَ، وَالْحَقْنِي بِمِيدَانِ الْمُطِيعِينَ لَكَ»، قَالَ: ثُمَّ دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ، فَلَمَّا أَنْ رَأَيْتُهُ قَدْ هَدَأَتْ أَعْضَاؤُهُ، وَسَكَنَتْ حَرَكَاتُهُ، قُمْتُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي تَهَيَّأُ مِنْهُ لِلصَّلَاةِ، فَإِذَا بَعَيْنِ تَفِيضٍ بِمَاءٍ أَبْيَضَ، فَتَهَيَّأْتُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَهُ، فَإِذَا أَنَا بِمِحْرَابٍ كَأَنَّهُ مُثَلٌّ فِي ذَلِكَ الْمَوْقِفِ، فَرَأَيْتُهُ كُلَّمَا مَرَّ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْوَعْدِ وَالْوَعْدِ يُرَدِّدُهَا بِأَشْجَانِ الْحَنِينِ، فَلَمَّا أَنْ تَقَشَّعَ الظَّلَامُ وَثَبَ قَائِمًا وَهُوَ يَقُولُ: «يَا مَنْ قَصَدَهُ الطَّالِبُونَ فَأَصَابُوهُ مُرْشِدًا، وَأَمَّهُ الْخَائِفُونَ فَوَجَدُوهُ مُتَفَضِّلًا، وَلَجَأَ إِلَيْهِ الْعَابِدُونَ فَوَجَدُوهُ نَوَالًا». فَخِفْتُ أَنْ يَفُوتَنِي شَخْصُهُ، وَأَنْ يَخْفَى عَلَيَّ أَثَرُهُ، فَتَعَلَّقْتُ بِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: بِالَّذِي أَسْقَطَ عَنْكَ مَلَالَ التَّعَبِ، وَمَنْحَكَ شِدَّةَ شَوْقٍ لَذِيذِ الرُّعْبِ، إِلَّا أَلْحَقْتَنِي مِنْكَ جَنَاحَ رَحْمَةٍ، وَكُنْفَ رِقَّةٍ، فَإِنِّي ضَالٌّ، وَبِعَيْنِي كُلَّمَا صَنَعْتَ، وَبِأُذُنِي كُلَّمَا نَطَقْتَ، فَقَالَ: «لَوْ صَدَقَ تَوَكُّلُكَ مَا كُنْتُ ضَالًّا، وَلَكِنْ اتَّبِعْنِي وَاقِفُ أَثَرِي»، فَلَمَّا أَنْ صَارَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ أَخَذَ بِيَدِي، فَتَخَيَّلَ إِلَيَّ أَنَّ الْأَرْضَ تُمَدُّ مِنْ تَحْتِ قَدَمِي، فَلَمَّا انْفَجَرَ عَمُودُ الصُّبْحِ، قَالَ لِي: «أَبْشِرْ فَهَذِهِ مَكَّةُ»، قَالَ: فَسَمِعْتُ الصَّيْحَةَ، وَرَأَيْتُ الْمَحَجَّةَ.

فَقُلْتُ: بِالَّذِي تَرْجُوهُ يَوْمَ الْآزِفَةِ وَيَوْمَ الْفَاقَةِ، مَنْ أَنْتَ؟

فَقَالَ لِي: «أَمَّا إِذَا أَقْسَمْتَ عَلَيَّ فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^١.

٥/٢

مَوْسَى الْكَعْبَاظِم

٥٥٧. إحقاق الحق عن شقيق البلخي: خَرَجْتُ حَاجًّا فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَأَرْبَعِينَ وَمِئَةٍ

تن دارد و بوی مُشک از او به هوا برخاسته است. با خود گفتم: این، یکی از اولیای خداست و اگر حرکتی کنم و او متوجه شود، می‌ترسم از این‌جا بروم و مانع کارهایی که می‌خواهد انجام دهد، شوم. پس تا آن‌جا که می‌توانستم، خود را پنهان کردم و او به محلّ مورد نظر خویش، نزدیک شد. خود را برای نماز آماده کرد و به پا خاست، در حالی که می‌گفت: «ای کسی که ملکوتش همه چیز را حیران کرده، و جبروتش همه چیز را به سلطه درآورده است. شادمانی رو آوردن به سوی تو بر قلبم درآور و مرا به میدان اطاعت‌کنندگان خویش، ملحق ساز.»

سپس به نماز درآمد. چون دیدم اعضایش آرامش یافت و حرکتش به سکون بدل گشت، به محلّ نماز او درآمد. دیدم اشک از دیدگانش سرازیر است. من هم خود را برای نماز، آماده کردم و پشت سرش ایستادم. محرابی دیدم که در آن سرزمین، یگانه بود. هرگاه آیه‌ای که در آن وعد و وعید بود، تلاوت می‌کرد، با صدای حزین، آن را تکرار می‌کرد. چون تاریکی‌ها به کنار رفت، به پا خاست، در حالی که می‌گفت: «ای کسی که جویندگان، او را می‌جویند و او را راهنما یافتند، و خائفان به او روی آوردند و او را تفضل‌کننده یافتند، و عبادت‌پیشگان به او پناه بردند و او را خیررسان یافتند.»

ترسیدم از دستم بروم و او را نشناسم. او را گرفتم و گفتم: تو را سوگند به کسی که رنج خستگی را از تو برداشته و اشتیاقی بسیار و بیمی لذت‌بخش به تو بخشیده، که مرا در پناه رحمت خویش گیری که من، گم‌راهم. تمام رفتار تو را دیدم و تمام سخنت را شنیدم.

آن‌گاه فرمود: «اگر توکل تو از سرِ صدق باشد، گم‌راه نخواهی بود؛ لیکن به دنبال من بیا.»

چون به زیر درخت درآمد، دستم را گرفت. گویا زمین زیر پایم کشیده می‌شد (حرکت می‌کرد). وقتی سپیده دمید، به من گفت: «به شهر مگه خوش آمدی!»

صدای فریادی شنیدم و نشانه‌ها [ی شهر] را دیدم. سپس به وی گفتم: سوگند به آن‌که در روز واپسین به وی امیدواری، کیستی؟

فرمود: «چون مرا سوگند دادی، [بدان که] من علی بن حسین، فرزند علی بن ابی طالبم.»

۵/۲

امام کاظم

فَنَزَلْتُ الْقَادِسِيَّةَ، فَبَيْنَمَا أَنَا أَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَزِينَتِهِمْ وَكَثَرَتِهِمْ نَظَرْتُ فَتًى
حَسَنَ الْوَجْهِ فَوْقَ ثِيَابِهِ ثَوْبٌ صَوْفٍ مُشْتَمِلاً بِشِمْلَةٍ وَفِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ، وَقَدْ
جَلَسَ مُنْفَرِداً، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هَذَا الْفَتَى مِنَ الصَّوْفِيَّةِ يُرِيدُ أَنْ يَكُونَ كَلًّا
عَلَى النَّاسِ فِي طَرِيقِهِمْ وَاللَّهِ لَأَمْضِيَنَّ إِلَيْهِ وَلَأَوْبِخَنَّهُ، فَذَنُوتُ مِنْهُ فَلَمَّا رَأَنِي
مُقْبِلاً قَالَ: يَا شَقِيقُ، «أَجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَغْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»^١.

وَتَرَكْنِي وَمَضَى فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ عَظِيمٌ قَدْ تَكَلَّمْتُ عَلَى مَا فِي
نَفْسِي وَنَطَقْتُ بِاسْمِي، مَا هَذَا إِلَّا عَبْدٌ صَالِحٌ لَأَلْحَقَنَّهُ وَلَأَسْأَلَنَّهُ أَنْ يُخَلِّلَنِي،
فَاسْرَعْتُ فِي أَثَرِهِ فَلَمَّ الْحَقُّ وَغَابَ عَنْ عَيْنِي، فَلَمَّا نَزَلْنَا وَاقِصَّةً إِذَا بِهِ يُصَلِّي
وَأَعْضَاؤُهُ تَضَطَّرِبُ وَدُمُوعُهُ تَجْرِي، فَقُلْتُ: هَذَا صَاحِبِي أَمْضِي إِلَيْهِ وَأَسْتَحِلُّهُ
فَصَبَرْتُ حَتَّى جَلَسَ وَأَقْبَلْتُ نَحْوَهُ، فَلَمَّا رَأَنِي مُقْبِلاً.

قَالَ: يَا شَقِيقُ اقْرَأ: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ
أَهْتَدَى»^٢، ثُمَّ تَرَكْنِي وَمَضَى، فَقُلْتُ: إِنَّ هَذَا الْفَتَى لِمِنَ الْأَبْدَالِ قَدْ تَكَلَّمْتُ عَلَى
سِرِّي مَرَّتَيْنِ فَلَمَّا نَزَلْنَا إِلَى مِنًى إِذَا بِالْفَتَى قَائِمٌ عَلَى الْبِئْرِ، وَيَدُهُ رَكُوعَةٌ يُرِيدُ أَنْ
يَسْتَقِي فَسَقَطَتِ الرُّكُوعَةُ مِنْ يَدِهِ فِي الْبِئْرِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ فَرَأَيْتُهُ قَدْ رَمَقَ السَّمَاءَ
وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ:

أَنْتَ رَبِّي إِذَا ظَمِئْتُ إِلَى الْمَاءِ وَقُوَّتِي إِذَا أَرَدْتُ الطَّعَامَا
اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعَلَّمُ يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي مَالِي سِوَاهَا فَلَا تُعْذِمْنِي إِيَّاهَا. قَالَ شَقِيقُ:
فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ الْبِئْرَ قَدْ ارْتَفَعَ مَاؤُهَا فَمَدَّ يَدُهُ وَأَخَذَ الرُّكُوعَةَ وَمَلَأَهَا مَاءً،
وَتَوَضَّأَ وَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ مَالَ إِلَى كَثِيبٍ مِنْ رَمَلٍ فَجَعَلَ يَقْبِضُ بِيَدِهِ
وَيَطْرَحُهُ فِي الرُّكُوعَةِ وَيُحَرِّكُهُ وَيَشْرَبُ فَأَقْبَلْتُ إِلَيْهِ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ

١. الحجرات: ١٢.

٢. طه: ٢٠.

در منزل قادسیه فرود آمدم. همان گونه که مردم و آرایش آنها و بسیاری جمعیت آنان را می نگریستم، چشمم به جوانی زیبارو افتاد که بر روی لباس هایش لباسی پشمینه داشت، نعلین پوشیده بود و تنها نشسته بود. با خود گفتم: این جوان از فرقه صوفیه است و می خواهد در سفر، بار دیگران باشد. به خدا سوگند که نزد او رفتم تا او را سرزنش کنم. به وی نزدیک شدم. چون مرا دید، فرمود: ای شقیق! «از بدگمانی پرهیزید که برخی از گمان ها، گناه است» و مرا گذاشت و رفت.

با خود گفتم: این، کاری شگفت است. او مرا به نام صدا زد و از درونم خبر داد. همانا او بنده ای صالح است. به او ملحق شوم و از او بخواهم مرا حلال کند. به سرعت به دنبالش رفتم؛ ولی به وی نرسیدم و از چشمم پنهان شد. وقتی به منزل واقصه فرود آمدیم، او را دیدم که نماز می گزارد و بدنش می لرزد و اشکش جاری است. با خود گفتم: این، آقای من است. به سوی او می روم و از او حلالیت می طلبم. صبر کردم تا از نماز، فارغ شد و نشست. به سویش رفتم. چون مرا دید، فرمود: «ای شقیق! بخوان: «به راستی که من، بخشنده ام. هر آن کس را که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و راه هدایت پیماید» و باز مرا گذاشت و رفت.

با خود گفتم: این جوان، از ابدال (اولیای بزرگ خداوند) است که دو بار، درون مرا خواند. وقتی در مینا فرود آمدیم، همان جوان را دیدم که بر سر چاه ایستاده بود و ظرفی پوستی به دست داشت و می خواست آب بکشد. ظرف از دست او در چاه افتاد و من او را می نگریستم. دیدم به آسمان نگریست و می گفت:

«تو پروردگار منی، هرگاه آب بخواهم /

و غذای منی هرگاه غذا بخواهم.

بار خدایا! تو می دانی - ای خدای من و سرورم - که جز این، چیزی ندارم. پس آن را از من مگیر».

به خدا سوگند، دیدم که آب چاه، بالا آمد و او دست برد و ظرف را گرفت

السَّلَامَ، فَقُلْتُ: أَطْعِمْنِي مِنْ فَضْلِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ.

فَقَالَ: يَا شَقِيقُ لَمْ تَزَلْ نِعْمَةً اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْنَا ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً فَأَحْسِنِ ظَنِّكَ بِرَبِّكَ، ثُمَّ نَاوَلَنِي الزَّكَاةَ فَشَرِبْتُ مِنْهَا فَإِذَا سَوِيقٌ وَسُكَّرٌ فَوَاللَّهِ مَا شَرِبْتُ قَطُّ أَلَذَّ مِنْهُ وَلَا أَطْيَبَ مِنْهُ رِيحاً، فَشَبِعْتُ وَرَوَيْتُ وَأَقَمْتُ أَيَّاماً لَا أَشْتَهِي طَعَاماً وَلَا شَرَاباً، ثُمَّ لَمْ أَرَهُ حَتَّى دَخَلْنَا مَكَّةَ فَرَأَيْتُهُ لَيْلَةً فِي جَنْبِ قُبَّةِ الشَّرَابِ فِي نِصْفِ اللَّيْلِ يُصَلِّي بِخُشُوعٍ وَأَنِينٍ وَبُكَاءٍ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى ذَهَبَ اللَّيْلُ فَلَمَّا رَأَى الْفَجَرَ جَلَسَ فِي مُصَلَّاهُ يُسَبِّحُ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى فَلَمَّا سَلَّمَ مِنْ صَلَاةِ الصُّبْحِ طَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعاً، وَخَرَجَ فَتَبِعْتُهُ فَإِذَا لَهُ حَاشِيَةٌ وَمَوَالٍ وَهُوَ عَلَى خِلَافِ مَا رَأَيْتُهُ فِي الطَّرِيقِ وَدَارَ بِهِ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لِبَعْضِ مَنْ رَأَيْتُهُ بِالْقُرْبِ مِنْهُ: مَنْ هَذَا الْفَتَى؟

فَقَالَ: هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ -.

فَقُلْتُ: قَدْ عَجِبْتُ يَكُونُ هَذِهِ الْعَجَائِبُ وَالشَّوَاهِدُ إِلَّا لِمِثْلِ هَذَا السَّيِّدِ.^١

و از آب، پُر کرد و با آن، وضو ساخت و چهار رکعت نماز به جا آورد. آن گاه، به سمت تپه‌ای زملی رفت و با مشت از رمل‌ها برمی‌داشت و داخل ظرف می‌ریخت و آن را به هم می‌زد و می‌نوشتید. به سویش شتافتم و بر او سلام کردم. پاسخ سلامم را داد. گفتم: مرا از آنچه خداوند بر تو انعام کرده، اِطعام نما.

فرمود: «ای شقیق! نعمت‌های ظاهری و باطنی خداوند، همیشه بر ما سرازیر است. به پروردگارت خوش‌گمان باش».

آن گاه، ظرف را به من داد و از آن نوشیدم، و آن، سویق (آرد گندم بو داده) و شکر بود. به خدا سوگند که لذیذتر و خوش‌بوتر از آن، نخورده بودم. پس، سیر و سیراب شدم و تا چند روز، میلی به غذا و نوشیدنی نداشتم.

دیگر او را ندیدم تا این که وارد مکه شدیم. شبی در نیمه‌های شب، او را نزد چادر آب دیدم که با خشوع و ناله و گریه، نماز می‌خواند. یکسر چنین بود تا شب به سر آمد. چون فجر طلوع کرد، بر محل نماز نشست و تسبیح می‌گفت. سپس برخاست و نماز صبح را به جا آورد و پس از آن، هفت دور طواف کرد و از مسجد، خارج شد. به دنبالش رفتم. دیدم دارای شترها و ثروت است و خانه‌ای دارد و مردم، در اطراف او می‌چرخند، برخلاف آنچه در راه دیده بودم. از برخی نزدیکانش پرسیدم: این جوان کیست؟

گفت: او، موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است که رضوان خدا بر تمامی آنان باد!

به شگفت آمدم که این همه شگفتی‌ها و کرامت‌ها جز از چنین آقای سر نمی‌زند.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فصل سوم

الگوهای زیاریان پیامبر و امیرمؤمنان برای جوانان

پیش از این توضیح دادیم که «جوانی»، نقشی بنیادین در پذیرش حق، خودسازی و سازندگی دارد. پیامبران خدا همگی جوان بودند^۱ و پیروان پیامبر اسلام را نیز غالباً قشر جوان تشکیل می‌دادند.^۲ همچنین اشاره شد^۳ که ارائة الگوهای عینی برای پرورش ارزش‌های اخلاقی در جوانان می‌تواند فوق العاده مؤثر باشد. بر این اساس، نمونه‌هایی از جوانانی که در صدر اسلام با رهنمود پیامبر خدا و امام علی علیه السلام پرورش یافتند و تا پایان زندگی در همه صحنه‌های سیاسی و اجتماعی، ثابت قدم و استوار ماندند و در فتنه‌ها نلغزیدند و از آزمون‌ها سربلند بیرون آمدند، ارائه می‌گردد، بدان امید که تأمل در زندگی آنان، درسی باشد برای جوانان امروز و فردای ما.

گفتنی است آنچه در این فصل می‌آید، گزیده‌ای است از جلد دوازدهم دانش‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام، و کسانی که علاقه‌مندند اطلاعات بیشتری از بزرگانی که شرح حال آنان در این جا آمده، داشته باشند، به آن کتاب مراجعه کنند.^۴

۱. ر.ک: ص ۶۱ (بعثت پیامبران در جوانی).

۲. ر.ک: ص ۶۵ (نقش جوانان در حکومت خاتم پیامبران).

۳. ر.ک: ص ۳۷.

۴. برای رعایت اختصار، نشانی منابع در این قسمت حذف گردید.

۱/۳

ابوذر غفاری

جُنْدَب بن جُنَادَه، که به کنیه اش (ابو ذر) مشهور است، صدای رسای حق، فریاد بلندِ فضیلت و عدالت، از صحابیان والا مقام و از پیش گامان ایمان و از استوار گامان صراط مستقیم بود. او پیش از اسلام، موحد بود و از بت پرستی تن زده بود. او از بادیه به مکه آمد و آیین حق را با همه وجود پذیرفت و آیات الهی را نیوشید.

ابو ذر را چهارمین و یا پنجمین کسی دانسته اند که اسلام را پذیرفته و اسلام جویی و حق خواهی و باور به آیین جدید را از آغازین روز، آشکارا اظهار کرده بود.

او در استوارگامی، راستگویی و صراحتِ لهجه، بی بدیل بود. پیامبر خدا، در کلامی جاودانه به پاس این ویژگی والای او فرمود:

مَا أَظْلَمَ الْخَضِرَاءُ وَمَا أَقْلَمَ الْغُبَرَاءُ أَصْدَقَ لَهْجَةٍ مِنْ أَبِي ذَرٍّ.

آسمان، بر کسی سایه نیفکند و زمین، کسی را بر پشت خود نگرفت که راستگوتر از ابو ذر باشد.

ابوذر، از معدود کسانی است که در هنگامه دیگرسانی های پس از پیامبر ﷺ، حریم حق را پاس داشت و جان خویش را سپر دفاع از جایگاه والای ولایت علی ﷺ ساخت و از سه نفری است که هرگز از آن بزرگوار، جدا نشدند.

در والایی ها و فضیلت های ابو ذر، باید از نماز گزاردن او بر پیکر مطهر بانوی اسلام، حضرت زهرا ﷺ نیز یاد کرد. او از معدود کسانی است که در آن هنگامه آمیخته به رنج و غم، بر پیکر فاطمه زهرا ﷺ نماز خواندند.

خروش او علیه بیداد، شهره تاریخ است. او اسراف، تبذیر و بخشش های ناهنجار خلیفه سوم را برنتابید و علیه آنها خروشید و تحریف هایی را که می خواستند برای پشتوانه سازی این حاتم بخشی ها درست کنند، نیازست و بر خلیفه و توجیه گری کعب الأحبار، طعن زد و خلیفه، او، این فریاد رسای

عدالتخواهی را به شام - که دیاری تازه مسلمان و ناآشنا به فرهنگ اسلام بود - تبعید کرد.

معاویه نیز که در شام، چونان شاهان می زیست و اعمال قیصرگونه انجام می داد و عملاً احکام اسلام را زیر پا می نهاد، از فریادهای ابو ذر در امان نماند و بدین سان، به عثمان نوشت که اگر ابو ذر در شام بماند، آن جا را به آشوب خواهد کشید. عثمان نیز دستور داد که ابو ذر را به مدینه بازگردانند، و چنین کردند، با سخت ترین و رنج آمیزترین شکل.

ابو ذر به مدینه آمد. نه شیوه عثمان دیگرگون شده بود و نه موضع ابو ذر! پس اعتراض بود و فریاد کردن، حق گویی بود و افشاگری؛ و چون تطمیع ها و تهدیدهای دستگاه حکومت، کارگر نیفتاد، شیوه برخورد حکومت به گونه ای دیگر شد: تبعید او به رَبدَه، بیابان خشک و سوزان، و بخش نامه خلیفه که هیچ کس حق ندارد ابو ذر را بدرقه کند.

علی علیه السلام، آن بخش نامه ستمگرانه را برنتابید و با فرزندان و تنی چند از صحابیان، ابو ذر را بدرقه کرد و در جملاتی سنگین، مظلومیت ابو ذر را بیان فرمود. دیگران نیز سخن گفتند تا مردمان بدانند که ابو ذر، این صحابی بزرگ را، حق گویی و ستم ستیزی اش به رَبدَه می فرستد، نه چیزهای دیگر.

تبعید ابو ذر، از جمله زمینه های شورش علیه عثمان بود. او به رَبدَه رفت، با دلی شاد از این که از زیر بار مسئولیت حق گویی، شانه خالی نکرده است و با قلبی آکنده از غم که تنهایش گذاشتند و او را از مرقد مطهر حبیبش پیامبر خدا، جدا ساختند.

عبد الله بن حواش کعبی می گوید: ابو ذر را در رَبدَه دیدم، نشسته در سایه سایبانی، تنهای تنها. گفتم: هان، ابو ذر! تنهایی؟
گفت: همواره امر به معروف و نهی از منکر، شعارم بود و حق گویی شیوه ام و این همه، همراهی برایم باقی نگذاشت.

ابو ذر، به سال ۳۲ هجری، زندگی را بدرود گفت و آنچه را که پیامبر خدا در آینه زمان دیده بود، جامه واقعیت پوشید. پیامبر خدا فرموده بود:

يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا ذَرٍّ، يَعِيشُ وَحَدَهُ، وَيَمُوتُ وَحَدَهُ، وَيُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَحَدَهُ.

خدا رحمت کند ابو ذر را! تنها زندگی می‌کند، تنها زندگی را بدرود می‌گوید و در هنگامه قیامت، تنها برانگیخته می‌شود.

گروهی از مؤمنان، از جمله مالک اشتر، پس از مرگ آن صحابی بزرگ، فرا رسیدند و با تجلیل و احترام، پیکر نحیف آن حقگوی روزگار را به خاک سپردند.

۲/۳

ابو هیثم

مالک بن تیهان بن مالک که به کنیه‌اش (ابو هیثم) مشهور است، جزو نخستین گروه انصار بود که پیش از هجرت پیامبر ﷺ در مکه ایمان آوردند. او قبل از اسلام هم موحد بود و از پرستش بت، تن می‌زد.

ابو هیثم، در تمام نبردهای پیامبر خدا شرکت داشت و از جمله کسانی است که «حدیث غدیر» را روایت کرده‌اند. او از پیش‌گامان شناخت حق پس از پیامبر خداست که پس از ایشان، در شناخت خلافت حق، پیشتاز شد و به دیگرسانی خلافت، تن نداد و در زمره دوازده نفری بود که در مسجد النبی، به دفاع از علی ﷺ در برابر دگرگونی مسیر خلافت، فریاد اعتراض برآوردند. چنین بود که ابو هیثم، از آغاز شکل‌گیری خلافت علی ﷺ با ایشان همراه شد و همراه با عمار بن یاسر، مسئول بیعت گرفتن از مردم شد. امام ﷺ، ابو هیثم را به همراه عمار بن یاسر، بر بیت المال گمارد که نشانی است از سلامت نفس او.

علی ﷺ، در اوج تنهایی و در تنگنای سستی همراهانش، آن گاه که با سوز و گداز، یاران استوار گام از دست رفته‌اش را یاد کرده است، از مالک بن تیهان نیز نام برده و بر نبودش تأسف خورده است.

مورخان، درباره زمان درگذشت ابو هیثم، یکداستان نیستند؛ اما علی ﷺ هم‌زمان و در یک سخن، از نبود او و عمار و خزیمه بن ثابت (ذو شهادتین)، با سوز

یاد کرده و فرموده است :

أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَمَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ؟ وَأَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ؟ وَأَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَأَيْنَ نَظْرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ، وَأَبْرَدَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ؟

کجایند برادران من که بر راه [صحیح] رفتند و با حق گذشتند؟! کجاست عمار؟ و کجاست ابن تیهان؟ و کجاست ذو شهادتین؟! و کجایند برادران همانند ایشان که پیمان مرگ بستند و سرهایشان را برای فاجران فرستادند؟!

از این سخن امام علیه السلام، روشن می شود که وی در صفین به شهادت رسیده است. ابن ابی الحدید و علامه محمد تقی شوشتری، بر این نظر، تصریح کرده اند.



اصبغ بن نباته

أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ تَمِيمِي حَنْظَلِي مُجَاشِعِي، از یاران ویژه امیر مؤمنان علی علیه السلام و از چهره های برجسته یاران ایشان و از معتمدان ایشان است.

استوارگامی او در دوستی علی علیه السلام مشهور است. او در متون کهن تاریخی، به «شیعه» معروف است. او از «شُرطة الخَمِيس (نیروهای ویژه)» و از فرماندهان آنان است که تا مرز مرگ و شهادت، با مولا علی علیه السلام پیمان بسته بودند.

اصبغ، در جنگ های جمل و صفین، همراه علی علیه السلام بود و از یاران باوفای وی به شمار می رفت. اصبغ، سفارش نامه علی علیه السلام به مالک اشتر را نقل کرده که مجموعه ای بزرگ و جاودان است. پس از ضربت خوردن علی علیه السلام، وی از معدود افرادی است که اجازه حضور بر بالین ایشان را یافت. اصبغ را از یاران امام حسن علیه السلام نیز شمرده اند.

۴/۳

اویس قرنی

اویس بن عامر بن جزء مرادی قرنی، پاک‌نهادی نیک‌اندیش و از چهره‌های پرفروغ تاریخ اسلام است. او به روزگار پیامبر ﷺ اسلام آورد؛ اما ایشان را ندید. از این رو، او را در شمار تابعیان یاد کرده‌اند.

پیامبر ﷺ، او را بهترین و برترین تابعیان شمرده است و بر شفیع بودن او در قیامت - که کسان بسیاری را شفاعت خواهد کرد - تصریح کرده است. او را یکی از زهاد مشهور و از هشت زاهد معروف صدر اسلام برشمرده‌اند.

اویس، در جریان‌های اجتماعی حضور آشکاری نداشته؛ ولی در عبادت، بسی سختکوش بوده است. آورده‌اند که او گاهی شب را یکسر در سجود به سر می‌برد. اویس، در جنگ‌های جمل و صفین، شرکت کرد و در صفین، تا مرز شهادت با علی ﷺ پیمان بست و در همان نبرد، خونین‌چهره، شهید شهادت نوشید و در همان مکان، به خاک سپرده شد.

توصیف امام موسی بن جعفر ﷺ از اویس، یاد کردنی است که فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ...: أَيْنَ حَوَارِيُّو عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ... فَيَقُومُ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ... وَ أُوَيْسُ الْقُرْنِيِّ.

چون قیامت بر پا گردد و ندا دهنده‌ای ندا در دهد: «حواریان علی کجایند؟»، عمرو بن حمق و... و اویس قرنی به پا خواهند خاست.

۵/۳

بلال بن رباح

بلال بن رباح که کنیه‌اش «ابو عبد الکریم» بود، از پیش‌تازان در پذیرش اسلام بود. وی از کسانی است که در راه خداوند ﷺ شکنجه می‌شد و استقامت می‌ورزید.

ابو جهل، او را در برابر خورشید، بر صورت فرو می‌افکند و سنگ آسیاب به رویش می‌گذاشت تا آفتاب، او را بسوزاند و به وی می‌گفت: به پروردگار محمد، کافر شو. بلال در پاسخ می‌گفت: «أَحْذُ، أَحَدُ (خدای یگانه، خدای یگانه)»، و در دینش بسیار استوار بود. ابو بکر، در حالی که بلال در زیر سنگ‌ها شکنجه می‌شد، او را خرید. بلال، نخستین کسی است که برای پیامبر خدا، اذان گفت و مؤذن و خزانه‌دار پیامبر ﷺ بود.

هنگامی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت، بلال تصمیم گرفت به شام برود؛ ولی ابو بکر به وی گفت: نزد من باش.

بلال در پاسخ گفت: اگر مرا برای خود آزاد ساختی، اینک، مرا حبس کن و اگر به خاطر خداوند آزاد کردی، رهایم کن تا به سوی خداوند ﷻ بروم. آن گاه، ابو بکر اجازه داد و او به سوی شام رفت و در همان جا سکونت داشت تا از دنیا رفت. بلال، در دمشق به سال ۲۰ هجری در شصت و چند سالگی از دنیا رفت و در باب الصغیر، مدفون شد. برخی گفته‌اند او در سال هفدهم یا هیجدهم هجری درگذشته است.

۶/۳

جابر بن عبد الله انصاری

ابو عبد الله جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری، از صحابیان بلندآوازه‌ای بود که روزگاری دراز بزیست. او در شب تاریخی و سرنوشت‌ساز پیمان بستن یثربیان با پیامبر خدا، برای دفاع و پشتیبانی از او (که در تاریخ اسلام به «بیعت عقبه دوم» مشهور است)، به همراه پدرش شرکت جست. چون پیامبر ﷺ وارد مدینه شد، او با آن بزرگوار، همراهی کرد و در جنگ‌های پیامبر خدا، کنار ایشان حاضر بود. جابر بن عبد الله، پس از پیامبر ﷺ، از پاسداری حق، تن نزد و از این که، جایگاه والای علی علیه السلام را فریاد کند، دریغ نکرد.

امامان علیهم‌السلام، جایگاه والای جابر را در شناخت مکانث ائمه علیهم‌السلام و درک عمیق او از جریان‌های پس از پیامبر خدا و معارف ویژه تشیع، و فهم نافذ او را از ژرفای قرآن، ستوده‌اند و او را از معدود کسانی دانسته‌اند که پس از پیامبر خدا، راه دیگری نجست و بر صراط مستقیم، پای فشرد.

گفتیم که او روزگاری دراز بیایید و بدین سان، نام ارجمند او در میان صحابیان امام علی، امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم‌السلام آمده است. او حامل سلام پیامبر خدا برای امام باقر علیه‌السلام بود.

جابر، در جنگ صفین، همراه علی علیه‌السلام بود. او اولین کسی است که پس از حادثه کربلا بر مزار شهیدان، حضور یافته و بر ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام، سرشک فشانده است.

روایات منقول از او درباره علی علیه‌السلام، نقل‌های تفسیری بر جای مانده از او، و گفتگوها و مناظرات او، همه و همه، نشان‌دهنده استوارگامی، نیک‌اندیشی و ایمان ژرف و باور پایدار اوست. «صحیفه جابر» نیز مشهور است.

او عثمان را یاری نکرده بود. از این رو، حجاج بن یوسف، به قصد خوار کردن وی، بر دست او مهر زد. جابر به سال ۷۸ هجری، زندگی را بدرود گفت.

۷/۳

جاریه بن قدامه سعدی

جاریه بن قدامه تمیمی سعدی، از صحابیان پیامبر خدا و از یاران پاک‌نهاد و شجاع علی علیه‌السلام است. او برنا دل و ژرف‌نگر بود و از شخصیتی والا و محبوبیتی بسیار، برخوردار بود. او در دوستی علی علیه‌السلام، استوار گام و بر دشمنان او بسی سختگیر بود. چون علی علیه‌السلام به خلافت رسید، جاریه در بصره برای او بیعت گرفت. او از جمله شخصیت‌های پاکبازی بود که به «شرطه الخمیس (نیروهای ویژه)» مشهور بودند. وی در نبردهای سه‌گانه علی علیه‌السلام حضوری جدی داشت و در صفین، فرماندهی

قبیله‌های سعد و زَباب به عهده او بود.

جاریه، سخنوری چیره‌دست بود. گفتگوهای او در کشاکش جنگ صفین و سخنرانی دلیرانه او در کاخ معاویه، و سخنان کوبنده و استوارش در دفاع از مولا علی علیه السلام، گواهی است بر بلاغت و زبان‌آوری او.

هنگامی که اهالی نجران مرتد شدند، علی بن ابی طالب علیه السلام، او را به سوی آنان فرستاد. پس از جنگ نهروان، غارتگری‌ها و هجوم‌های ستمگرانه معاویه در اطراف سرزمین عراق، آغاز شد. معاویه، عبد الله بن عامر خُضرمی را به بصره فرستاد تا برای او بیعت گیرد. ابن خُضرمی چنین کرد و بر شهر، مسلط شد.

امام علیه السلام، ابتدا اَعین بن ضبیعه را برای خاموش کردن فتنه ابن خُضرمی به بصره گسیل داشت که شبانه در بستر به شهادت رسید. پس از آن، جاریه را به بصره فرستاد و او با تدبیر، دقت و شجاعت، بر شهر، مسلط شد و امام علیه السلام، او را ستود.

علی علیه السلام در آخرین روزهای حیات خود، جاریه را برای خاموش ساختن فتنه‌گری‌های بُسر بن اَظطات - که در تیره‌جائی و زشت‌خویی بی‌بدیل بود - به سوی وی گسیل داشت. جاریه در مأموریت بود که علی علیه السلام به شهادت رسید. جاریه، استوار گام و با شناخت ژرف از حق، از مردم مکه و مدینه برای امام حسن علیه السلام بیعت گرفت.

او جانی منور و روحی بزرگ داشت و از بیان حق، هرگز نمی‌هراسید. چنین بود که پس از صلح امام حسن علیه السلام نیز در حضور معاویه، از علی علیه السلام دفاع کرد و بر استواری در موضع خود، تأکید کرد.

جاریه بعد از به خلافت رسیدن یزید، زندگی را بدرود گفت.

۸/۳

جعفر بن ابی طالب

جعفر پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و برادر تنی علی بن ابی طالب علیه السلام است. وی، ده سال از امام علی علیه السلام بزرگ‌تر بود و اندکی پس از اسلام آوردن علی علیه السلام، مسلمان شد.

روایت شده که ابو طالب دید پیامبر ﷺ و علی ﷺ نماز می‌گزارند و علی ﷺ در سمت راست پیامبر ﷺ ایستاده است. به جعفر گفت: بال دیگر پسر عمویت را بساز و در سمت چپ او نماز بگذار.

از امام علی ﷺ روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود:

وَأَمَّا أَنْتَ - يَا جَعْفَرُ - فَأَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي، وَأَنْتَ مِنْ عِزَّتِي الَّتِي أَنَا مِنْهَا.

ای جعفر! تو در سیرت و صورت، شبیه منی. و تو از عزت (خانواده) منی، همچنان که من از آنم.

پیامبر خدا، او را «پدر تهی‌دستان» می‌نامید. جعفر، دو بار هجرت کرد: هجرت به حبشه و هجرت به مدینه. پیامبر ﷺ، جعفر را در جمادی سال هشتم به جنگ موته فرستاد و چون زید بن حارثه کشته شد، او پرچم را به دست گرفت و جنگید تا کشته شد.

روایت شده که چون خبر شهادت جعفر به پیامبر خدا رسید، نزد همسرش اسماء بنت عمیس آمد و مرگ جعفر را به وی تسلیت گفت. در این هنگام، فاطمه ﷺ وارد شد، در حالی که گریه می‌کرد و می‌گفت:

وَأَعْمَاهَا

آه، عمو جان!

آن گاه، پیامبر خدا فرمود:

عَلَى مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلَتَبِكِ الْبَوَاكِي.

گریه کنندگان باید بر مانند جعفر، گریه کنند.

از خبر شهادت جعفر، اندوهی بسیار بر پیامبر خدا رسید، تا این که جبرئیل ﷺ بر ایشان فرود آمد و خبر داد که:

أَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لِجَعْفَرٍ جَنَاحَيْنِ مُضْرَجَيْنِ بِالدَّمِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ.

خداوند، برای جعفر دو بال آغشته به خون قرار داده و همراه فرشتگان، پرواز می‌کند.

هنگامی که آزار قریش نسبت به پیامبر ﷺ و یارانش که به وی ایمان آورده بودند، در مکه، پیش از هجرت به مدینه، شدت یافت، پیامبر ﷺ به یارانش دستور داد به حبشه هجرت کنند و به جعفر بن ابی طالب، دستور داد تا همراه آنان، هجرت کند. جعفر و هفتاد مرد از مسلمانان، از مکه بیرون رفتند تا به دریا رسیده، بر کشتی سوار شدند. وقتی خبر به قریش رسید، عمرو بن عاص و عماره بن ولید را به سوی پادشاه حبشه، نجاشی فرستادند تا مهاجران را برگردانند... نمایندگان قریش، بر نجاشی وارد شدند و با خود، هدایایی برده بودند. نجاشی، هدایا را از آنان پذیرفت.

عمرو بن عاص گفت: ای پادشاه! گروهی از مردم ما به مخالفت با آیین ما برخاسته و خدایان ما را دشنام می‌دهند و اینک، نزد تو آمده‌اند. آنها را به ما برگردان.

نجاشی به دنبال جعفر فرستاد. او را آوردند. رو به جعفر کرد و گفت: اینها چه می‌گویند؟

جعفر گفت: ای پادشاه! چه می‌گویند؟

گفت: می‌خواهند شما را به آنان بازگردانم.

جعفر گفت: ای پادشاه! از آنان بپرس آیا ما برده‌انانیم؟

عمرو بن عاص گفت: خیر؛ آزادگانی بزرگوارند.

جعفر گفت: ای پادشاه! از آنان بپرس آیا ما به آنان بدهکاریم که آن را مطالبه می‌کنند؟

عمرو گفت: خیر، ما از شما طلبی نداریم.

جعفر گفت: آیا بر عهده‌ما خون‌بهایی است که مطالبه می‌کنید؟

عمرو گفت: خیر.

جعفر گفت: پس از ما چه می‌خواهید؟ ما را آزار دادید. بدین جهت، از شهرتان خارج شدیم.

عمر و بن عاص گفت: ای پادشاه! آنان با آیین ما مخالفت کردند و خدایان ما را دشنام دادند، جوانان ما را گمراه کرده، در جامعه تفرقه انداختند. آنان را به ما بازگردان تا جامعه ما اتحاد خود را باز یابد.

جعفر گفت: ای پادشاه! ما با آنان مخالفت کردیم؛ زیرا خداوند، از میان ما پیامبری برانگیخت که دستور داد بت‌ها را کنار نهیم و قرعه زدن را رها کنیم. ما را به نماز و زکات، فرمان داد. ستم و خونریزی به ناحق و زنا، رباخواری، خوردن مردار و خون را حرام کرد، ما را به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان، فرمان داد و از زشتی‌ها و منکر، باز داشت.

نجاشی گفت: خداوند، عیسی بن مریم علیه السلام را نیز با همین تعالیم، مبعوث کرد.
آن گاه افزود: ای جعفر! آیا از آنچه خداوند بر پیامبرت نازل کرده، چیزی در حفظ داری؟

جعفر گفت: آری، و سورهٔ مریم را خواند تا به این آیه رسید:

﴿وَهَرَيَ إِلَيْكَ بِجَدْعِ النَّخْلَةِ تُسْقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا﴾ * فَكُلِي وَأَشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا؛ و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان، بر تو خرما می تازه می ریزد، و بخور و بنوش و دیده، روشن دارم.

چون نجاشی این آیه را شنید، به شدت گریست و گفت: به خدا سوگند، این سخنان، حق است.

عمر و بن عاص گفت: ای پادشاه! این مرد، مخالف ماست. او را به ما بازگردان.
نجاشی، به صورت عمرو سیلی زد و گفت: ساکت باش! به خدا سوگند، اگر از وی
به بدی سخن بگویی، نابودت می‌کنم.

عمرو بن عاص برخاست، در حالی که خون از صورتش جاری بود و می‌گفت: ای پادشاه! اگر چنان است که می‌گویی، ما دیگر با وی کاری نداریم.^۱

۹/۳

جویریة بن مُسهر

جویریة بن مُسهر عبدی، از یاران دیرین و نزدیکان امام علی علیه السلام بود. او فردی شایسته، مورد اطمینان و علاقه امام و دوست او بود. در روزگار خلافت معاویه، زیاد بن ابیه، دست و پای او را بُرید و وی را به دار کشید و به شهادت رساند.



ابو زَهِیر، حارث بن عبد الله بن کعب اَعُوْر هَمْدانی کوفی، از یاران امام علی و امام حسن علیهما السلام و از شیعیان نخستین به شمار می‌رود. او دانشی فراوان داشت و از دین‌شناس‌ترین مردم و آشناترین افراد به احکام ارث بود و این دانش را از امام علی علیه السلام آموخته بود.

او از سرشناسان کوفه و از جمله کسانی بود که بر عثمان شوریدند و خواستار عزل سعید بن عاص شدند. عثمان هم آنان را تبعید کرد. او در سال ۶۵ هجری در کوفه درگذشت.

۱۱/۳

خُجَر بن عَدی

ابو عبد الرحمان، خُجَر بن عَدی بن معاویة کِنْدی، مشهور به «خُجَر الخیر (حجر

نیکوکار) و «ابن ادبَر»، از کسانی است که جاهلیت و اسلام را درک کرده است. او بر پیامبر ﷺ وارد شد و با ایشان، مصاحبت داشت.

حجر، از چهره‌های منور تاریخ اسلام و از قلّه‌سانان پُرفروغ تاریخ تشیع است. او هنوز در سنین جوانی بود که به محضر پیامبر خدا درآمد و اسلام آورد. دنیا‌گریزی، زهد، نمازگزاری و روزه‌داری بسیار، سلحشوری و رزم‌آوری، شرافت و کرامت و درستکاری و عبادت، از ویژگی‌های اوست.

او به زهد، معروف بود. روح پاک، نفس سالم، منش والا و روش پیراسته حجر، او را مستجاب الدعوه ساخته بود. او هرگز در برابر حق‌کشی‌ها و باطل‌گرایی‌ها سکوت نمی‌کرد. چنین بود که همراه مؤمنان و مجاهدان، بر عثمان شوريد و در عینیت بخشیدن به حاکمیت مولا علی علیه السلام، از هیچ کوششی دریغ نکرد و بدین سان، از یاران ویژه و پیروان مطیع او به شمار می‌رفت.

او در نبردهای علی علیه السلام نیز شرکت داشت. در جمل، فرمانده سواره‌نظام کِنَدیان بود و در صفین، فرماندهی قبیله خود را به عهده داشت و در نهروان، جناح چپ^۱ و یا راست سپاه علی علیه السلام را فرماندهی می‌کرد.

او زبانی گویا و کلامی نافذ داشت، به بلاغت سخن می‌گفت و با فصاحت، حقایق را بیان می‌نمود. سخنان زیبا و بیدارگر او درباره جایگاه والای علی علیه السلام، نشانی است از این حقیقت.

او یار باوفای علی علیه السلام و از مدافعان سختکوش وی بود. چون ضحاک بن قیس برای غارتگری روی به عراق نهاد، حجر بن عدی از علی علیه السلام برای رویارویی با او فرمان گرفت و با دلاوری، او را شکست داد و ضحاک، پا به فرار نهاد.

حجر، لحظاتی قبل از ضربت خوردن علی علیه السلام، از توطئه خبر یافت و با تمام توان کوشید تا ایشان را خبر کند؛ اما موفق نشد و غم به خون نشستن علی علیه السلام بر جاناش نشست.

۱. الاستیعاب: ج ۱ ص ۳۸۹ ش ۵۰۵، أسد الغابة: ج ۱ ص ۶۹۷ ش ۱۰۹۳.

او از یاران غیور و استوار گام امام حسن علیه السلام نیز بود. وی چون خبر صلح را شنید، خون غیرت در رگ‌هایش به جوش آمد و بر این صلح، اعتراض کرد. امام حسن علیه السلام به او فرمود:

لَوْ كَانَ غَيْرُكَ مِثْلَكَ لَمَا أَمْضَيْتُهُ.

اگر دیگران نیز چون تو [عزت طلب] بودند، هرگز این قرارداد را امضا نمی‌کردم. حجر، از معاویه دلی آکنده از درد داشت و هماره، از این چهره پلید «حزب الطلقاء» (گروه آزادشدگان فتح مکه) که حکومت یافته بودند، بیزاری می‌جست و همراه با جمع شیعیان، بدو نفرین می‌کرد؛ چرا که آنها گروهی بودند که پیامبر خدا، آنها را «ملعون» دانسته بود.

هرگاه مغیره - که در پلیدی و زشت‌خویی و پستی نظیر نداشت و با حاکمیت «حزب الطلقاء»، حکومت کوفه را یافته بود - بر علی علیه السلام و پیروان او طعن می‌زد، حجر، بی‌هیچ هراسی به دفاع می‌ایستاد و او را ملامت می‌کرد.

معاویه که از موضعگیری‌ها، افشاگری‌ها، سرسختی‌ها و استواری‌های حجر به ستوه آمده بود، دستور قتل او را صادر کرد و او را به همراه یارانش در «مَرْج عَذْرَاء» به سال ۵۱ هجری به شهادت رساند.

حجر، چهره‌ای محبوب، شخصیتی نافذ و وجهه‌ای نیکو داشت. شهادت او بر مردم، گران آمد. لذا به معاویه اعتراض کردند و او را بر این کردار پلید، نکوهش کردند. از جمله، امام حسین علیه السلام در نامه‌ای به معاویه، ضمن ستایش فراوان و یادکرد نیکو از ستم‌ستیزی حجر، بدو اعتراض کرد و یادآوری کرد که معاویه، پیمان شکسته و ستمکارانه، خون پاک حجر را بر زمین ریخته است. عایشه نیز با ذکر روایتی درباره شهیدان «مَرْج عَذْرَاء»، به معاویه، اعتراض کرد.

معاویه، با همه تیره‌جانی، قتل حجر را از اشتباهاتش می‌دانست و از آن، اظهار ندامت می‌کرد و در هنگام مرگ می‌گفت: اگر نصیحتگری می‌بود، ما را از قتل حجر، باز می‌داشت.

مُصْعَب بن زُبَیْر، دو فرزند حُجْر (عبید الله و عبد الرحمان) را پس از به بند کشیدن، به قتل رساند.

علی علیه السلام از شهادت حجر خبر داده بود و شهادت او و یارانش را به شهادت «اصحاب اُحدود»، مانند کرده بود.

روایت شده هنگامی که حجر را آوردند و فرمان قتل او را صادر شد، گفت: مرا در لباس‌هایم دفن کنید، که در قیامت به دادخواهی بر می‌خیزم.^۱

۱۲/۳

حَذِیْفَةُ بَنِ یَمَان

ابو عبد الله، حَذِیْفَةُ بَنِ یَمَان بن جابر غُبَسِی، از یاران برجسته پیامبر خداست. رجالیان و شرح حال‌نگاران، او را با ویژگی‌هایی چون: نجیب‌زاده، صحابی بزرگ پیامبر خدا، رازدار پیامبر صلی الله علیه و آله و داناترین مردم به منافقان، ستوده‌اند.

پیامبر خدا، نام‌های منافقان را چون رازی به حَذِیْفَةُ سپرد و بدو سفارش کرد که در هنگامه بروز فتنه‌ها، آنها را آشکار ننماید. آن راز باید بماند تا روزگاری که پرده‌ها کنار می‌روند و رازها هویدا می‌شوند. او پس از جنگ بدر، هماره بشکوه و نستوه، در نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر بود. حَذِیْفَةُ، از معدود کسانی است که باورهای خود را دیگرگون نکردند و پس از وفات پیامبر خدا، دگرگونی حق خلافت و خلافت حق را بر نتابیدند و با استوار گامی تمام در کنار علی علیه السلام ایستادند.

حَذِیْفَةُ، از معدود کسانی است که همراه با علی علیه السلام بر پیکر مطهر فاطمه علیها السلام نماز خواند. او در زمان عمر و عثمان، حکومت مدائن را به عهده داشت و در هنگام خلافت یافتن امیر مؤمنان، در بستر بیماری بود. با این همه، بیان نکردن والایی‌ها و فضایل علی علیه السلام را بر نتابید و با تن رنجور، بر فراز منبر شد و علی علیه السلام را با بیانی

شکوهمند و از جمله با تعبیرهایی چون «به خدا سوگند، او از آغاز تا انجام، بر حق است» و «او بهترین فرد در میان درگذشتگان و بازماندگان پس از پیامبرتان است»، ستود و برای علی علیه السلام بیعت گرفت و با وی بیعت کرد و به فرزندانش وصیت کرد که همگامی با علی علیه السلام را فرو نگذارند. او در این وصیت، سفارش کرد که: «به خدا سوگند، او (علی علیه السلام) بر حق است و مخالفانش بر باطل اند». او سپس هفت و یا چهل روز پس از این، زندگانی را بدرود گفت.

۱۳/۳

حنظله غیل الملائکه

حنظله فرزند ابو عامر، مردی از قبیله خزرج بود. او در شامی که صبح آن جنگ اُحُد رخ داد، با دختر عبد الله بن ابی سلول، ازدواج کرد و در همان شب، عروسی نمود. وی پیش از زفاف، از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست شب را نزد همسرش بماند. پس، این آیه نازل شد:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذِنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذِنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ ۖ هَٰمَٰنَا مُؤْمِنَانِ، کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده اند، و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند، تا از وی کسب اجازه نکنند، نمی روند. در حقیقت، کسانی که از تو کسب اجازه می کنند، آنان اند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی، اجازه ده.﴾

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اجازه داد ... صبح آن روز، حنظله، با حالت جنابت در نبرد حاضر شد. هنگام رفتن به نبرد، همسر حنظله، چهار نفر از انصار را فرا خواند و در حضور

حنظله، آنان را گواه گرفت که آنان، عروسی کرده‌اند. به زن گفته شد: چرا چنین کردی؟

گفت: دیشب در خواب دیدم آسمان، دهان باز کرد و حنظله در آن افتاد و آسمان، بسته شد. آن را به شهادت تعبیر کردم. از این رو، نمی‌پسندیدم بدون گواه، از وی حامله شوم.

وقتی حنظله در صحنه نبرد حضور یافت، ابو سفیان را دید که سوار بر اسبی میان دو لشکر جولان می‌دهد. به وی حمله برد و بر پی پای اسبش ضربه زد. اسب، حرکتی کرد و ابو سفیان بر زمین افتاد و فریاد زد: ای قریشیان! من ابو سفیانم و حنظله می‌خواهد مرا بکشد.

ابو سفیان، پا به فرار گذارد و حنظله به دنبالش بود تا این که یکی از مشرکان به سویش آمد و نیزه‌ای به او زد. حنظله با نیزه به سمت مرد رفت و او را به قتل رساند و خود نیز در میان حمزه، عمرو بن جموح، عبد الله بن حزام و گروهی از انصار، بر زمین افتاد. پیامبر خدا فرمود:

رَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ يُغْسِلُونَ حَنْظَلَةَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ بِمَاءِ الْمُرْنِ فِي صَحَائِفَ مِنْ ذَهَبٍ.

دیدم فرشتگان در میان زمین و آسمان، حنظله را با آب باران، در برگ‌هایی از طلا، غسل می‌دادند.

بدین جهت، وی «غسیل الملائکه» (غسل داده شده توسط فرشتگان) «، نام گرفت.^۱

۱۴/۳

خزیمه بن ثابت (دو شاهدین)

ابو عماره، خزیمه بن ثابت بن فاکه انصاری اوسی، از یاران برجسته پیامبر

خداست. او در جنگ احد و دیگر نبردهای پیامبر خدا، همگام آن بزرگوار بود و از آن رو که پیامبر خدا گواهی او را در حکم دو شاهد قرار داد، به «ذو شهادتین» مشهور شد.

خزیمه، از معدود کسانی است که پس از پیامبر ﷺ بر «حق خلافت» و «خلافت حق»، استوار ماند و از جمله کسانی بود که فریاد دفاع از خلافت علی ﷺ را در مسجد پیامبر ﷺ سر داد و با تکیه بر عنوان و جایگاهی که پیامبر خدا به او داده بود، گواهی داد که پیامبر ﷺ، اهل بیت ﷺ را معیار شناخت حق از باطل، معرفی کرده است و پیشوایی را به نام آنان، رقم زده است.

خزیمه، در نبردهای علی ﷺ، در محضر آن بزرگوار، استوار گام بود و پس از شهادت عمار بن یاسر، او نیز شاهد شهادت نوشید.



رُشید هَجَری، از عالمان و محدثان بزرگ شیعی و از یاران بیداردل و استوارگام علی ﷺ است. او را از یاران امام حسن و امام حسین ﷺ نیز شمرده‌اند.

علی ﷺ رُشید را بزرگ می‌داشت و به او «رُشید بلایا» می‌گفت. نگاه نافذ او به فراسوی ظاهر دنیا راه یافته بود و از این رو، او را عالم به حوادث گذشته و آینده دانسته‌اند. علی ﷺ روزی به رُشید فرمود:

كَيْفَ صَبْرُكَ إِذَا أُرْسِلَ إِلَيْكَ دَعِيٌّ بَنِي أُمَيَّةَ، فَقَطَعَ يَدَيْكَ وَرَجَلَيْكَ وَلِسَانَكَ؟
آن گاه که زناده بنی‌امیه، تو را به برائت جُستن از من فرا خواند و چون تن ندهی، دست‌ها و پاهایت را قطع کند، چگونه شکیبایی خواهی کرد؟

گفت: آیا فرجام آن، بهشت است؟

امام ﷺ فرمود:

نعم يا رُشيدُ، و أنتَ معي في الدنيا والآخرة.

آری! و تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

بدین سان، رُشید، شکوه شکیبایی را رقم زد و استوار گامی در عشق علی علیه السلام را بیان کرد و چون آن هنگامه رسید و زیاد بن ابیه چنان کرد، او از حق، روی برنتافت و شهد شهادت نوشید و به دار کشیده شد.

از زیاد بن نضر حارثی نقل شده که می‌گوید: نزد زیاد بودم که رُشید هَجَری را آوردند. زیاد به او گفت: سرورت (یعنی علی علیه السلام) به تو گفته است که ما با تو چه می‌کنیم؟

گفت: دست و پایم را می‌برید و به دارم می‌کشید.

زیاد گفت: به خدا سوگند، کاری می‌کنم که سخنش دروغ درآید. آزادش بگذارید.

و چون رشید خواست بیرون برود، زیاد گفت: به خدا سوگند، کاری بدتر از آنچه سرورش خبر داده، نمی‌توانیم بر سرش بیاوریم. دست و پایش را ببرید و به دارش کشید.

رشید گفت: دریغا که هنوز کار دیگری مانده که امیر مؤمنان، خبرش را به من داده و شما هنوز نکرده‌اید.

زیاد گفت: زبانش را ببرید.

رشید گفت: به خدا سوگند، اکنون خبر امیر مؤمنان، تصدیق شد.^۱

۱۶/۳

زید بن صوحان

زید بن صوحان بن حجر عبدی، برادر ضَعَصَه و سیحان، از خطیبان زبردست، شجاعان استوارگام، بزرگان، زاهدان، ارجمندان و از یاران وفادار امیر مؤمنان بود. او به روزگار پیامبر خدا، اسلام آورد و از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده شده و به حضور

۱. الإرشاد: ج ۱ ص ۳۲۵، إعلام الوری: ج ۲ ص ۳۴۳، شرح نهج البلاغة: ج ۲ ص ۲۹۴.

ایشان نیز رسیده است.

پیامبر ﷺ، از او به نیکی یاد می‌کرد و می‌فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ يَسْبِقُهُ بِعَضْوِ أَعْضَائِهِ إِلَى الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى زَيْدِ بْنِ صُوحَانَ.

هر کس دوست دارد مردی را ببیند که یکی از اعضایش پیش‌تر از او به سوی بهشت می‌رود، به زید بن صوحان بنگرد.

این سخن والای پیامبر خدا - که فضیلتی بزرگ برای زید بود - در جنگ جلولاء، مصداق یافت.

زید، زبانی حقگو و افشاگر داشت. چنین بود که عثمان، وجودش را در مدینه برنتابید و او را به شام، تبعید کرد و چون انقلابیان حرکت اعتراض‌آمیز خود علیه عثمان را در مدینه شکل دادند، زید بدانها پیوست.

او در جنگ جمل، شرکت کرد و خود از شهادتش خبر داد. عایشه، با نامه‌ای از وی دعوت کرد که به یاری‌اش برخیزد. او چون نامه را خواند، هوشمندانه و زیبا گفت: تو را به چیزی فرمان داده‌اند و ما را به چیزی دیگر؛ اما تو به کار ما پرداخته‌ای و به ما فرمان می‌دهی که به کار تو بپردازیم. به تو فرمان در خانه نشستن داده شده و به ما فرمان جنگیدن تا رفع فتنه. والسلام!

زید، در دفاع از علی علیه السلام، زبانی گویا و در حراست از آن بزرگوار، گامی استوار داشت. علی علیه السلام، چون بر بالینش نشست، فرمود:

رَحِمَكَ اللَّهُ، يَا زَيْدُ، قَدْ كُنْتَ خَفِيفَ الْمُؤْنَةِ، عَظِيمَ الْمَعُونَةِ.

خدا تو را رحمت کندا همانا تو کم‌هزینه و بسیار یاری‌رسان بودی.

۱۷/۳

سعید بن قیس

سعید، جنگاوری دلیر و قهرمانی کم‌نظیر بود. او در جنگ‌های جمل و صفین،

شرکت داشت و در جمل و صفین، امام علیه السلام، او را به سرداری بنی همدان گماشت. او در ضمن سخنرانی‌ای رسا در جمع یارانش چگونگی دو سپاه را به نیکویی بر نمود و عظمت سپاه علی علیه السلام را - که گروهی از بدریان در آن حضور داشتند - نشان داد و آن گاه، جایگاه والای علی علیه السلام را به زیبایی تبیین کرد و با تکیه هوشمندانه بر پیشینه زشت معاویه، رسوایی او و پدرانیش را بیان کرد.

او در موارد بسیاری، اطاعت مطلق خود از علی علیه السلام را با عبارت‌هایی هیجان‌بار بیان کرده است. علی علیه السلام نیز آن پارسامرد رزم‌آور را می‌ستود. از جمله فرمود:

يَقُوْذُهُمْ حَامِي الْحَقِيْقَةِ مَا جِدُّ سَعِيْدُ بْنُ قَيْسٍ، وَالْكَرِيْمُ مُحَامٍ.

پشتیبان بزرگ حقیقت، آنان را به پیش می‌برد /

سعید بن قیس [را می‌گویم]، آن بزرگ پشتیبان را.

پس از جنگ صفین، امام علیه السلام برای جلوگیری از غارتگری‌های سفیان بن عوف در شهر انبار، او را بدان سوی، گسیل داشت.

سعید، پس از علی علیه السلام نیز بر صراط حق، استوار ماند و در جمع یاران امام حسن علیه السلام قرار گرفت و امام حسن علیه السلام او را به عنوان جانشین قیس بن سعد به نبرد با معاویه گسیل داشت.

ابو عمرو گشتی، او را بدین سان ستوده است: او از بزرگان تابعیان و از سران و زاهدان آنان بود.

سعید بن قیس، حدود سال ۴۱ هجری، زندگی را بدرود گفت.

۱۸/۳

سهل بن حنّیف

سهل بن حنّیف بن واهب انصاری اوسی، برادر عثمان بن حنّیف و از صحابیان پیامبر خدا و از بدریان است. سهل در تمام نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت و در

هنگامه شکست سپاه پیامبر ﷺ در احد و در اوج دشواری نبرد، از جمله معدود افرادی بود که در کنار پیامبر ﷺ ماند و نگریخت.

سهل، از پیشتازان مدافعان علی ﷺ است که پس از پیامبر خدا، حریم «خلافت حق» را پاس داشت و از جمله معدود افرادی است که آشکارا به دفاع از علی ﷺ پرداخت.

علی ﷺ به روزگار خلافتش او را به حکومت شام برگزید؛ اما سربازان معاویه، او را از میانه راه، بازگرداندند. سپس، مدتی او را به حکومت مدینه گماشت تا این که در جنگ صفین، وی را به لشکرش فرا خواند و تمام بن عباس را به جانشینی او گمارد.

او در جنگ صفین، فرماندهی سواره نظام سپاه بصره را به عهده داشت. پس از آن، فرماندار فارس شد؛ اما به سبب تشنج و هرج و مرجی که در آن دیار به وجود آمده بود، علی ﷺ به پیشنهاد کسانی چون ابن عباس، زیاد بن ابیه را به جای وی منصوب کرد.

او به سال ۳۸ هجری، در کوفه درگذشت و امام ﷺ در مراسم تدفین وی از او به بزرگی یاد کرد.

از ذریع محاربی نقل شده که امام صادق ﷺ از سهل بن حنیف، یاد کرد و فرمود:

كَانَ مِنَ النَّقَبَاءِ.

از نقیبان بود.

گفتم: از نقیبان دوازده گانه پیامبر خدا؟

فرمود:

نَعَمْ، كَانَ مِنَ الَّذِينَ اخْتيروا مِنَ السَّبْعِينَ.

آری. از کسانی که از میان هفتاد نفر [انصار نخستین]، برگزیده شدند.

به او گفتم: آنان که کفیل (عهده دار) امور قوم خود شدند؟

فرمود:

نَعَمْ، إِنَّهُمْ رَجَعُوا وَفِيهِمْ دَمٌ فَاسْتَنْظَرُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِلَى قَابِلٍ، فَرَجَعُوا فَقَرَعُوا مِنْ دَمِهِمْ وَاصْطَلَحُوا، وَأَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَعَهُمْ.

آری. آنان بازگشتند، در حالی که میانشان جنگ و خونریزی بود. پس منتظر شدند تا در سال بعد، پیامبر خدا را ببینند. پس بازگشتند و از خونریزی بیزار شدند و صلح نمودند و پیامبر ﷺ با آنان آمد.

امام صادق علیه السلام از سهل، یاد کرد و فرمود:

مَا سَبَقَهُ أَحَدٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَلَا مِنْ النَّاسِ بِمَنْقَبَةٍ.

نه از قریش و نه از دیگر مردم، کسی در فضیلت و کمال، بر او پیشی نگرفت.



نوجوانی که به سن بلوغ نرسیده بود، بر پیامبر ﷺ سلام کرد و از شادمانی به پیامبر ﷺ لبخند زد. پیامبر ﷺ به وی فرمود:

أُتِحْبُنِي يَا فَتَى؟

جوان! آیا مرا دوست داری؟

گفت: بلی، به خدا سوگند، ای پیامبر خدا!

پیامبر ﷺ فرمود:

مِثْلَ عَيْنِكَ؟

مانند چشمانت؟

گفت: بیشتر.

فرمود:

مِثْلَ أَبِيكَ؟

مانند پدرت؟

گفت: بیشتر.

فرمود:

مِثْلَ أُمَّكَ؟

مانند مادرت؟

گفت: بیشتر.

فرمود:

مِثْلَ نَفْسِكَ؟

به اندازه خودت؟

گفت: به خدا سوگند، بیشتر، ای پیامبر خدا!

فرمود:

أَمِثْلَ رَبِّكَ؟

مانند پروردگارت؟

گفت: خدا، خدا، خدا! ای پیامبر! این دوستی از آن تو یا هیچ کس دیگر نیست.

همانا تو را به خاطر دوستی خداوند، دوست می‌دارم.

پیامبر ﷺ به اطرافیان‌ش رو کرد و فرمود:

هَكَذَا كُونُوا، أَحِبُّوا اللَّهَ لِإِحْسَانِهِ إِلَيْكُمْ وَإِنْعَامِهِ عَلَيْكُمْ، وَأَحِبُّونِي لِحُبِّ اللَّهِ^۱.

این چنین باشید. خداوند را به خاطر احسان و نعمت‌هایش بر شما دوست بدارید و مرا به خاطر دوستی خداوند.

۲۰/۳

جوان روشن ضمیر

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: پیامبر خدا، نماز صبح را با مردم

خواند. سپس، جوانی را در مسجد دید که از شدت بی خوابی سر می جنباند. رنگش زرد بود، جسمش لاغر شده و چشمانش در کاسه سر، فرو رفته بود. پیامبر ﷺ به وی فرمود: «جوان! چگونه صبح کردی؟».

گفت: ای پیامبرا با یقین صبح کردم.

پیامبر ﷺ از سخنش شگفت زده شد و فرمود: «هر یقینی حقیقتی دارد. حقیقت یقین تو چیست؟».

گفت: ای پیامبرا یقین من همان است که مرا اندوهگین ساخته و شبها بیدار نگاهم داشته و روزها تشنه ام کرده است. خودم را از دنیا و آنچه در آن است، رها ساختم، گویا بر عرش پروردگارم می نگریم که برای رستاخیز، بر پا شده و مردم، برای حسابرسی از قبرها سر برآورده اند و من در میان آنانم.

پیامبر خدا به یارانش فرمود: «این، بنده ای است که خداوند، دلش را به نور ایمان، روشن ساخته است».

سپس فرمود: «آنچه داری، نگه دار!».

جوان گفت: ای پیامبرا برایم دعا کن همراه تو به شهادت نایل آیم.

پیامبر ﷺ برایش دعا کرد. چیزی نگذشت که در یکی از جنگ های پیامبر ﷺ، شرکت جست و پس از به شهادت رسیدن نه نفر، به شهادت رسید و او دهمین نفر بود.^۱

۲۱/۳

صَعَصَةُ بْنُ صُوحَانَ

صَعَصَةُ بْنُ صُوحَانَ بن حُجْر عَبدی، در زمان پیامبر ﷺ مسلمان شد؛ اما به زیارتش نایل نیامد. او از بزرگان یاران امام علی علیه السلام و از کسانی بود که او را چنان که باید، شناختند.

صَعَصَةُ، سخنوری چیره دست و پُرآوازه بود. ادیب نام آور عرب، جاحظ، او را در

فن خطابه، پیشتاز دانسته و برترین گواه بر این حقیقت را خطابه‌گویی او در محضر علی علیه السلام و درخواست علی علیه السلام از او برای ایراد سخن دانسته است. شرح حال نگاران، او را با عناوینی چون: شریف، امیر، فصیح، گشاده‌زبان، سخنور، زبان‌آور، دیندار و فاضل، ستوده‌اند.

عثمان، او را به همراه مالک اشتر و بزرگانی دیگر، از کوفه به شام تبعید کرد و چون مردمان بر عثمان شوریدند و پس از آن بر خلافت علی علیه السلام یک‌دستان شدند، او - که در شناخت عظمت علی علیه السلام ژرف اندیش و کم‌نظیر، و در خطابه، چیره‌دست و گزیده‌گوی بود - به پا خاست و بدین سان گویا و زیبا، باور ارجمنده‌اش را درباره علی علیه السلام بازگفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، تو خلافت را زینت دادی و خلافت، سبب زینت تو نشد. و تو خلافت را بالا بردی و آن، مقام تو را بالا نبرد. و نیاز خلافت به تو، بیشتر از نیاز تو به آن است!

در منابع به نقل از صعصعه آمده است: با گروهی از مصریان بر عثمان بن عفان، وارد شدیم. عثمان گفت: فردی از خود را مقدم دارید تا با من سخن بگوید.

مرا جلو انداختند. عثمان گفت: «این؟!»، و گویی مرا جوان می‌دید.

به او گفتم: اگر علم به سن بود، من و تو از آن نصیبی نداشتیم؛ بلکه به تعلم است.

عثمان گفت: [آنچه می‌خواهی] بگو.

گفتم: به نام خداوند بخشنده مهربان.

﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَنِقَبَةُ الْأُمُورِ﴾^۱ آنان که چون در زمین مسلطشان کردیم، نماز می‌خوانند و زکات می‌پردازند و به نیکی فرمان می‌دهند و از زشتی باز می‌دارند. و فرجام کارها، از آن خداست.

عثمان گفت: این آیه، در شأن ما نازل شده است.

به او گفتم: پس به نیکی فرمان ده و از زشتی، باز دار.

عثمان گفت: این را واگذار و مقصودت را بگو.

به او گفتم: به نام خداوند بخشنده مهربان.

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِينِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾^۱ آنان که به ناحق

از دیارشان رانده شده‌اند، تنها به جرم این که می‌گفتند: پروردگار ما، خدای یگانه است...﴾.

عثمان گفت: این آیه هم در حق ما نازل شده است.

به او گفتم: پس آنچه را از خدا گرفته‌ای، به ما بده.

عثمان [خطاب به ما] گفت: ای مردم! شما باید گوش به فرمان و مطیع باشید؛

چرا که دست خدا با جماعت است و شیطان، همراه شخص گسسته از جماعت. به گفته‌اش گوش نسپارید که این (ضعفه)، نه می‌داند خدا کیست و نه می‌داند کجاست.

به او گفتم: اما این که می‌گویی: «گوش به فرمان و مطیع باشید»، تو از ما

می‌خواهی که فردا [ی قیامت] بگوییم:

﴿رَبُّنَا إِنَّا أطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَّرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾^۲ خدای ما! ما از سروران و

بزرگان خود اطاعت کردیم و آنان، ما را از راه به در بردند.

و اما گفته‌ات که: «من، نمی‌دانم خدا کیست»، خدا، پروردگار ما و پروردگار

پدران نخستین ماست. و این که می‌گویی: «من نمی‌دانم خدا کجاست»، خداوند متعال، در کمین [ستمکاران] است.

پس عثمان، خشمگین شد و فرمان داد ما را بازگردانند و درها را به روی

۱. حج: آیه ۴۰.

۲. احزاب: آیه ۶۷.

ما بست.^۱

در تاریخ دمشق آمده است که امام علی علیه السلام به قصد عیادت از صعصعه بر او وارد شد. چون علی علیه السلام او را دید، گفت:

إِنَّكَ مَا عَلِمْتُ حَسَنُ الْمَعُونَةِ خَفِيفُ الْمُؤْنَةِ.

تا آن جا که من می دانم، تو یآوری نیکو و کم هزینه ای.

صعصعه گفت: و به خدا سوگند، تو نیز - ای امیر مؤمنان - دانایی و خداوند در نظرت بزرگ است.

علی علیه السلام به او فرمود:

لَا تَجْعَلْهَا أُبْهَةً عَلَى قَوْمِكَ أَنْ عَادَكَ إِمَامُكَ.

این که پیشوایت به عیادت آمده است، دستاویز فخرفروشی تو بر قومت نشود! صعصعه گفت: نه، ای امیر مؤمنان! بلکه آن را منتهی از جانب خدا بر خود می بینم که اهل بیت و پسر عموی پیامبر خدای جهانیان به عیادتم آمده است.^۲ مسمع بن عبد الله بصری، از مردی نقل می کند که امام علی علیه السلام صعصعه بن صوحان را به سوی خوارج فرستاد، به او گفتند: آیا اگر علی با ما و در جایگاه ما بود، تو با او بودی؟ گفت: آری.

گفتند: پس تو در دینت دنباله رو علی هستی. بازگرد که دینی نداری. صعصعه گفت: وای بر شما! آیا از کسی دنباله روی نکنم که به نیکویی از خدا دنباله روی می کند و هماره و صادقانه، در پی فرمان خداست؟ آیا پیامبر خدا، هنگامی که جنگ شدت می گرفت، او را پیش نمی فرستاد تا آن را زیر پایش لگدمال و آتش آن را با شمشیرش، خاموش کند و در راه خدا چنان افتاده بود که پیامبر

۱. الأملی للطوسی: ص ۲۳۶ ح ۴۱۸.

۲. تاریخ دمشق: ج ۲۴ ص ۸۸.

خدا و مسلمانان از طریق او پیش می‌رفتند؟ پس کجا می‌چرخید و کجا می‌روید و به چه کس رغبت می‌ورزید و از چه کس باز می‌مانید؟^۱

۲۲/۳

عامر بن واثله

عامر بن واثله بن عبد الله کنانی لیشی - که بیشتر با کنیه‌اش «ابوطفیل» از او یاد می‌کنند - در سالی که نبرد اُحُد روی داد، به دنیا آمد و هشت سال از روزگار پیامبر خدا را درک کرد. پیامبر ﷺ را دید و آخرین نفر از صحابیان است که زندگانی را بدرود گفت. او خود می‌گفت: من، تنها بازمانده‌ای هستم که پیامبر خدا را دیده است.

او از یاران و معتمدان و از دوستداران و پیروان و شیفتگان علی ؑ بود و در نبردها همراه او بود. او که از سخنوری بهره‌ای شایسته داشت و شعر را به زیبایی می‌سرود و در نبرد نیز رزم‌آوری بی‌باک بود، در صفین، بارها خطابه خواند و به آوردگاه رفت و با شعر سرشار از شعورش علی ؑ را ستود و به استوارگامی یاران امام ؑ بالید و بر فضیحت‌آفرینان اموی طعن زد و آنان را رسوا ساخت. او به سال ۱۰۰ هجری درگذشت.

نصر بن مزاحم، او را با عنوان «از شیعیان مخلص»، یاد نموده و مواضع والای او را گزارش کرده است.

عامر بن واثله، در انتقامجویی از قاتلان ابا عبد الله الحسین ؑ، پرچمدار مختار بود. برخی او را «کیسانی» پنداشته‌اند، که این دیدگاه، مقبول همگان نیست و بر فرض صحت، او از این عقیده بازگشته است.

چیرگی او بر سخن و معارف حق و تسلطش بر کتاب الهی به او این امکان را داده بود که در دفاع از حق، به استواری سخن بگوید و از حق، دفاع کند و ناشایستگان را

درهم شکند.

به هر حال، او شخصیتی ارجمند بود که رجالیان از او به عظمت یاد کرده‌اند. برای نمونه، ذهبی درباره او آورده است: راستگو، دانا، شاعر و شه‌سوار بود و دیرزمانی زیست.

درباره وی در منابع آمده است: هنگامی که معاویه بر اوضاع مسلط شد، هیچ چیز برایش دوست‌داشتنی‌تر از دیدار با عامر بن واثله نبود. پس پیوسته به او نامه نوشت و اظهار لطف کرد تا آن که عامر به نزد وی آمد. پس چون آمد، از او درباره عرب جاهلی پرسش‌هایی کرد.

عمرو بن عاص و چند نفر از همراهانش بر معاویه درآمدند. معاویه به آنان گفت: آیا این را می‌شناسید؟ این، شه‌سوار صفین و شاعر آن نبرد است. این، دوست ابو الحسن [علی] است. سپس گفت: ای ابو طفیل! چه قدر علی را دوست می‌داری؟

گفت: به اندازه محبت مادر موسی به موسی علیه السلام.

گفت: چه قدر بر او می‌گریی؟

گفت: مانند پیرزن و پیرمردی که فرزندی برایشان نمانده است، و [با این همه] از کوتاهی خود به نزد خدا عذر می‌برم.

معاویه گفت: اما اگر از یارانم درباره من بپرسند، آنچه را تو برای سرورت گفتی، در حق من نمی‌گویند.

عمرو [بن عاص] گفت: به خدا سوگند، ما باطل نمی‌گوییم.

معاویه، خطاب به آنان گفت: به خدا سوگند، حق را هم نمی‌گویید.^۱

۲۳/۳

عبداللہ بن بدیل

عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی، پیش از فتح مکه اسلام آورد و در نبردهای

حُنین، طائف و ثَبوک، شرکت جست. پیامبر ﷺ، او و برادرش عبد الرحمان را با پیامی به یمن گسیل داشت. او را از یاران بزرگ امام علی ﷺ شمرده‌اند.

عبد الله، در قیام علیه عثمان، شرکت کرد و پس از آن، در کنار علی ﷺ یآوری استوار گام و همراهی فداکار بود. او در جنگ‌های جمل و صفین، شرکت کرد و در جنگ صفین، فرمانده پیاده‌نظام (میمنه) لشکر بود. او همچنین ریاست قاریان کوفه را به عهده داشت.

خطابه‌ها و گفته‌های وی نشان می‌دهد که از آگاهی فراوانی در شناخت اوضاع زمان، مردمان روزگار، و انگیزه‌ها و کشش‌های دشمنان علی ﷺ برخوردار بود. او در هنگامه نبرد، استوار ایستاد و گفت: معاویه، چیزی را ادعا کرده که از آن او نیست و در کار خلافت با کسی به ستیزه برخاسته که سزاوار خلافت و بی‌مانند است. معاویه، به باطل می‌ستیزد تا حق را فرود آورد و با اعراب بیابانی و دسته‌هایی بازمانده از احزاب مشرک به شما یورش آورده و گمراهی را در دیده اینان، آراسته و بذرفتنه را در دل‌هایشان کاشته است... و به خدا سوگند، شما نوری از سوی پروردگارتان، و نیز دلیلی روشن و آشکار به همراه دارید.

او با شجاعتی ستودنی و یورش بی‌امان، به معاویه نزدیک شد و معاویه، چون روزگار را بر خود تنگ یافت، دستور داد او را زیر باران سنگ بگیرند و از پای درآورند. و عبد الله، بدین‌گونه به شهادت رسید.

معاویه، او را «کَبْشُ القوم» (پیش‌آهنگ گروه) نامید و از دلاوری او با شگفتی یاد کرد و او را در رزم‌آوری بی‌همتا دانست. عبد الله را یکی از پنج زیرک عرب شمرده‌اند.

برادر عبد الله، عبد الرحمان نیز در جنگ صفین به شهادت رسید. عبد الله، تا آخرین لحظات زندگی با تمام توان از مولایش دفاع کرد و در آخرین لحظات حیاتش وقتی همگام و همراهش اسود بن طهمان خزاعی از او سفارش خواست، گفت: تو را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و نیز به این که خیرخواه امیر مؤمنان

باشی و همراه او با این یاغیان متجاوز بجنگی تا یا حق چیره گردد و یا تو به خدا
بپیوندی؛ و سلام مرا به او برسان!

و چون علی علیه السلام، واپسین کلام عبد الله را شنید، فرمود:

رَحِمَهُ اللهُ، جَاهِدْ مَعَنَا عَدُوَّنَا فِي الْحَيَاةِ، وَنَصَحْ لَنَا فِي الْوَفَاةِ.

خدایش پیامرزا در زندگی‌اش همراه ما با دشمنان جنگید، و هنگام وفات نیز از
خیرخواهی برای ما دست نکشید.

۲۴/۳

عبدالله بن هاشم بن عتبہ

عبد الله، فرزند قهرمان سترگ صحنه نبرد و عابد پیراسته دل سپاه علی علیه السلام هاشم
بن عتبہ (معروف به «هاشم مِرقال») است. او پس از پدر، پرچم نبرد را برافراشت و
در مقابل سپاه معاویه، خطبه‌ای شورانگیز در وصف پدر خویش ایراد کرد و جایگاه
والای علی علیه السلام را تبیین نمود و چهره معاویه را برنمود و آن گاه بر دشمن، یورش
برد.

هنگامی که ماجرای صفین پایان یافت و امام حسن علیه السلام کار خلافت را به معاویه وا
نهاد و هیئت‌های نمایندگی نزد معاویه می‌رفتند، عبد الله بن هاشم را به اسارت،
نزد او گسیل داشتند. هنگامی که بدان جا رسید و او را برابر معاویه قرار دادند،
عمرو بن عاص که حاضر بود، گفت: ای امیر مؤمنان! این با ناز رونده، پسر آن تند
رونده (مِرقال) است و دلی پُر کینه دارد و فریفته و فتنه زده است. بدان که
چوب‌دستِ ستبر، از شاخه کوچک برمی‌آید و مار از مار می‌زاید و سزای بدی،
بدی‌ای همچون آن است.

ابن هاشم به عمرو بن عاص گفت: من نخستین مردی نیستم که قومش وی را وا
نهاده‌اند و روزگارش به سر آمده و اجلش در رسیده است.

آن گاه معاویه گفت: اینها کینه‌های بازمانده از صفین و [نتیجه] ستمی است که

پدرت بر تو روا داشته است.

عمرو گفت: او را به من بسیار تا شاه‌رگ‌هایش را از سینه‌اش بیرون کشم.

ابن هاشم به وی گفت: هی، پسر عاص! این دلیری‌ات، در روزهای صفین کجا بود که تو را به هم‌وردی می‌خواندیم؟! آن گاه که پای مردان در باتلاقی از خون فرو می‌رفت و راه‌ها بر تو تنگ شده بودند و به هلاکت، نزدیک گشته بودی؟!۱

به خدا سوگند، اگر [اینک نیز] به معاویه نزدیک نبودی، پیکان تیزپری به سویت می‌افکندم که از درفش، تیزتر و زخمش از زخم آن، کاری‌تر بود؛ زیرا که تو همواره بر هوس خود می‌افزایی و در سرگشتگی راه می‌سپاری و به ریسمان پوسیده سوداهایت چسبیده‌ای، همچون کور راه گم کرده در شب تیره!

معاویه از سخنانی که از ابن هاشم شنید، در شگفت ماند و فرمان داد او را زندانی کنند، و از کشتن وی خودداری کرد.^۱

مرکز تحقیق و پژوهش
۲۵/۳

عدی بن حاتم

ابو طریف عدی بن حاتم بن عبد الله طایی، فرزند سخاوتمند مشهور عرب، حاتم طایی، و از یاران پیامبر خداست.

عدی، ریاست قبیله خود (طی) را به عهده داشت و در سال هفتم هجری به حضور پیامبر رسید و اسلام آورد. پیامبر ﷺ او را گرمی داشت و به وی حرمت نهاد.

عدی، در دگرگونی‌های پس از پیامبر خدا، به ولایت علیؓ وفادار ماند و از حریم حق و ولایت، دفاع کرد. او در نبردهای علیؓ همراه وی بود و چون یکی از فرزندانش به معاویه پیوست، از آن فرزند، براءت جست. سخنان او در برابر

فتنه‌آفرینان، نشانی از درک عمیق او از وقایع و موضع علی علیه السلام و نیز استوار گامی وی در صراط حق است، از جمله این کلام ارجمند او که: ای مردم! به خدا سوگند، اگر کس دیگری جز علی علیه السلام ما را به جنگ با نمازگزاران فرا می‌خواند، پاسخ مثبت نمی‌دادیم.

او در صفین، از کسانی بود که با توجه به منطق استوارش از سوی علی علیه السلام برای گفتگو با دشمن، برگزیده شد. همچنین، یکی از فرزندان او را در یکی از نبردها از دست داد و یک چشمش نیز نابینا گشت.

معاویه، عدی را بزرگ می‌داشت و به وی حرمت می‌نهاد؛ اما او در مناسبت‌های مختلف، از امام علی علیه السلام یاد می‌کرد و آن بزرگوار را می‌ستود و در مقابل معاویه، موضع حق‌مدارانه‌اش را از دست نمی‌داد.

او در حدود سال ۶۸ هجری در ۱۲۰ سالگی درگذشت.

در کتاب محاسن و مساوی آمده است که روزی عدی بن حاتم بر معاویه بن ابی سفیان وارد شد. معاویه گفت: ای عدی! طرف‌ها کجایند؟ (منظورش طریف و طارف و طرفه، پسران عدی بود).

گفت: در جنگ صفین، در پیش روی علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شدند.

گفت: پسر ابوطالب با تو انصاف نورزید که پسرانت را پیش انداخت و پسران خود را عقب نگاه داشت.

گفت: بلکه من با علی علیه السلام انصاف نورزیدم که او کشته شد و من باقی ماندم.

معاویه گفت: علی را برایم توصیف کن.

گفت: اگر می‌شود، مرا معاف دار.

گفت: معاف نمی‌دارم.

عدی گفت: به خدا سوگند، امیر مؤمنان، دورنگر و نیرومند بود. به عدل سخن می‌گفت و به بزرگی حکم می‌کرد. حکمت از پهلوهایش می‌جوشید و علم از کناره‌هایش بیرون می‌ریخت. از دنیا و درخشش آن، دوری می‌جست و با شب و

تنهایی اش آنس می گرفت.

به خدا سوگند، اشک ریز و پُر اندیشه بود. چون تنها می شد، به محاسبه خود می پرداخت و در کارهای قبلی خود، می اندیشید. از لباس، کوتاه آن را دوست می داشت و از خوراک، خشن آن را.

او در میان ما همانند فردی از ما بود. چون او را می خواندیم، پاسخ می داد، و چون نزدش می آمدیم، به ما نزدیک می گشت و با این همه نزدیکی، از هیبتش یارای سخن گفتن با او را نداشتیم و از بزرگی اش سرمان را بالا نمی آوردیم.

چون لبخند می زد، گویی مهر از مرواریدهای به رشته کشیده شده می گشود.^۱ دینداران را بزرگ می داشت و بسینوایان را دوست داشت. توانگر، از ستم او نمی هراسید و ناتوان، از عدلش ناامید نمی گشت.

سوگند می خورم که او را شبی در محرابش ایستاده دیدم، در حالی که شب، پرده افکنده بود و ستارگان، ناپدید بودند. اشک هایش بر محاسنش روان بود و چون مارگزیده، به خود می پیچید و به اندوه می گریست و گویی هم اکنون می شنوم که می گفت:

يا دُنْيَا اِلَيَّ تَعَرَّضْتَ اَمْ اِلَيَّ اَقْبَلْتَ؟ غُرِّيْ غَيْرِيْ، لَا حَانَ حَيْثُكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ
ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِيْ فِيْكَ، فَعَيْشُكَ حَقِيْرٌ وَخَطَرُكَ يَسِيْرٌ، اَهْ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَبُعْدِ
السَّفَرِ وَقِلَّةِ الْاُنْسِ!

ای دنیا! خود را بر من می نسایی یا مشتاقم گشته ای؟ هیچ گاه نخواهد آمد [که مرا بفریبی]. غیر مرا بفریب؛ زیرا که تو را سه طلاقه کرده ام؛ طلاق که بازگشتی در آن نیست. زندگانی ات کوتاه و شکوهت ناچیز است. آه از کمی توشه و درازی راه و کمی همدم.

پس، اشک های معاویه روان شد و با آستینش چشمانش را پاک می کرد و سپس

۱. کنایه از باز شدن دو لب امام علیه السلام و دیده شدن دندان های ایشان در هنگام خندیدن است. م.

گفت: خدا ابوالحسن را پیامرزا همین گونه بود. تو بر فراق او چگونه صبر می‌کنی؟
گفت: مانند صبر مادری که تنها فرزندش را در دامانش سر بُریده‌اند، که نه اشکش خشک می‌شود و نه سوزش دلش فرو می‌نشیند.
معاویه گفت: آیا او را یاد می‌کنی؟

گفت: آیا روزگار می‌گذارد فراموشش کنم؟!۱

۲۶/۳

عمار بن یاسر

ابو یقظان، عمار بن یاسر بن عامر مذحجی که مادرش (سُمیّه) نخستین شهید راه خدا بود، از پیشتازان در ایمان و هجرت و از استوار گامانِ راست قامتی است که در آغازین روزهای جلوّه اسلام، همراه پدر و مادرش شکنجه‌های مشرکان را با همه توان، تاب آورد و در طریق حق، لحظه‌ای تردید بر جانِش ننشست.
او از پاک‌سرشتانی است که پیامبر خدا به حق‌مداری، پاک‌طینتی و آکندگی جانِش از ایمان، گواهی داد و تأکید کرد که آتش دوزخ، هرگز به این جان منور، نزدیک نخواهد شد.

او از معدود کسانی است که پس از پیامبر خدا، «حق خلافت» و «خلافت حق» را پاس داشت و هرگز از صراط مستقیم، کناره نگرفت. او همراه با علی علیه السلام بر پیکر یاک فاطمه علیها السلام نماز خواند و همچنان، همگام او باقی ماند.

عمار، به روزگار عمر، مدّتی فرماندار کوفه شد و در فتح برخی از سرزمین‌ها، فرماندهی رزمندگان را به عهده داشت. به هنگام حاکمیت عثمان، در صف مخالفان جدّی او قرار گرفت و بارها از رفتار وی انتقاد کرد تا بدان‌جا که خلیفه، آهنگ تبعید او (به رَبدّه) را ساز کرد؛ اما مخالفت علی علیه السلام، وی را از دست یازیدن به این هدف،

باز داشت. او را به خاطر صراحتش در گفتارها، به دستور عثمان، کتک زدند. عثمان، خود نیز او را مضروب ساخت و آن بزرگوار تا آخر عمر از آثار آن ضربه‌ها رنج می‌برد.

شرکت سختکوشانه او در جنگ جمل و تصدی فرماندهی سواره‌نظام لشکر علی علیه السلام، جلوه بسیار داشت. در صفین نیز مسئولیت پیاده‌نظام کوفه و نیز قاریان را به عهده داشت. او بارها با عمروعاص و دیگر مخالفان امام علیه السلام سخن گفت و با منطقی استوار و استدلال‌هایی متین، حق را نمایاند.

این چهره درخشان و صحابی بزرگوار، در جنگ صفین، شاهد شهادت نوشید و بدین سان، پیشگویی شگفت پیامبر خدا به واقعیت پیوست که فرموده بود:

تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ ۱.

تو را گروه متجاوز می‌کشند.



عمار، در هنگام شهادت، ۹۳ سال داشت.

کتاب الکامل فی التاریخ گزارش کرده است که عمار بن یاسر در صفین، پیشاپیش سپاه علی علیه السلام قرار گرفت و گفت: بار خدایا! تو می‌دانی که من اگر می‌دانستم رضایت تو در این است که خود را به این دریا بیفکنم، می‌افکندم.

بار خدایا! تو می‌دانی که اگر می‌دانستم رضایت تو در این است که نوک شمشیرم را بر شکمم بگذارم و سپس، چنان بر آن خم شوم که از پشتم خارج شود، چنان می‌کردم و امروز، هیچ کاری را نمی‌شناسم که چون جهاد با این فاسقان، تو را خشنود سازد، و اگر کاری را می‌شناختم که تو را خشنودتر می‌کند، بی‌گمان، آن را انجام می‌دادم.

به خدا سوگند، قومی را می‌بینم که چنان بر شما ضربه می‌زنند که باطل‌گرایان از آن به تردید می‌افتند و به خدا سوگند، اگر بر ما ضربه می‌زدند و ما را تا زیر

نخل‌های هجر می‌راندند، باز تردید نمی‌کردم که ما بر حقیم و آنان بر باطل‌اند.
سپس گفت: چه کسی رضایت خدا، صاحب حقیقی‌اش، را می‌جوید و قصد بازگشت به دارایی و فرزندان‌اش را ندارد؟
گروهی نزد وی آمدند.

گفت: به سوی این قوم مدعی خونخواهی عثمان بروید، که به خدا سوگند، خونخواه او نیستند، بلکه دنیا را مضمضه کرده و شیفته آن گشته‌اند و فهمیده‌اند که اگر به حق گردن نهند، میان آنان و آنچه که در آن غوطه‌ورند، جدایی می‌اندازد و پیشینه‌ای هم ندارند که بدان وسیله، حق اطاعت و ولایت بر مردم بیابند. پس به پیروان خود نیرنگ زدند و گفتند: «پیشوای ما به ستم کشته شد» تا بدین گونه، پادشاه و سلطان شوند. پس به این جا رسیدند که می‌بینید، و اگر این ادعا نبود، دو نفر هم پیرو آنان نمی‌شدند.

بار خدایا! اگر ما را یاری دهی، دیر زمانی است که یاری می‌دهی، و اگر کار را به سود آنان کنی، پس عذابی دردناک را به خاطر آنچه با بندگان می‌کنند، برای آنها ذخیره کن.^۱

۲۷/۳

عمرو بن حزم انصاری

عمرو بن حزم انصاری، جوان هفده ساله‌ای بود که پیامبر ﷺ، او را به فرمانداری نجران در یمن منصوب کرد و در نامه‌ای به وی، مهم‌ترین مسئولیت‌هایش را برشمرد. تعلیم قرآن، آموزش احکام و مناسک حج، جمع‌آوری خمس و زکات و ... از جمله وظایف او بود که در نامه مشهور پیامبر خدا آمده است.^۲
وی در کهن‌سالی نیز با شنیدن خبر شهادت عمار، با بیان حدیث پیامبر ﷺ که

۱. الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۳۸۰.

۲. تاریخ دمشق: ج ۲۵ ص ۴۷۸.

در توصیف عمار فرمود: «او را گروه متجاوز می‌کشند»^۱ به سرزنش معاویه و عمرو عاص پرداخت و آن گاه که معاویه برای جانشینی یزید، بیعت می‌گرفت، با گروهی از مردم مدینه به شام رفت و با سخنانی تند، یزید را نکوهش کرد و به معاویه گفت: از پیامبر خدا شنیدم که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْتَرْعَ عَبْدًا رَعِيَّةً إِلَّا وَهُوَ سَائِلُهُ عَنْهَا.^۲

خداوند، هیچ بنده‌ای را بر دیگری سرپرستی نمی‌دهد، مگر آن که در این باره، از او می‌پرسد.

۲۸/۳

عمرو بن حنظل خزاعی

عمرو بن حنظل بن کاهن خزاعی، از یاران بزرگ پیامبر خدا و از همراهان استوارگام علی علیه السلام و یار وفادار حسن بن علی علیه السلام است. او بعد از صلح حدیبیه، اسلام آورد و احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله فرا گرفت. او از معدود کسانی است که پس از پیامبر خدا، حق خلافت را پاس داشت و در کنار علی علیه السلام استوار ایستاد. او در خیزش مسلمانان علیه عثمان، شرکت کرد و فریاد حق را علیه دگرسازی‌های ناهنجار در خلافت وی بیان کرد.

او در نبردهای علی علیه السلام بشکوه و سختکوش و استوار، شرکت کرد. این همراهی، آن اندازه ارجمند بود که علی علیه السلام به او فرمود:

لَيْتَ أَنَّ فِي جُنْدِي مِثْلَكَ.

ای کاش در میان پیروان من، صد تن چو تو می‌بود!

باری! عمرو، ره‌یافته و ژرف‌نگر بود و بصیرتش بدان‌گونه بود که خود را فانی در

۱. أسد الغابة: ج ۴ ص ۲۰۳ ش ۳۹۰۵.

۲. مستد أبي يعلى: ج ۶ ص ۳۵۴ ح ۷۱۳۸.

علی علیه السلام می دانست و هوشمندانه و مؤمنانه می گفت: چون تو فرمان دهی، ما را رأیی نخواهد بود.

عمرو، یار همگام و همراه حُجْر بن عَدی و هم فریاد او علیه ستم بنی امیه بود و بدین سان، معاویه آهنگ قتل او کرد و در سال ۵۰ هجری - پس از آن که همسر ارجمندش را برای دست یافتن به او زندانی کرده بودند - توسط عمّال معاویه به شهادت رسید. پس از به شهادت رساندن عمرو، سر وی را به سوی معاویه گسیل داشتند و این، اولین سری بود که در اسلام از دیاری به دیاری دیگر فرستاده شد. ابا عبد الله الحسین علیه السلام، در نامهٔ پرشکوه و کوبنده اش به معاویه، از آن بزرگوار با عنوان «بندۀ صالح خدا» و «سختکوش در عبادت» یاد نمود و معاویه را به خاطر قتل او نکوهش کرد.

او همان کسی است که در هنگامهٔ جنگ صفین به امام علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، پاسخم به ندای تو و بیعتم با تو، نه از سر خویشاوندی میان من و توست و نه برای آن که مالی به من دهی یا مقامی که بدان، یاد و نامم بر فرازد؛ بلکه من، تو را به خاطر پنج ویژگی دوست می دارم: تو پسر عموی پیامبر خدایی؛ و نخستین کسی هستی که به او ایمان آورد؛ و همسر سرور بانوان امت، فاطمه دختر محمدی؛ و پدر نسلی هستی که از پیامبر خدا برای ما به جا مانده است؛ و در میان مهاجران، بیشترین سهم را از مبارزه داری.

پس اگر مرا وا داری که کوه های استوار را جا به جا کنم و آب دریا های مَواج را برکشم و تا آن گاه که روز مرگ من در می رسد، پیوسته به تقویت دوست و تضعیف دشمنت مشغول باشم، باز هم به خود نمی بینم که حقّی را که برگردنم داری، تمام و کمال، ادا کنم.

امام علی علیه السلام او را دعا کرد و فرمود:

اللَّهُمَّ نَوِّرْ قَلْبَهُ بِالتَّقَى، وَاهْدِهِ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، لَيْتَ أَنَّ فِي جُنْدِي مِثْلَهُ
مِثْلَكَ!

بار خدایا! دلش را به پرهیزگاری نورانی کن و او را به راه راست، هدایت بنما. کاش در لشکر من، صد نفر چون تو بودند!

در این‌جا بود که خُجَر بن عَدی گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، در آن صورت، لشکرت سامان می‌یافت و نیرنگ‌بازان با تو، اندک می‌شدند.^۱

۲۹/۳

قبر، بندهٔ آزاد شدهٔ امیر مؤمنان

او غلام، یار و همگام علی علیه السلام است. در داوری‌های علی علیه السلام، غالباً یاد نیک او آمده است. او چونان کارگزار و اجرا کنندهٔ حدود و گزارندهٔ فرمان‌های علی علیه السلام، همراه در محضر او بود. از او به عنوان یکی از پیشتازان که حق علی علیه السلام را شناخت و در دفاع از ولایت استوار ماند، یاد کرده‌اند.

در جنگ صفین، علی علیه السلام در برابر غلام عمرو بن عاص - که پرچمی فراز آورده بود - پرچمی به او داد تا برافرازد.

حُجّاج بن یوسف، او را به خاطر وفای پاک و عشق پیراسته‌اش به علی علیه السلام به مسلّخ خواند و او در هنگام شهادت، با قرائت آیه‌ای، حُجّاج و همگانش را رسوا ساخت.

سیره نویسان با طریق‌های گوناگون روایت کرده‌اند که روزی حُجّاج بن یوسف ثَقَفی گفت: دوست دارم مردی از یاران ابوتراب (علی علیه السلام) را بکشم تا با آن، به خدا تقرب بجویم!

به او گفته شد: ما کسی را نمی‌شناسیم که از قبر، غلامش، مصاحبت بیشتری با ابوتراب داشته باشد.

بدین ترتیب، حُجّاج در پی او فرستاد و او را آوردند.

به او گفت: تو قنبری؟

گفت: آری.

گفت: ابو همدان؟

گفت: آری.

گفت: علی بن ابی طالب، مولای توست؟

گفت: مولای من، خداوند است و امیر مؤمنان، علی، ولی نعمت من است.

گفت: از دین او بیزاری بجوی.

گفت: چون از دین او بیزاری جستم، مرا به دینی بهتر از آن، راهنمایی می‌کنی؟

گفت: من تو را می‌کشم. هرگونه مردن را که دوست داری، برگزین.

گفت: آن را به تو وا نهادم.

گفت: چرا؟

گفت: چون به هرگونه که مرا بکشی، [در قیامت] به همان گونه تو را می‌کشم و

امیر مؤمنان به من خبر داد که مرگ من، از سر ستم و نا به حق است و سرم بُریده می‌شود.

پس حجاج، فرمان داد تا سرش را ببرند.^۱

از امام هادی علیه السلام روایت شده که فرمود: قنبر، غلام امیر مؤمنان، بر حجاج بن

یوسف درآمد. حجاج به او گفت: تو چه کاری برای علی بن ابی طالب می‌کردی؟

گفت: برایش آب وضو می‌آوردم.

گفت: او هنگامی که وضویش را به پایان می‌برد، چه می‌گفت؟

گفت: این آیه را می‌خواند:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ، فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا

أَوْتَوْا أَخَذْنَهُمْ بَعْتَهُ فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛^۱ پس چون پندهایی را که به آنها داده شده بود،
فراموش کردند، درهای هر چیزی [از نعمت‌ها] را بر آنان گشودیم تا به آنچه به
آنها داده شده بود، شاد گشتند. پس ناگهان [گریبان] آنها را گرفتیم و یکباره
ناامید شدند. پس، سپاس، خدای پروردگار جهانیان را که ریشه ستمکاران
برکنده شد.

خجّاج گفت: گمان دارم که آن را به ما تأویل می‌کرد (ما را مصداق آن
می‌دانست).

گفت: آری.

گفت: چون گردنت را بزنم، چه می‌کنی؟
گفت: آن گاه، من خوش‌بخت می‌شوم و تو بدبخت می‌گرددی.
پس فرمان داد گردنش را بزنند.

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

۳۰ / ۳

قیس بن سعد بن عباده

قیس بن سعد بن عباده انصاری خزرجی ساعدی، از صحابیان پیامبر خدا و از
بزرگان انصار است. او در میان قبیله خود، و انصار، و نیز در بین عموم مسلمانان، از
احترام ویژه‌ای برخوردار بود. او مردی شجاع، بزرگوار و باعظمت بود و در میان
قبیله خود، مطاع بود.

او قامتی بلند و جسمی توانمند داشت و در کرامت، زبانزد و در سخاوت، شهره
بود. در برخی از جنگ‌های پیامبر خدا، پرچمدار سپاه بود و از پیشتازانی بود که
پس از پیامبر خدا حرمت حق را پاس داشت و از خلافت حق و حق خلافت مولا
علی علیه السلام دفاع کرد.

او در دوران حکومت امام علی علیه السلام، از یاران نزدیک و حامیان استوار گام او بود. امام علیه السلام، وی را به حکومت مصر، منصوب کرد. او با هوشمندی و درایت، توانست مخالفان علی علیه السلام را آرام کند و ریشه‌های توطئه را بخشکاند.

در این زمان، معاویه بسی کوشید تا شاید قیس را به خود متوجه کند؛ اما ناکام ماند. پس از مدتی، امام علیه السلام به خاطر حوادثی که به وجود آمد، محمد بن ابی بکر را به مصر فرستاد و قیس را فرا خواند.

قیس، فرمانده «شُرطَة الخَمیس (نیروهای ویژه)» بود و در جنگ صفین، از جمله فرماندهان علی علیه السلام بود و مسئولیت پیاده نظام بصره را به عهده داشت. قیس، در هنگامه شدت گرفتن جنگ در صفین، فرماندهی انصار را به عهده گرفت. حضور او در صفین، بسی شکوهمند بود. خطابه‌های او در ارجمنداری به شخصیت علی علیه السلام و اطاعت از اوامر او و برانگیختن حق‌مداران علیه معاویه، نشانی از درک عمیق، شخصیت بزرگ و آگاهی ژرف او از جریان‌های سیاسی، اجتماعی و مسائل جاری آن روزگار و منش شخصیت‌های صاحب‌نام آن عصر است.

قیس، پس از جنگ صفین، به حکومت آذربایجان منصوب گشت. او در پیکار نهروان، حاضر بود و فرماندهی جناح راست (میمنه) سپاه را به عهده داشت. چون علی علیه السلام پس از نهروان، آهنگ معاویه کرد، سپاهیان را نیازمند فرماندهی شجاع، کاردان و مدیر دید و او را برای جنگ، فراخواند. در آخرین شکل‌دهی سپاه برای نبرد با تجاوزگران و فسادگستران، علی علیه السلام بر روی سنگی ایستاد و سخنانی از سر سوز و درد، بیان کرد و قهرمانان سپاهش را یاد کرد (گویا این، آخرین خطابه مولا علیه السلام بوده است) و آن‌گاه، قیس را به فرماندهی ده هزار نفر گماشت، به مانند حسین علیه السلام و ابو ایوب انصاری - که هر یک را بر ده هزار نفر گمارده بود - که متأسفانه با شهادت امام علیه السلام، لشکر از هم پاشید.

پس از شهادت علی علیه السلام، قیس، اولین کسی بود که با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کرد و با سخنانی هوشمندانه، مردمان را به بیعت با او فرا خواند و در سپاه ایشان،

فرماندهی طلایه سپاه را به عهده گرفت و چون عبید الله بن عباس (یکی از فرماندهان سپاه امام حسن علیه السلام) به سوی معاویه گریخت، او - که معاونت عبید الله را به عهده داشت - صبحگاه با مردمان نماز گزارد و نمازگزاران را به استوازگامی و جهاد، فرا خواند و آن گاه، فرمان حرکت داد.

۳۱/۳

کمیل بن زیاد

کمیل بن زیاد بن نَهِیک نخعی کوفی، از یاران امام علی و امام حسن علیه السلام است. او را از افراد مورد اطمینان امام علی علیه السلام برشمرده و در توصیف او گفته‌اند: شجاع، دلیر، زاهد و عابد بود. او از پیش‌گامان شورش کوفیان علیه عثمان بود و عثمان، او را با عده‌ای دیگر به شام، تبعید کرد. وی همراه با کوفیان، در جنگ صفین، شرکت جست و از طرف امام علی علیه السلام فرماندار هیت شد که به خاطر عملکرد ضعیفش، مورد عتاب ایشان قرار گرفت.

کمیل، سخنان زیبایی از امام علی علیه السلام نقل کرده است که از آن جمله، دعای مشهور «کمیل» است. در واقعه کربلا و قیام توأبین و مختار، گزارش از او نرسیده است. کمیل - که او را جزو هشت عابد مشهور کوفه دانسته‌اند - در سال ۸۲ هجری به دست خُجّاج به شهادت رسید.

از مغیره نقل شده است که چون خُجّاج، حاکم عراق شد، به جستجوی کمیل بن زیاد برآمد؛ اما کمیل از دست او گریخت. خُجّاج هم سهمیه قومش را از بیت المال، قطع کرد.

کمیل، چون چنین دید، گفت: من پیرمردی کهن‌سالم که عمرم به پایان رسیده و سزاوار نیست که موجب محرومیت قومم از سهمشان شوم. پس بیرون آمد و خود را به خُجّاج، تسلیم کرد.

خُجّاج، چون او را دید، به او گفت: من [مدّت‌ها بود] دوست داشتم بر تو

دست یابم.

کمیل به او گفت: دندان‌هایت را برای من به هم مساب و مرا تهدید مکن که به خدا سوگند، از عمر من، جز ته‌مانده غباری نمانده است. هر حکمی می‌خواهی بده که وعده‌گاه ما نزد خداست و پس از کشتن، حسابی به کار است و امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام به من خبر داده است که قاتل من، توای.

حجاج به او گفت: همین خودش دلیلی برای کشتن توست.

کمیل گفت: آری؛ اگر قضاوت با تو باشد.

حجاج گفت: آری. تو در میان کسانی بودی که عثمان بن عفان را کشتند.

گردنش را بزنید.

پس گردنش زده شد.^۱



مالک بن حارث بن عبد یغوث نخعی کوفی، مشهور به «أشتر»، چهره درخشان، قهرمان شکست‌ناپذیر، شیر بیشه نبرد و استوارگام‌ترین یاور علی علیه السلام است. علی علیه السلام به او اطمینان و اعتماد داشت و هماره درایت، کاردانی، دلاوری، آگاهی و بزرگواری‌های مالک را می‌ستود و بدان می‌بالید.

آگاهی‌های چندانی از آغازین سال‌های رشد او در اختیار نداریم. اولین حضور جدی مالک در جریان‌ات سیاسی - اجتماعی آن روزگار، در فتح دمشق و یرموک است. او در این نبرد، از ناحیه چشم، آسیب دید و به «أشتر» مشهور شد.

مالک در کوفه می‌زیست. او قامتی بلند، سینه‌ای ستبر و زبانی گویا داشت و سوارکاری بی‌نظیر بود. خوش‌خویی، جوان‌مردی، بلندنگری، ابتهت و حشمت او، در

چشم کوفیان، تأثیری شگفت داشت. بدین سبب، سخن او را می‌شنیدند و بر دیدگاه‌هایش حرمت می‌نهادند.

مالک، به روزگار خلافت عثمان، بر اثر درگیری با سعید بن عاص (فرماندار کوفه)، با تنی چند از یارانش به جمص تبعید شد. چون زمزمه‌های مخالفت با عثمان بالا گرفت، مالک به کوفه بازگشت و فرماندار عثمان را که در آن زمان به مدینه رفته بود، از ورود به کوفه باز داشت.

او در خیزش امت اسلامی علیه عثمان، شرکت جست و فرماندهی گروه کوفیانی را که به مدینه رفته بودند، به عهده گرفت و در پایان بخشیدن به حکومت عثمان، نقش تعیین‌کننده داشت.

مالک، پس از جنگ جمل، فرماندار جزیره (مناطق میان بین دجله و فرات) شد. این منطقه به سرزمین شام، حوزه حکومتی معاویه، نزدیک بود. علی رضی الله عنه قبل از آغاز جنگ صفین، مالک را فرا خواند.

مالک در جنگ صفین، در آغاز، فرماندهی طلایه سپاه را به عهده داشت که طلایه سپاه معاویه را درهم شکست. همچنین، آن هنگام که سپاهیان معاویه، مسیر آب را بر روی سپاهیان امام علیه السلام بستند، مالک، نقش تعیین‌کننده‌ای در آزادسازی آب‌راه داشت.

او در هنگام نبرد، رزم‌آوری بی‌باک، بُرنا دل، فوق‌العاده دلیر و سختکوش بود و در صفین، به همراه اشعث، فرماندهی سپاه را بر عهده داشت و در طول جنگ، گاه فرماندهی سواره‌نظام کوفه و گاه، فرماندهی بخش‌هایی دیگر از سپاه، از آن او بود. در صفین، در نبردهای آغازین ماه ذی حجه، مسئولیت اصلی و نقش بنیادین بر دوش مالک بود و در مرحله دوم (ماه صفر) نیز فرماندهی نبرد در دو روز از هشت روز را بر عهده داشت.

مالک، در نبردهای تن به تن و گشودن گِره‌های جنگ و حل مشکلات سپاه، با بر عهده گرفتن مسئولیت نبرد و به پیش بردن سپاهیان به فرمان امام علیه السلام، جلوه‌ای

شگفت داشت؛ اما جلوه خیره‌کننده و جاودانه مالک، در آخرین روزهای جنگ، بویژه در «روز پنج‌شنبه» و «لیلة الهَریر (شب غَرش)» است.

روز پنج‌شنبه و شب جمعه مشهور به «لیلة الهَریر»، میدان نمایش شگرف شجاعت، شهامت، رزم‌آوری و نبرد بی‌امان مالک بود که آرایش لشکر معاویه را در هم ریخت و صبح جمعه تا نزدیکی خیمه فرماندهی او به پیش تاخت.

شکست دشمن، قطعی بود. ستم، نفَس‌های پایانی را می‌کشید، شور پیروزی در چشمان مالک، برق می‌زد که عمرو عاص، دام توطئه گسترد و گروهی از سپاه امام علیه السلام - که بعداً «خوارج» نامیده شدند -، به همراهی اشعث به یاری‌اش رفتند و حماقت، پیرایه بر آن افزود و بدین سان، علی علیه السلام را در تنگنا نهادند که صلح را بپذیرد و مالک را از موقعیتش در خط مقدم جنگ، بازگرداند.

طبیعی بود که در چنین لحظه حساس، شگرف و سرنوشت‌سازی، مالک نپذیرد و علی علیه السلام نیز؛ اما چون بدو خبر رساندند که جان مولایش در خطر است، با دلی آکنده از اندوه و درد، شمشیر در نیام‌کرد و معاویه - که آماده امان گرفتن بر جان‌ش بود -، از مرگ جَست و از تنگنا رها شد.

مالک با خوارج و اشعث، درگیر شد و در باب آنچه پیش آمده بود، با آنها سخن گفت و با هوشمندی و تیزبینی، ریشه مقدس‌مآبی آنان را در فرار از مسئولیت و دنیازدگی دانست.

چون امام علی علیه السلام عبد الله بن عباس را به عنوان داور (حَکَم)، پیشنهاد کرد و خوارج و اشعث نپذیرفتند، مالک را پیشنهاد داد؛ اما شگفتا که آنان (خوارج و اشعث) که بر یمنی بودن داور اصرار داشتند، مالک را - که ریشه در یمن داشت - نپذیرفتند.

مالک، پس از جنگ صَفین به محل مأموریت خود بازگشت و چون در مصر، کار بر محمد بن ابی بکر دشوار گشت و مصریان بر او شوریدند، امام علیه السلام، مالک را فرا خواند و او را بر حکومت مصر گمارد. علی علیه السلام که با توجه به شایستگی‌ها،

والای‌ها، تدبیر، نستوهی و هوشمندی و کارآگاهی مالک، وی را بدین سمت گمارده بود، در معرفی او به مردم آن دیار نوشت:

... بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ، وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرُّوْعِ، أَشَدَّ عَلَى الْفُجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ، وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقُّ؛ فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ، لَا كَلِيلَ الظُّبَّةِ وَلَا نَابِي الضَّرِيَّةِ؛ فَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفِرُوا فَانْفِرُوا، وَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُقِيمُوا فَاقِيمُوا؛ فَإِنَّهُ لَا يُقَدِّمُ وَلَا يُحْجِمُ وَلَا يُؤَخِّرُ وَلَا يُقَدِّمُ إِلَّا عَنْ أَمْرِي، وَقَدْ آثَرْتُكُمْ بِهِ عَلَى نَفْسِي لِتَصِيحَتِهِ لَكُمْ، وَشِدَّةِ شَكِيمَتِهِ عَلَى عَدُوِّكُمْ.

من بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما روانه کردم که در روزهای هراس نمی‌خوابد و در ساعت‌های ترس، روی از دشمن بر نمی‌تابد و برای بدکاران، از آتش سوزان، سخت‌تر است. او مالک، پسر حارث، از قبیله مَذْحِج است.

به او گوش سپارید و تا آن گاه که حق می‌گوید، از او فرمان برید که او شمشیری از شمشیرهای خداست؛ نه تیزی آن کند می‌شود و نه ضربتش بی‌اثر. اگر به شما فرمان داد که حرکت کنید، حرکت کنید و اگر گفت: «بایستید»، بایستید که جز به فرمان من، نه پیشروی می‌کند و نه عقب‌نشینی، و نه کارها را پس و پیش می‌اندازد.

بدانید که من [در اعزام او] شما را بر خودم مقدم داشتم؛ چرا که او خیرخواه شماست و در برابر دشمنانتان سرسخت است.

آیین‌نامه حکومتی امام علی علیه السلام به مالک - که به «سفارش‌نامه (عهدنامه) مالک اشتر» مشهور شده است - بلندترین و شکوهمندترین سند عدالت‌گستری و حکومت صالح است که جاودانه تاریخ است.

معاویه که به مصر، امید بسته بود و با حضور مالک، همه نقشه‌هایش را نقش بر آب می‌دید، پیش از رسیدن مالک به مصر، او را از پای درآورد و بدین سان، شیر بیشه‌های نبرد و رزم‌آور بی‌همانند و یار بی‌همتای علی علیه السلام، ناجوان‌مردانه، با شربت

عسل آلوده به زهر جگرسوز، شهد شهادت نوشید و روح نورانی و مینویش اش به ملکوت، پرواز کرد.

جان مولا علیه السلام با این غم، فسرده و این داغ، بسی بر او گران آمد و مرگ مالک را از مصیبت‌های روزگار شمرد. سوگ‌نامه‌ی علی علیه السلام در مرگ مالک، بی‌نظیر است. گویی وجود مالک نیز برایش بی‌نظیر بود.

امام علیه السلام، چون خبر جانکاه شهادت مالک را شنید، بر منبر فراز آمد و فرمود:

أَلَا إِنَّ مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ قَدْ قَضَىٰ نَحْبَهُ، وَأَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ، وَلَقِيَ رَبَّهُ، فَرَحِمَ اللَّهُ مَالِكًا! لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا، وَلَوْ كَانَ حَجَرًا لَكَانَ صَلْدًا. لِلَّهِ مَالِكُ! وَمَا مَالِكُ! وَهَلْ قَامَتِ النِّسَاءُ عَنْ مِثْلِ مَالِكٍ! وَهَلْ مَوْجُودٌ كَمَالِكٍ!

بدانید که مالک بن حارث، روزگار خود را به پایان برد و به پیمان خویش وفا نمود و به دیدار پرورگارش شتافت. خدا مالک را بیامرزد! اگر کوه می‌بود، قلّه‌ای دست نیافتنی و دور و بلند می‌نمودا و اگر سنگ می‌بود، صخره‌ای سخت می‌نمودا آفرین بر مالکا مالک که بود؟! آیا زنان، مانند مالک را می‌زاینند؟! آیا هیچ آفریده‌ای چون مالک هست؟!

معاویه نیز که در آتش‌نهادی، خیره‌سری و فضیلت‌گشی بی‌بدیل بود، با مرگ مالک، در پوست خود نمی‌گنجید و از شدت خوش‌حالی - که شگفتا آن را پنهان هم نمی‌داشت - می‌گفت: علی بن ابی طالب، دو دست راست داشت. یکی در جنگ صَفِّین قطع شد (یعنی عمار بن یاسر) و دیگری، امروز، و او مالک اشتر بود.

امام علیه السلام، هرگاه از او یاد می‌کرد، غم بر جانش سنگینی می‌کرد و بر نبودش تأسف می‌خورد و چون روزگاری از جَسْت و خیز ستمگرانۀ شامیان به ستوه آمده بود و از این که سپاهیان‌ش سخن وی را نمی‌شنیدند و برای ریشه‌کن ساختن فتنه بر نمی‌خاستند، ناله کرد، شخصی گفت: فقدان اشتر در میان عراقیان، معلوم شد. اگر زنده بود، بیهوده‌گویی کم می‌شد و هر کس می‌دانست که چه می‌گوید.

به راستی چنین بود و چونان او، یک نفر دیگر هم در سپاه امام علیه السلام وجود

نداشت.

حکایت شده که روزی مالک اشتر از بازار کوفه می‌گذشت و پیراهن و عمامه‌ای زبر و کوتاه نشده به تن داشت. یکی از بازاریان او را دید. لباس او در نظرش خوار و حقیر آمد. به قصد اهانت به او، چیزی شبیه فندق را به سویش پرتاب کرد؛ اما مالک، بی‌اعتنا گذشت.

به آن مرد گفتند: وای بر تو! آیا می‌دانی که آن را به سوی چه کسی پرتاب کردی؟
گفت: نه.

به او گفتند: این، مالک اشتر، یار و همراه امیر مؤمنان است.

مرد، بر خود لرزید و به سوی مالک رفت تا از او معذرت بخواهد؛ اما او را دید که به مسجد رفته و به نماز ایستاده است. چون نمازش به پایان رسید، مرد بازاری بر پاهای مالک افتاد و آنها را می‌بوسید.

مالک گفت: این چه کاری است؟

گفت: از آنچه کردم، معذرت می‌خواهم.

مالک گفت: ترسی نداشته باش. به خدا سوگند، به مسجد نیامدم، مگر به قصد آمرزش خواهی برای تو.^۱

۳۳/۳

مالک بن کعب

مالک بن قیس اَرَحَبی، از یاران و کارگزاران امام علی علیه السلام است. او فرماندار عین الثمر و بهقبادات بود و علاوه بر آن، مسئولیت بازرسی از عملکرد سایر کارگزاران منطقهٔ کوفه و جزیره را هم بر عهده داشت. شجاعت او در مقابله با یورش نعمان بن

۱. تنبیه الخواطر: ج ۱ ص ۲.

بشیر به عین التمر، قابل ستایش است. او تنها با یکصد سرباز در مقابل لشکر دو هزار نفری نعمان، ایستادگی کرد و بعد از رسیدن نیروهای کمکی، نعمان را به فرار وا داشت.

او همچنین برای مقابله با سپاه مسلم بن عقیبه مزی به دَوْمَةُ الْجَنْدَل اعزام شد و در این مأموریت نیز موفق بود.

اعلام آمادگی او برای کمک به محمد بن ابی بکر، هنگامی که هیچ کس به درخواست امام علی علیه السلام پاسخ نداد، حاکی از معرفت اوست.

۳۴ / ۳

محمد بن ابی بکر

محمد بن عبد الله بن عثمان یا همان محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه، به سال دهم هجری در ذوالخليفة به دنیا آمد. در آن هنگام، پیامبر خدا به همراه همه یاران خود، برای برگزاری آخرین حج، از مدینه آهنگ مکه کرده بود.

مادر او اسماء بنت عُمَیس است که ابتدا همسر جعفر بن ابی طالب بود و همراه او به حبشه هجرت کرد و پس از شهادت جعفر، با ابو بکر (خلیفه اول)، ازدواج کرد و پس از مرگ ابوبکر، علی علیه السلام او را به همسری برگزید و او با فرزنداناش از جمله محمد - که سه ساله بود - به خانه علی علیه السلام رفت. بدین سان، محمد، در دامان علی علیه السلام رشد کرد و در کنار حسن و حسین علیهما السلام بالید و جانش با آگاهی های درست و عشق به اهل بیت علیهم السلام درآمیخت. علی علیه السلام، گاه با لطافت می فرمود:

مُحَمَّدُ ابْنِي مِنْ صُلْبِ أَبِي بَكْرٍ.

محمد، پسر من از پشت ابو بکر است.

محمد، به روزگار خلافت عثمان، در مصر بود که شماتت و انتقاد بر عثمان را آغاز کرد و در شورش علیه عثمان، شرکت جست. وی، پس از به خلافت رسیدن علی علیه السلام در کنار ایشان بود و قبل از جنگ جمل، پیام امام علیه السلام را برای کوفیان برد و

در جنگ جمل، فرماندهی پیاده‌نظام را به عهده داشت. او پس از پیروزی امام علیه السلام در جنگ جمل، پیگیری کارهای مربوط به عایشه را به دستور امام علیه السلام بر عهده گرفت و او را به مدینه بازگرداند. محمد، در جهاد و عبادت، سختکوش بود و به خاطر سختکوشی او در عبادت، وی را «عابد قریش» می‌نامیدند. وی، جدّ مادری امام صادق علیه السلام است. به سال ۳۶ هجری و پس از عزل قیس بن سعد از حکومت مصر، علی علیه السلام، محمد را به حکومت آن جاگمارد و چون یاران امام علیه السلام، دست از یاری کشیدند و ایشان را تنها نهادند، معاویه از این فرصت، سود جست و توانست با حيله گری و خباثت، این یاور بااخلاص امام علیه السلام را فریب دهد و او را بکشد و بدین شیوه بر مصر، دست یابد. علی علیه السلام، در مناسبت‌های مختلفی محمد را می‌ستود و او را به نیکی یاد می‌کرد و می‌فرمود:

لَقَدْ كَانَ إِلَيَّ حَبِيبًا وَكَانَ لِي رَجِيئًا، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَدًا نَاصِحًا وَعَامِلًا
كَادِحًا وَسَيْفًا قَاطِعًا وَرُكْنًا دَافِعًا.^۱

او محبوب و دست‌پرورده من بود. پاداش مصیبتش را از خدا می‌خواهم. فرزندی کادح و کارگزاری کوشا و تیغی برنده و رکنی از ارکان محکم حکومت بود.

۳۵/۳

مسلم مجاشی

مسلم، به هنگام حکومت حذیفه بن یمان بر مدائن، در آن دیار می‌زیست. پس از روزگار عثمان بن عفان و ابقای حذیفه بر حکومت آن دیار از سوی علی علیه السلام، حذیفه، نامه امام علیه السلام را برای مردم، قرائت کرد و آنان را به بیعت با علی علیه السلام فرا خواند و در عظمت آن بزرگوار، سخن گفت.

پس از بیعت مردم، مسلم از حذیفه خواست تا حقیقت آنچه را که گذشته است، بازگوید، و او چنین کرد و مسلم، شیفته علی علیه السلام شد.

گزارش شده در جریان جنگ جمل، هنگامی که دو لشکر (لشکر امیر مؤمنان و لشکر اصحاب جمل) با هم روبه رو شدند، بصریان به سوی یاران علی علیه السلام تیر می انداختند تا آن که گروهی از آنان را زخمی کردند. مردم گفتند: ای امیر مؤمنان! تیرهای آنان، ما را زخمی کرده است. منتظر چه هستی؟

علی علیه السلام گفت:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي قَدْ أَعْذَرْتُ وَأَنْذَرْتُ، فَكُنْ لِي عَلَيْهِمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ.

بار خدایا! تو را گواه می گیرم که من، راه عذر (بهانه) شان را بستم و به آنها هشدار دادم. پس تو برای من در برابر آنان گواه باش.

سپس علی علیه السلام زرهش را خواست و آن را به تن نمود و شمشیرش را حمایل کرد و عمامه را به سر و صورت پیچید و بر آستر پیامبر صلی الله علیه و آله نشست و قرآن طلبید و آن را به دست گرفت و فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ يَأْخُذْ هَذَا الْمُصْحَفَ فَيَدْعُو هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ إِلَى مَا فِيهِ؟

ای مردم! چه کسی این قرآن را می گیرد و این قوم را به سوی آن می خواند؟

جوانی از قبیله مجاشع - که به او «مسلم» گفته می شد و قبایی سفید به تن داشت - برجست و به علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان! من آن را می گیرم.

علی علیه السلام فرمود:

يَا فَتَى إِنَّ يَدَكَ الْيَمْنَى تُقَطِّعُ، فَتَأْخُذُهُ بِالْيَسْرِى فَيَقْطَعُ، ثُمَّ تُضْرَبُ عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ حَتَّى تُقْتَلَ.

ای جوان! دست راستت قطع می شود و با دست چپ آن را می گیری و آن هم قطع می شود. سپس با شمشیر به تو می زنند تا کشته شوی.

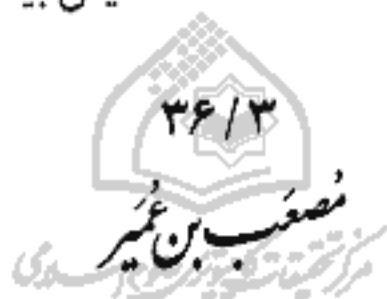
جوان گفت: ای امیر مؤمنان! من تاب این چنین کارهایی را ندارم.

پس علی علیه السلام در حالی که قرآن در دستش بود، دوباره ندا داد، پس همان جوان برخاست و به علی گفت: ای امیر مؤمنان! من آن را می‌گیرم.

علی علیه السلام، گفته پیشین خود را بازگفت: اما جوان گفت: ای امیر مؤمنان! مشکلی نیست و این سختی در راه خدا اندک است.

سپس جوان، قرآن را گرفت و با آن به سوی بصریان رفت و گفت: ای مردم! این کتاب خدا در میان ما و شما دآوری کند.

در این حال، مردی از لشکر جمل به دست راست او زد و آن را قطع کرد. پس قرآن را به دست چپ گرفت. آن هم قطع شد. سپس با سینه‌اش آن را نگاه داشت. پس آن قدر بر او شمشیر زدند تا کشته شد. خدایش پیامرزد!



ابو عبد الله، مصعب بن عمیر بن هاشم، از نخبگان صحابه و از نیکان و پیشتازان در پذیرش اسلام بود. وی، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ارقم بود، اسلام آورد و آن را از مادر و خویشان خود، کتمان می‌نمود. مصعب، پنهانی با پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آمد داشت تا این که عثمان بن طلحه عبذری او را دید که نماز می‌خواند. آن را به مادر و بستگانش گزارش داد. آنان، مصعب را گرفته و حبس کردند تا این که به حبشه هجرت کرد و پس از بازگشت از حبشه به مدینه هجرت کرد تا به مردم، قرآن بیاموزد و با آنان، نماز بخواند.

روزی مصعب بن عمیر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پوست قوچی بر تن داشت پیامبر خدا نگاهی به او کرد و فرمود:

اَنْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ قَدْ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَ لَقَدْ رَأَيْتُهُ وَ هُوَ بَيْنَ أَبْوَيْهِ يُغَذِّيَانِهِ بِأَطْيَبِ

الْأَطْعَمَةِ وَالْبَيْنِ اللَّبَاسِ، فَدَعَاَهُ حُبُّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى مَا تَزَوَّنَ.^۱

بنگرید مردی را که خداوند، دلش را نورانی کرده است. او را در حالی دیدم که پدر و مادرش به او بهترین غذاها را می‌خوراندند و بهترین پوشاک را بر تنش می‌کردند، لیک دوستی خدا و پیامبر، او را به این [زندگی سخت] که می‌بینید، وا داشت. از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: ما با پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودیم که مصعب بن عمیر، وارد شد و پارچه‌ای پشمینه که با پوست وصله خورده بود، بر تن داشت. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله او را چنین دید، گریست که چگونه پیش از این، در نعمت و آسایش بود و اینک، چنین فقیرانه زندگی می‌کند.

مصعب بن عمیر، رشیدترین و زیباترین جوان مکه بود. پدر و مادرش او را دوست می‌داشتند. مادرش زیباترین و لطیف‌ترین لباس‌ها را بر او می‌پوشاند. وی خوش‌بوترین اهل مکه بود. پیامبر خدا، همیشه از وضعیت او یاد می‌کرد و می‌فرمود:

مَا رَأَيْتُ بِمَكَّةَ أَحْسَنَ لِمَةً وَلَا أَرْقَى حُلَّةً وَلَا أَنْعَمَ نِعْمَةً مِنْ مُصْعَبِ بْنِ عُمَيْرٍ.^۲

در مکه، کسی را خوش‌موتر و خوش‌لباس‌تر و در ناز و نعمت‌تر از مصعب بن عمیر ندیدم.

۳۷/۳

مَعْقِلُ بْنُ قَيْسِ رِيَّاحِي

مَعْقِلُ بْنُ قَيْسِ رِيَّاحِي، از جنگاوران بی‌باک کوفه و از سخنوران چیره‌دست آن دیار و از سرداران سپاه امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام است. وی، در فتح شوشتر،^۳

۱. تنبيه الخواطر: ج ۱ ص ۱۵۴.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۲۲۱ ح ۴۹۰۴.

۳. شوشتر، از شهرهای ایران در استان خوزستان و در نزدیکی دزفول است که به روزگار عمر، به دست مسلمانان فتح شد. م.

پیک عمار به مدینه بود و همراه با هُرْمُزَان به مدینه آمد.

وی در جنگ جمل، فرمانده پیاده‌نظام کوفه بود و در جنگ صفین، فرماندهی برخی از قبایل کوفه را و در درگیری‌های ماه ذی حجه در جنگ صفین نیز گاهی فرماندهی سپاه را به عهده داشت.

او در جنگ نهروان، فرمانده جناح چپ سپاه بود و پس از آن، مأمور سرکوبی شورش بنی‌ناجیه شد و خَرِیت بن راشد را شکست داد. بعد از شبیخون یزید بن شجره بر مکه و مدینه، معقل به مقابله با او و همراهانش شتافت، عده‌ای از آنان را اسیر کرد و بقیه را فراری داد.

پس از درهم شکسته شدن فتنه نهروان، علی علیه السلام آهنگ نبرد با معاویه را داشت و چون آمادگی نسبی مردم کوفه روشن شد، معقل، برای جمع‌آوری جنگاوران به نواحی اطراف کوفه رفت؛ اما در حین مأموریت، خبر جانگداز شهادت علی علیه السلام را دریافت کرد.

به هنگام حاکمیت غارتگرانه معاویه و به سال ۴۳ هجری که شورش مُسْتَوِرِد (از سران خوارج)، شیعیان را تهدید می‌کرد، به رویارویی با او رفت و پس از درهم شکستن لشکر مُسْتَوِرِد، در نبردی تن به تن، او را به هلاکت رساند و خود نیز به شهادت رسید.

سعید بن قیس، او را خیرخواه، خردمند، استوار گام و شجاع خوانده است.

۳۸/۳

مقداد بن عمرو

مقداد بن عمرو بن ثعلبه بهراوی کُندی، معروف به مقداد بن اسود، قامتی بلند و چهره‌ای گندم‌گون داشت. او از یاران شجاع و قهرمان و نجیب پیامبر خدا بود که در تمام جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرد. او را مجمع فضایل و مناقب دانسته‌اند و یکی

از «ارکان اربعه»^۱ شمرده‌اند و پیامبر خدا، وی را یکی از چهار نفری برشمرده است که بهشت، شیفته دیدار آنان است.

او پس از پیامبر خدا، استوار گام در صراط مستقیم ماند و حق ولایت علی علیه السلام را پاس داشت و مخالفت خود را با تغییر نادرست جریان رهبری امت پس از پیامبر خدا، در مسجد نبوی آشکارا بیان کرد. برخی روایات، مقدار را مطیع‌ترین یار علی علیه السلام دانسته‌اند و او از معدود کسانی است که بر پیکر مطهر زهرای طاهره علیها السلام نماز گزارد.

مقداد، با خلافت عثمان، مخالفت کرد و با سخنرانی شکوهمندی در مسجد مدینه، این مخالفت را اعلام داشت و گفت: من از قریش در شگفتم! آنان مردی را و نهاده‌اند که کسی را از او داناتر و عادل‌تر نمی‌شناسم... هان! به خدا سوگند، اگر یاورانی می‌یافتم...

او به سال ۳۳ هجری و در هفتاد سالگی زندگی را بدرود گفت. مقدار، از آغاز، ثروتمند بود و وصیت کرد که ۳۶ هزار درهم از دارایی‌اش را به حسن و حسین علیهما السلام بدهند. این وصیت، نشان‌دهنده محبت او به اهل بیت و بزرگداشت و احترام او نسبت به ایشان است.

۳۹/۳

میثم تمار

ابو سالم، میثم بن یحیی تمار اسدی، از یاران بزرگوار امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. علی علیه السلام، او را از زنی که وی را به غلامی داشت، خرید و آزاد کرد. او در محضر باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله به جایگاه والایی از علم، دست یافت تا آن جا که او را عالم به «مرگ‌ها و حوادث» دانسته‌اند.

علی علیه السلام او را از چگونگی شهادت و رنج کشیدنش در راه خدا، آگاه ساخته بود و

۱. ارکان اربعه: ستون‌های چهارگانه صحابه، یعنی: ابوذر غفاری، خدیجه بن یمان، مقداد و سلمان. م.

او این حقیقت را شکوهمند و تنبّه‌آفرین، در پیش روی قاتل جلاد و ستم‌پیشه‌اش بازگفت و با صلابت تمام، بر حتمیت آن پیشگویی معجزه‌آسا تأکید کرد.

استواری او در راه حق و استقامتش در دفاع از ولایت، و زبان‌گویایش در اعلان حقایق، بارها و بارها در بیان امامان علیهم‌السلام و بیان و قلم عالمان، تبیین و گزارش شده است که در ادامه، برخی از آن متون خواهد آمد.

عبید الله بن زیاد، چند روز قبل از واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه‌السلام، او را به شهادت رساند.

در منابع آمده است که میثم تمار، برده زنی از قبیله بنی اسد بود. امیر مؤمنان، او را خرید و آزاد کرد و به او فرمود:

مَا اسْمُكَ؟

نامت چیست؟

گفت: سالم.

فرمود:

أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ اسْمَكَ الَّذِي سَمَّاكَ بِهِ أَبُوأك فِي الْعَجَمِ مِثْمٌ.

پیامبر خدا به من خبر داده که نامی که پدر و مادر عجمت بر تو نهادند، «میثم» بوده است.

گفت: خدا و پیامبرش و نیز تو - ای امیر مؤمنان - راست گفتید. به خدا سوگند، نام من همان است.

فرمود:

فَارْجِعْ إِلَى اسْمِكَ الَّذِي سَمَّاكَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَدَعْ سَالِمًا.

پس به همان نامی که پیامبر خدا تو را به آن نامیده، بازگرد و نام «سالم» را واگذار.

او هم به نام «میثم» بازگشت و کنیه‌اش را «ابوسالم» نهاد.

روزی علی علیه‌السلام به او فرمود:

إِنَّكَ تُوْخَذُ بَعْدِي فَتُصَلَّبُ وَتُطْعَنُ بِحَرْبَةٍ، فَإِذَا كَانَ الْيَوْمُ الثَّالِثُ ابْتَدَرَ مِنْخِرَاكَ وَفَمُّكَ دَمًا فَيُخَضَّبُ لِحَيْتِكَ، فَاَنْتَظِرْ ذَلِكَ الْخِضَابَ، وَتُصَلَّبُ عَلَى بَابِ دَارِ عَمْرِو بْنِ حَرْيْثٍ عَاشِرَ عَشْرَةٍ أَنْتَ أَقْصَرُهُمْ خَشَبَةً وَأَقْرَبُهُمْ مِنَ الْمَطْهَرَةِ، وَامْضِ حَتَّى أُرِيكَ النَّخْلَةَ الَّتِي تُصَلَّبُ عَلَى جَذْعِهَا.

تو پس از من دستگیر و به دار آویخته می‌شوی و با سرنیزه، تو را زخمی می‌کنند و در روز سوم، از بینی و دهانت خون سرازیر می‌شود و محاسنت را رنگین می‌کند. منتظر آن رنگین شدن باش و تو دهمین نفری هستی که بر در خانه عمرو بن حریث، به دار آویخته می‌شوی و چوبه دارت از همه آنان کوتاه‌تر و از همه به جوی آب، نزدیک‌تر است. بیا برویم تا درخت نخلی را که بر چوبه آن به دار کشیده می‌شوی، به تو نشان دهم.

پس آن را به او نشان داد و می‌شوم، هماره نزد آن نخل می‌آمد و کنارش نماز می‌خواند و می‌گفت: چه نخل مبارکی! من برای تو آفریده شده‌ام و تو برای من بزرگ شده‌ای. و پیوسته با آن، تجدید دیدار می‌کرد تا آن که قطع شد و مکان دار زدن در کوفه مشخص شد و می‌شوم، عمرو بن حریث را می‌دید و به او می‌گفت: من همسایه تو می‌شوم. پس خوب همسایه‌داری کن.

و عمرو می‌گفت: آیا خانه ابن مسعود را می‌خری یا خانه ابن حُکیم را؟ نمی‌دانست که مقصود می‌شوم چیست.

می‌شوم، در همان سالی که به قتل رسید، حج گزارد^۱ و بر اُمّ سلمه - که خدا از او خشنود باد - وارد شد. اُمّ سلمه گفت: تو کیستی؟ گفت: من می‌شوم هستم.

گفت: به خدا سوگند، گاه می‌شنیدم که پیامبر خدا در دل شب، سفارش تو را به علی علیه السلام می‌کند.

۱. منظور، حج اصغر یا همان «عمره» است، به قرینه روایت بعدی و بنا به تاریخ حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه و رسیدن می‌شوم به کوفه. م.

پس میثم، از ام سلمه دربارهٔ حسین علیه السلام پرسید.

گفت: او در باغش است.

گفت: به او خبر بده که من، دوست داشتم بر او سلام دهم. ما همدیگر را نزد پروردگار جهانیان دیدار می‌کنیم، ان شاء الله!

پس ام سلمه برایش عطر خواست تا محاسنش را خوشبو کند و به او گفت: بدان که به زودی اینها به خونت رنگین می‌شود.

سپس به کوفه درآمد و عبید الله بن زیاد، دستگیرش کرد و چون او را نزدش آوردند و گفته شد که این از محبوب‌ترین کسان نزد علی علیه السلام بوده است، گفت: چه می‌گویید؟! این مرد غیر عرب، این گونه بود؟! به او گفته شد: آری.

عبید الله به او گفت: پروردگارت کجاست؟

گفت: در کمین هر ستمکار، و تو یکی از ستمکارانی.

گفت: تو با آن که عجمی، مقصودت را خوب می‌رسانی. سرورت دربارهٔ رفتار من با تو چه گفته است؟

گفت: به من خبر داده که تو مرا پس از نه نفر دیگر به دار می‌کشی؛ داری که کوتاه‌ترین است، و نزدیک‌ترین جای به غسل‌خانه، از آن من است.

گفت: با او مخالفت می‌کنیم.

میثم گفت: چگونه مخالفت می‌کنی؟! به خدا سوگند، او جز از پیامبر خدا و او جز از جبرئیل علیه السلام، و او جز از خدای متعال به من خبر نداد. چگونه با اینان مخالفت می‌کنی؟ بی‌گمان، من جایگاه به دار کشیدنم را در کوفه می‌شناسم و من، نخستین کسی هستم که در اسلام بر دهانم لگام می‌بندند.

پس [عبید الله]، میثم را با مختار بن ابی عبید به زندان انداخت.

میثم تمار به مختار گفت: تو رهایی می‌یابی و به خونخواهی حسین علیه السلام

بر می‌خیزی و این کسی را که ما را می‌گشود، می‌گشی.

پس چون عبید الله، مختار را خواست تا وی را به قتل برساند، پیکری نامه یزید را برای عبید الله آورد که در آن به آزاد کردن مختار، فرمان داده بود.

بدین ترتیب، عبید الله، مختار را رها کرد و فرمان داد میثم را به دار آویزند. پس، از زندان، بیرون آورده شد. مردی او را دید و به او گفت: ای میثم! لازم نبود که به این وضع، دچار شوی.

میثم، لبخندی زد و در حالی که به نخل اشاره می‌کرد، گفت: من برای تو آفریده شدم و تو برای من آبیاری شدی!

و چون به بالای چوبه [ی دار] برده شد، مردم به گرد او در جلوی خانه عمرو بن حُرَیث، جمع شدند.

عمرو گفت: به خدا سوگند، او همیشه [به من] می‌گفت: من همسایه تو می‌شوم! چون به دار کشیده شد، عمرو به کنیزش فرمان داد که زیر چوبه دار را بروید و آب بپاشد و آن جا را خوشبو کند و میثم، در همان حال، به نقل فضایل بنی هاشم، زبان گشود.

به ابن زیاد گفته شد: این برده، شما را رسوا کرد.

گفت: بر دهانش لگام بزنید.

او نخستین خلق خدا بود که پس از اسلام بر او لگام زدند و زمان کشته شدن میثم - که رحمت خدا بر او باد - ده روز پیش از ورود حسین بن علی علیه السلام به عراق بود و در روز سوم به دار کشیدنش، با سرنیزه زخمی‌اش کردند، که تکبیر گفت و در پایان روز، خون از بینی و دهانش سرازیر شد.^۱

۴۰ / ۳

هاشم بن عتبّه

ابو عمرو، هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص میرقال، برادر زادهٔ سعد بن ابی وقاص، عارفی پیراسته دل، شیر بیشه‌های نبرد، از نیکان برگزیده و قهرمانان کارآزموده و شکست‌ناپذیر، صحابی بزرگ پیامبر ﷺ، یار وفادار علی علیه السلام و از شجاعان بلندآوازهٔ عرب است.

او در فتح مکه اسلام آورد، در نبرد یرموک، یک چشم خود را از دست داد و پس از آن، به یاری سعد بن ابی وقاص، عموی خود، شتافت و در فتح جَلولا، فرماندهی لشکر را به عهده داشت.

به خاطر شیوهٔ ویژه‌اش در نبرد و یورش آوردن برق‌آسایش به دشمن، او را به «میرقال (تندرو / تیزتک)» ملقب کرده بودند. او در جنگ‌های جمل و صفین، شرکت داشت و حماسه‌سرایی‌ها و خطابه‌های وی در بیان عظمت علی علیه السلام و فاشگوییِ ضلالت و سیرت زشت امویان، نشانی است از عمق اندیشه و حقدانی و حق‌گرایی و استوارگامی او.

در جنگ صفین، علی علیه السلام پرچم بزرگ را به دست او داد و فرماندهی پیاده‌نظام بصره را نیز به عهده داشت. او در صفین و به هنگام نبرد با سپاه معاویه (به فرماندهی ذو کلاع)، به شهادت رسید و امام علی علیه السلام، شجاعت و بُرنادلی و استوارگامی و هوشمندی او را ستود.

او همان کسی است که در پاسخ به درخواست علی علیه السلام برای حرکت به سوی صفین گفت: ای امیر مؤمنان! ما را به سوی این قوم سنگ‌دل، حرکت بده؛ کسانی که کتاب خدا را پشت سر افکندند و با مردم، رفتاری مخالف خشنودی خدا پیشه ساختند، و حرامش را حلال، و حلالش را حرام شمردند، و شیطان بر آنان مسلط شد و وعده‌های واهی به ایشان داد و آرزوهای دور و دراز به ایشان نمایاند تا آنان را از راه به در ببرد و آهنگِ انداختن آنان به پرتگاه کرد و دنیا را محبوبشان ساخت.

آنان، از سرِ دلبستگی به دنیا می‌جنگند، همان گونه که ما شیفتهٔ تحقق وعدهٔ خدایمان در سرای آخرتیم.

و تو - ای امیر مؤمنان -، نزدیک‌ترین خویشاوند پیامبر خدایی و سابقه‌دارترین مردم در اسلامی و آنان نیز همین را که ما دربارهٔ تو می‌دانیم، می‌دانند؛ اما نگون‌بختی بر آنان نوشته شده است و هوای نفس، آنان را منحرف کرده و ستمکار گشته‌اند.

دستان ما در راه فرمانبرداری و اطاعت، به سوی تو گشوده است و دل‌های ما به خیرخواهی تو گشاده است، و جان‌های ما به یاری تو در برابر هر کس که با تو مخالفت ورزد و بخواهد حکومت را در دست گیرد، شادمان است.

به خدا سوگند که دوست ندارم همهٔ آنچه را که زمین در خود نهفته و آسمان بر آن سایه افکنده است، برای من باشد و با دشمنت دوستی کنم و یا با دوستت، دشمنی بورزم.

علی علیه السلام گفت:

اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِكَ، وَالْمُرَافَقَةَ لِنَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^۱

بار خدایا! شهادت در راه خودت و همراه گشتن با پیامبرت را نصیبش فرما.



«رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا».^۲

پروردگارا! از همسران و فرزندانمان، مایهٔ روشنی چشمی برای ما قرار ده، و ما را برای پرهیزگاران، پیشواگردان! ﴿

۱. وقعة صفین: ص ۱۱۲.

۲. فرقان: آیه ۷۴.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فصل چهارم

الکویابی از یاران سیدالشهدا برای جوانان

کربلا در سال ۶۱ هجری، عرصه مجاهدت حق‌باورانی بود که دین حق را بر پا داشتند و همراه سرور جوانان بهشت، حسین بن علی علیه السلام، در برابر انبوه دین‌ستیزان، جان‌فشانی کردند. پیران، جوانان و کودکان نام‌آشنایی در این حماسه ماندگار، جاودانه شدند که متأسفانه تاریخ‌نگاران، در ثبت سال‌روز ولادت و وقایع زندگی یکایک آنها دقیق نبوده‌اند و اکنون سن بسیاری از شهدای کربلا برای ما معلوم نیست؛ ولی برخی از شهدا را چنین شناسانده‌اند: ابراهیم بن علی، بیست ساله، جعفر بن عقیل، ۲۳ ساله، جعفر بن علی، نوزده ساله، عبد الله بن علی، ۲۵ ساله، عبد الله بن مسلم، ۲۶ ساله، عثمان بن علی، ۲۱ ساله، علی اکبر، ۲۸ ساله، محمد بن علی، ۲۲ ساله، محمد بن ابی سعید بن عقیل، ۲۷ ساله، و محمد بن مسلم بن عقیل، ۲۷ ساله. افزون بر اینان، نوجوانانی مانند قاسم بن الحسن و دیگران نیز در شمار شهدای کربلا هستند که در سنین سیزده تا نوزده سالگی به شهادت رسیده‌اند.

در این فصل، تنها با زندگی‌نامه برخی از جوانان نام‌آور کربلا آشنا می‌شویم:

۱. عباس بن علی

عباس، فرزند امیرمؤمنان علی علیه السلام، جوان ۳۴ ساله‌ای بود که در روز عاشورا، وفاداری و شجاعت را مجسم کرد و نیرومندی جسم خویش را به آرایه‌های اخلاقی نیز زیور

داد. وی را با کنیه «ابوالفضل» شناسانده‌اند و به دلیل زیبایی چهره‌اش، او را «قمر بنی هاشم (ماه هاشمیان)» می‌خواندند. امام صادق علیه السلام نیرومندی جسم و جان عباس علیه السلام را ستوده و فرموده است:

كَانَ عَمُّنَا الْعَبَّاسُ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ، صَلْبُ الْإِيمَانِ، جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ، أَهْلَى بَلَاءٍ حَسَنًا وَمَضَى شَهِيدًا.

عموی ما عباس، دارای بصیرت کامل و ایمان استوار بود و همراه ابا عبد الله الحسین علیه السلام نبرد کرد و آزمایشی نیکو داد و شهید شد.

آن گاه که در کربلا تشنگی یاران سید الشهداء شدت یافت، وی به دعوت امام حسین علیه السلام به همراه سی سوار و بیست پیاده، به سوی آب رفتند و پس از نبرد سنگین با دشمن، مشک‌های آب را به خیمه‌ها آوردند.^۱ عباس، بارها برای خیمه‌ها آب آورد و از همین رو، به «سقا» مشهور شد.

او در سخت‌ترین لحظات زندگی و در حالی که با مرگ فاصله‌ای نداشت، به همراه برادرانش، بر حمایت از امام علیه السلام پای فشرد و امان‌نامه‌ی شمر را رد کرد و فرمود: «خدا، تو و امان‌نامه‌ات را نفرین کند! آیا به ما امان می‌دهی، در حالی که فرزند پیامبر خدا در امان نیست؟!»^۲

شب عاشورا که امام حسین علیه السلام به همه یاران خود، اجازه بازگشت داد و همگی سر به زیر افکندند، عباس، سکوت شب را شکست و به امام علیه السلام گفت: «چرا چنین کنیم؟ برای آن که بعد از تو باقی بمانیم؟ خدا هرگز چنین روزی را نیاورد!»^۳ او در روز عاشورا، پرچمدار لشکر حق بود^۴ و در پاسداری از جان مولایش لحظه‌ای درنگ نکرد و همواره برادر را بر خویش مقدم داشت. از این رو، در

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۲.

۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۵.

۳. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۹.

۴. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۱۰۸.

زیارت‌نامه‌اش می‌خوانیم: «المواسی آخاه بنفسه؛ آن که با جان در راه برادرش فداکاری کرد»^۱.

وی، سرانجام، در حالی که برای کودکان حرم آب می‌آورد، محاصره شد و پس از آن که دست راست و چپ او را جدا کردند، با ضربتی سهمگین به شهادت رسید.^۲ امام حسین (ع) در شهادت او به شدت گریست.^۳

۲. علی اکبر

علی اکبر، بزرگ‌ترین فرزند امام حسین (ع) و در کربلا، جوانی ۲۸ ساله بود.^۴ وی در شکل و شمایل و اخلاق و کردار، شبیه‌ترین مردم به پیامبر خدا بود. بیداردلی و معرفت این جوان، آن سان بود که وقتی سید الشهداء در نزدیکی کربلا خبر شهادت همه کاروانیان را در آینده‌ای نزدیک بیان فرمود، از پدر پرسید: آیا ما بر حق نیستیم؟

فرمود: «چرا».

گفت: بنا بر این، از مردن در راه حق نمی‌هراسیم.^۵

علی اکبر، از ارکان لشکر امام حسین (ع) به شمار می‌رفت و مسئولیت‌های مختلفی را می‌پذیرفت. وی در شب عاشورا، وظیفه آب‌رسانی به خیمه‌ها را برعهده داشت.^۶ سخن امام (ع) که وی را در صورت و سیرت و گفتار، شبیه‌ترین مردم به پیامبر خدا می‌دانست،^۷ بهترین توصیف ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری اوست. علی، در روز

۱. المزار الکبیر: ص ۴۸۹.

۲. همان‌جا.

۳. منیر الاحزان: ص ۷۱.

۴. عمدة الطالب: ص ۱۹۲. مورخان، سنّ علی اکبر را از هفده تا بیست و هشت سال ذکر کرده‌اند.

۵. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۷.

۶. الأمالی، صدوق: ص ۲۱۸ ح ۲۳۹.

۷. الملهوف: ص ۱۶۶.

عاشورا، نخستین فرد از خاندان پیامبر ﷺ بود که با اجازه پدر به میدان کارزار رفت و پس از آن که ویژگی‌های خاندانش را در برابر دشمنان مطرح نمود،^۱ در نبردی قهرمانانه به شهادت رسید. امام ﷺ بر بالین پیکر بی‌جان فرزند، سوگ‌مندانه سخن گفت^۲ و همگان را به گریه وا داشت.

۳. عبد الله و محمد، پسران مسلم بن عقیل

عبد الله پسر مسلم بن عقیل، در روز عاشورا، ۲۶ ساله بود.^۳ وی که خواهرزاده امام حسین ﷺ است، پس از شنیدن خبر شهادت پدر، بر عزم خویش استوار ماند و در راه دفاع از حسین ﷺ لحظه‌ای تردید نکرد.

چگونگی شهادت وی، بسیار جانسوز است. عبد الله برای آن که در برابر یورش دشمن مقاومت کند، دست به سمت پیشانی خود برد تا از اصابت تیر جلوگیری نماید؛ ولی تیر دشمن، دست و پیشانی او را به هم دوخت و در همین حال، تیر دیگری به سینه او اصابت کرد و قلب مبارکش را شکافت.^۴ شهادت او، رشادت جمعی از هاشمیان را برانگیخت و به سوی دشمن، یورش بردند. در این یورش، برادر عبد الله، محمد بن مسلم بن عقیل - که ۲۷ سال داشت -^۵ به شهادت رسید. امام ﷺ به آنان فرمود: «ای عمو زادگانم! برای رسیدن به شهادت، شکیبا باشید».

۴. جوانان مشتاق

سیف بن حارث جابری، از یاران جوان امام حسین ﷺ به همراه پسر عمو و برادر مادری‌اش، یکی از زیباترین حماسه‌های محبت را در عاشورا آفریدند. این دو جوان

۱. الإقبال: ج ۳ ص ۷۳.

۲. الملهوف: ص ۱۶۷.

۳. لباب الأنساب: ج ۱ ص ۱۸۲.

۴. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۹.

۵. لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۹۷.

دل داده، به اشتیاق یاری حسین علیه السلام از کوفه بیرون آمدند و خود را به اردوگاه وی رسانیدند. آنها با دیدن امام علیه السلام چشمان مشتاقشان پُر از اشک شد و با بغض در گلو، از امام علیه السلام اجازه مبارزه با دشمن طلبیدند. ایشان با ملاطفت فرمود: «ای برادر زادگانم! چرا می‌گیرید؟ امیدوارم به زودی چشمتان از شادی روشن شود».

گفتند: به خدا سوگند، بر خویش نمی‌گیریم؛ بلکه بر تو می‌گیریم که در محاصره دشمنی و نمی‌توانیم برایت کاری انجام دهیم.

امام علیه السلام فرمود: «خدا، بهترین پاداش را به خاطر این علاقه و همدردی‌تان به شما عطا فرماید».

سپس، هر دو در حالی که چشم به امام علیه السلام داشتند، به ایشان گفتند: ای پسر پیامبر خدا! درود بر تو باد!

امام علیه السلام فرمود: «رحمت و درود الهی بر شما باد».

آن گاه جنگیدند تا شهید شدند.^۱ سیف بن حارث، در شمار سعادتمندانی است که در «زیارت رجبیه» به او سلام می‌دهیم و می‌گوییم: «السلام علی سیف بن الحارث».^۲

۵. شیفته حسین

در میان نام‌آشنایان کربلا، جوان بابصیرتی است که همچنان گم‌نام مانده است. او فرزند شهیدی از شهدای کربلاست که پس از شهادت پدر، مادر شجاعش او را صدا زد و گفت: پسرکم! برخیز و در برابر دیدگان فرزند پیامبر خدا بجنگ تا شهید شوی. جوان، برخاست و راهی میدان شد. وقتی امام علیه السلام آن فرزند شهید را دید، به خاطر تسلی دل مادرش، او را از نبرد بازداشت؛ اما جوان، فرمان مادر را بازگفت و سپس به نبرد پرداخت و خود را چنین شناساند:

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۲.

۲. الإقبال: ج ۳ ص ۳۲۵.

أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَ نِعَمَ الْأَمِيرِ سُرُورُ فَوَادٍ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ

عَسَلَى وَ فَاطِمَةُ الْإِدَاهِ قَهْلُ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرِ؟^۱

فرمانده من حسین است و چه نیکو فرماندهی است؛

شادی دل [پیامبر] بشارت دهنده و بیم دهنده!

پدر و مادر او، علی و فاطمه‌اند.

آیا همانندی برای او می‌شناسید؟

وی پس از نبرد با دشمن به شهادت رسید. رفتار مادر او پس از شهادتش هم خواندنی است؛ اما آنچه مهم است، چگونگی معرفی خود به وسیله این جوان است. او بر خلاف رسم معهود عرب که در برابر دشمن، نام و افتخارات خانوادگی خویش را بازگو می‌کردند، نامی از خود نیاورد و بی‌مأندترین سرور مؤمنان را در دو بیت شناساند و به فرمانبری از وی، مباحات کرد. از همین رو، نام این جوان در تاریخ، ثبت نشده و تنها این جملات، نشان می‌دهد که او شیفته حسین علیه السلام بوده و این راه را با آگاهی و بصیرت، برگزیده است.

فہرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آمارگیری (هفتہ نامہ مرکز آمار ایران)، تہران: مرکز آمار ایران.
۳. الاحتجاج علی اہل اللجاج، أحمد بن علی الطبرسی (م ۶۲۰ ق)، تحقیق: إبراهيم البہادری و محمد ہادی بہ، تہران: دار الأسوة، ۱۴۱۳ ق، اول.
۴. إحقاق الحق و إزهاق الباطل، نور اللہ بن السید شریف الشوشتری (القاضی التستری) (م ۱۰۱۹ ق)، تعلیقہ: السید شہاب الدین المرعشی، قم: مكتبة آية الله المرعشي، ۱۴۱۱ ق، اول.
۵. الاختصاص، المنسوب إلى محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادي (الشيخ المفيد) (م ۴۱۳ ق)، تحقیق: علی أكبر الغفاری، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۴ ق، چهارم.
۶. اختیار معرفة الرجال (رجال الکثی)، محمد بن الحسن الطوسی (الشيخ الطوسی) (م ۴۶۰ ق)، تحقیق: السید مہدی الرجائی، قم: مؤسسة آل البيت ﷺ، ۱۴۰۴ ق، اول.
۷. الإخوان، عبد اللہ بن محمد بن أبی الدنيا القرشي (ابن أبی الدنيا) (م ۲۸۱ ق)، تحقیق: محمد عبد الرحمن طوالبہ، قاہرہ: دار الاعتصام.
۸. الإرشاد فی معرفة حجج اللہ علی العباد، محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادي (الشيخ المفيد) (م ۴۱۳ ق)، تحقیق: مؤسسة آل البيت ﷺ، قم: مؤسسة آل البيت ﷺ، ۱۴۱۳ ق، اول.

٩. إرشاد القلوب، الحسن بن محمد الديلمي (م ٧١١ ق)، بيروت: مؤسسة الأعلمي، ١٣٩٨ ق، چهارم.
١٠. أسد الغابة في معرفة الصحابة، علي بن أبي الكرم محمد الشيباني الجزري (ابن الأثير) (م ٦٣٠ ق)، تحقيق: علي محمد معوض وعادل أحمد عبد الموجود، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥ ق، أول.
١١. أصحاب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، محمد هادي الأميني، بيروت: دار الكتاب الإسلامي، ١٤١٢ ق، أول.
١٢. الأصول الستة عشر، جمعي از راويان، قم: دار الشبستري، ١٤٠٥ ق، دوم.
١٣. أعلام الدين في صفات المؤمنين، الحسن بن محمد الديلمي (م ٧١١ ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
١٤. الإقبال بالأعمال الحسنة في ما يعمل مرة في السنة: علي بن موسى الحلبي (السيد ابن طاووس) (م ٦٦٤ ق)، تحقيق: جواد القنومي، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤١٤ ق، أول.
١٥. الإمامة والسياسة (تاريخ الخلفاء)، عبد الله بن مسلم الدينوري (ابن قتيبة) (م ٢٧٦ ق)، تحقيق: علي شيري، قم: مكتبة الشريف الرضي، ١٤١٣ ق، أول.
١٦. الأمالي، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي) (م ٤٦٠ ق)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، ١٤١٤ ق، أول.
١٧. الأمالي، محمد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، ١٤٠٧ ق، أول.
١٨. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر بن محمد تقى المجلسي (العلامة المجلسي) (م ١١١١ ق)، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ ق، دوم.
١٩. البرصان والعرجان والعميان والحوالان، عمرو بن بحر الكنانى (الجاحظ) (م ٢٥٥ ق)، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، بغداد: دار الرشيد، ١٩٨٢ م.
٢٠. بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، محمد بن محمد الطبري (م ٥٢٥ ق)، نجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٨٣ ق، دوم.

۲۱. پرورش فرزندان در عصر دشواریها، بنجامین اسپاک، ترجمه: هوشنگ ابرامی، تهران: صفی علی شاه، ۱۳۶۴ ش.
۲۲. تاج العروس من جواهر القاموس، السید محمد بن محمد الحسینی الزبیدی (م ۱۲۰۵ ق)، تحقیق: علی شیر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ ق، اول.
۲۳. تاریخ بغداد أو مدينة السلام، أحمد بن علی الخطیب البغدادی (م ۴۶۳ ق)، مدینه: المكتبة السلفية.
۲۴. تاریخ دمشق، علی بن الحسن بن هبة الله (ابن عساکر الدمشقی) (م ۵۷۱ ق)، تحقیق: علی شیر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ ق، اول.
۲۵. تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک)، محمد بن جریر الطبری (م ۳۱۰ ق)، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم، قاهره: دار المعارف.
۲۶. تاریخ یعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب (ابن واضح الیعقوبی) (م ۲۸۴ ق)، بیروت: دار صادر.
۲۷. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، الحسن بن علی الخزائی (ابن شعبه) (م ۳۸۱ ق)، تحقیق: علی أكبر الغفاری، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۴ ق، دوم.
۲۸. تذکرة الخواص (تذکرة خواص الأمة فی خصائص الأئمة علیهم السلام)، یوسف بن قزغلی (سبط ابن الجوزی) (م ۶۵۴ ق)، مقدمه: السید محمد صادق بحر العلوم، تهران: مكتبة نینوی الحديثة.
۲۹. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود السلمی السمرقندی (العیاشی) (م ۳۲۰ ق)، تحقیق: السید هاشم الرسولی المحلاتی، تهران: المكتبة العلمیة، ۱۳۸۰ ق، اول.
۳۰. تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی (م ۳۰۷ ق)، به کوشش: السید طیب الموسوی الجزائري، نجف: مطبعة النجف الأشرف.
۳۱. تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعه وزام)، وزام بن أبی فراس الحمدان (م ۶۰۵ ق)، بیروت: دار التعارف و دار صعب.

٣٢. تهذيب الأحكام في شرح المقنعة، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي) (م ٤٦٠ ق)، بيروت: دار المعارف، ١٤٠١ ق، أول.

٣٣. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، يونس بن عبد الرحمان المزني (م ٧٤٢ ق)، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ ق، أول.

٣٤. ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، محمد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، تهران: مكتبة الصدوق.

٣٥. جامع الأخبار أو معارج اليقين في أصول الدين، محمد بن محمد الشعيري السبزواري (ق ٧ ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت، ١٤١٤ ق، أول.

٣٦. حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، أحمد بن عبد الله الأصبهاني (أبو نعيم) (م ٤٣٠ ق)، بيروت: دار الكتاب العربي، ١٣٨٧ ق، دوم.

٣٧. النخصال، محمد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٤ ق، چهارم.

٣٨. دانش نامه احاديث پزشكي، محمد محمدی ری شهری، با همکاري: مرتضی خوش نصيب و ديگران، ترجمه: حسين صابري، قم: دار الحديث، ١٣٨٠ ش، أول.

٣٩. دانش نامه امير المؤمنين عليه السلام بر پایه قرآن، حديث و تاريخ، محمد محمدی ری شهری، با همکاري: سيد کاظم طباطبائي و سيد محمود طباطبائي نژاد، ترجمه: عبد الهادي مسعودي و ديگران، قم: دار الحديث، ١٣٨٠ ش.

٤٠. الدر المنثور في التفسير المأثور، عبد الرحمان بن أبي بكر السيوطي (م ٩١١ ق)، بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ ق، أول.

٤١. الدر النظيم في مناقب الأئمة اللهاميم، جمال الدين يوسف بن حاتم الشامي (ق ٧ ق)، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤٢٠ ق.

٤٢. الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة، محمد بن مكّي العاملي (الشهيد الأول)، مشهد: مؤسسة الطبع والنشر التابعة للحضرة الرضوية المقدسة، ١٣٦٥ ش.

٤٣. دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام، النعمان بن محمد التميمي المغربي (م ٣٦٣ ق)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، مصر: دار المعارف، ١٣٨٩ ق، سوم.

٤٤. دیوان منسوب به امام علی (ع)، محمد بن حسین کبذری (م ق ٦ ق)، ترجمه: ابوالقاسم امامی، تهران: أسوه.

○ رجال الکشی = اختیار معرفة الرجال.

٤٥. روضة الواعظین، محمد بن الحسن الفثال النیسابوری (م ٥٠٨ ق)، تحقیق: حسین الأعلمی، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ١٤٠٦ ق، اول.

٤٦. الزهد، أبو عبد الرحمان بن عبد الله الحنظلی المروزی (ابن المبارک) (م ١٨١ ق)، تحقیق: حبیب الرحمان الأعظمی، بیروت: دار الكتب العلمیة.

٤٧. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوينی (ابن ماجه) (م ٢٧٥ ق)، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار إحياء التراث، ١٣٩٥ ق، اول.

٤٨. سنن أبي داوود، سليمان بن أشعث السجستاني الأزدي (م ٢٧٥ ق)، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت: دار إحياء السنة النبویة.

٤٩. سنن الترمذی (الجامع الصحیح)، محمد بن عیسی الترمذی (م ٢٩٧ ق)، تحقیق: أحمد محمد شاکر، بیروت: دار إحياء التراث.

٥٠. السنن الکبری، أحمد بن الحسین البیهقی (م ٤٥٨ ق)، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، بیروت: دار الكتب العلمیة، ١٤١٤ ق، اول.

٥١. السيرة الحلبیة، علی بن برهان الدین الحلبي الشافعی (ق ١١ ق)، بیروت: إحياء التراث العربی.

٥٢. شباب قریش، عبد المتعال الصعیدی (معاصر)، قاهره: المطبعة النموذجیة، ١٩٤٩ م/١٣٦٨ ق، اول.

٥٣. شرح نهج البلاغة، عبد الحمید بن محمد المعتزلی (ابن أبي الحديد) (م ٦٥٦ ق)، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم، بیروت: دار إحياء التراث، ١٣٨٧ ق، دوم.

٥٤. شعب الإیمان، أحمد بن الحسین البیهقی (م ٤٥٨ ق)، تحقیق: محمد السعيد بسيوني زغلول، بیروت: دار الكتب العلمیة، ١٤١٠ ق، اول.

٥٥. الصحاح: تاج اللغة وصحاح العربية، إسماعيل بن حماد الجوهري (م ٣٩٨ ق)، تحقيق: أحمد بن عبد الغفور عطار، بيروت: دار العلم للملايين، ١٤١٠ ق، چهارم.
٥٦. صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل البخاري (م ٢٥٦ ق)، تحقيق: مصطفى ديب البغا، بيروت: دار ابن كثير، ١٤١٠ ق، چهارم.
٥٧. صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (م ٢٦١ ق)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، قاهره: دار الحديث، ١٤١٢ ق، أول.
٥٨. صحيفة امام (مجموعه رهنمودهای امام خمینی)، [امام] روح الله خمینی، به کوشش: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران: عروج، ١٣٧٩ ش.
٥٩. صحيفة الإمام الرضا عليه السلام، المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، ١٤٠٨ ق، أول.
٦٠. الصراط المستقيم إلى مستحقّي التقدير، علي بن يونس النباطي البياضي (م ٨٧٧ ق)، به کوشش: محمد باقر البهبودي، تهران: المكتبة المرتضوية، ١٣٨٤ ق، أول.
٦١. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد الكاتب (كاتب الواقدي) (م ٢٣٠ ق)، بيروت: دار صادر.
٦٢. عدة الداعي ونجاح الساعي، أحمد بن محمد الحلّي الأسدي (م ٨٤١ ق)، تحقيق: أحمد الموحّدي، تهران: مكتبة وجداني.
٦٣. عقد الدرّ في أخبار المنتظر، يوسف بن يحيى المقدسي (ق ٧ ق)، تحقيق: جمعی از دانشمندان، بيروت: دار الكتب العلمية.
٦٤. علل الشرائع، محمد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، بيروت: دار إحياء التراث، ١٤٠٨ ق، أول.
٦٥. عوالي اللآلئ العزيزية في الأحاديث الدينية، محمد بن علي الأحسائي (ابن أبي جمهور) (م ٩٤٠ ق)، تحقيق: مجتبی العراقي، قم: مطبعة سيد الشهداء عليه السلام، ١٤٠٣ ق، أول.
٦٦. صیون أخبار الرضا عليه السلام، محمد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، تحقيق: السيد مهدي الحسيني اللاجوردی، تهران: منشورات جهان.

٦٧. **عیون الحکم والمواظ**، علی بن محمد اللیثی الواسطی (ق ٦ ق)، تحقیق: حسین الحسنی البیرجندی، قم: دار الحدیث، ١٣٧٦ ش، اول.
٦٨. **الفارات**، ابراهیم بن محمد الثقفی (ابن هلال) (م ٢٨٣ ق)، تحقیق: میر جلال الدین محدث الأرموی، تهران: انجمن آثار ملی، ١٣٩٥ ق، اول.
٦٩. **غرر الحکم ودرر الکلم**، عبد الواحد الأمدی التمیمی (م ٥٥٠ ق)، ترجمه و شرح فارسی: آقا جمال خوانساری، تحقیق: میر جلال الدین محدث أرموی، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٦٠ ش، سوم.
٧٠. **الغیبة**، محمد بن ابراهیم الکاتب النعمانی (م ٣٥٠ ق)، تحقیق: علی أكبر الغفاری، تهران: مكتبة الصدوق.
٧١. **الفتوح**، أحمد بن أعثم الکوفی (م ٣١٤ ق)، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الأضواء، ١٤١١ ق، اول.
٧٢. **الفردوس بمأثور الخطاب**، شیرویه بن شهر دار الدیلمی الهمدانی (م ٥٠٩ ق)، تحقیق: محمد السعید بسیونی زغلول، بیروت: دار الکتب العلمیة، ١٤٠٦ ق، اول.
٧٣. **فرهنگ عمید**، حسن عمید، تهران: امیر کبیر، ١٣٨٢ ش.
٧٤. **فضل الشُّبَّان و تسقُدُهم علی كثيرٍ من ذوی الأسنان**، نویسنده ناشناس (تألیف ح ٢٩٥ - ٣٢٠ ق)، تصحیح: میر هاشم محدث، (گنجینه بهارستان، زیر نظر: غلامرضا فدایی عراقی، ج ١)، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ١٣٧٧ ش، اول.
٧٥. **الفقه المنسوب للإمام الرضا**، تحقیق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، مشهد: المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام.
٧٦. **القاموس المحيط**، محمد بن یعقوب الفیروز آبادی (م ٨١٧ ق)، بیروت: دار الفکر.
٧٧. **الکافی**، محمد بن یعقوب الکلبینی الرازی (م ٣٢٩ ق)، تحقیق: علی أكبر الغفاری، بیروت: دار صعب و دار التعارف، ١٤٠١ ق، چهارم.
٧٨. **الکامل فی التاریخ**، علی بن محمد الشیبانی الموصلی (ابن الأثیر) (م ٦٣٠ ق)، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ١٤٠٨ ق، اول.

٧٩. کتاب سُکیم بن قیس، سلیم بن قیس الہلالی العامری (م ح ٩٠ ق)، تحقیق: محمد باقر الأنصاری، قم: الہادی، ١٤١٥ ق، اول.

٨٠. کتاب من لا یحضرہ الفقیہ، محمد بن علی ابن بابویہ القمّی (الشیخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، تحقیق: علی اکبر الغفاری، قم: مؤسّسة النشر الإسلامی، دوم.

٨١. الکشاف، محمود بن عمر الزمخشری (م ٥٣٨ ق)، بیروت: دار المعرفة.

٨٢. کمال الدین و تمام النعمه، محمد بن علی ابن بابویہ القمّی (الشیخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، تحقیق: علی اکبر الغفاری، قم: مؤسّسة النشر الإسلامی، ١٤٠٥ ق، اول.

٨٣. کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، علی المتقی بن حسام الدین الہندی (م ٩٧٥ ق)، تصحیح: صفوة السقا، بیروت: مکتبة التراث الإسلامی، ١٣٩٧ ق، اول.

٨٤. الکنی و الألقاب، الشیخ عبّاس القمّی (م ١٣٥٩ ق)، تہران: مکتبة الصدر، ١٣٩٧ ق، چهارم.

٨٥. گزارش ملی جوانان سال ١٣٨١، سازمان ملی جوانان، باہمکاری: مرکز آمار ایران، تہران: سازمان ملی جوانان، ١٣٨٢ ش.

٨٦. گزارش وضعیّت جهانی جوانان ٢٠٠٣، سازمان علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو)، ترجمہ: سازمان ملی جوانان، تہران: سازمان ملی جوانان و کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ١٣٨٣ ش، اول.

٨٧. لسان العرب، محمد بن مکرم المصبری الأنصاری (ابن منظور) (م ٧١١ ق)، بیروت: دار صادر، ١٤١٠ ق، اول.

٨٨. لغت نامه دہخدا، علی اکبر دہخدا و دیگران، تہران: دانشگاه تہران، ١٣٨٣ ش.

٨٩. المعجازات النبویة، محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی) (م ٤٠٦ ق)، تحقیق: مهدی هوشمند، قم: دار الحدیث، ١٣٨٢ ش.

٩٠. مجمع البحرین، فخر الدین الطّریحی (م ١٠٨٥ ق)، تحقیق: السید أحمد الحسینی، تہران: مکتبة نشر الثقافة الإسلامیة، ١٤٠٨ ق، دوم.

٩١. مجمع البيان فى تفسير القرآن، الفضل بن الحسن الطبرسى (أمين الإسلام) (م ٥٤٨ ق)، تحقيق: السيد هاشم الرسولى المحلاتى والسيد فضل الله اليزدى الطباطبائى، بيروت: دار المعرفة، ١٤٠٨ ق، دوم.
٩٢. المحاسن، أحمد بن محمد البرقى (م ٢٨٠ ق)، تحقيق: السيد مهدي الرجائى، قم: المجمع العالمى لأهل البيت (ع)، ١٤١٣ ق، أول.
٩٣. المحاسن والمساوى، إبراهيم بن محمد البيهقى (م ٣٢٠ ق)، بيروت: دار صادر، ١٣٩٠ ق.
٩٤. المَحَجَّة البيضاء فى تهذيب الأحياء، محمد محسن بن شاه مرتضى الفيض الكاشانى (م ١٠٩١ ق)، تصحيح: على أكبر الغفارى، قم: جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، ١٣٨٣ ق.
٩٥. مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر بن محمد تقى المجلسى (العلامة المجلسى) (م ١١١١ ق)، تحقيق: السيد هاشم الرسولى المحلاتى، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٧٠ ش، سوم.
٩٦. مروج الذهب ومعادن الجوهر، على بن الحسين المسعودى (م ٣٤٦ ق)، تحقيق: محمد محبى الدين عبد الحميد، مصر: مطبعة السعادة، ١٣٨٤ ق، چهارم.
٩٧. المستدرک على الصحيحين، محمد بن عبد الله الحاكم النيسابورى (م ٤٠٥ ق)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١١ ق، أول.
٩٨. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ميرزا حسين النورى الطبرسى (م ١٣٢٠ ق)، قم: مؤسسة آل البيت (ع)، ١٤٠٧ ق، أول.
٩٩. مسند أبى يعلى الموصلى، أحمد بن على بن المشى التميمى الموصلى (م ٣٠٧ ق)، تحقيق: إرشاد الحق الأثرى، جدّه: دار القبلة، ١٤٠٨ ق، أول.
١٠٠. المسند، أحمد بن محمد الشيبانى (ابن خنبل) (م ٢٤١ ق)، تحقيق: عبد الله محمد الدرويش، بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ ق، دوم.
١٠١. مسند الشهاب، محمد بن سلامة (القاضى القضاعى) (م ٤٥٤ ق)، بيروت: مؤسسة الرسالة.

١٠٢. مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، علي بن الحسن الطبرسي (ق ٧ ق)، تحقيق: مهدي هوشمند، قم: دار الحديث، ١٤١٨ ق، أول.

١٠٣. مصباح المتهجد، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي) (م ٤٦٠ ق)، تحقيق: علي أصغر مرواريد، بيروت: مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١١ ق، أول.

١٠٤. المعارف، عبد الله بن مسلم الدينوري (ابن قتيبة) (م ٢٧٦ ق)، تحقيق: ثروت عكاشة، قاهره: دار المعارف.

١٠٥. معاني الأخبار، محمد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٦١ ش، أول.

١٠٦. المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (م ٣٦٠ ق)، تحقيق: طارق بن عوض الله وعبد الحسن بن إبراهيم الحسيني، قاهره: دار الحرمين، ١٤١٥ ق.

١٠٧. معجم البلدان، ياقوت بن عبد الله الحموي الرومي (م ٦٢٦ ق)، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٣٩٩ ق، أول.

١٠٨. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (م ٣٦٠ ق)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٤ ق، دوم.

١٠٩. المعجم الشامل لمصطلحات الفلسفة، عبد المنعم الحفني، قاهره: مكتبة مدبولي، ٢٠٠٠ م.

١١٠. مكارم الأخلاق، الفضل بن الحسن الطبرسي (م ٥٤٨ ق)، تحقيق: علاء آل جعفر، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٤ ق، أول.

١١١. المناقب (المناقب للخوارزمي)، الموفق بن أحمد المكي الخوارزمي (م ٥٦٨ ق)، تحقيق: مالك محمودي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٤ ق، دوم.

١١٢. مناقب آل أبي طالب (المناقب لابن شهر آشوب)، محمد بن علي المازندراني (ابن شهر آشوب) (م ٥٨٨ ق)، قم: المطبعة العلمية.

١١٣. فنية المريد، زين الدين علي العاملي (الشهيد الثاني) (م ٩٦٥ ق)، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤١٥ ق.

١١٤. المواعظ العددية، على المشكيني الأردبيلي (معاصر)، تحقيق: على الأحمدى الميانجى، قم: الهادى، ١٤٠٦ ق، چهارم.
١١٥. موسوعة الإمام على بن أبى طالب عليه السلام في الكتاب والسنة والتاريخ، محمد الرّيشهرى، با همكارى: السيد كاظم الطباطبائى والسيد محمود الطباطبائى نژاد، قم: دار الحديث، ١٣٧٩ ش، أول.
١١٦. مهج الدعوات و منهج العبادات، على بن موسى الحلّى (السيد ابن طاووس) (م ٦٦٤ ق)، تحقيق: حسين الأعلمى، بيروت: مؤسسة الأعلمى، ١٤١٤ ق، أول.
١١٧. نزهة الناظر وتنبيه الخواطر، الحسين بن محمد الخلوانى (ق ٥ ق) تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، ١٤٠٨ ق، أول.
١١٨. النوادر، فضل الله بن على الحسنى الراوندى (م ٥٧١ ق)، تحقيق: سعيدرضا على عسكرى، قم: دار الحديث، ١٣٧٧ ش، أول.
١١٩. النهاية فى مجرد الفقه والفتاوى، محمد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) (م ٤٦٠ ق)، بيروت: دار الكتاب العربى، ١٣٩٠ ق.
١٢٠. نهج البلاغة، گردآورى: محمد بن الحسين الموسوى (الشرىف الرضى) (م ٤٠٦ ق)، ترجمه: سيد جعفر شهيدى، تهران: علمى و فرهنگى، ١٣٧٨ ش، چهاردهم.
١٢١. نهج البلاغة، گردآورى: محمد بن الحسين الموسوى (الشرىف الرضى) (م ٤٠٦ ق)، تصحيح: محمد عبده، بيروت: مؤسسة الأعلمى.
١٢٢. نهج البلاغة، گردآورى: محمد بن الحسين الموسوى (الشرىف الرضى) (م ٤٠٦ ق)، تصحيح و ترجمه: سيد على نقى فيض الاسلام (معاصر)، تهران: جاويدان.
١٢٣. نهج البلاغة، گردآورى: محمد بن الحسين الموسوى (الشرىف الرضى) (م ٤٠٦ ق)، تصحيح: صبحى الصالح، قم: دار الأسوة، ١٣٧٣ ش.
١٢٤. وسائل الشيعة، محمد بن الحسن الحرّ العاملى (م ١١٠٤ ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ١٤٠٩ ق، أول.

.....۴۵۸ حکمت نامه جوان

۱۲۵. وقعة صیقین، نصر بن مزاحم المنقری (م ۲۱۲ ق)، تحقیق: عبد السلام محمد هارون،

قم: مكتبة آية الله المرعشي، ۱۳۸۲ ق، دوم.

۱۲۶. هشداد روزگار، محمد علی اسلامی ندوشن، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰، اول.



مرکز تحقیقات کتب و آثار اسلامی

فهرست تفصیلی

۷	پیش‌گفتار
۸	پژوهش‌های اسلامی دربارهٔ جوانان
۹	کتاب‌شناسی جوانان
۹	بهترین کتاب‌ها برای نسل جوان
۱۰	حکمت‌نامهٔ جوان
۱۳	درآمد
۱۳	تعریف «جوانی»
۱۶	مراحل زندگی از نگاه قرآن
۱۶	رمز تداوم جوانی جان
۱۷	رهنمودهای اسلام دربارهٔ جوانان
۱۸	یک. نقش جوانی در خودسازی و سازندگی
۱۸	الف - پیام اخلاقی
۱۸	ب - پیام فرهنگی
۲۰	ج - پیام سیاسی
۲۱	دو. مقدمات شکوفایی جوان
۲۱	الف - معرفت
۲۲	پیوند علم و دین
۲۳	میدان پرسش دادن به جوانان

۲۴	ب- خودباوری
۲۵	ج- پیوند با خدا
۲۶	د- همنشین شایسته
۲۶	ه- تقویت بدن و لذا ید مشروع
۲۸	و- ارزش‌های اخلاقی و عملی
۲۸	سه. آسیب‌شناسی جوان
۲۹	الف- همنشین ناشایسته
۲۹	ب- بیکاری
۳۰	ج- اعتیاد
۳۲	د- مستی جوانی
۳۳	ه- جاذبه‌های جنسی
۳۴	و- آسیب‌های فرهنگی و سیاسی
۳۴	ز- آسیب‌های اخلاقی و عملی
۳۵	چهار. حقوق جوان
۳۵	الف- حقوق خانوادگی
۳۶	ب- حقوق اجتماعی
۳۷	پنج. جوانان نمونه

بخش یکم: نقش دوره جوانی در شکوفایی

۳۱	فصل یکم: بهار زندگی
۳۱	۱/۱ ارزش جوانی
۳۳	۲/۱ غنیمت دانستن جوانی
۳۷	۳/۱ گنجینه‌های روزگار
۳۹	۴/۱ تلاش خستگی‌ناپذیر در راه کمال
۳۹	۵/۱ حسابرسی روزگار جوانی

فهرست تفصیلی.....	۴۶۱
فصل دوم: بهار خودسازی.....	۵۳
۱/۲ توان جوان بر ساختن شخصیت خود.....	۵۳
۲/۲ نقش جوانی در آموزش.....	۵۷
۳/۲ پرورش معنوی.....	۵۹
فصل سوم: بهار سازندگی.....	۶۱
۱/۳ بعثت پیامبران در جوانی.....	۶۱
۲/۳ ظهور امام مهدی به صورت جوان.....	۶۳
۳/۳ نقش جوانان در حکومت خاتم پیامبران.....	۶۵
۱-۳/۳ یک جوان، نخستین نماینده پیامبر.....	۶۵
۲-۳/۳ جوانی بیست و یک ساله، نخستین فرماندار مکه.....	۶۷
۳-۳/۳ جوانی هجده ساله، فرمانده نبرد بارومیان.....	۶۹
۲/۳ نقش جوانان در حکومت امام زمان.....	۷۱

بخش دوم: عوامل شکوفایی جوان

فصل یکم: شناخت.....	۷۵
۱/۱ فرهیختگی.....	۷۵
۲/۱ خودشناسی.....	۷۷
۳/۱ آشنایی با قرآن.....	۸۱
۴/۱ ژرفاندیشی در دین.....	۸۱
۵/۱ آگاهی از پیوند علم و ایمان.....	۸۳
۶/۱ اهتمام به پرسشگری.....	۸۵
فصل دوم: خودباوری.....	۸۹
۱/۲ تصمیم.....	۸۹
۲/۲ تلاش.....	۸۹

۹۱	بلند همتی.....	۳/۲
۹۳	عزت.....	۲/۲
۹۵	بی نیازی.....	۵/۲
۹۵	پایداری.....	۶/۲
۹۷	توکل.....	۷/۲

فصل سوم: ارتباط با خداوند..... ۹۹

۹۹	ارزش عبادت خدا در دوران جوانی.....	۱/۳
۱۰۱	افتخار خداوند به عبادت جوان.....	۲/۳
۱۰۱	برکات عبادت در جوانی.....	۳/۳
۱۰۳	معنای عبادت خدا.....	۴/۳
۱۰۵	میان‌ه‌روی در عبادت.....	۵/۳

فصل چهارم: دوست شایسته..... ۱۰۷

۱۰۷	نقش دوست در زندگی.....	۱/۴
۱۰۷	آزمودن دوست.....	۲/۴
۱۱۳	انواع دوستان.....	۳/۴
۱۱۵	بهترین دوستان.....	۴/۴
۱۱۷	حق همنشین.....	۵/۴

فصل پنجم: خوشی‌های حلال و نیرومند ساختن بدن..... ۱۱۹

۱۱۹	ستایش نیرومندی بدن.....	۱/۵
۱۲۳	عوامل نشاط.....	۲/۵
۱۲۷	سرگرمی حلال.....	۳/۵
۱۲۷	گردش.....	۴/۵
۱۲۹	شوخی.....	۵/۵
۱۳۳	شنا، اسب سواری، تیراندازی.....	۶/۵

فهرست تفصیلی..... ۴۶۳

۷/۵ کُشتی ۱۳۵

۸/۵ مسابقه ۱۳۹

فصل ششم: ارزش‌های اخلاقی و رفتاری ۱۴۵

۱/۶ ترک گناه..... ۱۴۵

۲/۶ توبه ۱۴۷

۳/۶ نظم در کارها ۱۵۵

۴/۶ رعایت حقوق پدر و مادر ۱۵۵

۵/۶ رعایت انصاف در معاشرت با مردم..... ۱۵۹

۶/۶ کار ۱۶۱

۷/۶ محکم‌کاری ۱۶۳

۸/۶ استقلال در کار..... ۱۶۳

۹/۶ خدمت به مردم..... ۱۶۵

۱۰/۶ امانتداری..... ۱۶۷

۱۱/۶ آرایش ۱۷۱

۱۲/۶ خوش‌خُلقی ۱۷۳

۱۳/۶ پاک‌دامنی..... ۱۷۹

۱۴/۶ پاکی نگاه ۱۸۱

۱۵/۶ پوشش ۱۸۳

۱۶/۶ ازدواج..... ۱۸۵

الف- تأکید بر ازدواج جوانان ۱۸۵

ب- شوهر پسندیده..... ۱۸۷

ج- زن پسندیده ۱۸۷

د- ازدواج فامیلی ۱۸۹

۱۷/۶ حیا ۱۸۹

.....۴۶۴ حکمت نامه جوان

..... ۱۸/۶ پرهیز از حیای ناپسند ۱۹۱

..... ۱۹/۶ وقار ۱۹۳

..... ۲۰/۶ دوراندیشی ۱۹۳

..... ۲۱/۶ مشورت با صاحب نظران ۱۹۵

..... ۲۲/۶ آزادی ۱۹۷

..... ۲۳/۶ پذیرش عذر ۱۹۷

بخش سوم : موانع شکوفایی جوان

..... فصل یکم : بیکاری ۲۰۳

..... ۱/۱ نکوش بیکاری ۲۰۳

..... ۲/۱ خطر بیکاری ۲۰۵

..... ۳/۱ حسابرسی بیکاران ۲۰۷

..... فصل دوم : اعتیاد ۲۰۹

..... ۱/۲ حرمت تخدیر کننده ها ۲۰۹

..... ۲/۲ نهی از تخدیر کننده ها ۲۰۹

..... فصل سوم : همنشین بد ۲۱۱

..... ۱/۳ خطر همنشین بد ۲۱۱

..... ۲/۳ نشانه های همنشین بد ۲۱۳

..... ۳/۳ بدترین دوستان ۲۱۵

..... فصل چهارم : مستی جوانی ۲۱۹

..... فصل پنجم : شهوت جنسی ۲۲۱

..... ۱/۵ لانه شیطان ۲۲۱

..... ۲/۵ آغاز عشق نکوهیده ۲۲۵

فهرست تفصیلی..... ۴۶۵

۳/۵ فرجام پیروی از هوس‌ها ۲۲۷

۲/۵ خطر خلوت کردن با نامحرم ۲۲۷

۵/۵ پاداش پاک‌دامنی در مسائل جنسی ۲۲۹

۶/۵ پاداش عاشق پاک‌دامن ۲۳۳

فصل ششم: دام‌های شیطان ۲۳۵

فصل هفتم: آفت‌های فرهنگی و سیاسی ۲۴۱

۱/۷ آسیب‌های فرهنگی ۲۴۱

۲/۷ پیروی کورکورانه ۲۴۱

۳/۷ رهبران بد ۲۴۵

فصل هشتم: آفت‌های اخلاقی و رفتاری ۲۴۷

۱/۸ نافرمانی پدر و مادر ۲۴۷

۲/۸ بداخلاقی ۲۵۵

۳/۸ بدزبانی ۲۵۷

۴/۸ غرور ۲۵۷

۵/۸ عجب ۲۵۹

۶/۸ خود بزرگ‌بینی ۲۶۱

۷/۸ حرص ۲۶۱

۸/۸ حسادت ۲۶۱

۹/۸ کینه ۲۶۳

۱۰/۸ خشم ۲۶۳

۱۱/۸ لجاجت ۲۶۵

۱۲/۸ سستی ۲۶۵

۱۳/۸ تندروی ۲۶۷

۱۴/۸ آرایش نکوهیده ۲۶۷

.....۴۶۶ حکمت‌نامه جوان

..... ۱۵/۸ اندیشیدن بسیار درباره لذت‌ها ۲۶۹

..... ۱۶/۸ می‌گساری ۲۷۱

..... ۱۷/۸ نافرمانی آشکار ۲۷۱

بخش چهارم : حقوق جوان

..... فصل یکم: حقوق جوان بر پدر و مادر ۲۷۵

..... ۱/۱ اهتمام به حقوق فرزند ۲۷۵

..... ۲/۱ همسر دادن ۲۷۵

..... ۳/۱ عدالت ۲۷۷

..... ۴/۱ دعا ۲۷۷

..... ۵/۱ پرهیز از نفرین کردن ۲۸۳

..... ۶/۱ زیاده‌روی نکردن در سرزنش ۲۸۳

..... فصل دوم: حقوق اجتماعی جوان ۲۸۵

..... ۱/۲ احترام گذاشتن ۲۸۵

..... ۲/۲ مشورت کردن ۲۸۵

..... ۳/۲ توجه به نیازهای خاص جوانی ۲۸۷

بخش پنجم : الگوی جوانان

..... فصل یکم: الگوهای قرآنی برای جوانان ۲۹۱

..... ۱/۱ ابراهیم خلیل ۲۹۱

..... ۱-۱/۱ بت‌شکنی ۲۹۱

..... ۲-۱/۱ دوست خداوند ۲۹۵

..... ۳-۱/۱ آزمایش با افکنده شدن در آتش ۲۹۷

..... ۴-۱/۱ آزمایش با قربانی کردن فرزند ۳۰۱

فهرست تفصیلی..... ۴۶۷

۳۰۷	۵-۱/۱	دعای بسیار.....
۳۱۱	۲/۱	محمد، فرستاده خدا.....
۳۲۱	۳/۱	یوسف صدیق.....
۳۲۱	۱-۳/۱	شدت پارسایی.....
۳۲۳	۲-۳/۱	انتخاب زندان.....
۳۲۵	۳-۳/۱	عزت بندگی خدا و خواری گناه.....
۳۲۹	۴-۳/۱	احترام گذاردن به پدر.....
۳۲۹	۵-۳/۱	ازدواج یوسف و زلیخا.....
۳۳۱	۶-۳/۱	احتجاج خداوند به یوسف بر جوان زیبا.....
۳۳۳	۲/۱	موسای کلیم.....
۳۳۳	۱-۲/۱	دانش و حکمت در جوانی.....
۳۳۳	۲-۲/۱	نهایت تنگدستی.....
۳۳۵	۳-۲/۱	شدت امانتداری.....
۳۳۷	۴-۲/۱	نهایت اخلاص.....
۳۳۹	۵-۲/۱	اجیر شدن برای ازدواج.....
۳۴۱	۵/۱	اصحاب کهف و رقیم.....
۳۴۹		فصل دوم: الگوهایی از اهل بیت برای جوانان.....
۳۴۹	۱/۲	امیر مؤمنان.....
۳۵۷	۲/۲	سرور زنان جهان.....
۳۶۱	۳/۲	دو سرور جوانان بهشت.....
۳۶۳	۴/۲	زین العابدین.....
۳۶۹	۵/۲	امام کاظم.....
۳۷۵		فصل سوم: الگوهایی از یاران پیامبر و امیر مؤمنان برای جوانان.....
۳۷۶	۱/۳	ابوذر غفاری.....
۳۷۸	۲/۳	ابو قحیف.....

..... ٣٧٩	 ٣/٣	أصبغ بن نباته
..... ٣٨٠	 ٢/٣	أويس قرني
..... ٣٨٠	 ٥/٣	بلال بن رباح
..... ٣٨١	 ٦/٣	جابر بن عبد الله انصاري
..... ٣٨٢	 ٧/٣	جارية بن قدامة سدي
..... ٣٨٣	 ٨/٣	جعفر بن ابي طالب
..... ٣٨٧	 ٩/٣	جويرية بن مسهر
..... ٣٨٧	 ١٠/٣	حارث فمداني
..... ٣٨٧	 ١١/٣	حجر بن عدي
..... ٣٩٠	 ١٢/٣	حذيفة بن يمان
..... ٣٩١	 ١٣/٣	حنظلة غسيل الملائكة
..... ٣٩٢	 ١٤/٣	حزيمة بن ثابت (ذو شهادتين)
..... ٣٩٣	 ١٥/٣	رؤيد هجري
..... ٣٩٣	 ١٦/٣	زيد بن صوحان
..... ٣٩٥	 ١٧/٣	سعيد بن قيس
..... ٣٩٦	 ١٨/٣	سهل بن حنيف
..... ٣٩٨	 ١٩/٣	جواني اهل معرفت
..... ٣٩٩	 ٢٠/٣	جوان روشن ضمير
..... ٢٠٠	 ٢١/٣	صعصعة بن صوحان
..... ٢٠٢	 ٢٢/٣	عامر بن واثله
..... ٢٠٥	 ٢٣/٣	عبد الله بن بديل
..... ٢٠٧	 ٢٤/٣	عبد الله بن هاشم بن عتبة
..... ٢٠٨	 ٢٥/٣	عدي بن حاتم
..... ٢١١	 ٢٦/٣	عمار بن ياسر
..... ٢١٣	 ٢٧/٣	عمرو بن حزم انصاري

فهرست تفصیلی..... ۴۶۹

۲۸/۳ عمرو بن حُمَیق خُزاعی ۴۱۲

۲۹/۳ قنبر، بنده آزاد شده امیر مؤمنان ۴۱۶

۳۰/۳ قیس بن سعد بن عباده ۴۱۸

۳۱/۳ کُمَیل بن زیاد ۴۲۰

۳۲/۳ مالک اشتر ۴۲۱

۳۳/۳ مالک بن کعب ۴۲۶

۳۴/۳ محمد بن ابی بکر ۴۲۷

۳۵/۳ مُسلم مُجاشِعی ۴۲۸

۳۶/۳ مُصعب بن عُمَیر ۴۳۰

۳۷/۳ مَعْقِل بن قیس ریاحی ۴۳۱

۳۸/۳ مقداد بن عمرو ۴۳۲

۳۹/۳ میثم تمار ۴۳۳

۴۰/۳ هاشم بن عُتبَه ۴۳۸

فصل چهارم: الگوهای از یاران سید الشهدا برای جوانان ۴۴۱

۱. عباس بن علی ۴۴۱

۲. علی اکبر ۴۴۳

۳. عبدالله و محمد، پسران مسلم بن عقیل ۴۴۴

۴. جوانان مشتاق ۴۴۴

۵. شیفته حسین ۴۴۵

فهرست منابع و مآخذ ۴۴۷

فهرست تفصیلی..... ۴۵۹